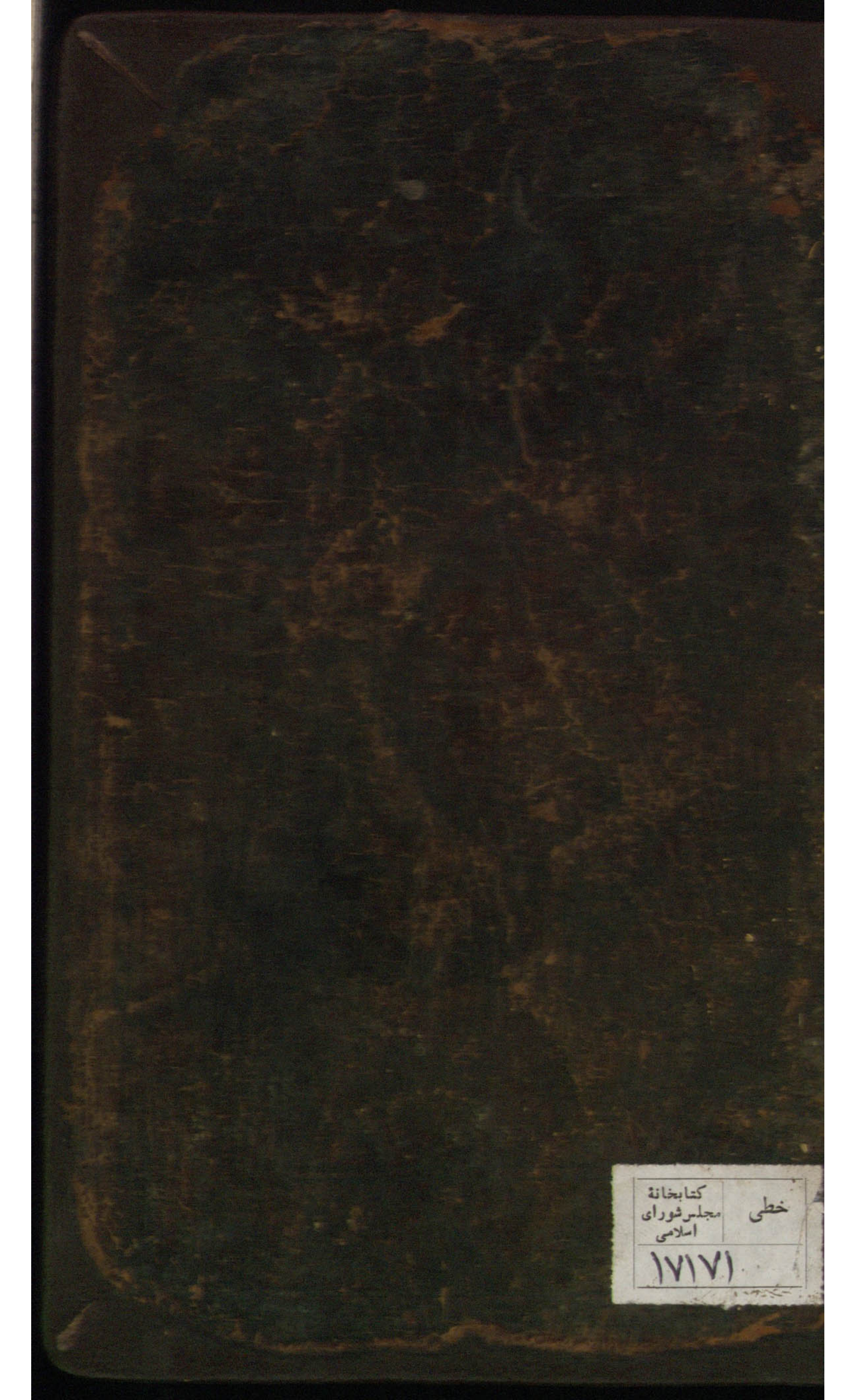

خطی
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۱۷۱

برگشت از فهرست ۸۳۴۶

برگشت از فهرست ۸۳۴۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب عین الحیاة مجلسی ج ۲ قلمی
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
شماره ثبت کتاب

...ست از حضرت امیرالمومنین منقول که هر که در هر صبح بعد از نماز بخواند بسیار
...ت برای وسعت رزق این است الحمد لله الذی عرفنی نفسه
لم یترکنی عمی القلب الحمد لله الذی جعلنی من امة محمد
... من شرار ... الحمد لله الذی جعل رزقی فی یدی
و لم یجعله فی ایدی الناس الحمد لله الذی ستر عیوبی
و لم یفضحنی بین الناس ...
... بخواند این است الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة
و اصیلا و الحمد لله رب العالمین کثیرا لا شریک له ...
... آل محمد تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

در ذکر قصه‌ای که مشتمل است بر توضیح عیبهای بسیار از دنیا و از انتقام
قصه بلوهر و یوذاسف را که مشتمل بر حکم شریفه انبیا علیهم السلم و مواعظ لطیفه حکما است
ایراد می‌نمایم هر چند که بر فواید بی نظیر محتوی و مشتمل است لیکن بسبب طول قصه ناظران این کتاب
از برکات آن محروم نگردانیم ابن بابویه علیه الرحمة والرضوان در کتاب
کمال الدین و تمام النعمة بسند خود از محمد ابن زکریا روایت کرده است که پادشاهی
در ممالک هندوستان با لشکر فراوان و مملکت وسیع و مهابت عظیم از او در
نفوس رعیت او قرار گرفته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر می‌یافت و با اینحال حرص
عظیم داشت در شهوتها و لذتهای دنیا و لهو و لعب و از متابعت هواهای نفسانی
... گذشت و محبوبتر و خیرخواه‌ترین مردم نزد او کسی بود که او را ... آن
امر تحریص می‌نمود و در حداثت سن واقع و در جوانی بمنصب فرمان روائی رسیده
بود و صاحب رای اصیل و زبان بلیغ بود و در تدبیر امور رعیت و ضبط
بغایت عارف بود و چون مردم او را باین اوصاف شناخته بودند لاجرم
گردن نهاده بودند و هر سرکش و رامی او را خاضع و مطیع بود و برای او جمع گردیده بود ...
جوانی و مستی سلطنت و جهانبانی و بیهوشی شهوت و خودبینی و ظفر یافتن
بر دشمنان و اطاعت و فرمانبرداری اهل مملکتش موجب طغیان و ... دید

۲

... بسیار گردیده بود پس تکبر و تطاول می‌نمود و مردمان را حقیر می‌شمرد و لب بمدح و ستایش
... اعتمادش بر تمامی عقل و رای خود زیاده می‌شد و او را همتی و مقصودی بغیر از دنیا و ...
... میشد آنچه را می‌طلبید و می‌خواست از دنیا و لیکن فرزند پسر نمی‌شد او را و جمیع
... دختر بودند و پیش از پادشاهی او امر دین در مملکت او شیوع تمام داشت
... انبیا بودند پس شیطان محبت دین و اهل دین را در نظر او زینت داد
... بر اضرار ایشان کاشت و از ترس زوال ملک خود اهل دین را از مملکت خود
... نید و بت پرستان را مقرب خود گردانید و برای ایشان بتها از طلا و نقره
... ت و ایشان را تفضیل و تشریف بر دیگران داد و بتهای ایشان را سجده کرد پس
... مردم اینحال را از او دیدند اهل ... نمودند بعبادت بتان و استخفاف
... با اهل دین پس روزی پادشاه سوال نمود از حال شخصی از اهل بلاد خود که او را
... عظیم و منزلت پسندیده نزد پادشاه آن بود که با او استعانت جوید بعضی از
امور خود با او مشورت نماید جواب گفتند که ای پادشاه او لباس خواهش دنیا را از
... نده و از اهل دنیا خلوت اختیار کرده و بعبادت پیوسته است پس این سخن بر پادشاه
گران آمد و او را طلب نمود و چون حاضر شد و نظرش بر وی افتاد او بزی عباد و زهاد
... دید پس او را منع کرد و دشنام داد و گفت تو از بندگان و اعیان و اشراف اهل مملکت منی

بودی خود را رسوا کردی و اهل و مال خود را ضایع کردی و تابع اهل بطالت شدی و
کاری خود ساختی و خود را در میان مردم مضحکه و مثل ساختی و حال آنکه من ترا برای کار
عظیم خود مهیا گردانیده بودم و میخواستم بتو استعانت جویم بر اموری که مرا پیش آمده
عابد گفت که ای پادشاه اگر مرا بر تو حقی نیست و لیکن عقل ترا بر تو حق است
پس سخن مرا بشنو پس از آنکه خشم آمده بعد از آن امر کن بانچه خواهی بعد از آن فهمیده‌ام که
میگویم و تفکر نمودن در آن بدرستیکه ترک تامل و تدبر دشمن عقل است و حایل
میشود میان آدمی و فهمیدن اشیا پادشاه گفت که آنچه خواهی بگو عابد گفت که میپرسم
از تو ای پادشاه که آیا اعتبار تو با من برای گناهی است که بر نفس خود ضرر رسانیده‌ام
یا در خدمت تو تقصیری و جرمی دارم [illegible] پادشاه گفت که جرم تو بر نفس خود بدترین
گناهان است و من چنین نیستم که [illegible] خود را هلاک کند [illegible] خود
واگذارم پس ملکه هلاک کردن خود کسی نزد من آن است که دیگری از رعیت را
هلاک گرداند و چون من اهتمام در امر رعیت دارم حکم میکنم بر تو از برای مواعظ
میبینم ترا برای تو زیرا که ضایع کرده خود را عابد گفت که ای پادشاه از حسن ظن که
بتو گمان دارم که مرا مواخذه ننمائی مگر بحجتی که بر حق تمام سازی و حجت جاری
نمیشود مگر نزد قاضی و کسی که از مردم بتو قاضی نیست و لیکن نزد تو قاضیان هستند

دو حکم

٣

و حکم ایشان را جاری میسازی و من بعضی از آن قاضیان را خصم و از بعضی ترسانم پادشاه
گفت که کیستند آن قاضیان که میگوئی عابد گفت که اما آن قاضی که من حکم او را ضیم عقل تو است
اما قاضی که از او میترسم هوا و خواهشهای نفس تو است پادشاه گفت که آنچه خواهی بگوی
است بگوی خبر خود را بمن که در چه وقت این رای ترا ساخ شد و گمراه گردانید
گفت که اما خبر من بدرستیکه در حداثت سن سخنی شنیدم و در طبع من جا کرد آن سخن
دانه که بکارند و پیوسته نشو و نما کرد تا درختی شد چنانچه می‌بینی و این قصه چنان
بود که از شخصی شنیدم که میگفت که نادان امری را که اصل ندارد و بکار نمی آید چیزی
میداند و تا بی اعتقاد دارد و امری را که اصل دارد و بکار می آید ناچیز و باطل میانگارد
تا آدمی امر باطل و ناچیز را ترک ننماید تا بامر ثابت و اصل نمیرسد و کسیکه نیکو نظر
بلند و ادراک ننماید حقیقت امر ثابت را ترک آن ناچیز و باطل برا او
گوارا نمیشود و آن امر اصل و باقی آخرت است و آن امر ناچیز و باطل دنیا است
پس چون این کلمه حق را شنیدم در نفس من مستقر گردید زیرا که چیزی تامل کردم حیات
دنیا را مرگ یافتم و توانگری را در دنیا فقر و درویشی دیدم و شادی دنیا را اندوه
دانستم و صحت دنیا را بیماری شناختم و قوت دنیا را ضعف دانستم و عزت دنیا
خواری دیدم و چگونه حیات او مرگ نباشد و حال آنکه زندگانی آن از برای مردن است

و آدم در آن زندگانی یقین بمردن دارد و لی اعتماد است بر زندگی و پیوسته در قصد
رحلت است و چگونه توانگری دنیا فقر نباشد و حال آنکه از دنیا آنچه برای آدمی حاصل
میشود برای اصلاح آن بچیز دیگر محتاج میشود بلکه بچیزهای بسیار احتیاج بهم میرساند
برای آن چیز اول ناچار است از آنکه مثل آن آدمی برای سواری بچارپا محتاج میشود
پس چون تحصیل آن نمود محتاج میشود بعلف آن و بمهتر و طویله و یراق ضروری آن چهارپا
و بسبب هر یک از اینها بچندین چیز دیگر محتاج میشود که بنهایت میرسد حاجت کسیکه
بر این حال باشد و چگونه شادی دنیا اندوه نباشد و حال آنکه دنیا چشم هر کس را که بجهت
مطلوب روشن گردانیده است در کمین اوست که چندین برابر خوشحالی او اندوه و غم
باو برساند چنانچه اگر کسی بوجود فرزندی شادی شود آنچه اندیشه میبرد از اندوه در
مرگ آن فرزند و پراکنده و بیماری احوال او چندین برابر آن شادیست که باو رسیده است
بسبب وجود او و اگر بمالی خوشحال گردد از بیم تلف آن مال اندوه بر او راه می یابد زیاده
از سروری که بآن مال بهم رسانیده است پس هر گاه حال دنیا چنین باشد سزاوارترین
مردم بترک دنیا کسی است که شناخته باشد دنیا را بر این حال و چگونه تن درستی در دنیا
از اخلاط اربعه است و صحیح ترین اخلاط و دخیل ترین آنها در حیات خون نیست و در
هنگامیکه آن قوی تر است و اعتماد آدمی بر آن بیشتر است سزاوارتر است آدمی از آن

بمرگ ناگهان

٤

بسم الله الرحمن الرحیم

بمرگ ناگهان و ورم گلو و طاعون و مرگی و خوره و ورمهای سینه و چگونه قوت دنیا
ضعف نباشد و حال آنکه اسباب قوت همگی موجب ضرر و هلاک بدن است و چگونه عزت
دنیا خواری نباشد و حال آنکه هر کس عزتی در دنیا ندیده است و بعد از آن خواری ندیده
نباشد و ایام عزت کوتاه است و ایام خواری دراز پس سزاوارترین مردم بمذمت
دنیا کسی است که اسباب دنیا را برای او گشوده باشند و مهیا کرده باشند و حاجتهای
خود را از دنیا یافته باشند زیرا که در هر شب و در هر روز و در هر ساعت و هر لحظه ترسان است
از آنکه آفتی بمال او برسد و آن را فانی گرداند یا بناگاه بلائی بجان او و دوستان او برسد
و اینها را برباید یا فتنه بر جمعیت او برخورد و غارت برد یا مصیبتی در رسد
و بنای او را از بیخ بر کند یا مرگ او را در رسد و او را از پا در آورد و از مفارقت
هر چیزی که بآن بخل میورزید دردی بر دل او گذارد پس مذمت میکنم بسوی تو
ای پادشاه دنیائی را که آنچه را عطا کرد باز میگیرد و وبال آن را بر گردن آدمی
میگذارد و بر هر که جامه پوشانید از او میکند و او را عریان میگرداند و هر که را
بلند گرداند پست میگرداند و بجزع و بیتابی می افکند و عاشقان و طالبان خود را ترک
میکند و بشقاوت و محنت میرساند گمراه کننده است کسی را که اطاعت او کند
و مغرور او شود و غدار و بازی دهنده است هر کسی را که ایمن باشد از آن و اعتماد

برآن داشته باشد بدرستیکه دنیا مرکبی است سرکش وبدرگ ومصاحبی است خاین
وبیوفا وراهیست ولغزنده ومنزلیست درغایت کوچک وپستی گرامی دارنده است
وگرامی ندانسته است کسی را مگر آنکه عاقبت خوار کرده است اورا ومحبوبه است که هرگز
محبت بکسی نداشته است ملازمت کم است که لازم هیچکس نگشته است تا آن بیوفایی کنند
وآن عذر ومکر می کنند که تا آن راست میگویند وآن دروغ میگویند ووفا میکنند
تا آن دروعده وآن خلف وعده میکنند کج است با کسیکه با آن راست است بازی
کننده است با کسیکه مطمئن خواطر است تا آن در اثنای آنکه طعام وغذا امید بدست کسیرا
ناگاه اورا خادم دیگران میکردانند ودر اثنای آنکه میخندانند ناگاه براو میخندد
ودر زمانیکه اورا بر دیگران شماتت میفرماید ناگاه براو شماتت میکنند ودر
اثنای آنکه اورا بر دیگران میکریانند ناگاه دیگران را براو میکریانند گاه دستش را
بعطا میکشاید وگاهی بسؤال ودر عین عزت ذلیل میکردانند ودر هنگامیکه
اورا حکم دارد وباهانت ومذلت میرسانند ودر اثنای بزرگی حقیر میسازد
ودر اثنای رفعت به پستی میاندازد وبعد از اندکی فرمان برداری نافرمانی میکند
وبعد از سرور بحزن واندوه میافکند وبعد از سیری بگرسنگی مبتلا میکردانند ودر
اثنای زندگی میمیرانند پس اف باد بر چنین دنیائیکه حال او این باشد وکردار او

برانیمو الله

برانیمو الله باشد تاج سروری بر سر شخصی میکذارد صبحگاه وروی اورا بر خاک مذلت
میمالد شبانگاه صبح دستش را بدست رنج طلا زینت میدهد وشام دستش را در بند میکند
بامداد بر تخت پادشاهیش می نشانند وبیشلین بزندان می کشند شب فرش مخمل
برایش میکسترانند وروز بر خاک خواریش می نشانند ودر اول روز آلات لهو ولعب
برایش مهیا می کنند ودر آخر روز نوحه کران را نوحه اش میدارد شب اسبابی میدارد
که اهلش با وتقرب میجویند وروز اورا بمنزله ای میاندازد که اهلش از او کریزان
میشود بامداد اورا خوشبو میکردانند وشبانگاه اورا جیفه کنده میکردانند
پس آدمی در دنیا پیوسته در بیم ستوهها وقهرهای الهیست واز بلاها وفتنهای آن
نجات ندارد وبرخوردار میکردد ونفس از او چیزهای تازه آن ودنیا از امور کش
خوش آینده دنیا دولت جمعیت واسباب علائی پس بزودی مرگ در میرسد ودست
خالی میماند ودنیا خنک میشود وکذشتنی میکذرد وباطل شده ونیز باطل میشود و
هلاک میشود آنچه هلاک میشود ودنیا جمعی را که هلاک کرد دیگران را بعوض ایشان
میکیرد وهرکس را بدل هرکس راضی میشود واز رفتن کسی بر واندارد کروهی را در
خانهای کروهی دیگر جای میدهد ومالهای جمعی را بجمعی میبخشاند واراذل را بجای
افاضل وعاجزی را در جای دوراندیشان را عاقل می نشانند وکروهی را از تنگی عیش

بفراخی نعمت میکشانند واز پیاده روی بر مرکب می نشانند واز شدت بنعمت واز تعب
باستراحت میرسانند پس چون ایشان را غرق این نعمتها ودر راحتهای کردانید ناگاه منتقل
میسازد احوال ایشان را بنهایت وفقر احتیاج ولباس نعمت را از ایشان می کند وقوت
ایشان را بعجز مبدل میکند وایشان را بنهایت فقر واحتیاج مبتلا میکردانند واما بجهت
کفتهای پادشاه در ضایع کردانیدن من اهل خود را وترک کردن ایشان خطا کفته من
ضایع نکردانیده ام اهل خود را وترک ایشان نکرده ام بلکه پیوند کرده ام با ایشان واز
هر جهت پیوند آنم با ایشان ولیکن تا دیده بر دیده ام پرده جهل وغفلت آویخته بود وکوتاه دیدم
مر السجو جا دولبته بودند واهل وغریب از یکدیگر نمیشناختم ودوست ودشمن
نمیدانستم پس چون پرده سحر از پیش دیده من برخواست ودیده من صحیح وبینا کردید
تمیز کردم میانه محبت ودشمنی ودیدم ونیکانزد دانستم که آنها که اهل حرمت وبرادر
وآشنا میشمردم جانوران درنده بودند که همه در مقام اضرار من بودند وهمت بسته
بر دریدن وخوردن من مصروف بود ولیکن مراتب ایشان مختلف بودند ودر ضرر رسانیدن
بجهت اختلاف قوت وضعف پس بعضی مانند شیر بودند در تندی وشدت وبعضی
مانند کرک بودند در غارت کردن وبعضی مانند سک بودند در فریاد زدن وبعضی مانند
روباه بودند در حیله وری همکار اتفاق در اضرار من بود ولیکن از راههای مختلف ای پادشاه

بدرستیکه

بدرستیکه تو با این عظمت که داری از ملک وپادشاهی وبسیاری فرمان بران از
اهل ولشکر وحوالی وحواشی واطاعت کننده کان اگر نیک نظر نمائید از حال خود میدانی
که تنها وبیکس ویک یار ودوست نداری از جمیع اهل روی زمین زیرا که میدانی
که جمعی که فرمان بردار تو نیستند از جمیع طوایف دشمن تو اند واین جمعی که رعیت
وفرمان بردار تو اند خشنودی چند اند از اهل عداوت ونفاق که دشمن ایشان مر ترا
بسی زیاد است از عداوت جانوران درنده وخشم ایشان مر ترا از طوایف دیگر
که مطیع تو نیستند بیشتر است پس اگر نیکو تامل نمائی ونظر کنی در حال جمعی که یاری
دهنده کان وخویشان می یابی که ایشان جمع اند که کار تو را می کنند برای مزد وهمکی
در مقام آنند که کار کمتر کنند ومزد را بیشتر بگیرند وچون نظر نمائی بمخصوصان وخویشان
بسیار نزدیک خود کروهی را میبایی که تو جمیع مشقت وزحمت وکار وکسب را برای
ایشان بر خود کذاشته ونسبت با ایشان بمنزله غلامی کردی که آنچه کسب کنند قدری
مقرر با آفاق خود دهد وبا این حال هیچیک از ایشان از تو راضی نیستند هر چند جمیع
مال خود را برای ایشان قسمت نمائی واگر مقرری ایشان را از ایشان باز گیری البته
با تو دشمن خواهند شد پس معلوم شد ترا ای پادشاه که بی اسب وتنهائی وبی مال واسباب
واما من بدرستیکه صاحب اهل ومال وبرادران ودوستانم که مرا همیشه میرسانند وبرای خوردن

مرا نمیخواهند من دوست ایشانم وایشان دوست منند وهرگز دوستی میان من وایشان برطرف نمیشود
وایشان ناصح وخیرخواه منند ومن ناصح وخیرخواه ایشانم ونفاق در میان من وایشان نیست
ایشان بمن راست میگویند ومن با ایشان راست میگویم ودروغ در میان ما نمیباشد
ویاری یکدیگر میکنیم ودشمنی در میان ما نیست ودر بلاها یکدیگر را فرو نمیگذاریم وطلب
مینمایند خیر وخوبی مرا اگر من با ایشان طلب نمایم خوف آن ندارند که من برایشان
غلبه کنم وچیز ایشان را از ایشان باز گیرم وبه تنهائی متصرف شوم بلکه آن خیر بهمه
میرسد بی آنکه از یکدیگر کم شود وآن خیر سعادت آخرتست وبا این سبب در
میان ما وایشان فسادی ونزاعی وحسدی نیست ایشان برای من وآن کار میکنند
ومن برای ایشان کار میکنم بسبب اخوت وبرادری ایمانی هرگز برطرف شدن ندارد
واین یاری از میان ما وایشان هرگز زایل نمیشود واگر من گمراه شوم هدایت میکنند
واگر نابینا شوم دیده ام را نور می بخشند واگر دشمن قصد من بکند حصار من میشوند واگر
تیری بسوی من آید سپر من میشوند ویاری دهنده کان منند واگر از دشمن ترسم من
وایشان در فکر خانه نیستیم وخواهش آن را از دل بدر کرده ایم وذخیرها واسباب دنیا را
ترک کرده ایم وبرای اهل دنیا گذاشته ایم پس در کثرت با کسی نزاع نمیکنیم وبیکدیگر ظلم
نمیکنیم ودشمنی وحسد وعداوت که لازم دنیاست از میان ما برخواسته است پس آنچه گفته شد

ای پادشاه

ای پادشاه اهل وبرادران وخویشان ودوستان خود دوست میدارم ایشان را واز دیگران
قطع کرده ام وبا ایشان پیوند کرده ام وترک کرده ام جماعتی را که بدیده جادو رسیده
اید نظر میکردم چون ایشان را شناختم وسلامتی جستم در ترک ایشان ای پادشاه
اینست حقیقت دنیائی که خبر دادم ترا واینست سبب وجه دنیا وعاقبتش اینست
که شنیدی چون دنیا را باین اوصاف شناختم ترک آن کردم وشناختم امر اصیل پایدار را
که آخرتست وآن را اختیار کردم واگر خواهی ای پادشاه تعریف کنم برای تو آنچه را
دانستم از اوصاف آخرت که آن امر باقیست پس مهیای شنیدن آن باش تا بشنوی
غیر آنچه شنیده باشی پس آن سخنان پادشاه را هیچ فایده نکرد وگفت دروغ میگوئی
وچیزی نیافته بغیر رنج وتعب ومشقت بهره نبرده بیرون رو ودر مملکت من نباش
که تو خود فاسدی ودیگران را نیز فاسد میگردانی ومتوجه شد در این ایام از پادشاهی
بغیر از آنکه نا امید شده بود از فرزند نرینه پسری که دنیا بود اهل روزگار
مثل او مانند او در حسن وجمال وچندان از حصول آن فرزند شاد شد که نزدیک بود
که از غایت سرور هلاک شود وگمان کرد که بتان که در آن ایام بعبادت آنها مشغول
بود آن فرزند را باو بخشیده اند پس جمیع خزائن خود را بر بتخانها قسمت نمود وامر
کرد مردم را بعیش وشادی یکسال وآن پسر را یوذاسف نام نهاد وجمع کرد دانشمندان

ومنجمان را برای ملاحظه طالع مولود او وبعد از تامل وملاحظه عرض کردند که از طالع این فرزند
چیزی ظاهر میشود که از شرف ومنزلت بمرتبه رسد که هیچکس بآن مرتبه نرسیده باشد
هرگز در زمین وهمگی منجمان بر این سخن اتفاق کردند الا یکی از منجمان که گفت گمان
اینست که این شرف وبزرگی که در طالع این پسر است نیست مگر بزرگی وشرف
آخرت وگمان میبرم که پیشوای اهل دین وعباد بوده باشد ودر مراتب اخروی
صاحب درجات عالیه بوده باشد زیرا که این شرافتی که در طالع او مشاهده میکنیم
بشرافتهای دنیا نمیماند پس پادشاه از این سخن چندان محزون گردید که نزدیک
بود که شادی او بحصول او فرزند بانده وهم مبدل گردد ومنجمی که این سخن از او صادر شد
نزدیک پادشاه از جمیع منجمان معتمدتر ودرست گوتر ودانا تر بود پس امر کرد که شهری
برای آن پسر خالی کردند وجمعی را که اعتماد بر ایشان داشت از دایگان وخدمتکاران
برای او مقرر فرمود وسفارش نمود بایشان که در میان خود سخن مرگ وآخرت وانده
ومرض وفنا وزوال مذکور نسازند تا آنکه زبان ایشان بترک این سخنان معتاد گردد
واین معانی از خواطر ایشان محو گردد وامر کرد ایشان را که چون پسر بحد تمیز برسد
از این باب سخنان نزد او مذکور نسازند مبادا که در دل او تاثیر کند وبامور دین
وعبادت رغبت کند ومبالغه تمام واجتناب از این قسم سخنان کند خدمتکاران

نمود

نمود تا جدی که هر یک را بدیگران جاسوس ونگهبان کرد ودر آن هنگام خشم پادشاه بر اهل دین
زیاده گردید واز ترس آنکه مبادا پسر او را بجانب ایشان رغبت گردانند وآن پادشاه را
وزیری بود که متکفل امور او گردیده بود وجمیع تدابیر سلطنت را متحمل گردیده بود وبا
او خیانت نمیکرد وبا او دروغ عرض نمینمود وبر خیرخواهی او هیچ چیز را اختیار نمیکرد
ودر هیچ امری از امور او سستی وتکاهل نمی ورزید وهیچ کاری از کارهای او را
ضایع ومهمل نمیگذاشت وبا این حال مرد لطیف الطبع خوش زبانی بود وبخیر وخوبی
معروف بود وهمگی رعیت از او خشنود بودند واو را دوست میداشتند ولیکن امرای
مقربان حسد او را میبردند وبر او تفوق می طلبیدند وقرب ومنزلت او نزد پادشاه
بر طبع ایشان گران بود روزی از روزها پادشاه بعزم شکار بیرون رفت وآن
وزیر در خدمت او بود پس وزیر در میان دره بمردی رسید که زمین گیر شده در پای
درختی افتاده بود ویارای حرکت نداشت وزیر از حال او سؤال نمود گفت
جانوران درنده مرا ضرر رسانیده وبایتحال افکنده اند پس وزیر بر او رقت کرد
آنمرد گفت که ای وزیر مرا محافظت نمای بدرستیکه از من نفع عظیم خواهی یافت
وزیر گفت من ترا محافظت مینمایم هرچند از تو امید نفعی نباشد ولیکن بگو چه
منفعت از تو متصورست که مرا آگاه میکنی آیا یاری میکنی یا علمی داری آنمرد

گفت که من رخنهٔ سخن را می‌بندم و از راه سخن فسادی بهم صاحبش نمی‌رسد مترتب نشود
پس وزیر بسخن او اعتقادی ننمود و امر فرمود تا او را بخانه بردند و معالجه او نمودند تا آنکه
بعد از زمانی امراء پادشاه شروع در حیله کردند برای دفع وزیر و تدبیرها باندیشیدند
تا آنکه رای همگی بر این قرار گرفت که در پنهانی یکی از ایشان بپادشاه گفت که این وزیر
طمع دارد در ملک تو که بعد از تو پادشاه شود و پیوسته احسان و نیکی میکند بمردم و تهیهٔ
اسباب سلطنت درست میکند و اگر خواهی که صدق این مقال بر تو ظاهر گردد بوزیر بگو که من
از این اراده ساعتی که بوده‌ام که ترک پادشاهی کنم و با اهل عبادت به پیوندم پس آنگاه
این سخن را با وزیر میگوئی از شادی و سرور او باین اراده راستی سخن من بر تو ظاهر
گردد و این تدبیر را برای این کردند که رقت قلب او را دیده بودند و در هنگام ذکر فنای
دنیا و مرگ و وعید آن شده که اهل دین و عبادت را تواضع بسیار میکند و محبت
بسیار با ایشان دارد چنین گمان بردند که از این راه بر وزیر ظفر می‌یابند پس پادشاه
گفت که اگر من از وزیر چنین حالی مشاهده کنم دیگر با او سخن نگویم و جزم کنم بر راستی
سخن پس وزیر آمد و پادشاه گفت تو میدانستی چه مقدار حرص داشتم بر جمع دنیا
و طلب ملک و پادشاهی و در این وقت یاد کردم ایام گذشته خود را هیچ نفعی از آن
با خود نیافتم و میدانم که آینده نیز مثل گذشته خواهد بود و عنقریب اجل زایل خواهد کرد

و دولت من

و دولت من هیچ نخواهد ماند و اکنون اراده دارم که از برای تحصیل آخرت سعی تمام نمایم
مثل آن سعی که از برای دنیا میکردم و میخواهم که باهل عبادت ملحق شوم و پادشاهی را
باهلش واگذارم ای وزیر رای تو در این باب چیست پس وزیر از استماع این سخنان
رقت عظیم کرد و گفت ای پادشاه آنچه باقیست و زوال ندارد و اگر چه بدشواری
بدست آید سزاوار است بطلب کردن و هر چه فانیست و اگر چه آسان بدست آید سزاوار
ترکست برکت آن ای پادشاه نیکو اراده کرده و امید دارم که حق تعالی که برای تو شرف
دنیا و آخرت را جمع کند پس این سخنان گران آمد بپادشاه و کینهٔ او را در دل گرفت
اما اظهار نکرد ولیکن وزیر آثار گرانی طبع و انحراف مزاج از چهرهٔ پادشاه استنباط
نمود و بخانهٔ خود محزون و غمگین برگشت و ندانست که سبب این واقعه چه بود و کی آن مکر را
برای او ساخته بود و بفکر چارهٔ این کار را نمیدانست پس تمام شب از دلگیری و تفکر
خوابش نبرد پس بیادش آمد سخن آن مرد که میگفت من شکاف سخن را می‌بندم و او را طلبید
و گفت تو دیروز میگفتی که من رخنهٔ سخن را می‌بندم آن مرد گفت که مگر بمن
محتاج شده وزیر گفت بلی خبر میدهم ترا که من صاحب این پادشاهم و پیش از پادشاهی
و در زمان سلطنت و فرمانروائی و در این مدت از من دلگیری بهم نرسانیده زیرا
که میدانست که من خیر خواه و شفیق او بودم و در امور خیر او را بر خیر خود اختیار میکردم

ولیکن در این روز او را از خود بسیار منحرف دیدم و گمان ندارم که بعد از این با من بر سر شفقت
آید آن مرد گفت که از برای این با تو جهتی هیچ سببی و علتی گمان میبری گفت بلی دیشب مرا
طلبید و آنچه گذشته بود وزیر نقل کرد آن مرد گفت که اکنون رخنهٔ این سخن را دانستم و آن رخنه را
سد میکنم که فسادی از آن حاصل نشود انشاء الله تعالی بدان ای وزیر که گمان پادشاه
برده است بتو که میخواهی که پادشاه دست از سلطنت بردارد و تو پادشاهی را متصرف
شوی چاره‌اش آنست که چون صبح شود جامها و زینتهای خود را بیندازی و کهنه‌ترین
لباس عبادت کنندگان را در پوشی و موی سر خود را تراشی و با آن حال بدر خانهٔ پادشاه
روی بدرستیکه پادشاه ترا خواهد طلبید و از علت این فعل سؤال خواهد نمود پس
جواب بگو که همان چیزیست که دیروز مرا بآن میخواندی و سزاوار نیست که کسی که ترا
برای دولت و مصاحبت خود بپسندد و خود با او موافقت ننماید و بر مشقت آن امر
صبر نکند و گمان من آنست که آنچه با آن دعوت نمودی دیروز محض خیر و صلاح بود
و بهتر است از این حالی که داریم ای پادشاه من مهیا شده‌ام هر وقت که اراده میفرمائی
برخیز که متوجه آن کار شویم پس وزیر بفرمودهٔ آن مرد عمل نمود و بسبب آن از دل پادشاه
بدر رفت آنچه بر او گمان برده بود پس پادشاه امر کرد که جمیع عباد را از بلاد او بیرون
کنند و وعید کشتن نمودند ایشان را و همگی گریختند و مخفی شدند پس پادشاه روزی بعزم شکار

بیرون رفت

بیرون رفت چشمش بر دو شخص افتاد که از دور می‌آمدند باحضار ایشان فرمود چون بیاوردند ایشان
دو عابد بودند بایشان گفت که چرا از بلاد من بیرون نرفته اید ایشان گفتند که رسولان امر ترا بما
نرسانیدند و اینک ما عزم بیرون رفتن داریم پادشاه گفت که چرا پیاده میروید ایشان
گفتند که ما مردم ضعیفیم و چهار پا و توشه نداریم و باین سبب دیر از مملکت تو بیرون
رفته ایم پادشاه گفت که کسی که از مرگ میترسد چنین شتاب میکند در بیرون رفتن پادشاه
و پیش مرگ ایشان گفتند که ما از مرگ نمیترسیم بلکه سرور و روشنی چشم ما در مرگ است پادشاه
گفت که چگونه از مرگ نمیترسید و حال آنکه خود میگوئید که رسولان تو آمدند و وعید کشتن
بما دادند و ما اینک در عزم بیرون رفتنیم همین است که گریختن از مرگ است ایشان گفتند که گریختن
ما از مرگ نه از ترس مرگ است گمان مبر که ما از تو میترسیم ولیکن از آن میگریزیم که مبادا
خود بدست خود خود را بکشتن دهیم و نزد خدا معاقب گردیم پس پادشاه در غضب شد
و فرمود که آن دو عابد را در آتش سوختند و امر کرد بقتل عابدان و اهل دین که در مملکت
خود و فرمود که هر جا ایشان را یابند بسوزانند پس بت پرستان همگی همت خود را مصروف
گردانیدند در عباد و زهاد کثیر از ایشان را بآتش بسوختند و باین سبب شایع شد در
مملکت هند که مردگان خود را بآتش بسوزانند و تا امروز باقی مانده است این سنت
در میان ایشان و در جمیع ممالک هند قلیلی از عباد و زهاد و اهل دین ماندند که مخفی شده که

ازآن بلاد بیرون روند و غایب و مخفی شوند که شاید که قلیلی از مردم را که قابل دانند
هدایت نمایند پس بزرگ شد پسر پادشاه بزرگ و نشو و نما کرد با نهایت قوت و قدرت
و حسن و عقل و علم و جمال و کمال و لیکن هیچ چیز از آداب او تعلیم نمیکردند مگر چیزی
چند که پادشاهان بآن محتاج باشند از آداب ملوک و ذکر مرگ و زوال و فنا
و نیستی نزد او مذکور نساخته بودند و حق تعالی بآن پسر ازدیاد علم و دریافت و حفظ و تیز
فراست و فهم بود و عقلها در آن حیران بودند و مردم از آن تعجب مینمودند و پدر او
نمیدانست که از این حال و مرتبه آن پسر خوشحال باشد یا آزرده زیرا که میترسید که این
فهم و قابلیت باعث حصول آن امری شود که آن منجم دانا در شان او خبر داده بود
پس چون پسر بلوغ رسید دریافت که آن را در آن شهر محبوس کرده اند و از بیرون رفتن او
مضایقه مینمایند و از گفت و شنید مردم بیگانه او منع میکنند و پاسبانان بحراست و حفظ
او قیام نموده اند شکی در خاطر بهم رسید و در سبب آن حیران ماند و ساکت شد و در خاطر
خود گفت که اینجماعت صلاح مرا بهتر میدانند و چون سن و تجربه ای زیاده شد و علمش افزون
تر شد با خود اندیشه کرد که اینجماعت را بر من فضیلتی در عقل و دانائی نیست مرا در امور
تقلید ایشان نمودن سزاوار نیست پس اراده کرد که چون پدرش بنزد او آید از او سؤال
نماید باز اندیشه کرد که این امر البته از جانب پدر من است مرا بر این سر مطلع نخواهد کرد

پس باید

پس باید که از کسی معلوم کنم که امید انکشاف این امر از او داشته باشم و در خدمت او مردی
بود که از سایر خدمتکاران مهربانتر بود نسبت باو و پسر پادشاه باو انس زیاده از دیگران داشت
و امید داشت که این خبر را از او معلوم تواند کرد پس ملاطفت و مهربانی را نسبت باو زیاده
میکرد و در شبی در شبها با نهایت همواری و ملایمت با او سخن آغاز کرد و گفت تو مرا بمنزله
پدری که مخصوص ترین مردمی بمن و بعد از آن سخن را گاه از روی تطمیع و گاه از روی تهدید
میگفت تا آنکه گفت که گمان من آنست که پادشاهست بعد از پدر من بمن تعلق دارد
و در آنحال تو نزد من یکی از دو حال خواهی داشت یا با منزلت و قرب تو نزد من از همه کس
بیشتر خواهد بود یا بدحال ترین مردم خواهی بود نزد من آنمرد گفت که من بچه سبب خوف این
داشته باشم از تو انتقام بکشم آنمرد آثار صدق از روی کلام پسر پادشاه استنباط
کرد و یافت که وفا بوعده خود خواهد نمود پس حقیقت حال را تمام از گفته منجمان و سبب منع
کردن پدر او را از بیرون رفتن و از مردم بیگانه نزد او آمدن عرض نمود پسر پادشاه
او را شکر نمود و تحسین نمود و این سر را اخفا کرد تا روزی که پدرش نزد او آمد گفت ای پدر
اگر چه من کودکم اما بتحقیق میدانم و می بینم خود را و اختلاف احوال خود را میدانم که پیوسته
در اینحال نخواهم ماند و تو نیز بدینحوال با پدر نخواهی ماند زود باشد که روزگار تو را از
حال خود بگرداند پس اگر مراد تو این است که امر فنا و زوال و نیستی از من مخفی داری این امر از من

مخفی داری این امر از من پوشیده نیست و اگر حبس کرده مرا از بیرون رفتن و مانع شده مرا از
آمیزش مردم دنیا که تا مشتاق نشود نفس من بغیر اینحالت که دارم پس بر آن که نفس من بی قرار است
از شوق آن چیزی که میان من و احادیث شده بحدی که هیچ خیال دیگر بغیر آن بدانم و دل من بهیچ
چیز بغیر آن آرام نمیگیرد و خواطر من از هیچ چیز دیگر منتفع نمیشود و بهیچ امر دیگر بغیر آن ندارم
الفت نمیگیرد ای پدر مرا از این زندان خلاص ده و بگو که در بیرون رفتن من چه مفسده
دانسته تا من از آن احتراز نمایم و رضای تو را بر همه چیز اختیار نمایم چون پادشاه
از پسر این سخنان را شنید و استماع نمود دانسته که او از حقیقت احوال آگاه گشته است
و حبس و منع او موجب زیادتی حرص و خواهش او بر خلاصی میگردد و پادشاه گفت ای
پسر مطلب من از منع کردن تو این بود که آزاری بتو نرسد و چیزی که مکروه طبع تو باشد
بنظر تو در نیاید و نه بینی مگر چیزی را که موافق تو و طبع تو باشد و نشنوی که مگر چیزی را
که باعث سرور و خوشحالی تو گردد و هرگاه خواهش تو بر غیر این است من هیچ چیزی را بر رضا
تو اختیار نمیکنم پس امر کرد که پادشاه که پسر را سوار کنند با نهایت زینت و دور گردانند
از راه او هر امر ناخوشی و قبیح را و در تمام راه برای او اسباب لعب و لهو و طرب را
از دف و مغنی و غیر آن مهیا کنند پس چنین کردند و او سوار شد و بعد از آن بسیار سواره
میشد روزی موکلان از آن غافل شدند و براهی عبور نمود دو کس را از گدایان دید که یکی از آنها

ورم کرده بود

ورم کرده بود و بدنش و رنگش زرد شده بود و آب و رنگش رفته بود و منظرش بسیار قبیح و سمج
کور بود و دیگری نابینا که گویا کور زاده است او را گرفته براه میبردند چون پسر پادشاه ایشان را
دید بر خود بلرزید و از حال ایشان سؤال نمود گفتند که آن صاحب ورم دردی در اندرون
دارد که این حالت از او ظاهر گردیده است و آن دیگر آفتی بر دیدهای او رسیده است
و نورش برطرف شده است پرسید که آیا این کوفتها و علتها در میان مردم بسیار میباشد گفتند
بلی گفت آیا کسی هست که از این بلاها ایمن باشد گفتند نه پس در آنروز غمگین و محزون
و گریان بخانه باز آمد و بزرگی خود و پادشاهی هیچ ارجی در نظر او بسیار سهل شده بود و چند روز
در اینخیال بود و اندیشه میکرد و چند روز دیگر که سوار شد در اثنای راه مرد پیری را دید بسیار
که از پیری منحنی گشته بود و کام و مهار او کوتاه میکند است از ضعف پیری از دیدن آن
متعجب شد و از حال او پرسید گفتند اینحالت پیری است گفت در چند وقت آدمی باین
مرتبه میرسد گفتند در صد سال یا مثل آن پرسید که بعد از این دیگر چه حال حاصل میشد گفتند مرگ
گفت پس آدمی آنچه از عمر خود خواهد برای او میسر نیست گفتند بلکه در اندک وقتی باینحال
میشود که می بینی پس پسر پادشاه گفت ماه سی روز است و سال دوازده ماه است
و انقضای عمر صد سال است پس روز تمام میکند روز و ماه را و چه زود تمام میکند
ماه سال را و چه تا آخر میرساند و چه بسرعت فانی میگردانند سال عمر را پس بخانه باز گردید

واین سخن را مکرر میگفت و در تمام شب بخواب نرفت و او دل از زنها پاک و عقل مستقیمی داشت
که بفکر امری که حتی افتاد از او غافل نمیشد و فراموش نمیکرد پس باین سبب حزن و اندوه
بر او غالب شد و دل به ننگ دنیا و خواهشهای دنیا گذاشت و با خیال بد رنجور مدارا میکرد
و حال خود را از او مخفی میداشت و لیکن هر که سخنی میگفت گوش میداد که شاید سخنی بشنود
که موجب هدایت او گردد پس روزی بخلوت نشست با مردی که راز خود را از او پوشیده
بود از او پرسید که آیا کسی را میشناسی که حال او غیر حال ما باشد و طریقه دیگر غیر طریقه ما
داشته باشد آن مرد گفت بلی جماعتی بودند که ایشان را عباد میگفتند ترک دنیا کرده بودند
و طلب آخرت میکردند و ایشان را سخنان و علمها بود و دیگران آشنای آنها بودند و لیکن
مردم با ایشان عناد ورزیدند و دشمنی کردند و ایشان را با آتش سوختند و پادشاه
همه ایشان را از ملک خود بیرون کرد و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد ما ظاهر باشد
زیرا که از ترس پادشاه خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند که تا چیزی بعنایت الهی
امر دین رواج گیرد ظاهر شود و خلق را هدایت کنند و پیوسته دوستان خدا در زمان
دولتهای باطل چنین بوده اند و طریقه ایشان همین بوده است پس پسر پادشاه بسیار دلتنگ
شد برای این خبر و حزن و اندوه او بطول کشید و مانند کسیکه چیزی را گم کرده باشد
و بدون آن چیز چاره نداشته باشد و در تفحص آن باشد و آوازه عقل و علم و کمال او در دنیا

منتشر شد

منتشر شد و آن بمردی رسید از اهل دین و عبادت که او را بلوهر میگفتند و در زمین
سراندیب و آن مرد عابد و حکیم و دانا بود پس بدریا نشست و بجانب سولابط
آمد و قصد در خانه پسر پادشاه کرد و لباس اهل عبادت را از خود انداخت
و در زی تجاران برآمد و آمد و شد میکرد بدر خانه پسر پادشاه تا آنکه شناخت
جماعتی را که دوستان و یاران پسر پادشاه بودند و نزد او تردد داشتند پس چون
بر حکیم ظاهر شد و آن مرد که صاحب پسر پادشاه است و تقربش نزد او زیاده از دیگران است
سعی در آشنائی او نمود و در خلوتی باو گفت که مردیم از سوداگران سراندیب
و چند روز است که باین ولایت آمده ام و متاعی دارم بسیار گران بها و پر قیمت
و بسیار نفیس و صاحب قدر و محل اعتمادی میخواستم که این را برای او اظهار کنم و ترا
برای اظهار این معنی پسندیدم و متاع من بسیار بهتر است از گوگرد احمر اکسیر است
و کور را بینا میکند و کر را شنوا میگرداند و دوای هر درد ها است و از ضعف
آدمی را بقوت می آورد و از دیوانگی حفظ میکند و بر دشمن یاری میدهد و کسی را
سزاوارتر ندیدم باین متاع مگر پسر پادشاه را اگر مصلحت دانی وصف این
متاع را نزد او ذکر کن اگر متاع من بکار او بیاید مرا نزد او ببر تا باو بنمایم و اگر
متاع مرا او ببیند قدرش را خواهد دانست آن مرد بحکیم گفت که سخنی میگوئی که ما هرگز

از کسی این نوع سخن نشنیده ایم و نیکو و عاقل مینمائی و لیکن مثل من تا حقیقت چیزی را
نداند نقل نمیکند تو متاع خود را بمن بنما اگر قابل عرض دانم بخدمت پسر پادشاه عرض نمایم
حکیم گفت که در دیده تو عیبی ظاهر شده است و دیده تو تاب دیدن آن ندارد و دوا لازم
شود و لیکن پسر پادشاه دیده اش صحیح است و جوان است و بر دیده او این خوف ندارم
نظری بکند بمتاع من اگر او را خوش آید در قیمت با او مضایقه نمیکنم و اگر نخواهد نقصانی و تغییری
برای او نخواهد داشت و این متاع عظیم است و گنجایش ندارد که پسر پادشاه از این
محروم گردانی و این خبر را باو رسان آن مرد بنزد پسر پادشاه رفت و خبر بلوهر را عرض کرد
پسر پادشاه در دلش افتاد که همان مطلب که دارد از بلوهر حاصل میشود و گفت چون
شب شود البته آن مرد تاجر را بنزد من بیاور در پنهانی که این چنین امر عظیم را کاهل
نمیتوان شمرد پس آن مرد امر کرد بلوهر را که مهیا شو برای ملاقات پسر پادشاه
بلوهر با خود برداشت سبدی را که کتابهای خود را در آن سبد گذاشته بود و گفت
متاعهای من در این سبد است پس او را بخدمت پسر پادشاه برد و چون داخل شد
سلام کرد و پسر پادشاه در نهایت تعظیم و تکریم سلام او را جواب داد و آن مرد بیرون
رفت و حکیم در خلوت بخدمت پسر پادشاه نشست و گفت ای پسر پادشاه مرا
زیاده از غلامان و بزرگان اهل دیارت تحیت فرمودی پسر پادشاه گفت ترا از برای

این تعظیم

این تعظیم کردم که امید واری عظیم از تو دارم حکیم گفت که اگر تو این گونه با من سلوک کردی
پس بدرستیکه پادشاهی بود در بعضی از آفاق زمین که بخیر و خوبی معروف بود روزی با لشکر
خود براهی میرفت در عرض راه دو کس را دید که جامه های کهنه پوشیده بودند و اثر فقر
و درویشی از ایشان ظاهر بود چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب فرود آمد و ایشان را تحیت
فرمود و با ایشان مصافحه کرد چون وزرا این حال را مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند
و نزد برادر پادشاه در آمدند چون با او بسیار جرئت داشت در خدمت پادشاه
در سخن گفتن و گفتند که پادشاه بسیار خود را خوار و خفیف کرد و اهل مملکت خود را
رسوا کرد و خود را از مرکب انداخت برای دو مرد پس بقدر سزاوار آن است که او را
ملامت نمائی برای این عمل که دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه بمثل وزرا عمل نمود پادشاه را
ملامت نمود پادشاه در جواب سخنی گفت که او را معلوم نشد که بسمع رضا شنید
یا از سخن او رنجید و برادر بخانه خود باز گشت تا چند روز بر این گذشت پس پادشاه
امر کرد منادی را که او را منادی مرگ میگفتند تا ندای مرگ در در خانه برادر
دهد و طریقه آن پادشاه چنین بود که اراده کشتن کسی که میکرد چنین میکردند پس از این
ندا نوحه و زاری در خانه برادر پادشاه بلند شد و او جامه مرگ پوشیده
بدر خانه پادشاه آمد میگریست و موی ریش خود را میکند چون پادشاه شد او را طلبید

چون حاضر شد بر زمین افتاد و فریاد و واویلا و وامصیبتا برآورد بلند گویی که تو خود را
بتضرع وزاری و پادشاه او را نزد خود خواند ای بچه جزع جزع مینمائی از منادی که ندا گفته است
بر در خانه تو بامر مخلوقی که خالق تو نیست و برادر تو است و بتحقیق میدانی که گناهی نزد من
نداری که مستوجب کشتن باشی با انجال مرا ملامت میکنی که چرا بر زمین افتادم در هنگام
که منادی پروردگار خود را دیدم و من داناترم از شما بگناهان و نزد پروردگار خود دارم
برادر که من دانستم که وزرای من ترا فریب داده اند و زود باشد که خطای ایشان بر ایشان ظاهر
گردد پس امر کرد که پادشاه که چهار تابوت از چوب بسازند و امر کرد که دو تا را از طلا زینت
دادند و دو تا را بقیر اندودند پس دو تابوت قیر را از طلا و یاقوت و زبرجد مملو ساختند
و دو تابوت طلا را از مردار و بخون و فضله و مو پر کردند و سر هر یک را محکم کرد پس جمع نمود
وزرا و اشراف را که گمان میبردند که ایشان او را اهل ملامت کرده است و تابوتها را
بر ایشان عرض نمود و فرمود که اینها را قیمت کنند ایشان گفتند که بحسب ظاهر و دریافت ما
این دو تابوت طلا قیمت ندارند از زیادتی شرافت و خوبی و آن دو تابوت
قیر قیمت ندارند بسبب پستی و زبونی پادشاه گفت که این حکم شما برای آن مرتبه
پست است از علم که شما دارید و بسیار از آن علم میدانید پس امر فرمود که تابوتهای قیر را
گشودند بسبب جواهر بسیاری که در آنها بود خانه روشن شد پس گفت مثل این دو تابوت

مثل آن

مثل آن دو کس است که شما حقیر و خوار شمردید لباس ایشان را و ظاهر ایشان را سهل دانستید
و حال آنکه باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و راستی و نیکوی و سایر صفات و کمال که آن
کمالات معنوی بسیار بهتر است از یاقوت و مروارید و سایر جواهر پس امر فرمود که
تابوتهای طلا را گشودند اهل مجلس از کثافت آنچه در اندرون آنها بود بر خود بلرزیدند
و از گند و تعفن آنها متاذی شدند پس پادشاه گفت که این دو تابوت مثل قومی اند
که زینت یافته اند و ظاهر ایشان بجامه و لباس و باطن ایشان مملو است از بدیها
از جهل و کوری و دروغ و ظلم و سایر اقسام ضلالت و شرارت که بدتر است از گند و تعفن تر
و بدنماتر از این مردارها پس هر یک وزرا و اشراف گفتند که منظور ترا یافتیم و خدای
خود را فهمیدیم و پند گرفتیم ای پادشاه بعد از آن بلوهر گفت که این مثل تو است ای
پسر پادشاه در آن تحیت و اکرام که مرا فرمودی پس پسر پادشاه تکیه زده بود چون
این سخن را شنید راست نشست و گفت زیاده کن مثل را برای من ای حکیم بلوهر
گفت که دهقانی بیرون می آورد و تخم نیکوئی را برای کشتن پس چون کف از آن برگرفت
و پاشید بعضی از آن دانها بر کنار راه می افتاد و بعد از اندک زمانی مرغان او را
میربایند و بعضی از آن بر سنگی می افتد که اندک خاکی بر او نشسته است پس سبز میشود
و بحرکت می آید و چون ریشه اش قایم نیست و بسنگ رسید خشک میشود و باطل میگردد

و عیشهای دنیا است و از لذت خوردن و آشامیدن و بوئیدن و شنیدن و لمس کردن
یوذاسف گفت که این مثل بسیار عجیب است و بس مطابق است باحوال دنیا دیگر مثل
بگو برای دنیا و اهل آن که فریب آن را خورده اند و سهل و حقیر میشمارند در دنیا چیزی
چند را که بایشان نفع میبخشد بلوهر گفت که نقل کرده اند که مردی را سه رفیق بود که آنمرد یکی
از ایشان را بر گزیده بود بر جمیع مردم برای خاطر او مرتکب سختیها و مشقتهای بسیار
می شد و برای او خود را بمهلکها می افکند و شب و روز در کار او مشغول بود و رفیق دوم
در منزلت نزد او پست تر بود اما دوست میداشت و گرامی و ملاطفت مینمود
و خدمت و اطاعت او مینمود هرگز از او غافل نبود و رفیق سیم را جفا میکرد و حقیر میشمرد
و بر خاطرش گران بود آن رفیق از محبت و مال او بهره نداشت مگر اندکی ناگاه آن
مرد را واقعه روداد که محتاج باعانت آن رفیقان شد و میران غضب پادشاه
رسیدند که او را بحضور پادشاه برند آنمرد پناه برد برفیق اول و گفت که میدانی که
ترا چگونه بر گزیده ام و همه اوقات خود را صرف تو مینمودم امروز روزیست که مرا بتو
احتیاج افتاده است چه مدد از تو بمن میتواند رسید رفیق اول گفت که من مصاحب تو نیستم
و مرا مصاحبان دیگر است که گرفتار ایشانم و امروز ایشان سزاوار ترند بمن از تو
ولیکن ترا از من دو جامه است که از آن منتفع نمیتوانی شد شاید آن دو جامه را تو

بر هم پس آنمرد پناه برد برفیق دوم و گفت بر تو معلوم است مکرمت و ملاطفت من نسبت
بتو و پیوسته مسرت و شادی ترا طلب مینمودم و امروز روز احتیاج من است بتو نزد
آن برای من آن رفیق گفت که آنقدر بکار خود گرفتارم که بتو نمیتوانم پرداخت خود
فکری از برای خود بکن که آشنائی میان من و تو بر طرف شد والحال طریقه من غیر طریقه تو است
شاید که من گامی چند با تو رفاقت کنم که نفعی از آن بتو عاید نگردد و بعد از آن برگردم
و مشغول امری چند که با آنها اهتمام بیش از تو دارم پس پناه برد برفیق سیم که با او جفا میکرد
و او را حقیر میشمرد و با او التفات نداشت و در ایام وسعت و راحت گفت
که من بسی از تو منفعلم و شرمنده ام ولیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی تو آورده است
آیا در این روز چه نفع بمن میرسانی گفت که همراهی و محافظت تو مینمایم و از تو غافل نمیباشم
پس بشارت باد ترا و چشمت روشن باد که من مصاحب توام که ترا فرو نمیگذارم و دیگر
مبالش از تقصیری که در باب احسان و ملاطفت من کرده بدرستیکه آنچه از من بتو عاید خواهد شد
آنچه از من بتو رسیده است برای تو ضبط نموده ام بلکه بهای آن از من سلسله تجارت از برای
تو کرده ام و نفعهای بسیار بتو هم رسانیده ام اکنون چندین برابر آنچه بمن داده
از برای تو نزد من موجود است بشارت باد ترا که امید دارم که آنچه نزد من است
از تو باعث رضای پادشاه گردد از تو در این روز و باعث خلاصی تو شود از بلیه

و بعضی از آن بر زمین پرخاری می افتد که چون رسته میکند و نزدیک به رسیدن بار داول
آن خوارها بر او می پیچد و آن را ضایع و باطل میکند و آنچه از آن تخم بر زمین افتاد که پاک است
هر چند اندک باشد سالم میماند و بار میدهد میکرد و ای پسر پادشاه سخن‌گو و دهقان مثل حکمت است
و تخم مثل انواع سخنان حکمت است و اما آنچه افتاد بر کنار راه مرغان آن را میربایند مثل
سخنی است که بر گوش خورد و در دل اثر نکند و اما آنچه بر سنگ افتد و سنگ ریشه اش را
خشک کند مثل آن سخن است که کسی آن را بشنود و خوش آید او را و دل باو بدهد و دریابد
و نفهمد آن را اما ضبط نکند و مالک آن نشود و اما آنچه روئید و خوار او را باطل کند مثل
آن سخن است که شنونده آن را دریابد و ضبط نماید و چون هنگام آن شود که با آن
عمل نماید خوار و خاشاک شهوت و خواهشهای نفسانی آن را مانع گردند و آن عمل حکمت را
باطل کنند و اما آنچه سالم ماند و بیار آید مثل سخنی است که عقل او را دریابد
و حافظه آن را ضبط نماید و عزم نیکو جاری ساخته بعمل آورد و این در وقتی میشود
که ریشه شهوت و خواهشهای و صفات ذمیمه از دل بر کنده باشد و صفا کرده دیده
باشد نفس خود را از بدیها یوذاسف گفت که ای حکیم من امیدوارم که آن تخم حکمت
که در دل من کاشتی از آن قسم باشد که نمو کند و سالم باشد نفع و آفت ندیده
باشد پس مثل برای دنیا و فریب خوردن اهل دنیا فرما بلوهر گفت که شنیده ام که مردی که از پیش

فیل مستی

فیل مستی در قفا بود و از آن میگریخت و فیل از پی او میشتافت تا آنکه نزدیک باو رسید
آن مضطرب شد و خود را در چاهی در آویخت و دو شاخه در کنار آن چاه روئیده بود و آن
چاه چنگ زد و پاهایش بر سرهای ماری چند واقع شد که در میان آن چاه سر بر آورده بودند و چون
بآن شاخ نظر کرد دید دو موش بزرگ مشغول بکندن ریشهای آن دو شاخ یکی سیاه
و یکی سفید و چون نظر بزیر پای خود کرد دید که چهار افعی سر از سوراخهای خود بیرون کرده اند
و چون نظر بقعر چاه کرد دید که اژدهائی دهان گشاده که چون در چاه در افتد او را فرو
برد و چون سر بالا کرد دید که بر سر آن دو شاخ اندکی عسل آلوده است پس مشغول شد بلیسیدن
عسل و لذت و شیرینی آن عسل او را غافل گردانید از آن مارها که نمیداند که چه وقت
او را خواهند گزید و از فکر آن اژدها که نمیداند حال او چون خواهد بود وقتیکه در کام
او در افتد اما آن چاه دنیا است که پر است از آفتها و بلاها و مصیبتها و آن دو شاخ
عمر آدمی است و آن دو موش شب و روز اند و عمر آدمی را بزودی از بیخ می کنند و فنا
می کنند و چهار افعی اخلاط چهارگونه است که بمنزله زهرهای کشنده است از سودا و صفرا
و بلغم و خون که نمیداند آدمی که در چه وقت بهیجان می آیند که صاحب خود را هلاک میکنند
و آن اژدها مرگ است که منتظر است که پیوسته در طلب آدمی است و آن عسل که آن
فریفته شده بود و از همه چیزها او را غافل گردانیده بود لذتها و خواهشها و نعمتها

عظیم که ترا پیش آمده است پس آن مرد چنین احوال رفیقان را شرح داد و گفت نمیدانم بر کدام یک از این
دو ام حسرت بیش خورم بر تقصیری که در باب رفیق نیک کردم یا در رنج و مشقتی که در کار رفیق بد
کردم پس بلوهر گفت که رفیق اول مال است و رفیق دوم اهل و فرزندان است و رفیق سیم
عمل صالح یوذاسف گفت این سخن است حق و ظاهر پس دیگر مثلی بگو ما برای دنیا و اهل دنیا
که فریب آن را خورده اند و دل بر او بسته اند بلوهر گفت که یک شهری بود که عادت مردم
آن شهر آن بود که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا میکردند و بر خود
یکسال پادشاه و فرمان فرما میکردند و آن مرد چون از احوال ایشان مطلع نبود گمان میبرد که
همیشه پادشاه ایشان خواهد بود چون یکسال میگذشت او را از شهر خود برهنه و دست
خالی و بیخبر بدر میکردند و به بلا و مشقتی مبتلا باشد که هرگز بخاطرش خطور نکرده بود و
پادشاهی در آن مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او میگردید پس اهل آن شهر دیگر
مرد غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند این مرد زیرکی بود که درست دید که در میان ایشان
بیگانه و غریب است باین سبب که با ایشان انس نمیگرفت و طلب نمود مردی را که از مردم
شهر خودش بود و از احوال آن شهر باخبر بود و در باب معالجه با اهل آن شهر و حیلتی که
آن مرد گفت که بعد از یکسال جماعت ترا از شهر بیرون میکنند و بفلان مکان خواهند
فرستاد صلاح تو در آن است که آنچه میتوانی و استطاعت داری از اموال و اسباب

خود در این

خود در این عرض سال بیرون فرستی بآن مکانی که ترا بعد از سال بآنجا فرستند که چون بآنجا
بروی اسباب عیش و زراعت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی پس آن پادشاه
بگفته آن شخص عمل نمود و چون سال بگذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید
و بعیش و نعمت روز میگذرانید پس بلوهر گفت که ای پسر پادشاه من امید دارم که آن مرد
باشی که بغریبان و بیگانگان انس نگیری و بپادشاهی چند روزه فریب نخوری و من آن کس
باشم که برای دانستن صلاح خود طلب کرده باشی و من ترا از راه نمائی میکنم و احوال دنیا و اهل
او را بتو میشناسانم و ترا معونت میکنم یوذاسف گفت که راست گفتی ای حکیم بدرستیکه من
همان پادشاهم و غریبم و تو آن کسی که پیوسته در طلبت بودم پس وصف کن از برای من احوال
آخرت که بجان خود کوشش کنم بخورم که آنچه در باب دنیا گفتی محض صدق است و واقع است
و من نیز از احوال دنیا امری چند مشاهده میکنم که دانسته ام زوال و فنای آن را و ترک
آن بر خاطرم قرار گرفته و در نظرم بسیار حقیر و بیقدر گردیده است بلوهر گفت که ای پسر
پادشاه ترک دنیا کلید درهای سعادت و آخرت است پس هر که طلب آخرت نماید
و در آن را که ترک دنیا نماید بدو بدوزی پادشاهی گفت آن (?) را میابد و چگونه تو
زهد در دنیا و حال آنکه حق تعالی بتو چنین عقل کرامت کرده است و می بینی که هر چند
دنیا بسیار باشد جمع کردن آن برای این بدنهای ما نیست و بدن را ثبات دارد

ونه توام و هیچ ضرری را از خود دفع نمیتوان کرد و کرمی او را میکزد و برودت او را
میبازد و از هم میپاشد و آب و عرقش میکند و آفتاب میسوزاندش و هوا تحلیل
میبرد و جانوران درنده او را میدرند و مرغان او را بمنقار سوراخ می کنند و با هم
بر بلا میشود و لصدمها درهم می شکنند و قطع نظر از عوارض خارج مزاج نیست مرکب
از انواع بیماریها و دردها و المها و مرضها و در کرد این بلاهاست و منتظر آنهاست و پیوسته
از آنها ترسانست و سلامتی خود را باحتمال میداند و ایضاً هدف آفت قریبست که از آنها
خلاصی ندارد و هیچ بدنی یعنی گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و درد و ترس مرگ و اما آنچه از او
سؤال نمودی از امر آخرت پس بدرستیکه امید دارم که آنچه را اندک یابم در این دنیا بسیار
یابم در آخرت یوذاسف گفت که گمان میبرم که اجماعتی که پدرم ایشانرا بآتش سوخت
و از بلاد خود اخراج کرد اصحاب و یاران تو بودند و طریقه تو را داشتند گفت بلی یوذاسف
گفت که شنیده ام که جمیع مردم اتفاق کرده بودند بر عداوت و مذمت ایشان بلوهر
گفت چنین بود یوذاسف گفت که آیا سبب این چه بود ای حکیم بلوهر گفت اما آنچه گفتی
دروغ گویی مردم نسبت بایشان چه توانند گفت در باب جماعتی که راست گویند و دروغ
نگویند و دانا باشند و جاهل نباشند و آزار ایشان بمردم نرسد و نماز بسیار کنند
و خواب کم کنند و روزه گیرند و افطار کم کنند و بانواع بلاها مبتلا شوند و تفکر نمایند در احوال

دنیا و عبرت گیرند و دل بمال و اهل نبسته باشند و جمعی در مال و اهل مردم نداشته باشند
یوذاسف گفت چگونه اهل دنیا در عداوت ایشان متفق شده اند و حال آنکه در میان
خود کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر گفت که مثل ایشان در این باب مثل سگی چند است مختلف
و رنگارنگ که بر مرداری جمع شده است برای خوردن آن مردار و بر روی یکدیگر زنند
و بر این هنگام مردی بنزدیک ایشان رسد هیکل دست از نزاع میدارند و متفق میشوند
و بر آن مرد حمله می آورند و بر روی آن می جهند و فریاد می کنند با آنکه آن مرد را با مردار
ایشان کاری نیست و با ایشان منازعه در آن جیفه ندارند و لیکن چون آن مرد را بیگانه
و غریب دیده اند از طور خود از او وحشت میکنند و با یکدیگر الفت و الفت میگیرند اتفاق
می کنند هر چند پیشتر با هم نزاع در میان خودشان و اختلاف در شده پس بلوهر گفت
که آن مردار مثل متاع دنیاست و آن سگهای رنگارنگ مثل انواع اهل دنیاست
که برای دنیا با یکدیگر نزاع می کنند و خون یکدیگر را میریزند و مالهای خود را برای تحصیل
اختیار است آن صرف مینمایند و آن شخص که سگان باو حمله آورند و او را بجیفه ایشان
کاری نیست مثل صاحب دینی است که ترک دنیا کرده است و از دنیا بکنار رفته است و با
ایشان در امر دنیا منازعه ندارند و دنیا را با ایشان گذاشته است و با اینحال اهل دنیا
با او دشمنی میکنند برای بیگانگی که از ایشان دارد ای پسر پادشاه اگر تعجب میکنی تعجب کن

از اهل دنیا که جمیع همت ایشان مصروف است بر جمع دنیا و بسیاری آن و مفاخرت
کردن باعتبارات آن و غلط جستن در آن و چون کسی را دیدند که دنیا از دست ایشان گذاشته
و از دنیا دوری کرده است با او منازعه و خشم و غضب بیشتر دارند از جماعتی که با ایشان
گذاشته است بر سر ایشان منازعه می کنند پس چه حجت باشد اهل دنیا را در منازعه این
جماعت یوذاسف گفت ای حکیم بر سر مطلب رو و از آن کوته سخن بلوهر گفت که چون طبیب جهان
بلند که بدنهای را اخلاط فاسده ضایع کرده است و خواهد که تقویت بدن کند و آن را فربه
گرداند اول هیچ دارو درست نمی نماید بجز آنکه موروث قوت و مولد گوشت و خون است
زیرا که میداند که با وجود اخلاط فاسده در بدن این غذاهای مقوی باعث قوت
و زیادتی تلف و بدن میشود و نفعی برای قوت نمی بخشد بلکه او را امساک و پرهیز میفرماید
و برای دفع اخلاط فاسده دوا ما برای او تدبیر میکند و چون اخلاط فاسده از بدن
او زایل گردانید باو تجویز طعامهای مقوی میکند و در این هنگام مزه طعام را می یابد
و فربه میشود و قوت می یابد و متحمل بارهای گران میتواند شد بمشیت الهی یوذاسف گفت
ای حکیم مرا خبر ده از چگونگی الاکل و شرب خود بلوهر گفت که حکما نقل کرده اند که پادشاهی
بود با مملکت وسیع و لشکر بسیار و مال بیشمار و برای زیادتی ملک و مال متوجه جنگ
و قتال شد با پادشاه دیگر و با جمیع لشکر و اسباب و اسلحه و اموال و زنان و فرزندان

بجانب

بجانب ملک آن پادشاه روان شد و بعد از انعقاد معرکه قتال پادشاه مخالف بر او ظفر یافت
و بسیاری از ایشان کشته شدند و پادشاه با بقیه لشکر منهزم شدند و با زن و فرزندان خود
میگریخت تا چون شب در آمد در نیستانی که در کنار نهر بود با عیال خود پنهان شد و اسباب
خود را در کوه که همراه داشت با او از اسبان دشمن بر مکان ایشان مطلع گردد و شب با نهایت
خوف در آن نیستان بسر بردند و هر لحظه صدای سم اسبان دشمن بگوش ایشان میرسید و موجب
زیادتی خوف ایشان میشد و چون صبح شد در این محصور ماندند که بیرون نمیتوانستند
آمدن زیرا که عبور از آن صحرا ممکن نبود و از ترس دشمن بجانب صحرا بیرون نمیتوانستند
آمد پس آن و عیالش در آن جای تنگ ماندند با نهایت آزار و مشقت از سرما و تری و گرسنگی
و طعامی و توشه با خود نداشتند و فرزندان خورد از سرما و گرسنگی میگریستند و فریاد می
کردند و دو روز در اینحال ماندند تا آنکه یکی از فرزندان او از این شدت هلاک شد
و او را در آب انداختند و دیگر روز دیگر باین حال گذرانیدند پس آن پادشاه با زن خود گفت که
ما همه مشرف بر هلاک شدیم اگر بعضی از ما بمیرد و بعضی بماند بهتر است از آنکه همه بمیریم
مرا بخاطر رسیده که یکی از آن طفلان را بکشیم و او را قوت خود و باقی اطفال نمائیم تا خدا ما را
از این بلیه نجات دهد و اگر این امر را بتاخیر اندازیم همه طفلان لاغر و ضعیف میشوند
و از گوشت ایشان سیر نتوان شد و چندان ضعیف شویم که اگر فرجی رو دهد از غایت ضعف

طاقت حرکت نداشته باشیم پس آن زن رای پادشاه را پسندید و یکی از فرزندان خود را کشتند
و در میان گذاشته گوشت آن را خوردند بلوهر گفت ای پسر پادشاه چه گمان داری در چنین حالی
بآن مرد مضطر آیا بسیار خواهد خورد از بابت گرسنه که بطعام فراوانی رسد یا اندکی خواهد
خورد مانند مضطری که بضرورت لقمه را خورد یوذاسف گفت که بلکه گمان من این است
که اندکی از آن را با نهایت دشواری خواهد خورد حکیم گفت که خوردن و آشامیدن من
در دنیا همین نحو است یوذاسف گفت که ای حکیم بگو که این امری که تو مرا بسوی خود میخوانی
آیا چیزیست که مردم او را بعقل خود یافته اند و بر همه چیز اختیار کرده اند از برای خود یا حق
سبحانه و تعالی مردم را بآن خوانده است و اجابت آن کرده اند بلوهر گفت که این امری که
من ترا بآن دعوت مینمایم از آن بلندتر و لطیف تر است و از اهل زمین نیابتی توانند
شد با این بعقل خود تدبیر آن توانند که زیرا که کار اهل دنیا آن بخوانند بلکه آنچه
میگویم امریست بیگانه اطوار اهل دنیا را همه درهم میشکند و مخالف طریقه ایشان است
و زشتی و بدی اعمال ایشان را ظاهر میگرداند و ایشان را از هوا و هوس و خواهشهای خود
بعبادت پروردگار خود میکشد و کسیکه ادراک این امر نموده اند خدا او را هدایت نموده است
این امر نزد او بسیار ظاهر و روشن است ولیکن از غیر اهلش مخفی میدارد و پنهان میکرده اند
او را تا آنکه خود را ظاهر و هویدا گرداند بعد از پنهان و خفا و دین حق را رفعت بخشید و بلند

گرداند

گرداند و مذاهب باطله اهل جهل و فساد را پست گرداند و در خاک مذلت نشاند یوذاسف
گفت که راست گفتی ای حکیم بلوهر گفت که بعضی از مردم هستند که بفطرت مستقیم و فکر درست پیش
از آمدن پیغمبران حق را مییابند و بآن رغبت میکنند و بعضی هستند که بعد از بعثت پیغمبران
و شنیدن دعوت ایشان اطاعت مینمایند و تو ای پسر پادشاه آن کسی که بعقل و فراست
خود رو بمقصود آوردی یوذاسف گفت که آیا جمع دیگر هستند غیر از گروه شما که مردم را بترک
دنیا خوانند بلوهر گفت که در این بلاد دیار ندارم اما در غیر این بلاد جمعی هستند که بزبان
اظهار حق مینمایند و اعمال ایشان با اعمال اهل حق نمیماند و باین سبب راه ما و ایشان مختلف
شده است یوذاسف گفت که بچه سبب حق تنها شما را بحق سزاوار است از ایشان و حال آنکه
آن امر غیب است تمام از یک محل و منبع بشما و ما رسیده است بلوهر گفت که جمیع راههای
حق از جانب خداست و حق تعالی جمیع بندگان را بسوی خود خوانده است پس جمعی قبول کرده اند
و بشرایط خود آن عمل نموده اند و دیگران را بر آن راه حق بنوعی الحق هدایت نموده اند ظلم
نمیکنند و خطا نمیکنند و دقیقه از دقایق شرع و دین را فرو نمیگذارند و جمعی دیگر قبول
کردند آن را اما آنچه را باید بر پای میدارند و بشرایط آن عمل نمینمایند و با اهلش غیر شیع
و ایشان را در اقامت حق و عمل نمودن بشرایع ملت عزم و اهتمامی نیست پس آداب
ملت و قوانین شریعت را ضایع می کنند و بر طبیعتهای ایشان گران است و فرق در میان ایشان

دو گروه بسیار است زیرا که کسی دین را ضایع کند مثل کسی نیست که او را محافظت نماید و کسیکه
امور ملت را فاسد کرداند مثل کسی نیست که آنها را باصلاح آورد و کسیکه بر شدت تنها صبر
نماید در راه حق مثل کسی نیست که جزع کند و بسبب آنها ترک حق نماید و از این جهت است
که ما بحق سزاوارتریم از انجماعت باز بلوهر سر اکسنخن آمد و گفت بر زبان انجماعت
جاری نمیشود احدی از امور دین و ترک دنیا و دعوت نمودن مردم بسوی خدا مگر آنکه
فرا گرفته اند آنها را از اهل حق چنانچه ما از اهل ایشان اخذ کرده ایم ولیکن فرق در میان ایشان
آنست که ایشان بدعتها در دین احداث کرده اند و طالب دنیا گردیده اند و دل باعتبار
آن بسته اند و تفصیل این حال و حقیقت این مقال آنست که پیوسته سنت الهی چنین
رواج میگرفت و اهل حق با ایشان میکرویدند هم بر یک امر مستقیم میبودند در راه حق و واضح
بود دین شریعت آن پیغمبر در میان ایشان جاری بود که پیغمبران بسوی خلق میفرستاد در
هر قرنی از قرنهای گذشته بزبانهای مختلف که خلایق را بدین حق دعوت مینمودند و چنین
بر ایشان ظاهر بود و هیچ گونه اختلاف و نزاع در میان نبود و چون آن پیغمبر رسالتهای پروردگار
خود را تمام بخلق میرسانید و حجت الهی را بر ایشان تمام میکرد و معالم دین و احکام شریعت را
برای ایشان بر پا میداشت و ظاهر میکردانید و اجل آن پیغمبر منتهی میشد و حق تعالی او را بجوار
رحمت خود میبرد و اندک زمانی بعد از رحلت آن پیغمبر امت او بر طریقه او میماندند و دین

او را تغییر

او را تغییر نمیدادند و بعد از مدتی مردم تابع شهوتهای نفسانی گردیده بدعتها در آن دین احداث
میکردند و اهل جهالت بر اهل علم غالب میشدند و عالم و فاضل و کامل که در میان ایشان بود
از خوف و بیم ضرر اهل جهل خود را پنهان میکرد و علم خود را ظاهر نمیکردانید و چنان بود که
نامش را میدانستند و بمنزله مرده و ایشان بشمیردند و قلیلی از ایشان در میان مردم بودند
اهل جهل و باطل ایشان را سبک میشمردند و باین سبب روز بروز علم پنهان میشد و جهل ظاهر
میگردید و هر چند قرنها پسترت میکذشت و بعد از آن پیغمبر زیاده میشد جهالت زیاده میشد
تا آنجایی که مردم بغیر جهل راهی نداشتند و جهال غالبتر میشدند و عالم کمتر و مخفی تر میشدند
پس معالم دین الهی و احکام شریعت منحرف میکردیدند و با آنحال دست از کتاب و دین
برنمیداشتند و اقرار بکتاب الهی مینمودند اما بتاویلات باطله موافق غرضهای خود
معانی آن را تحریف میکردند و اصل دین را دعوی میکردند و حقیقت آن را ترک مینمودند
و احکام شریعت را ضایع میکردند و باین سبب شکسته اختلاف در میان اهل هر دین بهم
رسیده است پس هر سنتی و عبادتی که پیغمبران آورده اند در اصل آن ما با جماعت موافق
داریم ولیکن در کیفیت و احکام و سیرت آن با ایشان مخالفیم و در هر امری که مخالفت
نموده اند ما را بر ایشان حجتهای واضح است و بر بطلان طریقه ایشان گواهان عادل داریم از
کتابهای که خدا فرستاده است و در دست ایشان است پس از ایشان و آنچه از آثار دین

و کلمات حکمت بیان می‌کنند گواه است بر بطلان ایشان زیرا که آن صفات همه موافق سیرت
و صفت و طریقه ما است و مخالف مذهب و طریقه ایشان است پس از کتاب الهی نمیدانند
مگر لفظ او را از یاد خدا نمیدانند مگر اسم او را و حقیقت دین را نمیدانند که آن را بر پا توانند
داشت یوذاسف گفت که چرا پیغمبران در بعضی زمانها مبعوث میشدند و در بعضی زمانها مبعوث
نمیشوند و چرا در هر اثری پیغمبری نباشد بلوهر گفت که مثل این مثل پادشاهیست که زمین
خرابه داشته باشد که هیچ آبادانی در آن نباشد و اراده تعمیر و آبادانی آن زمین نماید
که آن زمین را آبادان کند و اصناف درختان بکارد و انواع زراعتها بعمل آورد
و درخت تخمهای چند و تخمهای بعضی باو بدهد و مبالغه نماید که بغیر آنچه پادشاه فرموده دیگری
چیزی در آن زمین بعمل نیاید و بفرماید که در آن زمین نهری جاری گرداند و حصاری بر گرد
آن زمین برآورد و از فساد و خرابی مفسدان آن را محافظت نماید پس آمرد بیامد
و آن زمین را بجمیع آبادانی در آورد و موافق فرموده درختان و زراعات بعمل آورد
و نهر بسوی آن جاری گردانید و درختان و زراعتها برویید و بیکدیگر متصل گردید و بعد
از اندک زمانی آن مرد را مرگ در رسید و کسی را خلیفه و جانشین خود نماید و وفات کند پس جمعی
بعد از او بهم رسند و اطاعت آن جانشین نکنند و در خرابی آن زمین بکوشند و نهرهای آن را
بر کنند و بکنند درختان و زراعتهای آن زمین پس چون خبر بخود پادشاه رسد از نافرمانی آن جماعت

و خرابی

و خرابی آن زمین رسول دیگر تعیین نماید که احیای زمین کند و اصلاح آن نماید و بآبادانی
اول برگرداند و برین منوال است فرستادن حق تعالی پیغمبران و انبیا را که چون یکی رفت و بعد
از امور مردم فاسد شد باز دیگری را برای اصلاح ایشان میفرستد یوذاسف گفت که آیا آنچه
انبیا و رسل از جانب حق تعالی می‌آورند مخصوص جمعی است یا شامل جمیع خلق است بلوهر گفت که هر گاه بعضی
انبیا و رسل از جانب خدای مبعوث گردیدند جمیع مردم را دعوت مینمایند پس هر که اطاعت ایشان
کند داخل زمره ایشان گردد و هر که نافرمانی ایشان کند از ایشان نیست و هرگز خالی نمیباشد
زمین از فرمان برداری که در جمیع امور اطاعت حق تعالی نماید از پیغمبران و اوصیای
ایشان و برای این امر مثلیست که مرغی بود در ساحل دریا که آن را قدم می‌نامیدند
و تخم بسیار میکذاشت و بسی حریص در رغبت بجوجه برآوردن و بسیاری آن و در بعضی از زمانها
آن را میسر نبود تعیش نمودن در آن جزیره پس چاره خود را در آن میدید که جلای وطن نموده
بزمین دیگر سفر نماید تا آن زمان منقضی شود و از خوف آنکه مبادا نسل او منقطع گردد تخمهای
خود را متفرق گردانید بر آشیانهای مرغان دیگر پس آن مرغان تخم او را با تخمهای خود در زیر بال گرفتند
و جوجهای آن مرغ نیز با جوجهای مرغان دیگر برآمدند و چون مدتی برآمد آن جوجه‌ها با جوجه‌های
قدم الفت گرفتند و در میان ایشان موانست بهم رسید و چون ایام قرار قدم از وطن خود منقضی
شد بجای خود مراجعت نمود و شب بسر زمین خود در آمد و بر آشیانهای آن مرغ عبور مینمود و آواز

خود را بگوش جوجهای خود و جوجهای دیگر میرسانید پس جوجهای آن چنین صدا پس با شنیدند از پی
آن رفته گرفته بودند بجوجهای آن از پی ایشان رفتند و آنچه از مرغان جوجه آن نبودند و با جوجه
آن الفت نداشتند از پی آواز آن نرفتند و چنین قوم محبت فرزند بسیار داشت جوجهای
خود و جوجهای دیگران را که از پی جوجهای آمده بودند از هم گوانید و با خود الفت داد و هم
چنین پیغمبران دعوت الهی را بر همه مردم عرض مینمایند و اهل حکمت و عقل اجابت
ایشان مینمایند زیرا که فضیلت و رتبه حکمت سامعه است پس آن مرغ که آواز دو مرغان
دیگر بود را مثل پیغمبران است که همه مردم را براه حق میخوانند و مثل آن تخمها که متفرق
گردانید برآشیانها مثل حکمت است و آن جوجها که از تخمهای آن مرغ حاصل شدند مثل علما
و دانایان است که بعد از غیبت پیغمبر ببرکت او بهم میرسند و مثل سایر جوجها که بجوجهای
آن مرغ الفت گرفتند مثل جماعتی است که اجابت دعوت علما و حکما و دانایان مینمایند
بعد از بعثت پیغمبران زیرا که حق تعالی پیغمبران را بر جمیع خلق تفضیل داده است و از برای
ایشان حجتها و براهین و معجزات و کراماتی چند مقرر فرموده است که بدیگران نداده است
تا آنکه رسالات ایشان در میان مردم ظاهر گردد و حجتهای ایشان بر خلق تمام شود و لهذا
بعد از بعثت پیغمبران جمعی منکر دیدند با ایشان که پیشتر اجابت علما و دانشمندان اهل کیه
منکر دیدند و این برای آن است که حق تعالی دعوت پیغمبران را نور و روشنی و وضوح و تاثیر

دیگر داده است

دیگر داده است که در دعوت دیگران نیست یوذاسف گفت که ای حکیم تو گفتی که آنچه پیغمبران
می آورند کلام الهی است آیا کلام خدا و ملائکه شبیه است بکلام مردم بلوهر گفت که نمی بینی
که چنین مردم میخواهند که بعضی از حیوانات با مرغان بفهمانند که نزدیک آیند یا دور شوند یا رو
کنند یا پشت کنند حیوانات و مرغان سخن ایشان را نمی فهمند صداهای چند برای فهمانیدن
آنها از صفیر و اصوات وضع می کنند که بآن وسیله مطلب خود را بایشان بفهمانند و اگر مطلب
خود سخن گویند آنها نخواهند فهمید هم چنین بنده گان چنین عاجز بودند از فهمیدن کنه کلام جناب
مقدس ایزدی و ملائکه و دانستن حقیقت و کمال و لطف و مرتبه آن سخن لهذا شبیه بسخنان
ایشان کلام خود را بایشان فرستد و بآن سخنان که در میان ایشان شایع است حکمت را بایشان
فهمانیده است مانند آن آوازهای که مردم برای فهمانیدن حیوانات و مرغان وضع کرده اند
و بامثال این مصطلحات که در میان ایشان جاریست دقایق حکمت را برای ایشان واضح
ولایح گردانیده است و حجت خود را بر ایشان تمام کرده است پس این کلمات و اصوات
برای حکمت و علوم و حقایق بمنزله بدن و مسکن است و حکم حقایق را برای کلمات و اصوات
جانیست و روحیست و لیکن اکثر مردم بغور و کنه کلام حکمت نمیتوانند رسید و عقل ایشان
بآن احاطه نمیتوانند کرد و باین سبب تفاوت و تفاضل میان علما در علم میباشد و هر عالمی علم را از
عالم دیگر اخذ نموده است تا آنکه منتهی میشود بعلم الهی که از او بخلق رسیده است و بعضی از علما

آنقدر از علم و دانش بهره مند میشوند که او را از جهل نجات می بخشد و تفاوت مراتب ایشان بقدر
زیادتی علم ایشان است و نسبت مردم بعلوم و حقایق که از آنها منتفع میشوند و بکنه آنها نمیرسند
از بابت نسبت ایشان است با آفتاب که از روشنائی و حرارت آن منتفع میشوند در تقویت
ابدان و تمشیت امور معاش خود و دنیای ایشان از دیدن قرص آفتاب عاجز است مثل دیگر
این حکمتها و علوم مانند چشمه است که آبش جاری و ظاهر باشد و منبعش معلوم نباشد
که مردم از آب آن چشمه منتفع میشوند و حیات می یابند و نمیدانند که از کجا بر می آید
و در کجا پنهان میشود و بدرستیکه حکمت و علم حق شریفتر و رفیعتر و بزرگتر است
از جمیع آنچه ما آن را بآن وصف کردیم و تشبیه نمودیم کلید درهای جمیع خیرات و خوبیهاست
و موجب نجات و رستگاری از جمیع شرور و بدیهاست آب حیات است که هر که از آن
بیاشامد هرگز نمیرد و شفای جمیع دردهاست که هر که خود را بآن مداوا کند هرگز خسته
نگردد و در راه راستی است که هر که از آن بیاشامد بآن راه برود هرگز گمراه نشود و ریسمان
محکمی است از جانب خدا آویخته که هرگز کهنه نشود و هر که در دست دارد آن را هرگز کور نگردد
و هر که چنگ در آن زند رستگار گردد و هدایت یابد و پیوند او با حق تعالی هرگز نگسلد یوذاسف
گفت که چرا این حکمت و علم که آن را باین درجه از فضل و شرف و رفعت و قوت
و منفعت و کمال و وضوح وصف کردی جمیع مردم از آن منتفع نمیگردند حکیم گفت که مثل

حکمت مثل آفتاب

حکمت مثل آفتاب است که بر جمیع مردم از سفید و سیاه و کوچک و بزرگ طالع میگردد پس هر که
خواهد از آن منتفع گردد نفع خود را از آن منع نماید و از او دور و نزدیک هر که باشد او را
از روشنی خود محروم نمیگرداند پس اگر کسی نخواهد از آفتاب منتفع شود او را بر آفتاب حجتی نخواهد
بود زیرا که آفتاب منع فیض خود از کسی نکرده است و لیکن انتفاع مردم بنور آفتاب بر سه
قسمند بعضی بینایند و دیده روشنی دارند و از وضوح آفتاب بدرجه کمال و نفع می یابند
و اشیا را بآن می بینند و بعضی کورند و حس نور نمیکنند بحدی که اگر چندین آفتاب
بتابد از اینها بهره نمیبرند و بعضی ضعیف البصرند که نه ایشان را کور میتوان شمرد و نه
بینا هم چنین سخن حق و کلام حکمت آفتابیست که بر دلها میتابد و بعضی که صاحب
بصیرتند و دیده دل ایشان روشن است آن را می یابند و بآن عمل میکنند و از
اهل علم و حکمت و معرفت میگردند و بعضی که دیده ایشان کور است بسبب انکار
سخن حق را قبول نمیکنند و بآن دل عمل مینمایند مانند آن کوری که از چشم ظاهر که از
آفتاب بهره نمیبرد و بعضی که دلهای ایشان بآفتهای نقصان بیمار گردیده و دیده دل
ایشان ضعیف گردیده است و از نور خورشید علم و حکمت بهره ضعیفی میبرند
و علم ایشان سست و عمل ایشان اندک است و چندان تمیز میان نیک و بد و حق
و باطل نمیکنند و بدانکه اکثر مردم در بینائی خورشید علوم و معارف کوراند

که از آن هیچ بهره نمیبرند یوذاسف گفت که آیا کسی میباشد که اول کسی که سخن بشنود و اجابت
نماید و انکار کند و بعد از مدتی اجابت کند و قبول نماید بلوهر گفت که حال اکثر مردم
نسبت بحکمت چنین است یوذاسف گفت که آیا پدرم هرگز این سخنان حکمت
چیزی شنیده است بلوهر گفت که گمان ندارم که شنیده باشد شنیدن درستیکه در دل
او جا کند باشد و خیرخواه و مهربانی در این باب با او سخن گفته باشد یوذاسف گفت
که چرا حکما در این مدت مدید پدر مرا در اینحال گذاشته اند و امثال این سخنان
حق را باو نگفته اند بلوهر گفت که زیرا که ایشان محل سخن خود را میدانند و بسیار باشد
که ترک کنند گفتن سخن حکمت را با کسی که از پدر تو بهتر شود و طبعش ملایم تر باشد
و بیشتر قبول کند برای آنکه او را قابل این سخن ندانند و بسیار است که دانائی با
کسیکه در تمام عمر معاشرت نماید که در میان ایشان نهایت انس و مودت و مهربانی
باشد و در میان ایشان در هیچ چیز جدائی نباشد الا در دین و حکمت و آن حکیم
دانا غم خورد بر او و برای حال او غمگین باشد و بسبب اینکه او را قابل نداند که اسرار
حکمت را باو بگوید چنانچه نقل کرده اند که پادشاهی بود در نهایت عقل و فطرت و مهربان
بود برعیت و پیوسته در احوال ایشان میکوشید و بامور ایشان میرسید و آن پادشاه
وزیری داشت موصوف بصدق و راستی و صلاح و در اصلاح امور اعانت او

مینمود

مینمود و محل اعتماد و مشورت او بود و وزیر در کمال عقل و دینداری و ورع و پرهیزکاری
بود و بترک دنیا راغب بود و بخدمت علما و صلحا و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از
ایشان فرا گرفته بود و فضل و بزرگی ایشان را دانسته بود و محبت ایشان را بدل و جان قبول
کرده بود و او را نزد پادشاه قرب و منزلت عظیم بود و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمیداشت
و وزیر پادشاه بر این منوال سلوک میمنود ولیکن از امر دین و اسرار حکمت
و معارف چیزی باو اظهار نمیکرد و بر اینحال سالها با یکدیگر گذرانیدند و وزیر هرگاه
بخدمت پادشاه می آمد بظاهر سجده بتان میکرد و تعظیم آنها مینمود و غیر آن از امور
باطل و لوازم کفر ارتکاب مینمود از برای تقیه و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه
و وزیر از غایت اشفاق و مهربانی که بان پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت
او دلگیر و غمگین بود تا آنکه روزی با برادران و یاران خود که اهل دین و حکمت
بودند در باب هدایت پادشاه مشورت نمود ایشان گفتند که در حذر باش
که مبادا تاثیری در او نکند و ضرر بتو و اهل دین برساند پس اگر یابی که قابل
هدایت است و سخن تو در او تاثیر در امر دین با او سخن بگو و از کمالات حکمت
او را آگاه ساز و اگر نه با او سخن مگوی که موجب ضرر او بتو و اهل دین تو میگردد
زیرا که پادشاهان مغرور نمیباشند و از قهر ایشان ایمن نمیباید شد و بعد از آن پیوسته

وزیر در این اندیشه بود و بپادشاه خیرخواهی و اخلاص مینمود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی
او را نصیحت کند و او را هدایت نماید و پادشاه با آن کفر و ضلالت در نهایت همواری
و ملائمت بود و پیوسته در مقام رعیت پروری و اصلاح امور و تفقد احوال ایشان
و بعد از مدتی که حال میانه پادشاه و وزیر بر اینمنوال گذشت شبی از شبها بعد از آنکه
مردم همه بخواب رفته بود پادشاه بوزیر گفت که بیا سوار شویم و در این شهر بگردیم
و ببینیم که احوال مردم چون است و مشاهده نمائیم آثار بارانهائی را که در این ایام
بر ایشان باریده است وزیر گفت بسیار نیک است و هر دو سوار شدند و در نواحی
شهر میگشتند در اثنای سیر بمزبله رسیدند و نظر پادشاه بروشنی افتاد که از طرف
آن مزبله میتافت بوزیر گفت که از پی این روشنائی میباید رفت که خبر این را
معلوم کنیم پس از مرکب فرود آمدند و روانه شدند تا رسیدند بنقبی که از آنجا روشنی
میتافت چون نظر کردند مرد درویشی بدقیافه دیدند که جامهای بسیار کهنه پوشیده
از جامهائی که در مزبلها انداخته اند و متکائی از فضله و سرگین گرفته مینوازد و زنی
در زشتی خلقت و بدی هیئت و کهنگی لباس شبیه بخودش در برابر وی ایستاده است
و هرگاه که شراب میطلبد آن زن باو میدهد و هرگاه که طنبور مینوازد آن زن برایش
میرقصد و چون شراب مینوشد زن او را تحیت میکند و ثنا میگوید بنوعیکه

پادشاهان

پادشاهان را ستایش کنند و آن مرد نیز زن خود را تعریف میکند و سیده آفاقش
میخواند او را بر جمیع زنان تفضیلش میدهد و آن هر دو یکدیگر را بحسن و جمال می
ستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب و عیش میکنند پادشاه
و وزیر مدت مدیدی چنین بر پا ایستاده بودند و در حال ایشان نظر میکردند
و از لذت و شادی ایشان از آنحال کثیف تعجب مینمودند و بعد از آن برگشتند
و پادشاه بوزیر گفت گمان ندارم که ما و تو را در تمام عمر این قدر لذت و سرور
و خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن از اینحال خود دارند در این شب
و گمان دارم که هر شب در این کار باشند پس وزیر چون این سخن را از پادشاه
شنید فرصت غنیمت شمرد و گفت ای پادشاه میترسم که این دنیای ما
و پادشاهی و این بهجت و سروری با این لذتهای دنیا داریم در نظر جماعتی
که پادشاهی دایمی را میدانند مثل این مزبله و این دو شخص نماید که این غار در
نظر ما مینماید و بدنهای ما نزد آنکسانی که پاکیزگی و نضارت و حسن و جمال معنوی را
فهمیده اند چنان نماید که این دو بد قیافه زشت در نظر ما مینماید و تعجب ایشان
مندان از لذت و شادی ما بعیشهای دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت این
دو شخص بحال ناخوشی که دارند پادشاه گفت که آیا میشناسی جمعی را که باین صفت

که پادشاهی موصوف باشند وزیر گفت پادشاه گفت که کیستند ایشان وزیر گفت
که ایشان جمعی اند که بدین الهی گرویده اند و ملک و پادشاهی آخرت و لذات آن را دانسته اند
و پیوسته طالب سعادتهای آخرتند پادشاه گفت که ملک آخرت کدام است وزیر
گفت که آن نعیم و لذتی است که رنج و جفا بعد از آن نمیباشد و توانگری است
که بعد از آن فقر و احتیاج نمیباشد و شادیست که در عقب آن هرگز اندوهی نیست
و صحتی است که بیماری از پیش نیست و خشنودی است که هرگز بخشم و اندوه زایل
نمیگردد و ایمنی است که بترس مبدل نمیشود و زندگی است که مرگ بعد از آن محال است
که پادشاه بیزوال است آخرت خانهٔ هستی و بقاست و دار زنده که حیوة آن را انتهاست
تغیر احوال در آن نمیباشد خدا از ساکنان دار آخرت بر داشته است درد و سختی
و تعب و جفا و بیماری و گرسنگی و تشنگی و مرگ ای پادشاه این است صفت ملک
آخرت و بیان کردم پادشاه گفت که آیا برای داخل شدن آن خانه و فایز شدن
بآن سعادت فرزانه راهی و وسیله و سببی و حیله میدانی وزیر گفت بلی آن خانه
مهیا است برای هر که آن را از راهش طلب نماید و هر که از درگاهش بدر آید البته
بآن ظفر می یابد پادشاه گفت که تو چرا پیش از این بچنین خانه راه نمینمودی
و اوصاف آن را برای من بیان نمیکردی وزیر گفت که از جلالت و هیبت پادشاهی تو

حذر میکردم

حذر میکردم پادشاه گفت که اگر این امری که تو وصف کردی البته واقع باشد
سزاوار نیست که ما آن را ضایع کنیم و خود را از آن محروم گردانیم و سعی در تحصیل
آن ننمائیم بلکه باید جهد کنیم تا خبر آن را مشخص نمائیم و بآن ظفر یابیم وزیر
گفت که رخصت میفرمائی که مکرر وصف آخرت را برای تو بیان کنم تا یقین تو زیاده
گردد پادشاه گفت که بلکه ترا امر میکنیم که شب و روز در این کار باشی و نگذاری
که من بامر دیگر مشغول گردم و دست از این سخن بر نداری بدرستیکه این امر عجیب غریبی است
که آن را سهل نمیتوان شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمیتوان شد و بعد از این
سخنان وزیر و پادشاه راه نجات پیش گرفته بسعادت ابدی فایز گردیدند یوذاسف
گفت که مرا اندیشهٔ این راه نجات بهیچ امر دیگر مشغول نخواهم شد تا آن را بدست
آورم با خود چنین اندیشه کرده ام که در میان شب با تو بگریزم هر وقت که اراده
رفتن نمائی بلوهر گفت که کجا ترا طاقت آن هست که با من بیائی و کی صبر میتوانی
کرد بر رفاقت و مصاحبت من و حال آنکه مرا خانه و ماوائی نیست و چهارپائی
و بار برداری ندارم و مالک نقره و طلائی نیستم و آزوقهٔ چاشت و شام با خود
بر نمیدارم و بغیر این کهنه که پوشیده ام جامه ندارم و در شهرها قرار نمیگیرم مگر
اندکی زمانی و از شهر بشهر میگردم و هرگز از منزلی بآن منزل دیگری کرده نانی بر نمیدارم

یوذاسف گفت که امید دارم که آنکس که بتو توانائی و صبر بر این احوال داده است بمن نیز کرامت
فرماید بلوهر گفت که اگر البته مصاحبت مرا اختیار میکنی و بغیر این رخت نمیتوانی ماند
آن توانگری خواهی بود که داماد آن فقیر را اختیار نمود یوذاسف گفت که آن قصه را
بیان فرما که چگونه بوده است بلوهر گفت که نقل کرده اند که جوانی بود از فرزندان اغنیا که دختر
عمی داشت صاحب ثروت و مال و حسن و جمال و پدرش اراده نمود که آن دختر را
بعقد او در آورد و آن جوان از این امر کراهت داشت و عدم رضای خود را بپدر
اظهار نمود و پنهانی از شهر بیرون رفت و متوجه شهر دیگر شد و در عرض راه گذر آن جوان
بخانهٔ مرد فقیری افتاد و در آن خانه دختری دید که ایستاده است و جامهٔ کهنه در بر
دارد و آن دختر او را خوش آمد و از او سؤال نمودی که تو کیستی گفت من دختر پیری ام
که در این خانه میباشیم آن جوان آن مرد پیر را طلب نمود و چون پیر درون آمد دختر او را
برای خود خواستگاری نمود آن مرد گفت که تو از فرزندان اغنیا و توانگری و دختر
فقرا و مساکین را نمیتوانی خواستن جوان گفت که دختر تو مرا بسیار خوش آمده است
و دختر صاحب حسن و جمال را میخواستند که بمن تزویج نمایند من از آن گریخته ام
برای آنکه او را نمیخواستم و دختر ترا پسندیده ام دختر خود را بعقد در آور که انشاء الله
از من خیر و نیکی مشاهده خواهی نمود و من خلاف رضای تو نخواهم بود مرد پیر گفت که چگونه

دختر خود را بتو دهم

دختر خود را بتو بدهم و حال آنکه راضی نمیشوم که دختر ما را از پیش ما ببری و گمان ندارم که اهل
تو هم راضی باشند که این دختر را بنزد ایشان ببری جوان گفت که من نزد شما میمانم و دختر
شما را بیرون نمیبرم مرد پیر گفت که پس زیب و زینت خود را بیفکن و جامهٔ در خور ما
در پوش و بخانهٔ ما در آ آن جوان چنین کرد و جامهٔ کهنه از جامهای ایشان گرفته پوشید
و با ایشان نشست پس آن مرد پیر از احوال او سؤال نمود و با او صحبت میداشت
که تا عقل و دانش او را بیازماید تا آنکه بر او ظاهر شد که عقلش کامل است و آن کار را
از روی سفاهت و بیخردی نکرده است پس با او گفت که چون تو ما را اختیار نمودی
و بما راضی شدی و درویشی ما را پسندیدی برخیز و با من بیا پس او را بسردابهٔ برد
چون چشم آن جوان بآن سردابه در آمد دید که در پشت خانهٔ آن مرد پیر خانهها و مسکنهاست
در نهایت وسعت و غایت زیبائی که در مدت عمر خود مثل آنها ندیده بود
و او را بر سر خزانها برد که آنچه آدمی بآن محتاج میباشد در آنها مهیا بود پس کلید
تمام خزاین خود را بآن جوان داد و گفت جمیع این خزاین و مساکن و اموال و اسباب
تعلق بتو دارد و اختیار همه با تو است و آنچه خواهی بکن که نیکو جوانی است تو و آن
جوان بسبب ترک خواهش بتمام خواهشها رسید یوذاسف گفت که امید دارم که من
نیز مثل آن جوان باشم و طریقهٔ او را اختیار نمایم و آن مرد پیر عقل آن جوان را آزموده تا راه

اعتماد نمود و چنین می یابم که تو نیز در مقام تفتیش و امتحان عقل من هستی بفرما که در باب
عقل من چه چیز بر تو ظاهر گشته است بلوهر گفت که اگر این امر بدست من بود از احتیاط
عقل تو تعجب بدین عقل اکتفا میکردم ولیکن بر کوهر من لازم که بیابات متابعت
سنت و طریقه که پیشوایان هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر ساخته اند
که در استعلام توفیق هرکس بنهایت باید رسید و رازهای مکنون سینها را بلطایف
حیل و تجارت استعلام باید نمود و من میترسم که اگر مخالفت سنت ایشان نمایم احداث
بدعتی در راه حق کرده باشم و من امشب از پیش تو میروم و هر شب بخانهٔ تو می آیم لیکن تو
باید تفکر نمای و بسیار تدبر کن و هر چیز را زود تصدیق مکن و بهر فکری زود راضی
مشو تا آنکه بعد از تامل و تانی و تفکر بسیار حقیقت آن امر بر تو ظاهر گردد و در
حذر باش که مبادا هوای نفسانی و شبههای شیطانی ترا از راه حق بگرداند و بباطل
میل دهد در مسایلی که ترا در آن شبهه عارض شود بعد از تامل بسیار با من مطارحه کن
و هرگاه که عازم بیرون رفتن شوی مرا اعلام بخش و در این شب بهمین اکتفا نمود
یوذاسف را وداع نمود و بیرون رفت و شب دیگر نیز داو آمد و بر او سلام کرد و او
دعا کرد و نشست و از جملهٔ دعاهای وی این بود که سؤال میکنم از خداوندی که اول است
و قبل از همه اشیا بوده است و هیچ چیز پیش از او نبوده است و آخر است و بعد از همه چیز خواهد

بود و هم

بود و هیچ چیز با او باقی نمیماند باقی است که هرگز فنا باو راه نمییابد و عظیم و بزرگوار است
که عظمت او را نهایت نیست و یکتا و یگانه است که احدی در خداوندی با او شریک
نیست و قاهر است که او را انتها نیست و از نو پدید آورنده است که در آفرینش کسی را
شریک خود نساخته است و قاهر و توانائیست که ضدی و معارضی هرگز ندیده است
صمدیست که هرکس با او احتیاج است و مانندی و شبیهی ندارد و پادشاهی است
که در پادشاهی معاونی ندارد که ترا پادشاه عادل گرداند و پیشوا و هادی دین
ساز دگرداند ترا قاید مردم بسوی تقوی و پرهیزکاری و روشنی بخش مردم از کوری
و ضلالت و گمراهی و ترک و زهد دنیا ترا کرامت فرماید و ترا دوست دارد صاحبان
عقل و خود و دشمن ارباب بطالت و جهل گرداند تا آنکه برساند و ما ترا بآنچه وعده فرموده است
بر زبان پیغمبرانش از درجات عالیهٔ بهشت و منازل رفیعهٔ رضا و خشنودی بدرستیکه
امید ما از خداوند خود ظاهر و هویداست و خوف و ترس او در دل ما مکنون و مخفی است
و دیدهای ما بسوی کرامت او باز است و گردنهای ما نزد اطاعت او خاضع و ذلیل است
و جمیع امور ما بتوفیق و هدایت اوست پس یوذاسف را از استماع این سخنان رقت
عظیم حاصل شد و رغبت او بسوی خیر و کمال بیشتر گردید و از کمال حکمت و دانائی
آن حکیم متعجب گردید پرسید که ای حکیم مرا خبر ده که از عمر تو چند سال گذشته است و حکیم

گفت دوازده سال یوذاسف از این سخن متعجب شد و گفت فرزند دوازده ساله
طفل میباشد و من ترا در سن کهولت و شصت ساله گمان میبینم حکیم گفت که از ولادت
من نزدیک بشصت سال گذشته است ولیکن تو از عمر من سؤال نمودی و عمر زندگانی نیست
و زندگانی نمیباشد مگر در دین حق و عمل بخیر است و ترک دنیا و از آن زمان که باین
حالات موصوف گردیده ام تا حال دوازده سال است و پیش از آن بسبب جهالت
و قلت عمل از جملهٔ مردگان بودم و ایام مرگ را از عمر خود حساب نمیکنم پس
پادشاه گفت که ای حکیم چگونه کسی را که میخورد و می آشامد و حرکت میکند
مرده مینامی حکیم گفت که برای آن مرده اش میخوانم که با مردگان شریک است
در کوری و کری و گنگی و ضعیف بودن حیات و قلت بی‌نیازی پس چنین در صفات
با مردگان شریک است و نام میباید موافق احوال او باشد یوذاسف گفت
که هرگاه تو این حیات ظاهری را حیات نمیدانی و این قسم زندگانی چندان
مسرور نیستی میباید که برطرف شدن این حیات را هم مرگ ندانی و از آن کراهیت
نداشته باشی با وجه حیات معنوی که داری بلوهر گفت که اگر باین زندگانی اعتنا
مینمودم و از زوال این کراهت میداشتم خود را با چنین مهلکه در نیفکندم که بنزد
تو آیم با وجود آنکه میدانم که پدر تو چه مقدار بر اهل دین ما خشم دارد و در مقام

اضرار

اضرار و قمع ما است پس از اینجا بدان که این مرگ را مرگ نمیدانیم و این زندگانی را
حیات نمیشماریم و از مرگ کراهت نداریم و چگونه رغبت در حیات داشته باشد
کسیکه ترک لذتها و بهرهای خود از آن زندگی کرده باشد و چگونه گریزد از مرگ کسی
که نفس خود را از دولت خود گشته باشد ای پسر پادشاه مگر نمی‌بینی که آنان که در دین
کامل گردیده اند چیزهائی را که مردم زندگی دنیا را برای آنها میخواهند از اهل و مال
ترک کرده اند و از مشقت عبادت چندان متحمل شده اند که جز بمرگ از آن فراغ نیابند
و فارغ غمگین نشوند پس کسیکه از لذتهای زندگانی متمتع نگردد و زندگانی بچه کار
او می آید و کسیکه او را راحت نباشد چرا از مکر چه از مرگ گریزان باشد
یوذاسف گفت که راست میگوئی ای حکیم آیا مسرور میشوی که فردا مرگ ترا
دریابد بلوهر گفت که اگر امشب مرگ را بیابم خوشحال تر میشوم از آنکه فردا بمن
رسد بدرستیکه کسی که نیک و بد را فهمید و جزای هریک را نزد حق تعالی دانست
البته ترک میکند عمل بد را از بیم عقاب بعمل می آورد عمل نیک را باُمید ثواب
و کسیکه یقین بوجود خداوند یگانه دارد و بوعدهای او تصدیق کرده است
البته مرگ را دوست میدارد برای امید و آرزوها که بعد از مرگ از فضل
پروردگار خود دارد و دنیا را نمیخواهد و از آن کراهت دارد و از ترس آنکه

مبادا بشهوتهای دنیا فریفته گردد و مرتکب معصیت حق تعالی گردد و لیکن مرگ را بزودی
میخواهد که از شر فتنهٔ دنیا ایمن و بسعادت عقبی فایز شود یوذاسف گفت که چنین
کسی که تو میگوئی گنجایش دارد که پیش از اجل خود را هلاک کند برای امید نجات و رسیدن
بسعادت ای حکیم برای من مثلی بیان فرما از برای اهل این روزگار و اهتمام
ایشان در عبادت بتهای خود بلوهر گفت که مردی باغی داشت که در آبادی او میکوشید
و سعی تمام در خدمت آن باغ مینمود ناگاه روزی گنجشکی را دید که بر روی درختی از
درختهای او نشسته و میوهٔ آن را میخورد از آن بخشم آمد و تله نصب کرد و آن گنجشک را
گرفتار کرد و چون قصد کشتن آن نمود حق تعالی بقدرت کاملهٔ خود آن گنجشک را بسخن
در آورد و بصاحب باغ گفت که تو همت بر کشتن من گماشته و در من آنقدر گوشت
نیست که ترا از گرسنگی سیر گرداند یا از ضعف قوت بخشد بیا تو را هدایت نمایم
بامری که از برای تو بهتر باشد از کشتن من پس من ترا سه کلمه تعلیم نمایم و نصیحت کنم
که آنها حفظ نمائی از برای تو بهتر باشد از برای تو از اهل و مال تو آن مرد وعده
کرد که چنین خواهم کرد مرا خبر ده از آن سخنان گنجشک گفت که آنچه بتو میگویم حفظ نما
و عمل کن اندوه مخور بر آنچه از تو فوت شود و باور مکن چیزی را که محال است و از
عقل دور است و طلب مکن چیزی را که بدست تو نیاید و تحصیل آن نتوان نمود آن مرد

چون

چون این سخنان شنید گنجشک را رها کرد پس پرواز نمود بر شاخ درختی نشست و با آن مرد
گفت که اگر بدانی که از رها کردن من چه چیز از دست تو بدر رفته است هر آینه خواهی
دانست که از چیز بسیار عظیم گران مایه محروم گشتهٔ آن مرد گفت که آن چه چیز است گنجشک گفت
که اگر مرا میکشتی از حوصلهٔ من مرواریدی بیرون می آوردی بقدر تخم مرغ و بسبب آن
در تمام عمر بسیار غنی شدی و سرمایهٔ عظیم بهم میرسانیدی آن مرد چون این سخن را شنید
از رها کردن آن ندامت بسیار برد و غمگین گشت ولیکن اظهار ننمود و گفت از گذشته
سخن مگوی که گذشته است بیا تا من ترا بخانهٔ خود برم و ترا اکرام دارم و جای نیکو
برای تو تعیین نمایم گنجشک گفت که ای جاهل من صید انم و چون بر من ظفر یابی مرا نگاه
نخواهی داشت و از آن سخنان که من بفدای خود بتو گفتم هیچ منتفع نشدی من نگفتم که بر
گذشته تاسف مخور و امری که نشدنی است تصدیق مکن و آنچه را که بآن نتوانی رسید
طلب مکن و الحال تو اندوه میخوری بر امری که گذشته است و از دست بدر رفته است
و طلب میکنی بازگشتن مرا بسوی خود و میدانی که ترا میسر نشود و تصدیق میکنی که در
سینهٔ من مرواریدی باشد بقدر تخم قاز و حال آنکه جمیع بدن من بقدر تخم قاز نیست
بلوهر گفت که شما چنین این گروه گمراه بتها را بدست خود ساخته است و میگویند که اینها
ما را خلق کرده اند و خود محافظت آنها مینمایند از ترس آنکه مبادا دزد آنها را

ببرد و گمان میکنند که بتان حافظ و نگهدار ایشان اند و اموال و مکاسب خود را خرج
اصنام می کنند رازق ایشان اند پس طلب مینمایند از بتان چیزی چند را که از ایشان
حاصل نمیگردد و بآنها نمیرسند و بامر محالی که عقل حکم ببطلان آن میکند تصدیق مینمایند
پس آنچه بر صاحب باغ لازم بود از سفاهت و ملامت بر ایشان نیز لازم می آید یوذاسف
گفت که راست میگوئی ای حکیم بدرستیکه من همیشه حال این بتها را بعقل خود میدانستم
و هرگز میل بعبادت ایشان نکردم و امید چیزی از ایشان نداشتم پس خبر ده مرا از آن دین
که مرا بسوی آن میخوانی و برای خود آن را پسندیدهٔ آن چه چیز است بلوهر گفت که مدار
آن دینی که من ترا بآن میخوانم بر دو چیز است یکی شناختن حق جل و علا و دیگری
عمل نمودن بامری چند که موجب خشنودی اوست یوذاسف گفت که حق تعالی را چگونه
باید شناخت حکیم گفت که ترا دعوت مینمایم که بشناسی خداوند خود را بانکه یکتاست
و شریکی ندارد و همیشه در یکتائی خود پروردگار بوده است و آنچه غیر اوست همگی
تربیت کردهٔ اویند و آفریدگار است و آنچه غیر اوست همه مخلوق و آفریدهٔ اویند
و آنکه او قدیم است و هر چه غیر اوست حادث است و او صانع اشیا است و هر چه
غیر اوست مصنوع و ساختهٔ اوست و آنکه او تدبیر کنندهٔ امور است و جمیع
اشیاء غیر او تدبیر کرده شدهٔ اویند او باقی است و آنچه غیر اوست فانی است و او عزیز

و غیر او خوار و ذلیل است

و غیر او خوار و ذلیل است و آنکه او خواب ندارد و غافل نمیشود و نمیخورد و نمی آشامد و ضعیف
نمیشود و کسی بر او غالب نمیشود و عاجز نمیگردد و آنچه خواهد می یابد و آسمانها و زمین و هوا
و صحرا و دریا و جمیع اشیاء در تحت قدرت و فرمان اویند و آنکه اشیا را از کتم عدم بیرون آورده
و مدت خلق نموده است و همیشه بوده است و پیوسته خواهد بود و فنا و زوال بر او راه
ندارد و محل حوادث نمیشود و احوال مختلفه در او بهم نمیرسد و بگذشتن زمانها تغییری
در او حادث نمیشود و از حالی بحالی نمیگردد و هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ
چیز و نسبتش بجمیع مکانها مساویست و بمکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست
دانائیست که هیچ چیز از او مخفی نیست توانائیست که هیچ چیز از قدرت او بیرون
نیست و باید که بدانی که مهربان و رحیم و عادل است و برای اطاعت کنندگان
خود ثوابها مهیا گردانیده است و برای عاصیان عقابها مقرر فرموده است و باید که
عمل نمائی بامورى که موجب رضا و خشنودی او میگردد و اجتناب نمائی از چیزهائیکه باعث
غضب و خشم او میشود یوذاسف گفت که کدام عمل است که موجب رضای خداوند یگانهٔ
آفرینندهٔ اشیا میگردد بلوهر گفت که رضای الله در آن است که اطاعت او کنی
و معصیت و نافرمانی نکنی و بمردم برسانی آنچه را توقع داری که ایشان بتو رسانند
و از مردم باز داری آنچه را میخواهی که ایشان از تو باز دارند و عدالت نمودن

باخلق موجب خشنودی اوست و متابعت آثار انبیا و رسل نمودن و از سنت و طریقه ایشان
بدر نرفتن عین رضای پروردگار است یوذاسف گفت که ای حکیم دیگر باره در باب
زهد و ترک دنیا سخن بگو و مرا از احوال آن با خبر گردان بلوهر گفت که چنین دیدم دنیا
که دار تغیر و زوال و تقلب احوال است و دیدم اهل دنیا را که پیوسته در دنیا نشانه
تیرهای مصایب و نوایب و بلاها یند و همگی در گرو مرگ و فنایند و دیدم صحت
دنیا را که بعد از آن بیماریست و جوانیش به پیری و غنا و توانگریش بفقر و درویشی
مبدل میگردد و فرحش باندوه و عزتش بمذلت و راحتش بشدت منقلب
میگردد و ایمنیش بخوف و حیاتش بموت منتهی میشود و دیدم که عمرها بسیار کوتاه است
و مرگ در کمینهاست و قدر اندازان تقدیرات ایزدی تیرهای قضا بسوی هر کس
در کمان پیوسته اند و بدنها در نهایت ضعف و سستی و ناتوانیند و از هیچ
بلائی امتناع و ابا ندارند و رفع هیچ بلیه از خود نمیتوانند کرد و از همه بلاها
بیقین دانستم احوال آنچه را ندیدم و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردم و واضح
و مخفی و آشکار و پنهانیش را شناختم و از گذشته اش حال آینده اش را استنباط کردم
پس چون دنیا را شناختم از آن حذر کردم و جمیع عیبهای آنرا بینا گشتم از آن گریختم
ای یوذاسف هر کس که در دنیا پادشاهی و نعمت و شادی و راحت و عیش

ورفاهیت

و رفاهیت که مردم بحال او رشک میبرند در شادی جوانی و طراوت بدن و شادمانی
و رشک فرمای عالمیان است در زیبائی سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ
خاطر و وسعت ملک و نعمت که ناگاه دنیا از او بر میگردد در هنگامی که در غایت سرور
و بهجت و زینت و رحمت است و از همه احوال خوش وقت تر است پس بدل میکند
عزتش را بمذلت و شادیش را باندوه و نعمتش را ببدحالی و توانگریش را بدرویشی
و فراخی نعمتش را به تنگی و شدت و جوانیش را به پیری و رفعتش را به پستی و حیاتش را
بمرگ پس او را می افکند در سوراخی تنگ پر وحشت تنها و بیکس و غریب و از دوستانش
جدا میگردد و ایشان از او مفارقت مینمایند و برادران و یاران او را
وامیگذارند و از ایشان حمایتی نمی یابد و فریب خورده بود از دوستی دوستانش و در این
حال دفع مضرتی از او نمینمایند و عزت و ملک و پادشاهی و اهل و مال او را غارت
برند آنکه بعد از او بر سریر ملک می نشینند و چنان از خاطرها فراموش میگردد که گویا
هرگز در دنیا نبود و هرگز نامش بر زبانها جاری نگردیده و هرگز او را جاهی و منزلتی در دنیا
نبوده و هرگز مال بهره از زمین نگشته پس ای پسر پادشاه دنیا را خانه خود مدان و مسکن
خود قرار مده و مزارع و مساکن آنرا ترک کن اف بر او و تف بر روی او باد یوذاسف
گفت که اف بر دنیا و بر کسی که فریب او را با این رسوائی احوال آن بخورد و گفت

ای حکیم دیگر سخن تو شفای دردهای سینه من است بلوهر گفت که بدرستیکه عمر کوتاه است
و شب و روز آنرا بزودی طی میکنند و رحلت از دنیا بزودی و سرعت دست میدهد
و عمر هر چند دراز باشد آخر مرگ میرسد و هر که رحل اقامت انداخته البته بسوی آخرت
رحلت مینمایند پس آنچه جمع کرده است پراکنده میشود و آنچه برای دنیا سعی کرده است ضایع
میشود و بناها که محکم ساخته خراب میگردد و نامش از زبانها و یادش از خاطرها برطرف
میشود و حسبش کم میشود و بدنش میپوسد و شرفش به پستی مبدل میگردد و نعمتهای دنیا
وبال او میشود و کسبهای دنیا باعث زیانکاری او میگردد و پادشاهی او میراث
بدیگران میرسد و فرزندانش بخواری مبتلا میگردند و زنانش را دیگران بتصرف در
می آورند و امانها و پیمانهایش شکسته میشود و آثارش مندرس میگردد و مالش را
قسمت میکنند و بساطش را برمی چینند و دشمنانش شاد میشوند و ملکش خراب
میشود و تاج سلطنتش را دیگری بر سر می نهد و بر سریر دولتش دیگری می نشیند
و از خانهای خود بیرونش میبرند برهنه و خوار و به معادن و بیابانها در گودال قبرش
می افکنند در تنهائی و غربت و تاریکی و وحشت و بیچارگی و مذلت از خویشان
جدا گشته و دوستان او را تنها گذاشته که هرگز از آن وحشت بدر نمی آید و از آن
غربت نمی آساید بدان ای پسر پادشاه که مرد عاقل دانا را سزاوار آنست که در

سیاست

سیاست و تادیب نفس خود مانند امام عادل دور اندیش باشد که تادیب میکند
عامه خلق را و باصلاح می آورد امور رعیت را و امر میفرماید ایشان را بامور
که صلاح ایشان در آنهاست و نهی میفرماید ایشان را از چیزهائی که باعث فساد
ایشان است و عقاب میکند کسی را که مخالفت و عصیان او ورزد و نوازش میکند
کسی را که فرمان او برد همچنین سزاوار آنست که عاقل نفس خود را تادیب کند
در جمیع اخلاق و خواهشها و شهوتهای او و بدارد او را بر اموری که باو نفع می بخشد
هر چند از آنها کراهت داشته باشد و بر او دشوار باشد و زجر نماید او را از اجتناب
کردن از اموری که باو ضرر میرساند و باید که برای نفس خود ثواب و عقاب مقرر سازد که
چون امر خیری از او صادر شود خوشحال و مسرور گردد و چون امر شری از او صادر
شود دلگیر و محزون گردد و خود را ملامت نماید و از جمله چیزهائی که لازم است بر صاحب
عقل آنست که نظر نماید و تفکر نماید در اموری که بر او وارد میشود و بعد از تفکر آنچه را
موافق حق و ثواب داند بآن عمل نماید و آنچه را خطا داند ترک نماید و خود را از او منع
فرماید و باید که خود را در علم داری و دانش خود را حقیر شمارد تا بر او عجب و خودبینی
مستولی نگردد بدرستیکه حق تعالی مدح فرموده اهل عقل را و مذمت کرده است اهل جهل
و خود منیر را و بعقل امر خیری را ادراک میتوان کرد بتوفیق الهی و بجهل هلاک میشوند

مردم معتمدترین چیزها نزد صاحبان عقول آن چیزیست که عقل ایشان ادراک آن نموده باشد
و تجربهای ایشان بآن رسیده باشد و بصیرتهای ایشان آنرا دریافته باشد در هنگامی
که ترک هواهای و خواهشهای نفس نموده باشد و عقل با هوای نفس ممزوج نباشد و صاحب عقل را
سزاوار نیست که آنچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود و عمل تواند آورد حقیر شمارد و ترک
و ترک کند هرگاه قدرت نداشته باشد بر زیاده بر آن بلکه آنچه اعمال خیر میسر شود قدر
کرده میباید که غنیمت شمارد و این یکی از حربهای مخفی و سلاحهای پنهانی شیطان است
که کمی بیند و درک نمیتواند آنرا مگر کسی که نیکو در مکرهای و تدبر نماید و از این مکاید
برود مگر کسیکه حق تعالی او را نگاه دارد و از جمله سلاحهای و حربهای کشنده شیطان
دو حربه است که کشنده تر از حربهای دیگر اوست یکی انکار عقل است که در دل مردی القا
وسوسه میکند که تو عقل و بصیرت نداری و از عقل و دانش نفعی بتو عاید نمیگردد و دوم عشق
لذت این وسوسه آن است که محبت علم و طلب علم را از خاطر او بیرون کند و دانش و کمال را
در نظر او سهل نماید و زینت دهد برای او مشغول شدن بغیر علم را از لهو و لعب دنیا
پس اگر آدمی از این راه فریب او را خورد و متابعت او نمود بر او ظفر می یابد و دیگر از دست
او رهائی مشکل است و اگر در این باب قبول وسوسه او ننمود و فریب او را نخورد و عقل خود را
بر شیطان غالب گردانید بحربه دیگر قصد او میکند یا آنکه چون آدمی اراده عملی از اعمال خیر

وقصد تحصیل

وقصد تحصیل کمالی از کمالات که عقلش بآن احاطه نموده و قادر بر تحصیل نموده او را حربه
براو عرض میکند بسیار را از اعمال و کمالات و علوم را که فوق طاقت و ادراک است
تا او را بسبب عدم ادراک آنها غمگین و دلتنگ گرداند و باین سبب او را وسوسه میکند
که عقل تو ضعیف است و طاقت ادراک این امور ندارد و بر دریافت تو اعتمادی
نیست پس عبث خود را رنج فرمائی و ثمره بر عمل تو مترتب نمیشود و باین وسیله او را باز
میدارد و از تحصیل کمالی چند که در خور حوصله و طاقت اوست و باین حربه و سلاح
بسیاری از مردان این میدان را بر زمین افکنده است و از فضایل و کمالات
محروم گردانیده است پس یوذاسف برحذر باش از شر شیطان و ترک مکن طلب علومی را
که نمیدانی و در آنچه دانسته فریب شیطان را مخور که عمل بآنها نمائی بدرستیکه تو در خانه
کسیکه شیطان بالوان حیلهای و دلهای ایشان آویخته است که ادراک حق نمی کنند
و بر ضلالت خود مانده اند و هر چیز که جاهلند طلب علم او نمینمایند مانند حیوانات
و بدرستیکه عامه خلق را مذهبها و طریقهای مختلف هست بعد از آن سعی تمام در
ضلالت خود مینمایند بحدی که خون و مال مردم را بر خود حلال کرده اند و گمراهی و باطل خود
در لباسهای حق بمردم مینمایند که دین مردم را بر ایشان مشتبه گردانند و زینت
میدهند ضلالت خود را در نظر جمعی که ضعیف العقلند و از دین حق ایشان را بر میگردانند

پس شیطان و لشکرهای او اهتمام تمام میورزند در هلاک گردانیدن مردم و بدیهای ایشان
و ایشان را سستی در آن کار نمیباشد و عدد لشکر شیطان بغیر از حق تعالی کسی احصا
نمیتواند نمود و جز بتوفیق و عون الهی و جنگ زدن در متابعت دین حق رفع مکرهای
ایشان نمیتوان نمود پس از خدا سؤال مینمائیم و ما را توفیق طاعت خود کرامت
فرماید و بر دشمنان ما را نصرت دهد بدرستیکه یاری بر ترک معاصی و فعل طاعات
از جانب حق تعالی شانه برای من بگو وصف کن که آنچنان نزد من ظاهر کرده که گویا او را
می بینم بلوهر گفت که خداوند عالمیان دیدنی نیست و بدیدن موصوف نمیگردد
و عقلها بکنه وصف او نمیرسند و زبانها بآنچه سزاوار مدح و ستایش اوست
قیام نمیتوانند نمود و بندگان احاطه بعلم او نمیتوانند کرد مگر چیزی چند را که او
تعلیم او نماید بر زبان پیغمبران خود آنچه از صفات کمالیه خود و غیر آن بیان کرده است
و وهمهای خلایق ادراک عظمت پروردگاری آن نمیتوانند نمود جناب مقدس
او از آن رفیع تر و منیع تر و بزرگوار تر و لطیف تر و پاکیزه تر است و عقلها و وهمها
نزدیک بارگاه جلال و کبریای معرفت و ستایش توانند کرد پس بتوسط پیغمبران
از علوم خود بر مردمان ظاهر کرده است آنچه خواسته و صلاح ایشان را در آن دانسته است
و از وصف قدرت و صفات مقدس خود بیان فرموده است آنچه اراده فرموده و عقلهای

خلایق

خلایق طاقت ادراک آن نداشته است و ایشان را بر شناخت خود و دریافت
پروردگاری خود راهنمائی فرموده است بآنچه از اشیا از کتم عدم و معدوم گردانیدن آنچه را ایجاد
فرموده یوذاسف گفت چه حجت است بر وجود پروردگار بلوهر گفت که چون کسی را بینی امر مصنوع
ساخته شده را و زینت انگیزی که آنرا ساخته است البته عقل تو حکم میکند که کسی آنرا ساخته است
همچنین آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست دلالت میکنند بر صانعی که ایشانرا ساخته و
آفریده است و چه حجت از این قوی تر و ظاهرتر میباشد یوذاسف گفت که بفرما ای حکیم آیا
بقضا و قدر الهی است آنچه بمردم میرسد از بیماریها و دردها و فقر و احتیاج و مکروهات
یا نه بلوهر گفت که اینها بقضا و قدر حق تعالی است یوذاسف گفت که بفرما که کارهای بد
و گناهان مردم هم بقضا و قدر است یا نه بلوهر گفت که حق تعالی از اعمال سیئه ایشان
مبراست زیرا که ثواب عظیم برای مطیعان مقرر فرموده و عقاب شدید در جزای شیطان (عاصیان)
و علاوه نموده یوذاسف گفت که بفرما که کدام یک از مردم عادل ترین است و کیست
ظالم ترین مردم و کیست سعادتمندان مردم و کیست زیرک ترین مردم و کیست
احمق ترین مردم و کیست شقی ترین مردم بلوهر گفت که عادل ترین مردم کسی است که
برای مردم انصاف از نفس خود بیشتر دهد و جابرترین مردم کسی است که ظلم و جور خود را
عدل داند و عدل اهل عدل را جور و ظلم شمارد و زیرک ترین مردم کسی است که تهیه

واستعداد آخرت خود را درست كند و پاكيزه‌ترين مردم كسيست كه همگي همت خود را صرف
دنيا نمايد و گناهان و خطاها كار او باشد و سعادتمندترين مردم كسيست كه عاقبت اعمال او
بخير باشد و شقي‌ترين مردم كسيست كه ختم اعمال او بچيزي باشد كه موجب غضب و خشم پروردگار
او گردد پس حكيم گفت كه كسي كه با مردم بنحوي معامله نمايد و جزا دهد ايشان را كه اگر با او آن
نحو معامله نمايند و جزا دهند او را باعث هلاك و ضرر او گردد او خداوند قهار را بخشم
آورده و مخالف رضاي او نموده است و كسيكه با مردم چنان معامله نمايد باعث
صلاح او باشد او مطيع خداوند خود است و توفيق تحصيل رضاي الهي يافته است
و از غضب او اجتناب نموده است بعد از آن گفت كه زنهار كه امر نيك و حسن را بد مشمار
هرچند آن را در نظر بد بيني و كار قبيح و بد را نيك مدان هرچند در نيكان حساب
نمايد يوذاسف گفت كه بفرما كه كدام يك از مردم سزاوارترند بسعادت و كدام از ايشان
سزاوارترند ببدبختي و شقاوت بلوهر گفت كه سزاوارترين مردم بسعادت كسيست
كه بطاعتهاي الهي عمل نمايد و از معاصي او اجتناب كند و سزاوارترين بشقاوت
كسيست كه بطاعتهاي الهي عمل نمايد و از معاصي كه معصيتها را بجا آورد و طاعتهاي الهي
ترك نمايد و شهوتهاي نفس خود را بر رضاي فرموده الله كند و در دين حق راسخ نباشد
و از گناهان و از فضيله از همه كس دورتر باشد يوذاسف گفت كه بيان فرمائيد

وسيئات

وسيئات را بلوهر گفت كه حسنات صادق و راستي نيت و گفتار و كردار است وسيئات
بدي نيت و بدي گفتار و كردار است يوذاسف گفت كه نيكي و صدق نيت كدام است
بلوهر گفت كه اعتدال و ميانه‌روي در قصد و همت است يوذاسف گفت كه چيست
بدي گفتار گفت دروغ گفتن يوذاسف گفت كه چيست بدي كردار گفت معصيت
پروردگار نمودن يوذاسف گفت كه بفرما كه چگونه حاصل ميشود ميانه‌روي در قصد و همت
گفت باينكه پيوسته متذكر زوال و فناي دنيا باشي و همت گماري بر ترك اموري
كه موجب غضب الهي و وبال اخروي ميگردد يوذاسف گفت كه سخاوت كدام است
گفت كه سخاوت و جوانمردي صرف كردن مال است در راه رضاي الهي يوذاسف گفت
كه چه چيز است موجب كرامي بودن گفت تقوي و پرهيزكاري از آنچه خدا از آن نهي فرموده است
يوذاسف گفت كه كدام است بخل گفت كه منع كردن از اهلش و گرفتن اموال از غير حلش
پرسيد كه حرص كدام است گفت كه ميل كردن بسوي دنيا و نظر انداختن بسوي چيزها كه باعث
فساد اين كس ميشود و عقاب الهي بر آنها مترتب ميشود پرسيد كه راستي كدام است
گفت كه آنست كه خود را فريب ندهي و با خود دروغ نگوئي پرسيد كه حماقت كدام است
گفت كه آنست كه دل بدنياي فاني بدهي و آخرت دايم باقي است ترك نمائي
پرسيد كه دروغ چيست گفت آنكه آدمي با خود دروغ گويد و خود را بآن فريب دهد و متوجه

و بهواها و شهوت نفس خود مشغوف گشته و خوشحال باشد و امور دين خود را بتأخير اندازد
و بطول امل پرسيد كه كدام يك از مردم كاملترند در صلاح و شايستگي گفت آنكس كه عقلش
كاملتر است و نظر در امور بيشتر ميكند و دشمنان خود را بيشتر ميشناسد و خود را
از شر ايشان محافظت مينمايد پرسيد كه آن عاقبت كه گفتي در آن نظر ميبايد كرد
چيست و آن دشمنان كه گفتي از ايشان حذر ميبايد كرد كيستند گفت عاقبت آخرت است
و آن دشمنان حرص و غضب و حسد و حميت و شهوت و ريا و لجاجت در باطل است
پرسيد كه كدام يك از اين دشمنان كه شمردي قوي‌تر است و احتراز از آن دشوارتر است
گفت كه در حرص خشنودي نميباشد و موجب شدت غضب ميگردد و از غضب جور و اذيت
و لشكر اندك كم موجب عداوت و دشمني بسيار ميگردد و حسد موروث فساد نيت و بد
گمانيست بخداوند خود ميگردد و حميت باعث لجاجت عظيم و گناهان شنيع ميشود و كينه بسبب
طول عداوت و سلب رحم و شفقت و شدت قهر و سطوت ميباشد و ريا از همه بدتر است
و بسيار مخفي ميباشد و از همه دروغها بدتر است و لجاجت زود آدمي را در خصومت
عاجز ميكند و محبت را قطع مينمايد پرسيد كه كدام يك از مكرهاي شيطان در هلاك
كردن مردم تمامتر و تأثيرش بيشتر است گفت آنكه بسبب شهوات نفسي بر مردم
مشتبه و مخفي گرداند نيك و بد را و ثواب و عقاب و عواقب امور ناشايسته را

پرسيد كه حق

پرسيد كه حق تعالي چه قوت بر آدمي كرامت فرموده است كه بآن تواند غالب شد بر اين صفات
ذميمه و احوال قبيحه و خواهشهاي هلاك‌كننده گفت آن قوت عقل و علم است و عمل كردن
بهر دو و جبر كردن نفس بترك خواهشهاي خود و مقيد داشتن بثوابهائي كه در شرع وارد شده است
و بسيار ياد كردن فناي دنيا و نزديكي مرگ و پيوسته در حذر بودن كه بسبب امور فاني
دنيا امور باقيه آخرت از اين كس فوت نشود و عبرت گرفتن از عاقبتهاي بدي كه
بر امور گذشته دنيا مترتب گرديد و خود را بر آداب و سنن اهل عقل داشتن و نفس را
از عادتهاي بد باز داشتن و بعادتهاي نيك و خلقهاي حسن عادت فرمودن و طول
امل را از خود دور كردن و صبر بر شدايد نمودن و بقدر كفاف بر روزي قانع شدن و برضاي
الهي بودن و تفكر در شدت عقوبات آخرت نمودن و تسلي دادن خود بر چيزهائيكه
در دنيا از آدمي فوت ميشود و ترك ارتكاب اموري كه بآن تمام نميرسد و پشيمان
باموري كه بازگشت او بآنها است از امور آخرت و راه سعادت را بر راه ضلالت
اختيار نمودن و بيقين دانستن و بر كار خير و شر ثواب و عقاب است و دانستن
حقوق الله و خلق و نيكي خلاص مردم بودن و نفس را از متابعت هواها و مرتكب شدن
شهوتها نگاه داشتن و كارها را از روي فكر و تدبير كردن كه اگر فردي بر آن مترتب شود
و تفكر و تدبر نموده معذور باشد اينها است قوتهاي و لشكرهاي كه با اينها بر آن دشمنان

غالب مستولی شد یوذاسف گفت که کدام یک از اخلاق پسندیده تر و نایاب تر است
بلوهر گفت که تواضع و فروتنی و نرمی سخن با برادران مؤمن پرسید که کدام عبادت بهتر است
گفت که دل بیاد خدا و محبت او داشتن پرسید که کدام خصلت افضل است گفت محبت
صالحان پرسید که کدام سخن بهتر است گفت امر بمعروف و نیکیها و نهی از منکر و بدیها
پرسید که کدام دشمن است که رفعش دشوار است گفت گناهان گفت کدام یک از آداب
بهتر است گفت آدابی که از دین و شرع ظاهر شود پرسید که کیست که جفاکارتر است گفت
که پادشاه ظالم و دلی که در او رحم نباشد پرسید که چه چیز است که بنهایت نمیرسد
گفت که چشم صاحب حرص که هرگز از دنیا سیر نمیشود پرسید که کدام است چیزی که عاقبتش
از همه چیز بدتر است گفت متابعت رضای مردم نمودن در چیزی که موجب غضب الهی است
پرسید که کدام چیز است که زودتر از حالی بحالی میگردد و ثبات نمیدارد گفت دل
پادشاهان که کارهای ایشان برای دنیا باشد پرسید که کدام یک از گناهان رسواتر است
گفت پیمان الهی را شکستن و با خدا مکر کردن پرسید که چه چیز است که زودتر منقطع
میگردد گفت محبت عاشق پرسید که کدام چیز خاین تر است گفت زبان دروغگو پرسید
که چه چیز است که بیشتر پنهان میشود گفت بدی ریاکننده که مردم را بظاهر خود
فریب دهد پرسید که چه چیز است شبیه تر باحوال دنیا گفت خوابهای پریشان پرسید که کدام

یکی از مردم

یکی از مردم پسندیده تر است گفت آنکس که کارش بر پروردگار خود نیکوتر باشد و ترک
محرمات الهی بیشتر نماید و غفلتش از یاد خدا و مرگ و کوتاهی عمر کمتر باشد پرسید که چه چیز
در دنیا بیشتر موجب روشنی چشم و خوشحالی میگردد گفت فرزند صاحب ادب و زن
سازکار موافقی که یاور باشد بتحصیل آخرت پرسید که کدام درد است که علاجش مشکل
تر است در دنیا گفت فرزند بد و زن بد و خلاصی از این دو بلا حاصل نمیشود پرسید
که در کدام آسایش راحت بیشتر است گفت راضی بودن آدمی به بهرهٔ خود در دنیا و در تحت
حمایت و فرمان پادشاهان صالح بودن یوذاسف گفت که ای حکیم خاطر خود را باخبر دار
که خود را میخواهم از سؤال مینمایم از چیزی که اهتمام من بآن از همه چیز بیشتر است بعد
از آنکه حق تعالی مرا بکار خود بینا گردانیده و دانستم از امور خود چیزی چند را که دانستم و روز
که مرا از امور دین چیزی چند را که از آن نا امید بودم بلوهر گفت که بپرس از آنچه خواهی
یوذاسف گفت که مرا خبر ده از حال کسیکه در طفولیت بپادشاهی رسیده باشد و دین او
بت پرستی باشد و بلذات دنیا پیوسته پرورش یافته باشد و با آن اعتقاد داشته
باشد و در نعمت و راحت نشو و نما کرده باشد تا بسن پیری در مدت عمر خود خدا را
نشناخته باشد و یک لحظه خود را از شهوات و لذات نفس باز نداشته باشد بلکه همت
او مصروف باشد بر آنکه هر لذتی را بنهایت رساند و اقصای مراتب شهوتها را

تحصیل نماید و خواهشهای نفس را بر همه چیز ترجیح دهد و رشد و صلاح خود را در غیر آنها داند
و چندان که عمرش زیاده گردد و به دنیا فریفته تر گردد و آن دین باطل در نفسش راسخ تر گردد
و اهل دین باطل خود را دوست تر داند و امر آخرت را نداند و غافل باشد از آن و فراموش
کرده باشد آن را بسبب قساوت قلب و بدی نیت و فساد اعتقاد و روز بروز عداوتش
زیاده تر گردد نسبت بجماعتی که مخالف دین اویند و بر دین حق ثابت شده اند و از ترس او
حق را اظهار نمی نمایند و از ظلم و عداوت او خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند
آیا چنین شخصی با این اوصاف را امید است که در آخر عمر این مذهب باطل را ترک
نماید و از آن اعمال قبیحه نجات یابد و میل کند بجانب امری که فضیلت آن ظاهر است
و حجت حقیقت آن واضح است و فواید و بهره ها در آن بسیار است یعنی اختیار نماید
آنچه تو میدانی از دین حق و برسد که مرتبه که گناهان گذشته اش آمرزیده شود و امید
ثوابهای اخروی داشته باشد بلوهر گفت که دانستم که صاحب این اوصاف کیست و دانستم
که این سؤال را برای چه کردی یوذاسف گفت که این دریافت و فراست از تو بعید
نیست تا این درجهٔ فهم که خدا بتو کرامت فرموده و آن رتبهٔ علم که ترا بآن مخصوص
گردانیده بلوهر گفت که صاحب این اوصاف پادشاه است و پدر تو است و باعث تو
برای این سؤال محبتی که باو داری و اهتمامی است که در امر او بعمل می آوری بسبب شفقت

بر پدر و رعایت

بر پدر و رعایت حق او از ترس آنکه مبادا معذب شود در آخرت بعذابهائی که حق تعالی مثل
او را وعده فرموده است و میخواهی که مثاب شوی در این اهتمام و ادای حقی را که حق تعالی
برای پدر تو لازم گردانیده است از شفقت بر او و گمان دارم که در خاطر داری که نهایت
سعی و کد و اهتمام بجا آوری در هدایت پدر خود و خلاصی از هولهای عظیم و عذابهای نامتناهی
و رسانیدن او بسلامت و راحت و نعمت ابدی که حق تعالی در ملکوت سموات برای
مطیعان مقدر فرموده است یوذاسف گفت که یک حرف را خطا نکردی و آنچه در خاطر من بود
بیان فرمودی پس آنچه اعتقاد داری در امر پدرم بیان فرما که میترسم که او را امری در رسد
و بحسرت و ندامت گرفتار شود در هنگامی که پشیمانی او را هیچ ثمره نبخشد و از حسرت
هیچ نفعی باو نتواند رسید پس مرا در این امر صاحب یقین گردان و این عقده را از
خاطر من بگشا که بسیار غمگینم در این امر و چاره اش نمیدانم بلوهر گفت که اعتقاد من
در این باب آن است که هیچ مخلوقی را از رحمت پروردگار خود دور نمیدانیم
و هیچ کس را نا امید از لطف و احسان او نمیگردانیم و امید هدایت بهر کس داریم تا زنده است
هر چند سرکش و طاغی و گمراه باشد زیرا که حق تعالی خود را برای ما وصف فرموده است
برحمت و مهربانی و شفقت و ما باین سخن او را شناخته ایم و باین اوصاف او را
باور کرده ایم و امر فرموده است جمیع عاصیان را باستغفار و توبه و باین نا امید از

عظیم در حصول مقصود تو داریم اگر مشیت الهی بآن تعلق داشته باشد و بدانکه ای یوذاسف
که نقل کرده‌اند که پادشاهی بود در زمانهای گذشته که صیت علم و دانش او در آفاق منتشر
گردیده بود و بسیار ملایم و مهربان و عادل بود بر رعیت خود و پیوسته در اصلاح ایشان
میکوشید و مدتی در میان ایشان با نهایت خیر و صلاح و نیکی زندگانی کرد پس چون اجل او
در رسید و بدار بقا رحلت نمود رعیت بر او بسیار جزع کردند و او را فرزندی نبود
اما یکی از زنان او حامله بود و منجمان و کاهنان حکم کردند که این فرزند پسر است ایشان
کرسی بر جای پادشاه نگذاردند و انتظار ولادت آن پسر میبردند و وزرای پادشاه سابق
امور مملکت را جاری میساختند پس موافق قول منجمان پسری متولد شد و اهل
مملکت بشادی و سروری که ایشان را از تولد آن پسر حاصل شد تا یکسال بلهو و لعب
و سازها و انواع آن تنعمات تعیش کردند و بفسوق و معاصی روزگار گذرانیدند
تا آنکه جمعی از علما و دانشمندان و حق‌شناسان که در میان ایشان بودند باو گفتند
که این فرزند عطیه‌ای بود که حق تعالی بشما کرامت فرموده بود و سزاوار این بود که در
برابر این نعمت شما حق تعالی را شکر کنید که معطی این نعمت است شما بازای آن
شکر او کفران نعمت کردید و مخالفت او نمودید و شکر شیطان کردید و او را راضی کردید
و خدا را بخشم آوردید اگر اعتقاد شما این است که غیر خدا این نعمت را که بر شما

عطا کرده است

عطا کرده است پس شکر او بکنید آن گروه در جواب گفتند که ما این عطیه را از خدا امید داشتیم و او
بر ما باین نعمت منت گذاشته علما گفتند که پس اگر میدانید که خدا این نعمت را بشما کرامت
فرموده پس چرا او را بخشم می‌آورید و دشمن او را راضی میکنید رعیت گفتند که ای دانایان
الحال آنچه ما را باید کرد بفرمائید تا نصیحت شما را قبول کنیم و بفرموده شما عمل نمائیم علما گفتند
که میباید ترک نمائید متابعت شیطان را در خوردن مسکرات و مشغول گردیدن
بسازها و لهو و لعب و بطاعات طلب خشنودی پروردگار خود بکنید که چند برابر آنچه
شکر شیطان و اطاعت او کرده‌اید شکر خداوند خود را بجا آورید تا حق تعالی گناهان
شما را بیامرزد رعیت در جواب ایشان گفتند که بدنهای ما تاب تحمل جمیع آنچه
شما فرموده‌اید ندارد علما گفتند که ای اصحاب جهالت و ضلالت چگونه اطاعت کردید
کسی را که هیچ حق بر شما ندارد و معصیت میکنید کسی را که حق واجب لازم بر شما دارد
و چنین بود که قوت داشتید بر فعل کارهائی که سزاوار نبود و اظهار ضعف و ناتوانی
میکنید در اعمالی که نیکو و پسندیده‌اند و سزاوار است ایشان گفتند که ای پیشوایان
علم و حکمت شهوتهای در نفسهای عظیم و قوی گردیده و لذتهای دنیا بر ما غالب
شده و چون این دواعی در نفس قوی است کارهای بد بر ما آسان شده است
و متحمل مشقتهای آنها میتوانیم شد و نیات خیر در نفس ما ضعیف است و باین

سبب مشقت طاعات بر ما گران و دشوارتر است پس از ما راضی شوید که بتدریج روز بروز از
یکیک از اعمال ناشایست خود برگردیم و بطاعت او آوریم و بار را بر ما گران مکنید
علما گفتند که ای گروه بیخردان شما فرزندان اهل جهالت و برادران اهل ضلالت هستید
و شبیه ایشانید لهذا شقاوت و بدبختی بر شما آسانست و سعادت و فیروزی
بر شما گران رعیت گفتند که ای دانایان و پیشوایان حکیمان رهنما از سرزنش شما بآمرزش
پروردگار خود پناه میبریم و از شدت و عنف شما به پرده عفو او میگریزیم پس
شما سرزنش مکنید ما را بضعف و سستی و عیب مگوئید ما را بجهالت و پستی زیرا
که پروردگار ما کریم و مهربان و آمرزنده است پس اگر اطاعت او نمائیم از گناه ما
عفو میفرماید و اگر اطاعت او کنیم عبادات ما را مضاعف میگرداند پس ما سعی میکنیم
در عبادت و بندگی او بقدر آنچه از زمان مخالفت او کرده‌ایم و پیروی خواهشهای
خود نموده‌ایم تا آنکه حق تعالی ما را بآرزوهای دنیا و آخرت برساند و بر ما رحم کند و
خلعت مغفرت بر ما بپوشاند چنانچه پادشاه ما بر ما لباس هستی پوشانید و از ظلمت
آباد عدم بساحت وجود کشانید پس چون چنین گفتند علما اقرار بصدق ایشان
نمودند و گفتند الحال رخصت شدند پس ایشان یکسال تمام روزه داشتند و نماز
و عبادت کردند و نذر و مالها در راه خدا صرف کردند و چون یکسال منقضی شد کاهنان

گفتند که آنچه

گفتند که آنچه این گروه برای این مولود کردند دلالت بر این میکند که این پادشاه مدتی
فاجر و بدکردار باشد و مدتی صالح و نیکوکردار گردد و در زمانی جبار و متکبر باشد
و بعد از آن تواضع و شکستگی شیوه او گردد و منجمان نیز با ایشان در این قول اتفاق
نمودند از ایشان پرسیدند که این حال را از کجا دانستید و چگونه بر شما ظاهر شد
کاهنان گفتند که چون این رعیت بسبب این مولود در اول مشغول لهو و باطل شدند
و در آخر بعبادت و بندگی رو آوردند دانستیم که این مولود نیز حالش چنین خواهد بود
و منجمان گفتند که چون در وقت تولد این مولود زهره و مشتری تعلق باهل علم و عبادت
دانستیم که این دو حالت در او خواهد بود پس آن طفل در نهایت قوت و تنومندی
و قدرت نشو و نما کرد و چون [illegible] پادشاهی یافت آغاز بدمستی و بطالت و لهو
و لعب و ظلم و جور و فساد و تعدی و تطاول نموده و محبوبترین مردم نزد او کسی
بود که در این امور با او موافقت نماید و دشمن‌ترین مردم نزد او کسی که
از اعمال او کناره کند و او را نصیحت نماید و مغرور شده بود بجوانی و صحت و توانائی
و ظفر بر مطالب و نصرت بر دشمنان و نخوت و خودبینی او و سرور و شادی او
بنهایت رسید و آنچه میخواست و آرزو داشت از دیدنیها و شنیدنیها دید و شنید
تا آنکه بسن سی و دو سالگی رسید پس جمع کرد زنان بسیار و پسران بسیار که از اولاد پادشاهان

نزد او جمع شده بودند و پردگیان حرم خود را از کنیزان با حسن و جمال و اسبان نفیس و مرکبهای
فاخر و کنیزان و خدمتکاران خواص خود را همگی حاضر نمود و فرمود که خود را بانواع لباسها
والوان زینتها بیارایند و امر فرمود که مجلسی در مقابل مطلع آفتاب از برای او بنا
کنند که زمینش از صحنهای طلا باشد و اصناف جواهر در او بکار برند و طول آن
مجلس صد و بیست ذرع باشد و فرمود که سقف و دیوارهای آن را بطلا زینت
دهند و بالوان جواهر مرصع گردانند و امر فرمود که آنچه در خزاین بود از نفایس اموال
و جواهر و اسباب بیرون آورند و در مجلس او بترتیب بچینند و فرمان که جمیع لشکر
و امرا و سپهسالاران و نویسندگان و پیاولان و دربانان و اشراف و بزرگان
و علما و دانشمندان اهل آن مملکت او همگی با نهایت زیب و زیور حاضر شوند
و فرمود که شجاعان عسکر و دلیران لشکرش بر اسبان نفیس او سوار شوند و از برای هر صنف
از صنوف امرا و وزرا و لشکری و رعایا و عامهٔ خلق مکانی مقرر فرمود که صفها
برکشیده در جاهای خود قرار گیرند و غرض این بود که منظر رفیعی برآید و عظمت
پادشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت خزاین و وسعت مملکت و کثرت جنود
و عساکر خود را بنظر درآورد و تا سرور و عیش و طرب زیاده گردد پس چون مجلس
مرتب ساختند بمجلس درآمد و در تخت خود بالا رفت و بر تمام اهل مملکت خود مشرف شد

و جمیع اول

و همگی او را سجده کردند و او را از اسباب بی پایان و کثرت مطیعان و فرمان برداران
سرور عظیم حاصل گردید پس بعضی از غلامان خواص خود گفت که مملکت و رعیت خود را به
حسن وجه مشاهده نمودم و شاد گردیدم اکنون میخواهم که منظر خویش را بنظر درآورم
و از مشاهدهٔ جمال خود مسرور گردم پس آیینه طلبید و در اثنای آنکه در آن مینگریست
و مشاهدهٔ صورت خود مینمود و نظرش بر موی سفیدی افتاد که در موهای ریش او
ظاهر گردیده بود مانند زاغ سفیدی که در میان زاغهای سیاه نمودار باشد از مشاهدهٔ
آن حال بسیار خایف و هراسان و غمگین و ترسناک گردید و اثر اندوه بر خویش ظاهر شد
و شادیش باندوه مبدل شد و با خود اندیشه کرد که این نشانهٔ این است هر جوانی
باخر رسیده و ایام سلطنت و کامرانی بنهایت انجامیده و این موی سفید رسول
ناامیدیست که خبر زوال پادشاهی را بر من میخوانند و پیش آهنگ مرگ است که جز
مردن و پوسیده را بگوش جانم میرساند هیچ دربانی مانع آن نتوانست شد و هیچ
نگهبانی دفع نتوانست نمود ناگاه بمن رسید و خبر مرگ و زوال پادشاهی را بمن
رسانید و بزودی سرور مرا باندوه بدل خواهد کرد و شادی و عیش مرا زایل خواهد
گردانید و بنای قوت و توانایی مرا در هم خواهد شکست و حصارهای محکم و لشکرهای
فراوان برای رفع این نقص نبخشید این است ربایندهٔ جوانی و قوت و زایل کنندهٔ توانگری

و عزت این است پراکنده کنندهٔ جمعیت عزیزان و قسمت کنندهٔ میراث میان دوستان
و دشمنان این است باطل کنندهٔ عیشها و مکدر سازندهٔ لذتها و خراب کنندهٔ
عمارتها و متفرق سازندهٔ جمعیتها این است پست کنندهٔ صاحبان رفعت و خوار کنندهٔ
اصحاب عزت و شوکت اینک در رسیده و بار خود را فرود آورده در در خانهٔ من
و دام خود را برای صید خود گسترده در کاشانهٔ من پس آنگاه پادشاه که مجلسها بر دوش
گرفته بر روی تختش رسانیده بودند بپای برهنه و مضطرب از تخت خود فرود آمد
و لشکر خود را جمع نمود و معتمدان خود را نزدیک خود خواند و گفت ای گروه من چگونه
پادشاهی بود شما را و با شما چه نوع سلوک کردم و در ایام دولت من شما را بر چه حال
بودید ایشان در جواب گفتند که ای پادشاه پسندیده اطوار نیکوکردار حق
نعمت بر ما بسیار داری و از شکر احسانهای تو عاجزیم و اینک جانهای
خود را در راه فرمان داری تو گذاشته ایم و آنچه میخواهی بفرما که بجان قبول میکنیم پادشاه
گفت که دشمنی که از او نهایت بیم و خوف دارم برای من در آمد و هیچ یک از شما
او را مانع نشدید تا بر من مستولی گردید با آنکه شما معتمدان من بودید و بشما اعتماد داشتم
ایشان گفتند که ای پادشاه آن دشمن در کجاست و او را میتوان دید یا نه پادشاه
گفت که خودش دیده نمیشود اما آثار و علامتش را میتوان دید ایشان گفتند که برای دفع

گفتند

دشمنان تو مهیا کرده ایم و حق نعمتهای ترا فراموش نکرده ایم و در میان ما صاحبان عقل و تدبیر
بسیارند دشمن خود را بمن بنما تا رفع شر او از تو بکنیم پادشاه گفت که من فریب
عظیم از شما خورده بودم و بخطا بر شما اعتماد کرده بودم و شما را بمنزلهٔ سپر میدانستم
برای دفع دشمنان خود و مالهای گرانمایه بشما بخشیده ام و شما را بر همه کس برگزیدم
و شما را بخود اختصاص تمام دادم که مرا از شر دشمنان حفظ و حراست و منع و حمایت
نمایید برای اعانت و یاری شما برای امر شهرهای محکم بنا کردم و قلعهها استوار
گردانیدم و اسلحه که برای دفع اعادی در کار است بشما عطا کردم و غم تحصیل مال
و روزی را از شما برداشتم که شما را اندیشهٔ بغیر از محافظت من نباشد و گمان من این بود
که با وجود اینها کسی بمن نخواهد رسید و با آنکه بر گرد من باشید رخنه در بنیان وجود من راه
نخواهد یافت و اکنون با وجود جمعیت شما چنین دشمنی بر من ظفر یافته است اگر این
از سستی و ضعف شماست و قدرت بر دفع آن ندارید پس من در استحکام کار و فکر
روزگار خود خطا کرده ام که شما را با این ضعف و یاور خود گردانیده ام و اگر شما قادر
بر دفع آن ندارید پس غافل شده اید پس شما خیرخواه و مشفق من نبوده اید ایشان گفتند
که ای پادشاه چیزی که ما طاقت دفع آن داشته باشیم بسلاح و جبر و زور اسباب و قوت
و تهیهٔ خود بمشیت الهی نخواهیم گذاشت و ضرر آن بتو برسد تا ما حیات داریم و اما

چیزی که بدیده در نیاید ما علم بآن نداریم و قوت ما بدفع آن وفا نمیکند پادشاه گفت
که آیا من شما را نگرفته ام برای انکه دفع دشمنان از من بکنید گفتند بلی پادشاه گفت
که پس از چه قسم دشمنان مرا محافظت میکنید گفتند از دو دشمنی که ضرر رساند پادشاه گفت
که آیا از هر دو دشمن که ضرر رساند پادشاه گفت که انیکه رسول مرگ در رسیده و خبر
خرابی و پوسیدگی بدن و زوال ملک و پادشاهی من میدهد و میگوید که من میخواهم
که آنچه تو آبادان کرده ویران گردانم و آنچه بنا کرده خراب گردانم و آنچه جمع کرده پراکنده کنم
و آنچه باصلاح آورده فاسد کنم و آنچه اندوخته قسمت کنم و کردهای ترا برهم زنم
و تدبیرهای ترا باطل گردانم و این رسول خبر آورده است از جانب مرگ که عنقریب
دشمنان را بر تو شاد خواهم کرد و از فنای تو دردها و کینهای سینه ایشان دوا
خواهم کرد و زود باشد که لشکر ترا پراکنده کنم و انیس ترا بوحشت مبدل کنم و ترا
بعد از عزت خوار گردانم و فرزندان ترا یتیم کنم و متفرق سازم و جمعیت
ترا بمصیبت تو نشانم برادران و اهل بیت و خویشان ترا و پیوندهای بدن
ترا از هم بپاشم و دشمنان ترا در خانهای تو نشانم آنگروه گفتند ای پادشاه
تو ما را از شر مردم و جانوران درنده و حشرات زمین محافظت میتوانیم
نمود اما مرگ و کهنگی و زوال ما چاره نمیتوانیم کرد و قوت دفع آن را نداریم
وازخود

و از خود نیز آن را منع نمیتوانیم نمود پادشاه گفت که آیا چاره برای دفع این دشمن هست
گفتند نه پادشاه گفت که دشمنان دارم از این دشمن خوارتر آیا دفع آنها میتوانید گفتند
کدام اند آنها گفت دردها و المها و بلاها و غمها گفتند ای پادشاه اینها بتقدیر خداوند علیم
الشأن قادری نازل میشود و اسبابشان از بدن و نفس انگیخته میشود و هیچ کس بر دفع
آنها قادر نیست و کار حاجبان و دربانان و حارس و نگهبانان ممنوع نمیگردد پادشاه گفت که آیا قادر
هستید بر دفع اموری که بقضا و قدر الله بر من مقدر شده است گفتند ای پادشاه کیست
که پنجه در پنجه قضا افکنده و خلاف آن کرده و کیست که با قدر حق تعالی ستیزه کند و مقهور
آن نشود پادشاه گفت که پس هرگاه شما چاره قدر و قضا و قدر نداریم و تو توفیق
یافته و بحقایق امور پی برده و آنچه میگویی حق است اکنون بگو که چه اراده داری پادشاه
گفت که اراده دارم که بعوض شما اصحاب و یاران بگیرم که مصاحبت ایشان با من دایمی
باشد و ثابت در وفا و عهد و پیمان باشند و برادری ایشان با من همیشه باقی باشد و مرگ
پیوند من و ایشان را قطع نکند و بعد از مندرس شدن بدن صحبت من که ایشان باقی باشد
و بعد از مرگ مرا تنها نگذارند و در زیر گل ترک یاری من هرگز ننمایند و از من دفع
نمایند ضرر چیزی را که شما از دفع آن عاجزید که آن مرگ است گفتند ای پادشاه
کیستند آن جماعت که اوصاف ایشان را بیان کردی گفت ایشان گروهی چند اند که ایشان را

برای اصلاح شما فاسد گردانیدم گفتند که حسن خلق از ما باز مگیر و با ما و با ایشان هر چه نیکی
و ملاطفت کنی که پیوسته اخلاق ترا پسندیده و کامل و مهربان بهمه اعظیم و شامل یافته ایم
گفت صحبت شما سم قاتل است و اطاعت شما موجب کری و کوری است و دوستی
شما زبان را لال میگرداند گفتند چرا چنین است ای پادشاه گفت زیرا که مصاحبت
شما با من در بسیاری ملک و اموال و اسباب دنیا است و موافقت شما در جمع خزاین
و اسباب عیش و نعمتها است و اطاعت شما مرا در اموری است که موجب غفلت از امور
آخرت است و شما مرا از امر آخرت دور افکندید و دنیا را در نظر من زینت دادید
اگر خیرخواه من بودید مرگ را بیاد من می آوردید اگر بمن مشفق و مهربان بودید زوال
و نیستی و فنا و کهنگی را در خاطر من جا میدادید و امر باقی را برای من تحصیل کرده اید
و مرا بامر فانی مشغول نمیساختید بدرستیکه آنچه شما نفع من میدانید برای من ضرر است
و آنچه گمان دوستی میکنید محض دشمنی است و جمیع اموری که شما برای من تحصیل کرده اید
همه را بلا گذاشتم و مرا بآنها حاجتی نیست و بکار من نمی آید گفتند ای پادشاه پسندیده
افکار نیکو کردار سخن ترا فهمیدیم و عزم داریم که آنچه فرمودی اجابت کنیم و ما را اصلا
بر تو حجتی نیست زیرا که حجت تو تمام و غالب است ولیکن ساکت شدن ما در برابر سخن
تو موجب فساد ما و باطل شدن دنیای ما و شماتت دشمنان ما میگردد و بر ما بسیار
کار دشوار

کار دشوار شده است و در چاره کار خود حیران شده ایم بسبب تغییر رأیی که ترا سانح گردیده
و این امری که تازه بر آن لازم شده پادشاه گفت که آنچه شما را بخاطر میرسد بگویید و ایمن
باشید از ضرر من و هر حجت که دارید بیان فرمایید و از من بیم و ترس مدارید که من تا
امروز مغلوب حمیت و تعصب بودم و امروز بر همه غالبم و تا امروز همه بر من مسلط
بودند و اکنون بر ایشان مسلط گردیده ام و تا امروز پادشاه شما بودم ولیکن بنده بودم
امروز از بندگی آزاد شدم و شما را نیز از فرمان برداری خود را آزاد کردم گفتند
کیست آنکه در زمان فرمانفرمائی ما بنده او بودیم گفت من در زمان بنده خواهشهای
خود بودم و مقهور و مغلوب قهر و نادانی گشته بودم و بندگی و فرمانبرداری شهوتهای
خود میکردم و امروز این بندگیها و اطاعت را از خود بریدم و پشت سر افکندم
و آزاد شدم گفتند بگو ای پادشاه که اکنون چه عزم داری گفت عزم دارم که بقدر
ضرورت قناعت نمایم و در خلوتی مشغول تحصیل آخرت خود گردم و دنیای فری
بنده را ترک نمایم و این بارهای گران را از پشت خود بیندازم و مهیای
مرگ شوم و تهیه سفر آخرت را بگیرم که اینک پیک مرگ در رسیده و میگوید
که فرموده اند که از تو جدا نشوم و با تو باشم تا مرگ خود در رسد گفتند ای پادشاه
آن پیک که از جانب مرگ آمده کدام است که ما او را نمی بینیم و او مقدمه مرگ است

گفت اما رسول این موی سفید است که در موهای سیاه ظاهر گردیده و نشانهٔ زوال و فنا
در میان جمیع جوارح و اعضا درداده و همه اجابت او نموده‌اند و اما مقدمهٔ مرگ آن ضعف
وسستی و شکستگی است که این موی سفید نشانهٔ آنست گفت ای پادشاه چرا مملکت خود را
باطل میکنی و رعیت خود را مهمل و سرگردان میگذاری و از طول بال و گناه این نمیترسی
که اینگروه را معطل و ضایع میگذاری مگر نمیدانی که بهترین ثوابها باصلاح آوردن
امور خلق است و سر نیکیها و بهترین عبادتها متابعت امت و جماعت است
و چگونه نمیترسی که گناه‌کار باشی و حال آنکه در ضایع گردانیدن عامهٔ خلق گناه تو
زیاده از آن ثوابی است که در اصلاح نفس خود از خدا توقع داری آیا نمیدانی که بهترین
عملها است که دشوارتر است و دشوارترین عملها سیاست رعیت است بدرستیکه تو ای
پادشاه بعدالت در میان رعیت سلوک که و پیوسته تدبیر تو در باب اصلاح امور
ایشان نموده و بقدر آنچه امور ایشان باصلاح پیوسته تو مستحق مزد و ثواب گردیده
ای پادشاه صلاح اینگروه در دست تو است و اکنون میخواهی که ایشان را بگذاری
که فاسد شوند و از فساد ایشان گناه بتو عاید میگردد زیاده از ثوابی که بسبب اصلاح
خود بتنهائی تحصیل مینمائی مگر نمیدانی ای پادشاه که علما و دانشمندان گفته‌اند که هر
شخصی را ضایع و فاسد کنند موجب فساد نفس خود گردیده و هر که شخصی را باصلاح آورد موجب

صلاح نفس خود شده و کدام فساد از این فساد عظیمتر و بیشتر میباشد و تو ترک مینمائی جمیع
این رعیت را که تو پیشوای ایشانی و بدر غیر وی از میان این گروه که تو باعث انتظام
امور ایشانی زینهار که از خود منفک مکن لباس این سلطنت را که وسیلهٔ شرف دنیا و آخرت
پادشاه گفت که فهمیدم آنچه گفتید و ادراک کردم آنچه بیان کردید اگر من پادشاهی را در میان
شما اختیار کنم برای اینکه عدالت در شما جاری سازم و از خدا مزد طلب نمایم در
اصلاح شما و داشتن شما و بخیرت با اعوان و یاران با من مهربانی کنند و با وزرا
که بعضی از امور مرا متکفل شوند و خویشان نیز در آن مطلب خیرخواه و معاون من باشند
گمان ندارم به تنهائی چنین مطلب را در میان شما براه توانم برد و چون همگی شما مایلید
بدنیا و راغب گردیده اید بخوشیها و لذتهای آن و با این حال شما اگر من در میان شما باشم
از حال خود ایمن نیستم که مایل گردم بدنیائی که اکنون امید دارم که آن را ترک نمایم
و با اهلش واگذارم و فریفتهٔ آن نگردم تا هنگامیکه ناگاه مرگ در رسد و مرا از تخت
پادشاهی بزیر زمین رساند و بعد از جامه‌های حریر و دیبا و لباسهای مطرز بطلا جامهٔ
خاک در بدن من بپوشانند و بعوض جواهر گرانبها سنگ و کلوخ بر من افشانند و بعد از
منازل وسیعه در قبر تنگ ساکن گردانند و بپوشانند بمن بعد از خلع و لباس مکرمت
جامهٔ خواری و مذلت پس در آنجا بمانم تنها و هیچکس هیچیک از شما با من نباشید و مرا

از آبادانی بدر برید و بمحل خرابی و ویرانی تنها بیندازید و بدن مرا بگذارید در زمین از برای مور و
و غیر آن واگذارید و گوشت و پوست مرا بخورند و بدن من تمام کرم و مردار گردیده بود
و عزت از من جدا نه و خواری با من یار گرده و دوست ترین شما نسبت بمن در آن حال
باک نماید که زودتر مرا دفن کند و مرا با کردارهای بد خود واگذارد و برود و در آن
حال غیر حسرت و ندامت ثمره برای دوستان و یاران مترتب نشود و گناهان پیوسته
همراه و عذاب میگردید که دشمنان ضرر رساننده را از من دفع نمائید و اکنون اعتراف
نمائید که نفعی از شما بمن نمیرسد و قادر بر دفع ضرری از من نیستید و چاره برای
من نمیدانید پس ای گروه من امروز چارهٔ کار خود میکنیم چه شما با من مکر کردید و دامهای
فریب برای من گسترده بودید و خود را از مکر شما نجات میدهم ایشان گفتند که
ای پادشاه نیکوکردار ما آن نیستیم که پیشتر بودیم چنانچه تو آن نیستی که پیشتر
بودی آنکسیکه ترا از حال بد بحال نیک آورده حال ما را نیز معتدل ساخته و راغب
بخیر و خوبی گردانیده پس توبهٔ ما را قبول فرما و خیرخواهی ما را ترک نفرما پادشاه
گفت که تا شما بر سر قول خود ایستاده‌اید من در میان شما میباشم و هرگاه که بر خلاف
این وعده عمل نمائید از میان شما بیرون میروم پس آن پادشاه در ملک خود ماند و لشکر
او همگی بسیرت او عمل نمودند و بعبادت و بندگی حق تعالی مشغول گردیدند پس حق سبحانه و تعالی

ارزانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود و دشمنان ایشان را مخذول گردانید و مملکت
آن پادشاه زیاده شد و سی و سه سال دیگر بر این سیرت نیکو در میان ایشان پادشاهی کرد و برحمت
ایزدی پیوست و تمام عمر او چهارصد سال بود که نصف آنرا بظلم و فساد گذرانید و نصف
دیگر را بصلاح و سداد بود ذاسف گفت که از شنیدن این مثل بغایت مسرور گردیدم از این
باب مثلی دیگر بیان فرما که موجب زیادتی خوشحالی گردد و شکر الهی را زیاده بجا آورم بلوهر
گفت که نقل کرده‌اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او شدت و تنگی
و تفرقه و پراکندگی بود و دشمنان بر ایشان مستولی بودند بسبب فسق و فساد ایشان
و پادشاه را پسری بود در نهایت سداد و صلاح و حق شناسی و خداترسی و آن
رعیت را بخوف الهی و پرهیزکاری از گناهان راغب میگردانید و امر میفرمود ایشان را
بیاد کردن خدا در جمیع احوال و پناه بردن باو در دفع دشمنان و رفع بلاها و چون
پدرش از دنیا رفت و او بر سریر سلطنت مستقر گردید حق تعالی دشمنان او را منکوب
گردانید و رعیتش برفاهیت و امنیت مجتمع گردیدند و ملکش آباد و معمور گردید
و امور پادشاهیش منتظم شد و وفور این نعمتهای بی پایان باعث طغیان و غفلت
و فساد او گردید بحدی که بندگی خدا را ترک کرد و نعمتهای خدا را کفران مینمود و هر که
با او عناد و عیوب ورزید ساعت بتعلل مینمود و بر اینحال پادشاهی او بطول انجامید

و روز بروز ضعف رعیت او زیاده میشد تا آنکه همگی فراموش کردند آن دین حق را که پیش از
پادشاهی او داشتند و بجای او امر میفرمود از باطل و ظلم و بیکی اطاعت او مینمودند و در ضلالت
و گمراهی ممارست میکردند و بر این حال ماندند تا آنکه فرزندان ایشان بر این جهالت
و بطالت نشو و نما کردند و عبادت الهی از میان ایشان بالکلیه برطرف شد و نام مقدس الهی
بر زبان ایشان جاری نمیشد و در خواطر ایشان خطور نمیکرد که خداوندی که معبودی بجز آن
پادشاه دارند و آن پادشاه و رعیت چون با خدا عهد کرده بود که اگر او پادشاه شود
اطاعت الهی بنحوی بکند که هیچیک از پادشاهان گذشته نکرده باشند و فرمان برداری
خدا چندان نکند که قوت طاعت او هم کرده باشد پس چون پادشاهی رسید غرور سلطنت
آن عهد را از خاطرش محو نمود و مستی فرمان روائی چندان او را بیهوش کرد که هرگز
نگشود دیگر نظر حق اصلاح انظار نفکند و در میان امرای او مرد صالحی بود که قرب و منزلتش نزد
آن پادشاه زیاده از دیگران بود و آن مرد بسیار حیران و اندوه دلتنگ شده از آن گمراهی و ضلالت
و مستی و بطالت که در آن پادشاه میدید و میخواست که پادشاه را بر دستهای بیدار
خداوند خود که ظلم و او را پند دهد و نصیحت کند و لیکن از شدت و صولت و غلظت
او خوف مینمود و جرئت نمیکرد و از اهل دین و صلاح در مملکت آن پادشاه کسی نمانده
بود بغیر او شخص دیگر غائب بود که در اطراف مملکت آن پادشاه مختفی بود و کسی نام و نشان او را
نمیدانست

نمیدانست پس روزی آن مرد صالح جرئت کرد و کله مرده پوسیده برداشت و در جامه پیچید
و بمجلس پادشاه درآمد و چون برجای برابر آن پادشاه نشست آن کله را بیرون آورد
و در پیش خود گذاشت و پا بر آن میزد تا آنکه ریزهای استخوان تمام آن مجلس را کثیف کرد
و پادشاه از آن عمل بسیار در خشم شد و اهل مجلس همگی متحیر شدند و جلادان شمشیرها را
کشیدند و منتظر فرمان پادشاه بودند که چون اشاره نماید او را پاره پاره کنند و پادشاه
با آن شدت غضب خشمی که او را از جا بدر آورده بود ضبط خود مینمود و امر بقتل او نکرده
و پادشاهان آن زمان شیوه ایشان این بود که با وجود تکبر و تجبر و کفر و ضلالت
و نهایت حلم و بردباری مینمودند و عجله در سیاستها و تادیبها نمیکردند برای
تالیف دلهای رعیت و آبادانی مملکت زیرا که انحراف قلوب ایشان موجب تزلزل بنیان
سلطنت میگردد و خرابی مملکت موجب نقصان مال و خراج پادشاه میشود و بدین سبب
پادشاه ساکت ماند تا از مجلس برخواست و آنمرد دو روز دیگر در مجلس پادشاه همان
ماند و پادشاه با او هیچ در آن باب سخن نگفت چون آنمرد دید که پادشاه از سبب
آن کار هیچ نمیپرسد در روز چهارم همان کله را برگرفت با ترازوی و قدری از خاک
و چون بمجلس درآمد و با کله آن کرد که هر روز میکرد ترازو را برگرفت و در یک کفه
آن درم میگذاشت و در کفه دیگر خاک ریخت آنقدر که برابر آن درم شد پس آن خاک را

در چشم آن کله ریخت و یک کف خاک برداشت و در دهان آن کله ریخت و در این حال
پادشاه را دیگر طاقت صبر نماند و بیتاب شد و گفت میدانم که باعث جرئت تو بر این
اعمال در مجلس من زیادتی قرب و منزلتی است که نزد من داری و میدانی که ترا عزیز و گرامی
میدانم و از تو میگذرانم چیزی چند را که از دیگران نمیگذرانم و گمان دارم در این اعمال
غرضی و مطلبی داری پس آن مرد برخاست و قدمهای پادشاه را بوسید و گفت ای پادشاه
ساعتی رو بمن دار و عقل خود را بکلی متوجه من گردان و با تو سخنی دارم بدرستیکه مثال سخن
حکمت مثل تیر است که اگر بر زمین نرم اندازند می نشیند و جا میکند و اگر بسوی سنگ
سخت اندازند تاثیر نمیکند و جا نمیگیرد و برمیگردد و همچنین کلمه حق مانند باران است
که بر زمین نرم پاکیزه که قابل زراعت باشد ببارد و از آن گیاه میروید و اگر بر زمین
شوره ببارد ضایع میشود و بدرستیکه در مردم هواها و خواهشهای مختلف میباشد و [illegible]
در دل آدمی عقل نورانی با خواهشهای نفسانی معارضه و مجادله مینماید پس اگر خواهش نفس
بر عقل غالب گردد حق را قبول نمیکند و از جا بدر می آید و سفاهت و تندی میکند و اگر
عقل بر شهوت نفس غالب شد آدمی حق را میپذیرد و از لغزش و خطائی حاصل
نمیشود و بدانکه من از هنگام طفولیت دوست دار دانش و علم بودم و بر تحصیل
امور علوم راغب بودم و بر همه چیز آن را اختیار مینمودم پس هیچ علمی نماند مگر آنکه
از آن بهرها

از آن بهرها وافر اخذ نمودم تا آنکه روزی در میان قبرستانی سیر میکردم و این کله پوسیده را دیدم
که بیرون افتاده بود از قبرهای پادشاهان و چون به پادشاهان محبت عظیم دارم
و از مشاهده این کله بر این حال و جدا گردیدن آن از بدن و افتادن آن بر خاک مذلت
و خواری بسیار متاثر شدم پس آن را برداشتم و در بر گرفتم و بخانه خود بردم و دیبا و حریر بر آن
پوشانیدم و گلاب بر آن پاشیدم و بر روی فرش نیکو گذاشتم و با خود گفتم که اگر این کله از
سرهای پادشاهان است این اکرام در آن تاثیر میکند و حسن جمعی خود بر میگردد و اگر از
سرهای فقرا و درویشان است بر همین حال میماند و اکرام من با آن نفعی نمیرساند پس چند
روز با او چنین سلوکی کردم و در اکرام و احترام و زینت آن اهتمام کردم هیچ تغییر
در آن نشد و هیچ جمالی آن را حاصل نشد چون دیدم که گرامی داشتن در آن تاثیر نمیکند
طلبیدم یکی از غلامان خود را که از سایر غلامان نزد من کم قدرتر بود و فرمودم که خاری بیش از پیش
آن مسهر رسانید دیدم که آن حالت در آن هیچ تاثیر نکرد دانستم که اکرام نمودم و اهانت
فرمودم نسبت بحال آن مساویست پس چون این حالت را دراو مشاهده کردم بنزد حکما
و دانایان رفتم و از احوال این کله از ایشان سؤال نمودم ایشان نیز علم باحوال
آن نداشتند و چون میدانستم که پادشاه منتهای دانش و علم و معدن بردباری
و حلم است بنزد تو آمدم و سؤال نمایم و انتقاع خود میرسیدم و جرئت سؤال نمینمودم

تا آنکه خود سؤال فرمودی اکنون التماس دارم که مرا خبر دهی که این کله سر پادشاهان است و یا
گدایان و بدرستیکه چنین در مانده شدم در تفکر در حال این کله با خود اندیشه کردم که دیدن پادشاهان را
هیچ چیز پر نمیکند و حرص ایشان بمرتبه ایست که اگر تمام زیر آسمان را بتصرف در آورند بآن
قانع نمیگردند و همت بر تسخیر بالای آسمان میگمارند و دیدن این کله را که ملاحظه کردم از
وزن نگیدرم و خاک پر شده و هم چنین نظر کردم بدهان این کله که اگر دهان پادشاهان
باشد هیچ چیز پر نمیشود چنین ملاحظه کردم از یک مشت خاک پر شده پس اگر میگوئی که این
سر مسکینی است حجت بر تو تمام میکنم که این را از قبرستان پادشاهان برداشته ام
و اگر باور نمیکنی میبرم و کله پادشاهان و مسکینان همه را بیرون می آورم و نزد تو حاضر
میگردانم اگر فضیلتی و شرفی در کلهای پادشاهان جز ظاهر میسازی هیچ نگفته تو
قایل میشوم و اگر میگوئی که این کله سر پادشاهیست پس بدان که این پادشاه که
این کله اوست از شوکت پادشاهی و زینت و رفعت و عزت مثل آنچه تو داری
در حال حیات خود داشته است و اکنون باینحال رسیده و غمی بیندم بتوای پادشاه
روزی را که تو نیز باین حال افتاده باشی و پامال و درویش و دشمن گوییل باشی و با خاک
یکسان شده باشی و کرم پوست را خورده باشد و جمعیت به تنهائی و عزت بخاری بدل
شده باشد و ترا در خانه جا دهند که از چهار زرع و پادشاهیت را بمیراث ببرند

وبادی

ببرند و یاد تو از میان مردم برود و عملهای تو تمام برهم خورد و فاسد شود و هر کرا گرامی
داشته باشی خوار کرده و هر کرا خوار کرده باشی گرامی گردد و دشمنان تو شاد گردند و یاران
گریزان شوند و خاک بر رویت بریزند و بحالی گرفتار شوی که اگر ترا آواز دهند نشنوی
و اگر ترا اکرام دارند نیابی و اگر ترا خوار گردانند نیابی و صغیران تو یتیم گردند و زنان
بکسی شوهر کنند و گاه باشد که شوهران دیگر بگیرند پس پادشاه از استماع سخنان او حیران
شده و اشک از چشمش فرو ریخت و فریاد و واویلا بر آورد و بسیار بگریست و چون آنمرد دید
که سخنش در پادشاه اثر کرد دیگر از امثال این سخنان بسیار گفت پس پادشاه گفت
که خدا ترا جزای خیر دهد و این جمعی که بر گرد من بر آمدند از بزرگان خدا ایشان را
بجای بد گرفتار گرداند بجان خود سوگند میخورم که مطلب ترا فهمیدم و بجز خوبی نکردیم
پس ترک شهوت و معاصی نمود و بطاعات و عبادات و خیرات رغبت کرد و آوازه نیکی و صلاح
او در آفاق منتشر گردید و اهل فضل و علم از هر طرف رو باو آوردند و عاقبت
بخیر و صلاح انجامید و بر این حال ماند تا از دنیا مفارقت نمود یوذاسف گفت که دیگر
از اینگونه مثل بفرما بلوهر گفت که نقل کرده اند که در زمان گذشته پادشاهی بود و بسیار
خواهش داشت که از او فرزندی حاصل شود و هر گونه علاجی که ممکن بود برای این مطلب
معالجه میکرد فایده نمی بخشید تا آنکه در آخر عمر یکی از زنان او حامله شد و پسری از او

متولد شد پس چون نشو و نما کرد و بر اقبال روزی گامی برداشت و گفت بروز معاد و بازگشت خود
جفا میکنید پس گام دیگر برداشت و گفت پیر خواهید شد و گام سیم برداشت و گفت بعد از آن
خواهید مرد پس بحال خود بازگشت و بطور اطفال مشغول بازی و لهو شد پادشاه از
مشاهده این احوال بسی متعجب شد و منجمان را و علما و اطبا را طلبید و حال آن فرزند را نقل کرد و گفت
طالع فرزند مرا ملاحظه نمائید و در این اطوار او تامل کنید و احوال او را از برای من
بیان کنید و آن گروه آنقدر استعلام احوال او اندیشه کردند عاجز ماندند و از احوال او چیزی
استنباط نتوانستند نمودند پس چون پادشاه دانست که این جماعت نیز در امر او حیران شدند
او را بدایگان داد که بشیر دادن او مشغول شدند و یکی از آن منجمان گفت که این
طفل پیشوای از پیشوای دین خواهد شد پس پادشاه نگهبانان بآن فرزند گماشت که
از او جدا نشوند تا آنکه پسر بسن شباب رسید روزی خود را از دست پاسبانان خلاصی
کرده بیازار آمد ناگاه نظرش بر جنازه افتاد و پرسید که این چه چیز است آدمی است
مرده است پرسید که چه چیز باعث مرگ او شده است گفتند که پیر شده و ایام عمرش
بسر آمد و اجلش در رسید و مرد پرسید که پیشتر صحیح و تندرست بود و میخورد و میآشامید
و راه میرفت گفتند بلی چنین پاره دیگر راه رفت نظرش بر مرد پیری افتاد و از روی
تعجب نظر بسیار بر روی او میکرد و ملاحظه احوال او مینمود پس پرسید که این چه چیز است

گفتند مردیست

گفتند مردی است که سن بسیار دارد و پیری او را دریافته و اعضا و قوایش ضعیف و باطل گردیده است
پرسید که این مرد اول طفل بود و باینحال رسیده است گفتند بلی پس از آن در گذشت ناگاه
بمرد بیماری رسید از حال او پرسید گفتند مردیست بیمار شده است گفت اول صحیح بود و بعد از آن
بیمار شده است گفتند بلی گفت والله که اگر شما راست میگوئید همه مردم عالم دیوانه اند
ناگاه پرستاران و پاسبانان بعقب آن پسر افتادند و تفحص کردند او را در خانه نیافتند ببازار
آمدند و او را گرفته بخانه بردند چون بخانه آمد بر پشت خوابید پس نظرش بچوبهای سقف
خانه افتاد و پرسید که اول که این چوبها چگونه بوده است گفتند اول نهالها بود از زمین روئیدند
بعد از آن بزرگ شدند و درخت شدند بعد از آن او را بریدند و دیوارهای این خانه را
بلند کردند و این چوبها را بر روی آنها انداخته اند و در این سخن بودند که پادشاه
فرستاده بنزد موکلان که ملاحظه کنید که پسر چگونه شده و سخنی آمده است گفتند بلی سخن
میگوید و سخن چند میگوید بمانند سخنان سوداییان و وسواسیان پس چون آن سخنان را
بپادشاه نقل کردند علما و منجمان را بار دیگر طلبید و از حال او سؤال نمود این جمع
حیران ماندند مگر همان منجم اول که باز گفت که او پیشوا و رهنمای اهل دین خواهد بود
و پادشاه را سخن او خوش نیامد پس بعضی از دانایان گفتند که ای پادشاه اگر زنان را
بتزویج او در آوری این حالت سودا از آن زایل میگردد و عاقل میشود و بکار خود بینا میشود

پادشاه سخن ایشان را پسندید و تفحص نمود در اطراف زمین و زنی با نهایت حسن و جمال
که از او بهتر نتوان یافت برای او بهم رسانید و عقد او را کرد و برای زفاف او
مجلس آراست و سازندگان و نوازندگان و مطربان بسیار جمع کرد و هر یک بکار
خود مشغول گردیدند چنین نغمه ها و ترانه ها که ایشان بلند کردند پسر پرسید که این صداها چیست
گفتند که اینها ارباب نغمه و ترانه اند و لهو و لعب و بازی و طرب که برای عروسی تو ایشان را
جمع کرده اند که خاطر تو خوش شود پس ساکت شد و جواب نگفت و چون شب شد پادشاه
زن آن پسر را طلبید و گفت ای عزیز غیر از این پسر ندارم و بسیار او را عزیز
میدارم و میخواهم که هیچ چیز از او برنیاید و بخوشی و بخوش خوئی و ملاطفت و با قول
شیرین زبانی و حسن و صحبت دل او را بسوی خود مایل گردانی پس آن زن را نزد
او بردند و خلوت شد آن زن نزدیک او رفت و شروع در جهد بازی و ملاطفت نمود
و بیهوده چیزها را از پیش برداشت و دست در گردن او کرد او روی پیچید و گفت که شتاب مکن
که شب دراز است و ایام صحبت بسیار است خدا ... که کرده اند این همه ولایت
چه کنی تا بخوریم و بیاشامیم و بصحبت مشغول شویم پس آنجوان مشغول طعام خوردن شد
و زن مشغول شراب خوردن گردید و القصه چندان گرد آنجوان که مستی آن زن از او ربود و بخواب
رفت پس در بالا و پائین آن را غافل کرد و از خانه بیرون آمد و بشهر در آمد و در

کوچها

کوچها میگردید تا نزدیک به پیری رسید که اهل آن شهر بر خود جامه های خود را انداخت و جامه های کهنه
جامه های آن پیر را پوشید که آنها را انداخته بود آن پسر از آنجا گذشت و با یکدیگر از آن شهر بیرون
رفتند و در تمام آن شب راه رفتند و چون نزدیک صبح شد و خدمتکاران بر سیدند که او
نخست ... بجائی نیامد و ایشان را یافتند و در کوچه ها بسیار گشتند چون صبح شد و خدمتکاران
پسر پادشاه نزد او خبر آمدند و او را در خواب یافتند و پسر ندید ند از عروس احوال او را
پرسیدند گفت که آن ... و آنکه بخواب رفتم ندیدم که کجا رفته است چند انکه او را
طلب کردند نیافتند پس چون شب در آمد آن پسر و پیر کهنه با رفیق خود از همگی خلایق بیرون آمدند
و سر راه آوردند و پیوسته چنین میکردند که روز مخفی میشدند و شبها مسافت میپیمودند
تا آنکه از مملکت آن پادشاه بیرون رفتند و بملک پادشاه دیگر داخل شدند و آن
پادشاه را دختری بود در نهایت حسن و جمال و از بسیاری محبتی که با آن دختر داشت
عهد کرده بود با او که او را بشوهر نخواهد داد مگر کسی را که او بپسندد و اراده نماید و بابیت
غرفه بسیار رفیع و عالی برای او بنا کرده بود که مشرف بر عام و شارع که آن دختر پیوسته
در آنجا نشسته بود و بر هر که از آن شارع عبور مینمود نظر میکرد که اگر کسی را پسندد
پدر خود را اعلام نماید که او را بعقد او در آورد ناگاه نظرش بر پسر پادشاه افتاد که با آن
جامه های کهنه با رفیق خود سیر میکند چون نور نجابت صوری و معنوی از جبین آن پسر طالع بود

محبت او در دل آن دختر قرار گرفت و نزد پدر فرستاد که اینک مردی که برای شوهری خود
اختیار کردم اگر مرا بکسی دیگر خواهی که بدهی چون بلا و الا مرا بکسی راضی نخواهم شد در این حال
مادر آن دختر نزد پادشاه آمد و گفت که آن دختر شخصی را پسندیده است برای شوهری خود
و میگوید بدیگری راضی نخواهم شد پادشاه نیز بسیار خوشحال شد و بقصر آن دختر آمد و گفت
آنجوان را بمن بنما دید چیزی او را نشان داد و از دور جوانی بالا او نمود از قصر فرود آمد
و تغییر لباس نمود و نزد پسر آمد و با او سخن گفت و از احوال او سؤال نمود که تو کیستی
و از کجا آمده گفت ترا با من چکار است و چه سؤال از من میکنی من مردی ام از فقرا و مساکین
پادشاه گفت که تو غریب مینمائی و رنگ تو برنگ مردم این شهر نمیماند پس گفت
که من غریب نیستم پادشاه هر چند سعی نمود که او را براستی احوال خود را بیان نماید ابا نمود
و بیان حال خود نکرد پس پادشاه جمعی را موکل او نمود که از احوال او با خبر باشند بنحوی که او
نداند و مطلع باشند که بکجا میرود و در کجا قرار میگیرد و بحرم سرای خود باز گشت و گفت
جوانی را دیدم در نهایت عقل و فراست که گویا پسر پادشاه است و چنان می یابم که او
میلی و خواهشی نداشته باشد با آنچه شما او را برای او میخواهید پس کسی بطلب او فرستاد که او را
حاضر گردانند ملازمان نزد او آمدند و گفتند که پادشاه ترا میطلبد پس گفت که مرا با پادشاه
چه کار است و برای چه مرا میخواهد که مرا با او حاجتی نیست و او مرا نمیشناسد ملازمان

گفتند او

سخن او گوش نکردند و با کراه او را بمجلس پادشاه حاضر ساختند و پادشاه او را اکرام فراوان
نمود و فرمود که کرسی برای او گذاشتند و او را بر کرسی که گذاشتند نشاند پادشاه فرمود که آن دختر و زنی
انجا پیدا آمدند پس پسر گفت که ای جوان ترا برای کار خیر طلبیدم که دختری دارم و ترا برای شوهر
او پسندیده ام و میخواهم او را بعقد تو در آورم و از فقر و بی چیزی پروا مکن که ما ترا غنی میکردانیم
و شرافت و عزت که در رفعت بتوارزانی میداریم پسر گفت که مرا با آنچه میگوئی احتیاج
نیست ای پادشاه و اگر میخواهی برای تو مثلی بیان کنم پادشاه گفت بگو آنجوان گفت که اهل
که پادشاهی بود و پسری داشت و آن پسر مصاحبان و دوستان داشت روزی آن مصاحبان
طعامی مهیا کردند و پسر پادشاه را بضیافت طلبیدند چون بمجلس ایشان در آمد شراب
خوردن مشغول شدند تا آنکه همگی مست شدند و افتادند و پسر پادشاه در نصف شب
از خواب بیدار شد و هوای اهل خانه خود بر سرش افتاد و بیرون آمد و بخانه خود بازگرد
و هیچ یکی از آن مصاحبان را بیدار نکرد و مستانه براه می آمد در عرض راه گذارش بر قبری
افتاد و در عالم مستی و بیهوشی چنین بنظرش آمد که آن قبر خانه او است پس آن قبر
داخل شد و گند مرده بمشامش رسید از غایت بیهوشی و بیخبری گمان کرد که بوهای
خوشی است که در خانه او برای او مهیا کرده اند و استخوانهای پوسیده که در آن قبر
بنظرش آمد گمان کرد که فرشهای بزرگ کار است که در منزل او برای او گسترده اند

و دید که مرده متعفن در آن قبر دفن کرده‌اند و متعفن گردیده چنان بخیالش در آمد که مجنون
او بخت و دولت را شکر کردن او در آورد و تمام شب او را امید سپید و بیداری و بازی می‌کرد
چون صبح شد و هوش باز آمد و نظر کرد دست خود را در گردن مرده گندیده دید و جامهای
خود را با انواع کثافات از چرک و ریم و خون آلوده یافت و از گند بیتاب شد
و از آن حالت وحشت عظیم بهم رسانید پس بیرون آمد و با نهایت بیم خالی متوجه
شهر شد و از شرمندگی و انفعال آن حال ناخوش خود را از مردم پنهان میکرد
تا بخانه خود در آمد و بسیار شاد شد که کسی او را بدان حال مشاهده نکرد پس جامهای خود را
انکند و خود را پاکیزه گردانید و جامهای نو پوشید و بویهای خوش خود را خوشبو کرد
خوا تر اعمر و جهائی پادشاه کامکاری که کسی که چنین حالی بر او گذشته باشد
دیگر باختیار خود بچنین جا میرود و چنین حال را اختیار مینماید پادشاه گفت که نه
گفت حال من نیز مثل حال آن پسر پادشاه است پس پادشاه بجانب زن وزیر
التفات نمود و گفت نگفتم که این جوان با آنچه ما میخواهیم رغبت نمینماید مادر دختر
گفت که او صفات و کمالات دختر مرا چنانچه باید برای شما نگوید و باین سبب بی رغبت
نمود و اگر رخصت میفرمائی من بیرون آیم و با او سخن بگویم پادشاه تا آن را گفت
که زن میخواهد که بنزد تو آید و با تو سخن بگوید و تا امروز بحضور کسی نیامده

و با کسی سخن نگفته پسر گفت که اگر خواهد بیاید پس زن از پرده بیرون آمد و نشست و گفت ای جوان جاهل
آیا ممکن که حق تعالی خیر فراوان و نعمت بی پایان بسوی تو فرستاده و تو چنین نعمتی را
نعمت قبول کنی که دختر خود را بعقد تو در آورم بدرستیکه اگر بچنین کسی ... گرچه
از حسن و جمال و خوبیائی و رعنائی و کمال با او کرامت فرموده قدرت این نعمت خدائی
داشت و اگر او را اختیار مینمائی محسود عالمیان خواهی شد پس پسر رو به پادشاه کرد و گفت
میخواهم چرا این مبلغ خرج کنم پادشاه گفت بلی اگر حکمت آن بگوئی ... اتفاق
کهنه و کج را نهاد ... پادشاه بودند بدزدی نقب زدند و از زیر دیوار خانه داخل شدند
متاعها دیدند که هرگز ندیده بودند و در میان آنها سبوی چند بود که پر از طلا و جواهر بود
زر مسکوک ... گفتند که در میان متاعهای این خزینه چیزی بهتر از این سبوی جواهر
نیست که از طلا ساخته اند و مهر طلا بر او زده اند و آنچه در آن سبو است البته
از آن سایر متاع خزانه بهتر خواهد بود پس آن سبوی طلا را برگرفته و برده و شکستند
همه آنها لوند که ... خیانت کنند پس چون در آن سبو را گشودند چند افعی کشنده
در آن سبو بود بر ایشان حمله کردند و همه را کشتند حال ای عمر دهه ای پادشاه کامکار
کسی که احوال این جماعت شنیده باشد حال آن سبو را داند دیگر بر سر آن سبو میرود
پادشاه گفت بزن گفت که حال من همین حال است پس دختر به پدر خود گفت که مرا رخصت فرمائی

که بیرون آیم و با او سخن گویم زیرا که اگر ببیند که حق تعالی که مرتبه از حسن و نیکوئی و دلبری
و زیبائی بمن عطا فرموده البته بی اختیار قبول خواستگاری من خواهد کرد پادشاه بجوان
گفت که دختر من میخواهد که بحضور تو آید و بی حجاب با تو سخن گوید و تا امروز در برابر کسی
نیامده و با بیگانه سخن نگفته است جوان گفت که اگر خواهد بیاید پس آن دختر با نهایت حسن
و جمال و غنج و دلال از پرده بیرون خرامید و با آن پسر گفت که آیا هرگز مثل من
دیده در نیکوئی و خوشروئی و بهجت و نضارت و حسن و طراوت و من تو را پسندیده ام
و در محبت تو را اینجا خریدارم و با من جفا مکن و چنین منی را بفراق خود مبتلا مکن جوان
رو به پادشاه کرد و گفت میخواهم برای تو حکایتی که مشابه حال من باشد بیاورم و پادشاه
گفت که بلی جوان گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود و دو پسر داشت پس این پادشاه را
با پادشاه دیگر محاربه روداد و در هر جنگاه یکی از آن دو پسر اسیر پادشاه دیگر شد
پس فرمود که آن پسر را در خانه حبس کنند و حکم فرمود که هر که بر او بگذرد سنگ بر او بزند
و آن پسر بر این حال مدتی در حبس ماند پس برادر آن پسر به پدر خود گفت که رخصت مرا ده
که بروم بجانب برادر خود شاید بحیله او را خلاص توانم کرد پادشاه گفت که برو
و آنچه خواهی از اموال و اطعمه و اسباب با خود بردار پس تهیه سفر خود را درست کرد
و اسباب و اطعمه بسیار و زنان خواننده و نوازنده بسیار بر خود برداشت و متوجه

ملک آن پادشاه شد و چون نزدیک بشهر رسید ~~آن زنان خواننده و نوازنده پیشاپیش~~
~~خود برداشت~~ آن پادشاه رسید پادشاه از قدوم او خبر شد و مردم شهر را امر فرمود که او
استقبال نمایند و در میان شهر منزل مناسبی برای او تعیین فرمود و چون پسر پادشاه
در آن منزل قرار گرفت متاعهای خود را گشود و غلامان خود را امر فرمود که با مردم مشغول
خرید و فروش شوند و در سودا و معامله با ایشان مساهله نمایند و متاعها را بقیمت ارزان
بایشان بفروشند و چون همگی مردم شهر بمعامله مشغول شدند پسر پادشاه ایشان را غافل
کرده تنها در شهر در آمد و زندان برادر خود را دانسته بود بنزد آن زندان آمد
و سنگ ریزه برداشت و در آن زندان انداخت که معلوم نماید که برادرش حیات دارد
یا نه چون سنگ ریزه بر او رسید ~~در آن زندان انداخته~~ خورد و فریاد بر آورد
و گفت کشتی مرا پس زندانبانان بر سر او جمع شدند و پرسیدند که چرا فریاد کردی و تو را
چه پیش آمد که چنین جزع نمودی و در این مدت ما تو را عذابها و سیاستهای بسیار کردیم
و مردم بر تو سنگهای گران انداختند و جزع نکردی و فریاد ننمودی اکنون از سنگ
ریزه این مرد چرا بفریاد آمدی گفت آنها بیگانه بودند و مرا نمیشناختند و این مرد
آشنا مینماید پس برادرش بمنزل خود باز گشت و بمردم شهر گفت که فردا نیز بیائید
که متاعی برای شما آورده ام که هرگز مثل آن ندیده باشید چون روز دیگر شد تمام مردم شهر

بسوی او شتافتند برای سودا پس فرمود که متاعهاش را برای ایشان گشودند و سازندهها
و نوازندهها را و بازیگران و لعبت بازان و ارباب طرب و اصحاب لهو و لعب فرمود
که هر یک شیوهٔ مردم را مشغول گردانند و چون دید که مردم همگی مشغول خرید و سودا
و عیش و تماشا گردیده اند بصفت روز گذشته عمل نمود چون بشهر در آمد و بزندان برادر
داخل شد و زنجیرها و بندهای آن را برید و گفت که غم مخور که ترا مداوا میکنم
و جراحتهای ترا مرهم میگذارم و او را برگرفته از شهر بیرون آمد و بر جراحتهای
او مرهم گذاشت و چندی مانده که باصلاح آمد و قدرت حرکت بهم رسانید او را بسر
راه آورد و گفت برو ازین راه که بدریا میرسی و کشتی مهیا کرده ام و برای تو بران
کشتی بنشین و بجانب وطن خود روانه شو چون آن برادر محبوس قدری راه آمد
بطالع منحوس خود راه را گم کرد و در چاهی در افتاد که در آن چاه اژدهای عظیمی بود
و در آن چاه درختی بود چون نظر بآن درخت افکند دید که بر سر درخت دوازده
غول ماوا دارند و در ساق درخت دوازده شمشیر برهنه تعبیه کرده اند و میبایست
بر آن درخت بالا رود تا از چاه و اژدها نجات یابد سعی بسیار کرد و بانواع
حیلها از ساق آن درخت بالا رفت و خود را بشاخی از شاخهای آن درخت
رسانید و بصد افسون از آن غولان خلاصی یافت و خود را براه رسانید و بدریا
رسیده بر کـ

رسید و بر کشتی سوار شد و بخانهٔ خود رسید چنانکه ترا از گفته ای پادشاه گمان داری
که چنین کسی دیگر باختیار خود بچنین جا برگردد و خود را بچنین مهلکه بیفکند پادشاه گفت
نه چون گفت که حال من نیز مثل حال آن جوان است که حال او را شنیدی پس پادشاه و زن
و دختر همگی از قبول التجای او مایوس شدند در اینحال آن پسری که رفیق پسر پادشاه شده بود
بنزد پسر پادشاه آمد و سر در گوش او گذاشت و گفت هرگاه تو این دختر را قبول نمیفرمائی
التماس دارم که برای من خواستگاری نمائی شاید بنکاح در آورند پس پسر پادشاه با پادشاه
گفت که رفیق من میگوید که اگر پادشاه مصلحت میدانند این سایهٔ مرحمت را بر سر من افکند
و این دختر خود را بعقد من در آورد پس گفت که مثل رفیق من بآن میماند که مردی رفیق جمعی شده
بود پس همگی بکشتی نشستند و کشتی را روانه کردند چون پارهٔ راه رفتند کشتی ایشان شکست
نزدیک جزیره که غولان بسیار بودند و رفیقان آنمرد همگی غرق شدند و او را باد بآن
جزیره افکند و او را غولان بر دریا مشرف شده بودند و نظر میکردند پس غولی ماده نزدیک
آن مرد آمد و او را دید و عاشق او شد و خود را بنکاح او در آورد و با او صحبت داشت
تا صبح و چون صبح شد آنمرد را کشت و قسمت کرد اعضای او را میان یاران و مصاحبان خود و بعد
از زمانی مثل این واقعه روداد شخص دیگر را که بآن جزیره افتاد دختر پادشاه غولان
عاشق او شدند و او را بردند و در آن شب تا صبح او را تکلیف مباشرت مینمود و آنمرد چون

از آن واقعه آنمرد سابق خبر داشت تا صبح از ترس خواب نمیکرد و چون صبح شد و آن
غول تهیهٔ قتل او برخواست آنمرد گریخت و خود را بساحل دریا رسانید اتفاقا
کشتی در کنار آن جزیره حاضر شده بود پس فریاد زد اهل آن کشتی را و با ایشان استغاثه
نمود ایشان بر او رحم کردند و او را سوار کشتی کردند و با خود بردند و او را باهلش رسانیده
بودند و چون صبح شد غولان بجانب آن غول آمدند و پرسیدند که چه شد آن غول مردی
که با او بروز آوردی گفت از من گریخت غولان تکذیب او نمودند و گفتند البته او را
تنها خورده و بما حصه نداده ما ترا از عوض او میکشیم اگر او را حاضر نسازی نزد ما
پس آن غول بناچار بروی آب سفر کرد تا بخانهٔ آنمرد آمد و بنزد او نشست و گفت این
سفر تو چون گذشت گفت در این سفر بلای عظیم روداد و حق تعالی بفضل خود مرا از آن
نجات بخشید و قصهٔ غولان را باو نقل کرد آن غول گفت که اکنون مطمئن از ایشان
خلاص شده و خاطر جمع کرده گفت بلی گفت من همان غولم که شب نزد من بودی و آمده ام
که ترا ببرم آن مرد شروع بتضرع و استغاثه کرد و آن غول را سوگند داد که از کشتن
من بگذر که من بعوض خود ترا بکسی دلالت میکنم که به از من باشد پس آن غول بر او رحم
کرد و التماسش را قبول نمود و با یکدیگر بخانهٔ پادشاه رفتند و غول گفت که ای پادشاه
سخن مرا بشنو و میان من و این مرد محاکمه کن من زن این مردم و او را بسیار دوست میدارم
و او از من کراهت دارد

و او از من کراهت دارد و از صحبت من دوری میکند ای پادشاه موافق حق میان
من و این مرد حکم کن چون پادشاه آن زن را با نهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار پسندید
و او را فریفتهٔ او شد و آنمرد را بخلوت طلبید و گفت اگر تو این زن را نمیخواهی بمن واگذار
که من بسیار فریفته و عاشق او شده ام گفت هرگاه پادشاه را میل صحبت اوست من دست
از او برمیدارم و الحق لیاقت صحبت پادشاه دارد و چنین کسی مناسب پادشاهان است
و امثال ما مردم فقیر قابل صحبت او نیستیم پس پادشاه او را بخانه برد و شب با او عیش
کرد و چون سحر پادشاه بخواب رفت غول او را کشت و پاره پاره کرد و گوشت او را بجزیره
برده میان یاران خود قسمت نمود ای پادشاه آیا گمان داری که چنین کسی جاها
داند و باز بآن موضع برگردد و خود را گرفتار تیغ غولان گرداند پادشاه گفت نه چون
این سخنان را از پسر پادشاه شنید گفت من از تو جدا نمیشوم و این دختر را نمیخواهم
و بکار من نمی آید پس هر دو از پادشاه مرخص شدند و بیرون آمدند و پیوسته عبادت حق تعالی
میکردند و در اطراف زمین سیاحت مینمودند و از احوال جهان عبرت میگرفتند تا آنکه
حق تعالی بوسیلهٔ این گروه بسیار را براه دین هدایت فرمود و درجهٔ آن پسر بسیار بلند شد
و آوازهٔ علم و عبادت و زهد و ورع و کمالات او در آفاق عالم منتشر شد پس بفکر پدر
خود افتاد که او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشد و رسولی بنزد پدر خود فرستاد چون رسول بنزد

پدر آمد و گفت فرزندت سلام میرساند که حق تعالی ما را بدین حق هدایت فرمود و ما
بتوفیق الٰهی گروه بسیار را براه حق در آورده ایم و به بندگی الٰهی اهتمام کرده ایم سزاوار
نیست که تو در این جهالت و ضلالت بمانی و از این سعادت محروم گردی پس پدر
قبول نمود و با اهل بیت خود بخدمت او شتافت و بدین او در آمدند و طریقهٔ او را
گرفتند و بسعادت اخروی فایز گردیدند چون بلوهر سخن باینجا رسانید یوذاسف را
وداع نمود و بمنزلت خود مراجعت نمود و چند روز دیگر بخدمت او تردد میکرد
تا آنکه دانست که ابواب خیر و فلاح و هدایت و صلاح بر روی او کشاده شده
و براه حق و بدین مبین هدایت یافته پس او را بالکلیه وداع نمود و از آن دیار
بیرون رفت و یوذاسف تنها و دلگیر و غمگین ماند تا آنکه هنگام آن شد که بسوی
اهل دین و عبادت رود و عامهٔ خلق را هدایت نماید پس حق تعالی ملکی را بسوی
او فرستاد و در خلوت بر او ظاهر شد و نزد او ایستاد و گفت بر تو باد خیر و سلامتی
از جانب حضرت ایزدی بدرستیکه تو انسانی و در میان حیوانات گرفتار شده و همگی
بفسق و ظلم و جهالت و ضلالت گرفتار آمده اند آمدم بسوی تو با تحیت و سلام
از جانب حق جل و علا که پروردگار و خداوند جمیع خلایق است فرستاده است
مرا بسوی تو که ترا بشارت دهم بکرامتهای الٰهی و بتو تعلیم نمایم امری چند را که

برتو پنهان است

برتو پنهان است از امور دنیا و آخرت پس بشارت مرا قبول کن و مشورهٔ مرا اختیار نما
و از گفتهٔ من بیرون مرو و لباس دنیا را از خود دور کن و شهوتهای دنیا را از خود دور کن
و ترک کن پادشاهی زایل و سلطنت فانی را که ثبات و دوام ندارد و عاقبت آن
بجز پشیمانی و حسرت نیست و طلب کن پادشاهی را که زوال ندارد و شادی را که هرگز منغص نمیشود
و راحتی را که هرگز متغیر نمیگردد و درست گو باش در اقوال و افعال و عدالت را پیشهٔ خود
کن بدرستیکه تو پیشوا و امام مردم خواهی بود که ایشان را بسوی بهشت دعوت نمائی
چون یوذاسف از ملک آن بشارتها را شنید بسجده در افتاد و حق را شکر کرد و گفت
من آنچه را پروردگارم فرماید اطاعت میکنم و از فرمودهٔ او تجاوز نمینمایم پس آنچه
صلاح شما و من میدانید مرا بآن امر فرما که ترا حمد میکنم و پروردگار خود را که ترا
اصلاح من فرستاده شکر میکنم زیرا که او بمن رحم و مهربانی فرموده و مرا از شر دشمنان
دین نجات بخشیده و من پیوسته در اندیشهٔ همین امر بودم که تو برای آن نازل گردیده
ملک گفت که من بعد از چند روز دیگر نزد تو خواهم آمد و ترا بیرون خواهم برد مهیا
باش و هیچکس را بر اینمعنی مطلع مساز از برای بیرون رفتن پس یوذاسف عزم بیرون
رفتن با خود درست کرد و همگی همتش بر آن مصروف شد و هیچکس را بر اینمعنی مطلع نساخت
پس چون وقت بیرون رفتن آمد آن ملک در نصف شب بر او نازل شد در هنگامی که مردم

همه در خواب بودند گفت برخیز که دیگر تاخیر جایز نیست یوذاسف برخاست و افشای این راز
باحدی نکرد مگر بغیر از وزیر خود و چون خواست که سوار شود جوانی از جا برخاست که حاکم بعضی از بلاد ایشان
بود نزد او آمد و او را سجده کرد و گفت کجا میروی ای پسر پادشاه که مرا در این ایام شدت
و تنگی میگذاری و ما را بمحنت می اندازی نزد ما باش که از آن روز که تو متولد شده تا حال ما
با آسایش و فراوانی و نعمت گذرانیده ایم و بلائی و آفتی و تنگی بما نرسیده یوذاسف گفت
که خاموش باش پس او را تسلی فرموده ساکت گردانید و گفت تو در بلاد خود باش و با اهل
مملکت خود نیکو سلوک نما و با ایشان مدارا کن و مرا بآنجا که فرستاده اند میباید رفت
و بامری که فرموده اند عمل میباید نمود اگر تو مرا در آن امر مدد و همراهی نمائی از عمل من بهره
و نصیبی خواهی داشت این را بگفت و سوار شد و آنقدر راه که مأمور شده بود که سواره برود رفت
و بعد از آن از مرکب فرود آمد و پیاده براه افتاد و وزیر اسب او را می کشید و بآواز بلند میگریست
و ملتفت میگردید و میگفت که بچه رو پدر و مادر ترا ببینم و چه جواب بایشان بگویم و آیا
بچه عقوبات ما را سیاست کنند و بچه خاری مرا بکشند و تو چگونه طاقت سختی و مشقت
و آزار خواهی داشت و هرگز عادت بآن نکرده و چگونه بر وحشت و تنهائی صبر خواهی کرد
هرگز یکروز تنها نبوده و بدن نازک تو چون تاب گرسنگی و تشنگی و بر روی خاک و کلوخ خوابیدن
خواهد داشت پس یوذاسف او را ساکت گردانید و تسلی داد و اسب و کمربند خود را باو بخشید

وزیر بر پای

وزیر بر پای یوذاسف افتاد و پایش را میبوسید و میگفت ای سید و آقای من مرا وامگذار
و با خود ببر بهر جا که میروی که مرا بعد از تو کرامتی و حرمتی در میان این مردم نخواهد بود و اگر مرا
بگذاری و با خود نبری بصحراها بیرون خواهم رفت و هرگز بخانه نخواهم رفت که آدمی
در آنجا باشد بار دیگر یوذاسف او را دلداری نمود و تسلی فرمود که بدی بخاطر خود راه مده
که انشاء الله ضرری بتو نخواهد رسید و بغیر از خیر و خوبی نخواهی دید و من کسی نزد پادشاه
خواهم فرستاد و سفارش ترا باو پیغام خواهم کرد که ترا گرامی دارد و با تو نیکی و احسان
نماید پس یوذاسف جامه های پادشاهی را از بر خود کند و بوزیر بخشید و گفت جامه های
مرا بپوش و باو داد یاقوت گرانبهائی را که پیوسته بر سر میزد و بوزیر گفت که
اسباب و مرکب و لباس مرا بردار و بنزد پادشاه ببر و چون برسی او را از روی
تعظیم سجده کن و این یاقوت را باو بده و سلام مرا باو و بهمگی امرا و اشراف برسان
و بگو بایشان که چون من در حال دنیای فانی و آخرت باقی نظر کردم و در میان مردد شدم
در باقی رغبت کردم و فانی را ترک کردم و چون اصل و حسب خود پیوستم و بدانکه پدرم
چون این یاقوت را می بیند خاطرش جمع میگردد و خوشحال میشود و چون جامه های مرا
در بر تو می بیند یاد من می آورد و مرا و محبت مرا نسبت بتو و اینمعنی او را مانع میشود از
آنکه آسیبی و مکروهی بتو برساند پس وزیر بسوی شهر برگشت و یوذاسف براه آورد

تا آنکه بصحرای گشاده رسید و درخت عظیم در آنجا دید که بر لب چشمه رسته چون نزد او
آمد چشمه دید در نهایت صفا و پاکیزه که و درختی مشاهده نمود در غایت نیکویی و رعنایی
که هرگز تا آن غایت چنان درخت ندیده بود و آن درخت شاخهای بسیار داشت و چون میوه
آن درخت را چشید از جمیع میوهای عالم شیرین‌تر بود دید که مرغان بسیار از صحرا
بر آن درخت جمع آمدند از مشاهده آن احوال بسیار شاد شد و در زیر آن
درخت ایستاد و با خود تعبیر این میکرد و پس تشبیه نمود درخت را به نبوت
که باو رسیده بود و چشمه آب را بعلم و حکمت و آن مرغان را بمردمی که نزد او
جمع شوند و از او حکمت و دانش آموزند و باو هدایت یابند یوسف در این
اندیشه بود که ناگاه چهار ملک دید که پیش روی او پیدا شدند و براه افتادند از
عقب ایشان روان شد پس او را بلند کردند بسوی آسمان و حق تعالی از علوم و معارف
آنقدر بر او افاضه نمود که احوال نشئه اولی که عالم ارواح است و نشئه
وسطی که عالم ابدان است که نشئه اخری که قیامت است همگی بر او ظاهر گردید
و احوال امور آینده را دانست پس او را بزمین فرود آوردند و یکی از آن چهار
ملک را حق تعالی حکم فرمود که پیوسته با او باشند و مدتی در این بلاد ماند و مردم
بحق هدایت کرد و بعد از آن برگشت بزمین سولابط که مملکت پدرش بود چون پدرش

خبر فوت

خبر قدوم او را شنیده با اشراف و امرا و اعیان مملکت باستقبال او بیرون آمد و او را گرامی
داشتند و توقیر و تعظیم او نمودند و خویشان و دوستان و لشکریان و اهل آن بلاد جمیع
بخدمت او آمدند و بر او سلام کردند و نزد او نشستند پس سخنان بسیار با ایشان گفت و
حوالت و مهربانی نسبت بهمه نمود و گفت گوشهای خود را باز دارید و دلهای خود را
از غرضهای فاسد فارغ سازید برای استماع سخنان حکمت ربانی که نوربخش جانها است
و قوت یابید بعلم که دلیل و راهنمای شما است براه نجات و عقلهای خود را از
خواب غفلت بیدار سازید و بفهمید سخن را که جدا کننده حق و باطل است و ضلالت
و هدایت است و بدانید که آنچه من شما را بآن دعوت میکنم دین حقی است که حق تعالی
بر انبیا و رسل فرستاده است در قرنهای گذشته و خدا ما را در این زمان بآن
دین امتیاز داده و مخصوص گردانیده بسبب رحمت و شفقت و مهربانی که بر من
و سایر اهل این زمین دارد و بمتابعت این دین خلاصی از آتش جهنم حاصل
میشود و بدرستیکه کسیکه تا باینها نمیرسد و مستحق دخول بهشت جاوید نمیگردد
مگر بایمان و عمل صالح پس جهد کنید در این دو امر تا دریابید رحمت دائمی
و حیات ابدی را و هر که از شما ایمان آورد باید که ایمان او برای طمع زندگانی
دنیا یا امید پادشاهی زمین یا طلب عطاها و بخششهای دنیوی نباشد بلکه باید

که ایمان شما برای تحصیل ملکوت سموات و پادشاهی نشئه باقیه آخرت و امید خلاصی از
عذاب الهی و طلب نجات از ضلالت و گمراهی و رسیدن برحمت و آسایش آخرت باشد
زیرا که ملک زمین و پادشاهی آن زایل و فانیست و لذتهای آن بزودی منقطع میگردد
پس هر که فریب دنیا و لذت آن را بخورد بزودی هلاک میشود و رسوا میگردد در هنگامیکه
نزد جزا دهنده روز جزا بایستد بدرستیکه او را جزا نمیدهند مگر بحق و عدالت
و بدانید که مرگ قرین بدنهای شما است و پیوسته در کمین شکار جانهای شما است
که از بدنها بر باید و بدنها را سرنگون در گورها در اندازد و بدانید که چنانچه مرغ قادر
بر زندگانی و نجات از شر دشمنان است از امروز تا فردا مگر بقوت بینائی
و دو بال و دو پا همچنین آدمی قادر بر حیات ابدی و نجات دائمی نیست مگر
بایمان و اعمال صالحه و نیات حسنه پس اندیشه کنید و تفکر نمائید ای پادشاه و ای
گروه اکابر و اشراف در آنچه شنیده اید و بعقل درست بفهمید و از دریا عبور کنید
تا کشتی حاضر و مهیا است و میتوانید که کشتی و راه را قطع کنید مادام که راهنما
و توشه و مرکب دارید و در این آباد تا چراغ دارید غنیمت شمارید و منزلها
طی کنید و بمعاونت اهل دین و عبادت برای خود گنجها بنهید و زینت و شریک ایشان
شوید در اعمال صالحه و عبادت شایسته و نیکو و متابعت ایشان نمائید و مددکار ایشان

باشید

باشید و شاد گردانید ایشان را بکردارهای نیک خود تا شما را بعالم نور و سرای سرور برسانند
و فرایض و واجبات الهی را محافظت نمائید و بآداب و شرایط بجا آورید و بمهلها و آرزوهای
دنیا اعتماد مکنید و بپرهیزید از شراب خوردن و زنا کردن و از سایر اعمال قبیحه که حق تعالی
از آن نهی فرموده است که آنها هلاک کننده جان و بدن‌اند و بپرهیزید از حمیت و
تعصب و غضب و عداوت و آنچه راضی نباشید که نسبت بشما واقع شود نسبت بهیچ
کس واقع مسازید و دلهای خود را از صفات ذمیمه طاهر و مصفا گردانید و نیتهای
خود را خالص و درست سازید تا چون شما را اجل دریابد بر راه راست باشید پس از آنجا بسوی
سوی کوه و شهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت فرمود تا آخر بشهر کشمیر رسید پس
زمین کشمیر را آباد آن کوه و تمام مردم آن ولایت را هدایت نمود و در آنجا ماند تا
آنکه اجلش در رسید و روح پاکش از بدن خاکی مفارقت نمود بعالم انوار پیوست
و قبل از فوتش شاگردی از شاگردان خود طلبید که او را ابابد میگفتند و پیوسته
در خدمت و ملازمت آن بزرگوار میبود و در علم و عمل کامل گردیده بود و وصیت
که باو کرد پرواز روح من بعالم قدس نزدیک شده است باید که فرایض الهی
در میان خود محافظت نمائید و از حق بباطل میل مکنید و چنگ زنید بعبادت و بندگی
الهی پس ابابد را امر فرمود که برای مدفن او عمارتی بسازد و سر خود را بجانب مغرب

گذاشت و پاهای خود را بجانب مشرق دراز کرد و بعالم بقا رحلت فرمود ای عزیز نظر بآن قصه شریفه
کن بر حکم طریقه و امثال وافیه مشتمل است و گنجی است از گنجهای حکمت ربانی اگر در مواعظ
و حکمتهای آن نیکو تامل و تدبر نمائی و بدیده بصیرت در آن نظر کنی برای قطع محبت
دنیا و رفع علایق آن و دانستن معایب آن کافیست و حکمتی که حکیمان الهی برای مردم
بیان فرموده اند این قسم حکمتها و سخنان حق لب است که موجب نجات از عقوبات
و فوز بمثوبات و زهد دنیا و رغبت آخرت میگردد نه آنست که دانستن مسئله
و هیولا و صورت و مانند آنکه موجب تضییع عمر و تحصیل شقاوت ابدی گردد
چنانچه حق تعالی لقمن را بحکمت وصف فرموده و از حکمتهای او که نقل فرموده
همه حکمت ظاهر میشود که چیست و حکیم کیست امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را
عقل مبرا از شهوتها و دیده بینا و گوش شنوا و زبان بحقایق و معارف گویا
کرامت فرماید تا از این معارف و حکمتها منتفع گردند بعون الله تعالی

تمت یافت حکایت یوذاسف و بلوهر در یوم
پنجشنبه بجهت فرمایش عالیحضرت
کربلائی نجفعلی سالک سعادت چار ملک
فی ۱۲ شهر رجب المرجب سنه ۱۲۶۲

ینبوع اول در بیان اکرام پیران مسلمانان است بدانکه گرامی داشتن مسلمانان همه لازم است
خصوصاً پیران ایشان چون موی سفید اثر رحمت الهیست و حق تعالی آن را حرمت میدهد که
حرمت داشتن آن تعظیم امر اللهی نموده است چنانچه در خطب و احادیث بسیار وارد
شده است که رحم کنید خوردان خود را و توقیر نمائید پیران خود را و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم منقول است که تبجیل و تعظیم نمائید مشایخ و پیران خود را که از تعظیم خداست
تعظیم ایشان و بسند معتبر از آنحضرت منقول است که هر که فضل و حرمت مرد پیر را بداند
و او را توقیر و تعظیم نماید حق تعالی او را از فزع اکبر روز قیامت ایمن گرداند و از حضرت
صادق علیه السلام بسند معتبر منقول است که سه چیز اند که بحق و حرمت ایشان
جاهل نمیباشد مگر منافقی که نفاقش معروف و ظاهر باشد کسی که در اسلام ریشش سفید شده
باشد و حامل قرآن و امام عادل و در حدیث دیگر فرموده که هر که مؤمن را گرامی دارد
اول خدا را گرامی داشته و بعد از آن مؤمن را و هر که استخفاف نماید و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی گرامی میدارد که عذاب کند هفتاد ساله را و شرم میکند از پیر
هشتاد ساله که او را عذاب کند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که چهل سال عمر کند از دیوانگی و خوره و پیسی خدا او را ایمن میگرداند و هر که پنجاه سال عمر
کند خدا حساب او در قیامت سبک و آسان میکند و چون بشصت سال رسید خدا او را توبه

روزی میکند و چون بهفتاد سال رسید اهل آسمان او را دوست میدارند و چون بهشتاد سال
رسید حق تعالی امر میفرماید که حسنات او را بنویسند و چون بنود سال رسید گناهان گذشته
و آینده اش را می آمرزد و مینویسند که او اسیر خداست در زمین و او را شفیع میگرداند در
اهل بیتش و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اول کسی که موی سفید در ریشش
بهم رسید حضرت ابراهیم علیه السلام بود چون دید گفت خداوندا این چیست وحی آمد که این
نور است و موجب توقیر است گفت خداوندا زیاده گردان و در حدیث دیگر فرمود که هر که
یک موی سفید در ریش او بهم رسید در اسلام آن موی سفید نوری خواهد بود برای او در
قیامت ینبوع دوم در بیان فضیلت قرآن و حامل آن و بعضی از فضایل آیات
و سوره است و این مشتمل است بر چند ساقیه ساقیه اول در فضیلت قرآن است
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که هر گاه ملتبس و مشتبه شود بر شما
فتنهای مانند پارهای شب تار پس بر شما باد بقرآن بدرستیکه قرآن شفاعت کننده ایست
که شفاعتش را قبول میکنند و ماحل هر که مجادله نماید و حجت بر او تمام کند تصدیقش
مینمایند و هر که آن را پیشوای خود گرداند او را به بهشت میرساند و هر که آن را پشت
سر اندازد و بآن عمل ننماید او را بسوی جهنم میراند راه نمائیست که به بهترین
راهها دلالت میکند و کتابیست که در آن تفصیل و بیان جمیع احکام است آن را ظاهریست
و باطنیست

و باطنیست و ظاهرش احکام الهیست و باطنش علوم نامتناهیست ظاهرش خوش آینده است
و باطنش عمیق است آن را نجوم و کوکبهاست که بر احکام الهی دلیلند و بر آن نجوم نجوم دیگر است
که مردم را بآن احکام میرسانند یعنی ائمه معصوم صلوات الله علیهم که علم قرآن نزد ایشان است
عجایب قرآن را احصا نمیتوان نمود و غرایب آن کهنه نمیشود در آن چراغهای هدایت و فروغهای
انوار حکمت است آن ظاهر است راه نماست بسوی آمرزش گناهان کسی که از آن بیابد اوصاف
آمرزش را پس باید که هر کس دیده خود را در قرآن بجولان در آورد و دیده دل خود را بمطالعه
انوار آن بگشاید تا از هلاک نجات یابد و از ورطهای ضلالت خلاص شود بدرستیکه
تفکر نمودن موجب زندگانی دلهای بیناست در تاریکیهای جهالت بنور تفکر راه نجات
پس نیکو خود را خلاص کنید و در فتنها خود را نگهدارید و در حدیث دیگر فرمود که قرآن هادیست
در ضلالت و بینا کننده است در کوری جهالت و دستگیر لغزشهاست در لغزشها و نور است
در ظلمتها و ظاهر کننده بدعتهاست و نگهدارنده از مهالک است و در گمراهیها راه نما
و بینا کننده فتنههاست و رساننده است از دنیا بآخرت و کمال دین شما در قرآن است
و هیچکس از آن عدول ننمود مگر بسوی آتش و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خداوند عزیز
جبار یعنی کتاب خود را بسوی شما فرستاده است و راستگو است که بوعدههای خود وفا
مینماید و مشتمل است بر احوال و اخبار شما و اخبار گذشتها و اخبار آینده ها و اخبار آسمان

وزمین اگر آنکه عملش را میداند شمارا خبر دهد با آنچه در قرآن است از اخبار غیب و علوم بی انتها
تعجب خواهید کرد و باسانید متواتره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است
که فرمود که از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا که ریسمانیست
آویخته از آسمان بر زمین و دیگر عترت اهل بیت من پس ببینید که با ایشان چگونه سلوک
خواهید کرد و حرمت ایشانرا چون خواهید داشت سابقید و دویم در بیان فضیلت
حامل قرآن است بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که دیوانها
که در قیامت حساب می کنند سه دیوان است دیوان نعمتها حسنات و دیوان گناهان
پس دیوان نعمت و دیوان حسنات را برابر کنند نعمتها جمیع حسنات را فرا گیرد
و دیوان گناهان باقی ماند پس فرزند آدم را طلبند که گناهانش را حساب کنند در
اینحال قرآن به بهترین صورتها بیاید و در پهلوی آنمرد روان شود و گوید خداوندا منم
قرآن و این بنده تو است که خود را بتعب می انداخت بتلاوت من و در ازی شب
مرا بترتیل میخواند و مرا چون در تهجد میخواند آب از دیده اش جاری میشد خداوندا
او را از من خشنود کن چنانچه مرا از خود خشنود کرد پس خداوند عزیز جبار فرماید که ای بنده من دست
راستت را بگشا پس پر کند حق تعالی آنرا از رضا و خشنودی خود و دست چپش را
از رحمت خود پس با و گوید که اینک بهشت از برای مباح است قرآن بخوان و بالا رو
پس هرکه آیه

پس هرکه آیه بخواند یک درجه بالا رود و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بقرآن خطاب فرماید
که بعزت و جلال خودم سوگند که امروز گرامی دارم هرکه ترا گرامی داشته و خار کنم هرکه ترا
خار کرده و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود که قرآنرا
یاد گیرید بدرستیکه قرآن در قیامت می آید بنزد حامل خود بصورت جوان بسیار خوش
رو و میگوید که منم آن قرآنی که بسبب من شبها بیدار بودی و در روزها ببب روزه
خور اتشنه میداشتی و بسبب کثرت تلاوت من آب دهانت خشک میشد و آب دیدهات
جاری میشد امروز با توام هرجا که میروی و هر که تجارتی کرده امروز از پی تجارت خود میرود
و من بعوض تجارت جمیع تاجرانم برای تو بشارت باد ترا که بزودی کرامت الهی
بتو میرسد پس تاجی می آورند و بر سرش میگذارند و نامه امان از عذاب بدست راستش
میدهند و نامه مخلد بودن در بهشت بدست چپش میدهند و دو حله برو میپوشانند
و باو میگویند که قرآن بخوان و بالا رو و بعدد هر آیه بدرجه بالا میرود و پدر و مادرش را
دو حله میپوشانند اگر مؤمن باشند و میگویند بایشان که برای آنست که بفرزند خود تعلیم
قرآن کرده اید و حضرت علی ابن الحسین صلوات الله علیه فرمود که بر شما باد بقرآن بدرستیکه
حق تعالی بهشت را بیک خشت از طلا و یک خشت از نقره خلق فرمود و بجای گل مشک
خوشبو و بعوض خاک زعفران و بجای سنگریزه مروارید در آن حق تعالی کرده اند و درجات

بعدد آیات قرآن گردانیده پس کسیکه قرآن خوانده باشد باو میگویند که بخوان و بالا رو و هیچکس در
بهشت در درجه اش از او بالاتر نیست مگر پیغمبران و صدیقان و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که اشراف و بزرگان امت من حاملان قرآنند و جمعی که در شب عبادت میکنند
و در حدیث دیگر فرمود که حاملان قرآن بندهگان اهل بهشتند و فرمود که خدا عذاب نمیفرماید
دلی را که قرآن حفظ نماید و بسند معتبر از آنحضرت منقول است که اهل قرآن در اعلا
درجات بهشتند بعد از پیغمبران پس ضعیف و حقیر مشمارید اهل قرآن و حق ایشانرا
سهل مدانید که ایشانرا نزد حق تعالی منزلت رفیع است در بیان صفات قراء قرآن
و اصناف ایشان است بدانکه حامل قرآن را بر چند معنی اطلاق میکنند و چند قسم
میباشند اول آنست که لفظ قرآن را درست یاد گیرد و این اول مرتبه حاملان قرآنست
و در این مرتبه تفاضل بزیادتی علم قرائت و دانستن آداب و محسنات قرائت میباشد
و بزیادتی حفظ کردن و در خاطر داشتن سوره و آیات قرآنی دویم دانستن معانی
قرآن است و در زمان سابق چنین مقرر بوده است که قاریان قرآن تعلم معانی آن نیز
مینموده اند و این مرتبه از دانستن لفظ بالاتر است و تفاضل در این مرتبه بزیادتی و نقصان
فهم معانی قرآن از ظهور و بطون میباشد سیم عمل نمودن باحکام قرآن و متخلق
شدن باخلاقیکه قرآن بر مدح آنها دلالت دارد و خالی شدن از صفاتیکه
که بر مذمت آنها

که بر مذمت آنها دلالت دارد پس حامل حقیقی قرآن کسیکه حامل الفاظ و معانی قرآن که دیا باشد
و بصفات حسنه آن خود را آراسته باشد و بدانکه قرآن خوان چون معنوی خداوند
رحمن است چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که القرآن مادبة
یعنی قرآن خوان نعمت خداست و خوان کریمان جامع میباشد و در خوان هر کس نعمت در آن
میباشد سبزی و تره میدارد و الوان حلوا و نفایس میدارد و لهذا هیچکس نیست که از قرآن
بهره نداشته باشد جمع کثیر از راه کتابت لفظش بهرهای دنیوی و اخروی میبرند حتی آنکس
که مرکبش را بعمل می آورد و آنکه کاغذش را میسازد و آن کاتبی که می نویسد و کار فرمائی
که مزد میدهد و غیر ایشان از جماعتی که ایشان در کتابت قرآن دخیل میباشند اگر از برای خدا
کنند بهره دنیا و آخرت میبرند و اگر از برای دنیا کنند بهره دنیوی میبرند و جمعی از
تعلیم و تعلم لفظش بهرهای دنیوی و اخروی میبرند و صاحبان هر علم از علوم نامتناهی
بهره از قرآن است چنانچه صرفیان و نحویان از ظاهر تصاریف و اشتقاقاتش استنباط مینمایند
و نحوی از ترکیبش استشهاد مینمایند و معانی بیانی از نکات غریبه اش حایل
مند میشوند و اصحاب طلسمها از برکات آیات کریمه اش بتلاوت کردن و نوشتن نفع
میبابند و ارباب مطالب دنیوی و اخروی بآیات و سورهایش و ارباب تکسیر
و اصحاب عدد و غیر ایشان همه بقرآن پناه میبرند و از راه معانی غریبه اش جمیع صفات

صاحبان علوم مختلفه منتفع میشوند از متکلم و حکیم و فقیه و اصحاب ریاضی و صاحبان علوم اخلاق
و طبیبان و اصحاب اکسیر و منجمان و شعرا و ارباب و غیر ایشان از جماعتی که از ظاهر قرآن بهره
دارند و هر بطنی از بطون قرآن جمعی که قابل آن هستند اصحاب عرفان و ارباب ایقان خواه
و حکم و معارف نامتناهی می‌یابند پس کامل حامل قرآن مجید جمعی‌اند که جمیع مرتبه‌های قرآن را
بر وجه کمال داشته باشند و ایشان حضرت رسول و اهل بیت کرام او صلوات الله علیه و آله
زیرا که دلالت بر احادیث متواتره که لفظ قرآن مخصوص ایشان است و علوم قرآنی که در
میان است هم با توافق حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و منقول است ایضا احادیث
متواتره وارد است که معنی قرآن را کسی غیر ایشان نمی‌دانند و علم ما کان و ما یکون
تا روز قیامت و جمیع شرایع و احکام در قرآن هست و علمش نزد ایشان مخزون است
و قرآن هفت بطن یا هفتاد بطن است و علم جمیع آن بطون نزد ایشان است
و هم چنین عمل نمودن بجمیع احکام و شرایع قرآن مخصوص ایشان است چون از جمیع خطاها معصوم‌اند
و بجمیع کمالات بشری متصف‌اند و ایضا اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالف ایشان است
چنانچه وارد شده است که ثلث قرآن در شان ماست و ثلث آن مذمت دوشمنان
ماست و ثلث دیگر فرایض و احکام است و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت کمالی که
در قرآن واقع است بمدح صاحب آن صفت بر میگردد و صاحب آن صفت بر وجه کمال ایشان‌اند

و چون قرآن

و چون قرآن شخصیت قایم بذات نیست بلکه عرضیت که در محال مختلفه ظهورات مختلفه میکند چنانچه
پیوسته در علم واجب الوجود بود و از آنجا در لوح ظاهر گردید و از آنجا بقلوب بروح حضرت جبرئیل
منتقل گردید و از جانب خدا بلا واسطه و بواسطه جبرئیل در نفس مقدس نبوی ظاهر گردید و از آنجا بقلوب
اوصیاء و حافظان درآمده و در صورت کتابها ظهور نموده پس اصل قرآن را حرمت و لیکن آن
در هر جا که ظهور کند آن محل را حرمتی بخشد و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت
آن چیز بیشتر گردید پس هرگاه آن نقشهای مرکب و لوح و کاغذی که بر آن نقش بسته و جلدی که
مجاور آنها گردید با اینکه پست‌ترین ظهورات آن است آنقدر حرمت یافته بخشیده باشد
که اگر کسی خلاف آداب نسبت بآنها بعمل آورد کافر میشود پس قلب مؤمنی که حامل قرآن گردیده
حرمتش زیاده از نقش و کاغذ قرآن خواهد بود چنانچه وارد شده است که مؤمن حرمتش از قرآن
بیشتر است و از مضامین و اخلاق حسنه قرآن هر چند در مؤمن بیشتر است ظهور کند
موجب احترام او زیاده گردید و هر چند خلاف آن اوصاف از نقایص و معاصی و اخلاق
ذمیمه ظهور کند موجب نقصان ظهور قرآن و نقص حرمت گردید پس این مرتبه ظهورات
قرآن و اوصاف آن و باره میکرد تا چنین بمرتبه جناب رفعت نبوی و اهل بیت
کرام او میرسد که مرتبه ظهورش بنهایت میرسد چنانچه در وصف حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم وارد شده است که کان خلقه القرآن یعنی خلق آنحضرت قرآن بود بلکه اگر بحقیقت

نظر کنی قرآن حقیقی ایشان‌اند که محل لفظ قرآن و معنی قرآن و اخلاق قرآن‌اند چنانچه دانستی
که قرآن چیزی را میگویند که نقش قرآن در آن باشد و نفس کامل قرآن بحسب ظاهر و معنی
لفظ در قلوب مطهره ایشان حاصل است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار میفرمودند
که منم کلام الله ناطق و این است معنی آن حدیث که حضرت صادق علیه السلام فرمود در حدیث
طولانی که قرآن بصورت نیکوی بصحرای محشر آید و شفاعت حاملان خود خواهد کرد راوی
پرسید که آیا قرآن سخن میتواند گفت حضرت تبسم نمود و فرمود که خدا رحم کند ضعیفان
شیعیان ما را که آنچه از ما میشنوند تسلیم می‌کنند و اذعان مینمایند بعد از آن فرمود که نماز
شخصی است و صورتی دارد و خلقی دارد و امر و نهی میکند راوی میگوید که صورت من متغیر
شد و گفتم این سخن را در میان مردم نقل میتوانم کرد حضرت فرمود که هر که ما را بشناسد
حق ما را شناخته و انکار حق ما کرده بعد از آن فرمود که میخواهی سخن قرآن را بتو بشنوانم
گفتم بلی فرمود که در قرآن است که نماز نهی میکند از فحشا و منکر و هر دو ذکر خدا بزرگتر است
حضرت فرمود که چنین نماز نهی میکند پس سخن میگوید و فحشا و منکر مردانند و ماییم ذکر خدا
و ما بزرگتریم چنین استیلاط و رحل اخبار اهل بیت علیهم السلام بسیار دخیل است اگر زیاده
از این توضیح نماییم اصوب است بدانکه هر چیز را صورتی و معنی و جسدی و روحی است
خواه اخلاق و خواه عبادات و خواه غیر آنها و جمعی که حشویه‌اند بظاهرها دست زده‌اند و یا از ایشان

بر عکسه‌اند

بر عکسه‌اند و خود را از بسیاری حقایق محروم گردانیده‌اند و جمعی بواطن و معانی چسپیده‌اند از
ظواهر دست برداشته‌اند و بسبب این ملحد شده‌اند و صاحب این آنست که هر کلام السمع یقین
بشنود و هر دو را اذعان نماید مثل اینکه بهشت را صورتیست که عبارت از در و دیوار و درخت
و انهار و قصور است و معنی بهشت کمالات و معارف و قرب و لذات معنویست که در بهشت
صورتها میبارند حشوی میگویند که در بهشت بغیر لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن
معنی ندارد و ملحد میگوید که بهشت در و دیوار و درخت نمیدارد و همان لذتهای معنوی را
باین عبادت تعبیر کرده‌اند و باین سبب منکر ضروری دین گردیده و کافر شده است اما
صاحب یقین میداند که هر دو حق است و در زمان آن لذتهای معنوی حاصل میشود چنانچه
در اول کتاب اشاره باین معنی کردیم و هم چنین در باب صراط وارد شده است که صراط دین
حق است و وارد شده است که اهل بیت صراط مستقیم‌اند و وارد شده است که صراط
محبت علی ابن ابیطالب است و وارد شده است که صراط جسریست بر روی جهنم همه
حق است زیرا که صراط آخرت نمونه صراط دنیاست دین است و در دنیا فرموده‌اند
که بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم میباید بود و از چپ و راست شعبه‌های بسیار از
مذاهب مختلفه و گناهان کبیره هست که هر که متوجه آنها میشود از این صراط بدر میرود و دیگر
صراط راهیست در نهایت باریکی و دقت و نازکی و کمین گاهها دارد که شیاطین بر آن رخنهها

در کیفیت نشسته اهل عقبه‌ها

درکمین نشسته‌اند و عقبه‌ها از عبادات شاقه و ترک معاصی دارد که بسیاری از آن عقبه‌ها راه
گم کرده‌اند و نمونهٔ این صراط بعینه صراط آخرت است که در نهایت دقت و دشوار است
و بر روی جهنم میگذارند پس کسیکه پیوسته در این صراط مستقیم بود در آن صراط راست به بهشت
میرود و هرکه بسبب اعتقاد فاسدی یا کبیرهٔ هلاک کنندهٔ از این صراط بدر رفته بنهان
عقبه و کمین‌گاه که میرسد پایش از آن صراط میلغزد و بجهنم می‌افتد و همچنین مارها و عقربهای
برزخ صورت اخلاق ذمیمه است و درختها و حور و قصور و ثمرهٔ افعال حسنه است
و همچنین نماز را در دنیا روحی و بدنی است بدن نماز آن افعال مخصوصه است و روح
نماز ولایت علی بن ابیطالب و اولاد اوست و کار روح آن است که جسد را باقی
میدارد و منشأ حرکات و آثار بدن میگردد پس نماز بی ولایت همین موجب کمالی
نمیگردد و باعث قرب نمیشود و از عذاب نجات نمیبخشد مانند بدن مرده است
پس ولایت روح آن است و همین نماز کامل از ایشان صادر میشود و اگر از دیگری صادر
شود ببرکت ایشان میشود پس بقای نماز بایشان است باین سبب ایشان روح نمازند پس
وصف نمازی در ایشان کامل گردیده و خلق ایشان شده که گویا با نماز متحد اند پس همچنانکه
لفظ ایشان را بر بدن آدمی و بر روح با بدن هر سه اطلاق مینمایند همچنین نماز را
بر این افعال و بر آن ذوات مقدسه و بر آن ذوات با افعال با این صفت اطلاق

مینمایند

مینمایند همچنین نماز را بر این افعال که در قرآن واقع میشود ظاهرش که این افعال است مراد است
و باطنش که ولایت است هم مراد است و منافات با یکدیگر ندارند و جمعی از ملاحدهٔ اسمعیلیه
بسبب اینکه این احادیث را نفهمیده‌اند انکار عبادات کرده و کافر شده‌اند و میگویند که نماز
کنایه از آنحضرت و روزه کنایه از آنحضرت است و این اعمال در کار نیست و جمعی از جانب
حشویه بجانب تفریط افتاده انکار این احادیث کرده‌اند و رد کرده‌اند و مع هذا چنین ایمانها که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام کامل گردیده و آن حضرت بر وجه کمال بآن متصف است و بقای ایمان
ببرکت آنحضرت است و ولایتش رکن اعظم ایمان است و ایمان در جمیع جوارحش سرایت
کرده و پیوسته از آثار و افعالش انوار ایمان مشاهده میشود اگر ایمانرا بر آنحضرت اطلاق کنند
در بطن قرآن بعید نیست و همچنین مخالفان ایشان در باب کفر و معاصی چنین اند
پس روح و معنی و محل حقیقی صلوات و ایمان و زکوة و غیر آنها از عبادات علی ابن ابیطالب
و فرزندان او اند و روح و معنی و محل حقیقی فحشا و منکر و کفر و فسوق و عصیان ابو بکر
و عمر و عثمان و سایر دشمنان ایشان اند که بسبب ایشان کفر و معاصی باقی مانده و در ایشان
کامل شده و همچنین کعبه را حرمت داده‌اند برای آنکه محل فیوض الهی و معبد دوستان
خداست و راههای ائمهٔ معصومین و دوستان ایشان که محل معرفت و محبت و راه خداست
از کعبهٔ اشرف است و کعبهٔ حقیقی ایشان اند اما نباید که کسی انکار حرمت این کعبهٔ ظاهر کند

یا انکار حج کند تا کافر شود بلکه میباید که اول بکعبهٔ ظاهر رود و بعد از آن بکعبهٔ باطن رود
و از انوار هر دو بهره‌مند شود چنانچه باسانید معتبره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
و امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرموده‌اند که این سنگها را برای این بنا کرده‌اند که مردم
بیایند بطواف و بوسیلهٔ این طواف بخدمت ما برسند و معالم دین خود را از ما یاد
گیرند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند زیاده از این غرض را در این مقام بسط نمیتوان داد
اما اگر ادراک این معنی درست نمودی بسیاری از مشکلات اخبار بر تو ظاهر میگردد و معنی
نهی کردن نماز را می فهمی که هم نماز خوش در کسی کامل شده موجب قرب میشود و از معاصی و متابعت
ارباب معاصی نهی میفرماید و منع میکند و هم ائمهٔ معصومین که روح نمازند نهی میکنند
بلکه همان معنی نمازی که در ایشان کامل گردیده و موجب اعلای مراتب قرب ایشان گردیده
بزبان ایشان متکلم است و تو را منع مینماید زیاده از این سخن در این مقامات نازک
موهم معانی کفرآمیز میشود و رجوع میکنیم بنقل اخباری که در وصف حاملان قرآن
وارد شده است بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که قاریان قرآن
بر سه قسمند یکی شخصی است که قرآن خوانده است و آن را سرمایهٔ دنیای خود کرده است و وسیله
جلب فواید و اموال از پادشاهان گردانیده و بقرآن بر مردم استطاله و زیادتی و فخر
میکنند و شخص دیگر آن است که قرآن خوانده است و حروف آن را حفظ و ضبط نموده و حدود

واحکامش

و احکامش را ضایع ساخته است و همین در راست کردن لفظش سعی مینماید خدا اینجماعت را
در میان حاملان قرآن بسیار نکند و شخص دیگر آن است که قرآن خوانده و دوای قرآن را
بر دردهای دل خود گذاشته و شبهای را بقرآن بیدار داشته و بسبب قرآن روزها تشنه
مانده بروزه داشتن و بقرآن بر پا ایستاده است در مساجد و جاهای نماز و در شبها
پهلو از رخت خواب تهی کرده است بسبب قرآن پس ببرکت اینجماعت خداوند عزیز جبار
رفع مینماید بلاها را و باینجماعت غلبه میدهد مسلمانان را بر دشمنان و باینجماعت حق تعالی
باران از آسمان میفرستد والله که این جماعت در میان قاریان قرآن کمترند از کوگرد احمر
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که سزاوارترین مردم بخشوع
و تضرع در آشکار و پنهان حامل قرآن است و سزاوارترین مردم در پنهان و آشکار
بنماز و روزه حامل قرآن است بعد از آن بآواز بلند فرمودند که ای حامل قرآن
بسبب قرآن تواضع و فروتنی کن تا خدا ترا بلند مرتبه گرداند و بقرآن طلب عزت از مردم
مکن که خدا ترا ذلیل میگرداند و متزین شو بقرآن از برای خدا تا خدا ترا زینت
بخشد و آن را برای مردم زینت خود مکن که خدا ترا معیوب و بدنما گرداند بدرستیکه
هر که قرآن را ختم نماید چنان است که با پیغمبر در میان دو پهلوی او جا داده‌اند
بدون آنکه وحی بیاید و کسیکه تمام قرآن را ختم کرده خوانده باشد سزاوار از برای کسی است

که با جاهلان جهالت نکند و در میان جمعی که بغفلت می‌آیند او بغفلت نیاید و زود از جا بدر رود
بلکه باید عفو کند و بپوشاند و درگذرد و حلم کند از برای تعظیم قرآن و کسی که قرآن
باو عطا کرده باشند و گمان کند که خدا بکسی از خلق چیزی بهتر از آنچه باو کرامت فرموده است
از اموال و اسباب دنیا پس بتحقیق که عظیم شمرده است چیزهائی را که خدا حقیر شمرده است
و حقیر دانسته است چیزی را که خدا عظیم گردانیده است و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که هر که قرآن را بخواند و با خواندن قرآن حرامی بیاشامد
یا محبت دنیا و زینتهای آن را بر قرآن اختیار کند مستوجب غضب الهی میگردد مگر
آنکه توبه کند و اگر بی توبه بمیرد در قیامت قرآن بر آن حجت خدا را تمام کند که او را
عذری نماند فایده چهاردهم در بیان آداب خواندن قرآن است و آن مشتمل است
بر مسائل بسیار اول ترتیل در قرائت است چنانچه حق تعالی میفرماید که ورتل
القرآن ترتیلا ترتیل کن در قرائت قرآن ترتیل کردنی و ترتیل قدری از آن
واجب است و قدری مستحب ترتیل واجب بحسب مشهور آن است که حروف را از مخرج
ادا نماید و حفظ احکام وقف و وصل بکند که اگر دو کلمه را متصل بیکدیگر خواند و
فاصله در میان بقطع نفس یا سکت طویل نکند کلمه اول را ساکن نخواند بلکه آخر را
باول کلمه لاحق وصل کند و اگر وقف کند بر کلمه وقف بحرکت نکند چنانچه منقول است

که از حضرت

که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمودند از معنی ترتیل فرمود که ترتیل حفظ وقفهاست
و ادا نمودن حرفهاست از مخارج و ترتیل مستحب شمرده خواندن قرآن است بحیثیتی
که حروف در یکدیگر داخل نشود که خوب ممتاز نشود و بسیار هم باین نخوانند که حروف
از هم جدا شود و اتصال کلام بر طرف میشود و با رعایت صفات حروف و مدها و اقسام
وقفها که از کتب قرائت تفاصیل آنها معلوم میشود و این معانی را نیز داخل در آنچه حضرت
فرموده‌اند میتوان کرد و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که از تفسیر ترتیل پرسیدند
فرمود که حروف خوب ظاهر کردن و تند مخوان بنحوی که عربان شعر را میخوانند و از هم
مپاش حرف را مانند ریگی که پاشند ولیکن بفزع و خوف آورید یا بگویید بخواندن قرآن
دلهای سختها و چنان نباشد که همت بر آخر سوره گمارید و تند بخوانید که زود تمام شود
دویم تدبر و تفکر خواندن و متوجه معانی آن گردیدن و برقت و خشوع خواندن است
و باید که از مواعظ قرآن متنبه گردد و از احوال گذشتگان عبرت گیرد و چون بآیه رحمت
رسد از خدا طلب کند و چون بآیه عذابی برسد استعاذه نماید چنانچه از حضرت امیر المؤمنین
و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقول است که خیری نیست در قرائتی که در آن
تدبر نباشد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت امام حسن علیه السلام از آنحضرت پرسید
که بقای در دنیا را میخواهی گفت بلی فرمود که چرا گفت از برای خواندن قل هو الله احد

پس حضرت بعد از زمانی فرمودند که ای حفص هر که از دوستان و شیعیان بمیرد و قرآن نداند در قبر او را
حق تعالی تعلیم قرآن میفرماید تا درجات او را بلند گرداند زیرا که درجات بهشت بقدر آیات
قرآن است بقاری میگویند بخوان و بالا رو پس هر آیه که میخوانند یک درجه بالا میرود و حفص
گفت که هرگز ندیدم که خوفش یا امیدش زیاده از آنحضرت باشد و چون قرآن میخواندند بحزن
و اندوه میخواندند و بنحوی میخواندند که گویا بشخصی خطاب میکنند و از رجاء بن
ضحاک منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام در راه خراسان چون برختخواب
میرفتند تلاوت بسیار میفرمودند و چون بآیه میرسیدند که در آن ذکر بهشت یا دوزخ
بود میگریستند و از خدا سؤال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در نماز سوره
قل هو الله احد میخواندند و بعد از احد آهسته میگفتند الله احد و چون سوره را
تمام میکردند سه مرتبه آهسته میگفتند کذلک الله ربنا و چون سوره قل یا
ایها الکافرون میخواندند بعد از لفظ کافرون میگفتند آهسته یا ایها
الکافرون و چون از سوره فارغ میشدند سه مرتبه میفرمودند ربی الله
و دینی الاسلام و چون از سوره والتین فارغ میشدند میخواندند که بلی
و انا علی ذلک من الشاهدین و چون سوره لا اقسم بیوم القیمة
میخواندند بعد از فارغ شدن میفرمودند که سبحانک اللهم بلی و چون از سوره

فاتحه فارغ

فاتحه فارغ میشدند میفرمودند که الحمد لله رب العالمین و چون سبح اسم ربک
الاعلی میخواندند بعد از اعلی میفرمودند آهسته که سبحان ربی الاعلی و در هر جای
قرآن که یا ایها الذین آمنوا میخواندند آهسته میفرمودند که لبیک اللهم
لبیک و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هرگاه یکی از شما آیه را
خواند بگوید که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی صلوات بفرستید خواه
در نماز باشد و خواه در غیر نماز و چون سوره والتین خوانید در آخرش بگویید و نحن علی ذلک
من الشاهدین و چون قولوا آمنا بخوانید بگویید آمنا بالله و تتمه آیه بخوانید
تا مسلمین و بسند معتبر دیگر که حضرت امام رضا علیه السلام در سه روز یک ختم قرآن
میفرمودند و میگفتند که اگر خواهم در کمتر از سه روز ختم میتوانم کرد ولیکن بهیچ آیه نمیگذرم
هرگز مگر آنکه در معنی آن آیه تفکر مینمایم و در سبب نزولش تامل میکنم و بیاد می‌آورم که در چه
وقت نازل گردیده‌اند در هر سه روز یک ختم میکنم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که چون سوره قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لا اعبد ما تعبدون
میگفتند اعبد ربی و بعد از تمام سوره میفرمودند که دینی الاسلام علیه احیا و علیه
اموت ان شاء الله و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که آیات
قرآن خزینهای حکمت ربانیست پس در هر خزانه را که میگشائی باید که در آن نظر نمائی و تفکر

جواهر معانی و حکمتها را بیرون آوری و در روایت دیگر از آنحضرت منقول است که فرمود که اگر کسی
در مابین مشرق و مغرب است همگی بمیرند بعد از آنکه قرآن با من باشد وحشت بهم نمیرسانم و چون آن
حضرت مالک یوم الدین را میخواندند تکرار میفرمودند بحدی که نزدیک بود که هلاک شوند و حق
چگونه وحشت بهم رساند کسیکه انیس او خداوند عالمیان باشد و هرچه خواهد که سخن بگوید با خداوند
خود سخن گوید و مناجات و راز بگوید و اگر خواهد کسی با او سخن گوید قرآن بخواند که گاهی خدا
با او خطاب فرماید و خود را مخاطب بآن خطابها دانسته لبیک در جواب گوید و گاهی
پیغمبران با او سخن گویند و خطابهای ایشان را چنان داند که از ایشان میشنود و بلکه آن
جماعت که پیغمبران با ایشان سخن میگویند کور و کری چند بوده اند و کسیکه آگاه است
مخاطب بخطاب ایشان بیشتر است زیرا که خطابهای ایشان برای جمیع عالمیان
عام است و گاهی حق تعالی برای قصه میخواند و احوال گذشتگان را برای او نقل
میکند و از شادی این نزدیک است که قالب تهی کند و گاهی خوان نعمتهای الوان
بهشت از برای او میکشد و آنکه عارف است چون از نعمتهای بهشت برای این لذت
میبرد بلکه بیشتر و محبان نشاء شراب طهور بهشت را در این نشاء بیشتر می یابند
و گاهی اوصاف خود برای او بیان میفرماید و او را در گلستانهای صفات کمالیه خود
سیر میدهد و گاهی در گلستان رحمانیت تکلیف سیر میکند که چه خوانهای مملو از الوان

نعمت برای کافر و مسلمان کشیده و چه نعمتهای خفی و جلی بر عاصیان و گناهکاران دارد
و گاهی بسیر گلستان رحیمیت میفرستد که چه لطفهای خواص و شفقتهای بی اندازه نسبت
بدوستان خود فرموده و گاهی بسیر بوستان رازقیت میبرد او را که هیچ برگ و گیاهی نیست
که بهره خواصی از خوان رازقیت او نداشته باشد حتی آنکه برگ ضعیفی که در جنتهای درخت است
قدری از روزی برای آن مقدر است که از ریشه که در زرع در زمین فرو رفته و دهان
گشاده از آب و خاک بدهان خود میکشد چه قدر تا بآن برسد و زیاده و کم نرسد و گاهی بسیر
گلستان قدرتهای نامتناهی میبرد و گاهی دریاهای گنجهای علوم و معارف نامتناهی را
رو باو میگشاید و از انواع جواهر حقایق آنچه دریاهای تاب آورد بر او عرض مینماید
و همچنین در جمیع صفات جلال و جمال و رفعت و کمال و گاهی احوال دوستان خود و کمال ایشان را
برای او نقل میکند و از بنده نوازیهای خود امید وار میکرداند که دوستان چندین هزار سال
گذشته را احوال ایشان را چه مهربانی نقل میفرماید و نعمتهای که بایشان عطا فرموده
ایشان را بآنها میستاید و بیان شکیبائی ایشان و مشقتها که در راه او کشیده اند میفرماید
و بعد از آن بیان تدارک فرمودن خود مینماید و از بیان فرمودن وسعت حلم و مزید کرمهای
خود نسبت بگذشتها دستگاه امید را وسیع میگرداند زهی پروردگار کریم که باغایت
لطف و مدارا مانند پدر مشفق و ادیب مهربان برای تکمیل بندگان گاهی بوعدهای نیکو

قصور و طعام و شراب تطمیع مینماید و گاهی بوعیدهای انواع زجر و عذاب تهدید میفرماید
پس کسیکه از روی تنبه و آگاهی و تفکر قرآن خوانند و درهای گلستانهای فیض
نامتناهی یزدانی بر روی عقل او مفتوح گردیده باشد و دیدهای دلش بنور ادراک
معارف داده باشند در هر صفحه از صفحات قرآن که نظر میفرماید گلستانی از شقایق
حقایق برای او مرتب ساخته اند و چراغها از الوان انوار معارف و هدایت برای او مهیا
کرده اند و مجمعها مملو از جواهر و برگزیدگان نا خدا برای او الف و الفت او نشانیده اند و انواع
نعمتهای روحانی و اصناف لذتهای عقلانی را برای او حاضر ساخته اند و قدحهای
مرد آزما از شراب طهور لطف و محبت برای او پر کرده اند و همیز بالش خداوند جهان است
و مصاحبانش پیغمبران و اوصیا و صدیقان در چنین بزمی اگر کسی از شادی
نمیرد و وحشت چرا گیرد دویم با طهارت بودن است در هنگام تلاوت چنانچه از
محمد ابن الفضل منقول است که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض نمود که من قرآن
میخوانم و مرا بول میگیرد پس برمیخیزم و بول میکنم و استنجا میکنم و بر میگردم و شروع
بتلاوت میکنم حضرت فرمود که مکن تا وضو نسازی و این شرط بر سبیل استحباب است
بلکه ظاهر احادیث معتبره آنست که جنب و حایض غیر تلاوت غیر سوره های سجده
مستحب است و بعضی زیاده از هفت آیه را مکروه دانسته اند و زیاده از هفتاد

آیه گفته اند کراهیتش بیشتر است ولیکن احادیث صحیحه دلالت دارد بر اینکه هر قدر
که خواهند میتوانند خواند بغیر از سورهای سجده و تلاوت سورهای سجده واجب بر ایشان
حرام است سایقه چهارم استعاذه است و خلافی نیست در اینکه هر وقت که شروع
بقرائت کنند استعاذه مستحب است و در کیفیت آن میان قرا اختلاف است
و مشهور میان علمای شیعه یکی از دو صورت است اول اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیطانِ
الرَّجِیمِ و در بعضی از روایات شیعه بعد از این وَ اَعُوذُ بِاللّٰهِ اَنْ یَحْضُرُونِ
وارد شده است و در بعضی از روایات استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله
هو السمیع العلیم وارد شده است و در بعضی بجای استعیذ اعوذ وارد شده است
و در بعضی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو الفتاح العلیم وارد شده است
و آن دو وجه اول اشهر و اولی است رو بقبله بودن است چنانچه منقول است که بهترین
مجالس آنست که آدمی رو بقبله باشد و بعضی دیگر آداب در کتب تفسیر و قرائت مذکور است
و ذکر آنها در این مقام موجب تطویل میگردد سایقه پنجم در کیفیت ختم قرآن است
بسند معتبر منقول است که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود که
من در یک شب قرآن را ختم میکنم حضرت فرمود که مرا خوش نمی آید که در کمتر از یکماه ختم کنی
و بسند معتبر منقول است که ابو بصیر بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که من قرآن را در

در یک شب ختم کنم فرمود که نه گفتم در سه شب ختم کنم فرمود که نه تا بشش شب رسانید حضرت اشاره
فرمودند که بلی فرمودند که جمعی که پیش از شما بودند قرآن را در یک ماه و کمتر ختم میکردند بدرستیکه
قرآن را تند نمی باید خواند بنحوی که حروفش کم شود و در یکدیگر و لیکن بترتیل میباید خواند
و چون بآیه بگذری که در آن یاد بهشت باشد توقف کن و از خدا بهشت را سؤال کن و چون
بآیه بگذری که در آن ذکر آتش باشد توقف کن و استعاذه کن بخدا از آتش جهنم و ابو بصیر
پرسید که در ماه رمضان در یک شب ختم بکنم فرمود که نه پرسید که در دو شب ختم بکنم فرمود
که نه پرسید که در سه شب ختم بکنم اشاره فرمود که بلی ماه رمضان را حقی و حرمتی دیگر
است که ماههای دیگر با آن شباهت ندارند و در آن ماه نماز بسیار بکن و بسند معتبر دیگر
منقول است که از آنحضرت سؤال نمودند که در چند روز قرآن را ختم کنیم فرمود که پنج
قسمت کنید یا هفت قسمت کنید و نزد من قرآنی است که دوازده قسمت کرده اند و علی بن
مغیره بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که پدرم از جد تو سؤال نموده بود از ختم
کردن قرآن در هر شب حضرت فرموده بودند که بلی و پدرم در ماه مبارک رمضان چهل ختم
میکرد و من گاهی چهل ختم میکنم و گاهی زیاده و گاهی کمتر بقدر آنچه فراغ و مجال داشته باشم
و چون روز فطر میشود یک ختم را از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار میدهم و یکی از
برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و یکی از برای حضرت فاطمه و دیگر از برای هر یک

بعد از آن

از ائمه

از ائمه و یکی از برای شما و تا حال بهمین نحو چنین کرده ام چه ثواب از برای من خواهد بود اسمعیل
حضرت فرمود که خدا البته ای اسمعیل چنین خواهد کرد که در قیامت تو با ایشان باشی راوی گفت الله اکبر
چنین ثواب از برای من خواهد بود حضرت سه مرتبه فرمود که بلی ساقیه ششم در ثواب
تعلیم و تعلم و حفظ قرآن است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
هر که حافظه اش کم باشد و قرآن را بمشقت حفظ کند حق تعالی دو اجر باو کرامت میفرماید
و در حدیث دیگر فرمود که سزاوار نیست که مؤمن بمیرد مگر آنکه قرآن را یاد گرفته
باشد یا مشغول یاد گرفتن باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که یاد گرفتن قرآن بر او
دشوار باشد و بمشقت یاد گیرد او را دو اجر است و بسند معتبر از یعقوب احمر منقول است
که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که مرا غمها رو داده که آنچه در خاطر داشتم
فراموش کردم چون نام قرآن را بردم حضرت را فزعی و خوفی حاصل شد و فرمود که بدرستیکه
شخصی که فراموش کرده است سوره از قرآن را آن سوره در قیامت از درجه بلندی
از درجات بهشت بر او مشرف میشود و میگوید که السلام علیک او در جواب میگوید
که و علیک السلام تو کیستی میگوید که من فلان سوره ام که مرا ضایع کردی و ترک
نمودی اگر بمن متمسک میشدی و مرا از دست نمیدادی امروز ترا باین درجه
میرسانیدم بعد از آن فرمود که بر شما باد بیاد گرفتن قرآن بدرستیکه جمعی قرآن را یاد میگیرند

٦

که ایشان را قاری بگویند و جمعی قرآن را یاد میگیرند که در شب و روز نمازها بخوانند و پروا
ندارند که کسی بدانند یا ندانند و احادیث بسیار موافق این در مذمت فراموش کردن قرآن
واقع شده است که ظاهر بعضی فراموش کردن لفظ است و ظاهر بعضی ترک عمل نمودن بمعانی
آن و معنی دویم ظاهر است که بدتر است و اول اگر از روی بی اعتنائی باشد بد است و اگر
بی اختیار بسبب ضعف حافظه از خاطرش محو شود قصور ندارد و بعضی احادیث که وارد
شده است که قصور ندارد بر این معنی محمول است چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
منقول است که قرآن را یاد گیرد و عمداً فراموش کند چون بمحشر در آید دستش در گردنش بسته باشد
و خدا بعدد هر آیه ماری بر او مسلط گرداند که در آتش جهنم قرین او باشند مگر آنکه
خدا او را بیامرزد و فرمود که نیکان شما کسانی اند که قرآن یاد گیرند و یاد دهند و از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که بدرستیکه حق تعالی گاه است که قصد میفرماید
عذاب اهل زمین را که یکی از ایشان استثنا نفرماید بسبب بسیاری گناهان ایشان
پس چون نظر میفرماید به پیران که قدم بر میدارند بسوی نمازها و اطفال که قرآن یاد میگیرند
ایشان را رحم میفرماید و عذاب را از ایشان تأخیر میفرماید ساقیه هفتم در ثواب
قرائت قرآن است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که قرآن عهدنامه
الهی است بسوی بندگان پس سزاوار است که هر مسلمانی در فرمان الهی نظر نماید و هر روز

پنجاه آیه بخواند

پنجاه آیه بخواند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که خانه که در آن قرآن خوانده
میشود و یاد خدا در آن میشود برکت در آن خانه بسیار میشود و ملائکه در آنجا حاضر میشوند و شیاطین
از آنجا دور میشوند و روشنی میدهد آن خانه اهل آسمان را چنانچه کوکب روشنی میدهد اهل زمین را
و خانه که در آن قرآن خوانده نمیشود و یاد خدا نمی کنند در آن برکت آن خانه کم است
و ملائکه از آن خانه دوری میکنند و شیاطین در آن خانه حاضر میشوند و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که خانه که در آن مسلمان قرآن خواند اهل آسمان آن خانه را میبینند چنانچه اهل
دنیا ستارهای روشن را میبینند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که هر که قرآن را در نماز ایستاده بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی صد حسنه در نامه عملش بنویسد
و اگر نشسته در نماز بخواند بعدد هر حرفی پنجاه حسنه از برایش بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی
ده حسنه از برایش بنویسد و بسند صحیح از آنحضرت منقول است که فرمود که چه چیز مانع میشود
تاجران شما را که مشغول اند در بازار از اینکه چون بخانه برگردند نخوابند تا سوره از قرآن
بخوانند تا حق تعالی بجای هر آیه ده حسنه از برای ایشان بنویسد و ده گناه از ایشان
محو نماید و از بشر بن غالب منقول است که حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند که هر که آیه
از کتاب خدا ایستاده بخواند حق تعالی بهر حرفی صد حسنه از برای او بنویسد و اگر در غیر نماز
بخواند بهر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد و اگر گوش دهد قرآن را بهر حرفی حسنه از برایش بنویسد

و اگر در شب قرآن را ختم نماید ملائکه تا صبح بر او صلوات بفرستند و اگر در روز ختم کند
ملائکه کاتبان اعمال تا شام بر او صلوات فرستند و البته بعد از ختم قرآن یک دعای
مستجاب است برای او است و ختم قرآن از برای او بهتر است از مابین آسمان و زمین
که پر از ثواب باشد راوی عرض نمود که اگر قرآن نخواند باشد چه کند فرمود که حق تعالی
بخشنده و کریم است اگر چه میداند نخواند او را ثواب میدهد و از حضرت امام محمد باقر
منقول است که هر که در مکه ختم کند قرآن را از جمعه تا جمعه یا بیشتر یا کمتر و ختمش در روز جمعه
باشد حق تعالی از اجر و ثواب برای او بنویسد اول جمعه که در دنیا بوده است تا آخر جمعه
که خواهد بود و هم چنین اگر در روزهای دیگر ختم نماید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که هر که در شبی ده آیه بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر در شبی پنجاه
آیه بخواند او را از ذاکران بنویسند و اگر صد آیه بخواند او را از قانتان بنویسند و اگر
دویست آیه بخواند او را از خاشعان بنویسند و اگر سیصد آیه بخواند او را از رستگاران
و فائزان بنویسند و اگر پانصد آیه بخواند آن را از مجاهدان بنویسند که سعی بسیار در
عبادت کرده باشند و اگر هزار آیه بخواند برای قنطاری بنویسند از نیکی که هر قنطاری
پانزده هزار مثقال از طلا باشد و هر مثقالی بیست و چهار هزار قیراط باشد و قیراط کوچکش
مثل کوه احد باشد و قیراط بزرگش مثل ما بین آسمان و زمین باشد و از حضرت علی ابن الحسین علیهم السلام

منقول است

منقول است که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بی آنکه بخواند حق تعالی ده حسنه برای او بنویسد
و ده سیئه از او محو نماید و ده درجه برای او بلند گرداند و فرمود که نمیگویم که هر آیه با و این
ثواب میدهند بلکه هر حرفی مانند با و تا و هر که حرفی از قرآن را نشسته در نماز بخواند خداوند
عالمیان پنجاه حسنه برای او ثبت نماید و پنجاه گناه از او محو فرماید و پنجاه درجه از برای او
بلند گرداند و هر که حرفی را ایستاده در نماز بخواند حق تعالی صد حسنه
برای او ثبت نماید و صد سیئه از او محو فرماید و صد درجه برای او بلند گرداند و کسی که قرآن را
ختم نماید حق تعالی با و یک دعای مستجاب عطا فرماید از برای دنیا و آخرت و حضرت امام موسی کاظم
فرمود که اگر کسی بآیه از قرآن پناه برد از شر شیطان اگر از مشرق تا مغرب گرد او
باشند از شر ایشان ایمن گردد و اگر با یقین و اعتقاد بخواند و بسند معتبر از حضرت صادق
منقول است که شخصی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله شکایت نمود از درد سینه خود آن حضرت
فرمود که بخواندن قرآن طلب شفا کن زیرا که حق تعالی میفرماید که قرآن شفای دردهای
سینهها است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که صد آیه
بخواند از هر جای قرآن که باشد و بعد از آن هفت یا الله بگوید اگر بر سنگ دعا کند حق او را
بشکافد و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که هر که از بلیه ترسد و صد آیه
بخواند از هر جای قرآن که خواهد بعد از آن بگوید اللهم اکشف عنی البلاء سه مرتبه خدا

آن بلا را دفع نماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر چیز را بهاری است و بهار قرآن
ماه مبارک رمضان است سابقه هشتم در بیان فضیلت تلاوت از قرآن و نگاه داشتن
قرآن است از حضرت جعفر ابن محمد علیه السلام منقول است که هر که مصحف را تلاوت نماید
از چشمش برخوردار شود و عذاب پدر و مادرش را تخفیف دهند هر چند که کافر باشند
و بروایت دیگر فرمود که دوست میدارم که در خانه مصحفی باشد که حق تعالی ببرکت آن
مصحف شیاطین را از آن خانه دفع نماید و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که بخدا
شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهلش در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جهال باشد
و حرمتش را نگاه ندارند و مصحفی که آویخته باشد و غبار بر آن نشسته باشد و از آن
تلاوت ننمایند و از اسحق منقول است که بآنحضرت عرض نمود که من قرآن را در حفظ دارم
از خاطر بخوانم بهتر است یا نظر در مصحف کنم و بخوانم فرمود که از مصحف بخوان بهتر است
مگر نمیدانی که نظر کردن در قرآن عبادت است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است
که مؤمن بآنها منتفع میشود بعد از مرگش فرزند صالحی که از برای او استغفار میکند و قرآنی که
از او بماند که تلاوت نمایند و چاهی که از برای خدا بکند و درختی که از برای خدا بنشاند
و صدقه آبی که جاری گرداند و سنت نیکوئی بگذارد که بعد از او مردم بآن سنت
عمل نمایند و در حدیث مناهی نبی صلی الله علیه و آله وارد است که نهی فرمود از اینکه قرآن

با آب دهن

با آب دهن محو نماید یا با آب دهان بنویسند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که نظر بر روی
علی ابن ابیطالب علیه السلام کردن عبادت است سابقه نهم در بیان فضائل و فواید بعضی از آیات و سوره
کریمه قرآنیست سوره الفاتحه بسند معتبر منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
نزدیکتر است باسم اعظم الهی از سیاهی چشم بسفیدی چشم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که را علتی عارض شود در میان نوافل هفتاد مرتبه سوره حمد را بخواند اگر علتش برطرف
نشود اکتفا نماید و اگر نه هفتاد مرتبه که بگوید من ضامنم از برای او عافیت را و بسند معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که هر که سوره حمد را بخواند حق تعالی بعدد هر آیه که از آسمان نازل شده است
ثواب تلاوت کرامت فرماید و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که من قسمت کرده ام سوره فاتحه
الکتاب را میان خود و بنده خود پس نصف آن سوره از من است و نصف دیگر از بنده من است و آنچه
بنده از من در آن سوره سؤال میکند با او عطا میفرمایم پس چون بنده میگوید بسم الله الرحمن الرحیم
حق تعالی میفرماید که ابتدا کرد بنده من بنام من و بر من لازم است که کارهای او را باتمام رسانم
و در جمیع احوال بر او برکت فرستم پس چون بگوید الحمد لله رب العالمین حق تعالی میفرماید که بنده
من حمد کرد مرا و دانست که نعمتها که نزد او است همه از جانب من است و بلاها که از او دور کرده ام
همه بتطول و احسان من است ای ملائکه شما را گواه میگیرم که از برای او اضافه کنم نعمتهای دنیا نعمتهای

آخرت را و دفع کردم از او بلاهای آخرت را چنانچه بلاهای دنیا را از او دفع کردم پس چون الرحمن الرحیم
میگوید حق تعالی میفرماید که بندهٔ من برای من شهادت داد که من رحمن و رحیم ای ملائکه شما
گواه میگیرم که بهرهٔ او را بسیار کنم و نصیب او را از عطای خود عظیم گردانیم و چون گوید مالک
یوم الدین خداوند عالم میفرماید که ای ملائکه گواه میگیرم شما را که چنانچه اعتراف کرد که مالک
روز جزا ایم من در روز حساب او را آسان کنم و از گناهانش درگذرم و چون ایاک
نعبد گوید حق جل و علا فرماید که راست گفت بندهٔ من عبادت که را الا من گواه میگیرم شما را
که او را بر این عبادت ثوابی کرامت فرمایم که جمیع مخالفان او از روی حسرت او
نمایند و چون و ایاک نستعین گوید حق تعالی فرماید که بندهٔ من استعانت جست و التجا بمن
آورد گواه میگیرم شما را که در جمیع امور او را اعانت نمایم و در جمیع شداید بفریاد او رسم
و در روز بلاها و سختیها دست او را بگیرم پس چون اهدنا الصراط المستقیم گوید تا آخر سوره
حق تعالی فرماید که آنچه از من طلبید باو کرامت کنم و آنچه آرزو کرد باو عطا نمودم و آنچه
از آن ترسید او را از آن ایمن گردانیدم و بسند دیگر منقول است که سورهٔ حمد را بر دردی
هفتاد بار نمیخوانند مگر آنکه آن درد ساکن میشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که اگر سورهٔ حمد را بر میتی هفتاد مرتبه بخوانند و روح باو برگردد عجب نخواهد بود
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که را سورهٔ حمد عافیت ندهد هیچ چیز
او را عافیت

او را عافیت ندهد و ایضا منقول است که حضرت صادق علیه السلام به بعضی از اصحاب خود که شکایت
از تب کرده فرمود که بند های پیراهنت بگشا و سر در گریبان کن و اذان و اقامه بگو و هفت مرتبه
سورهٔ حمد را بخوان آن شخص چنان کرد بزودی شفا یافت و در حدیث دیگر منقول است که شخصی
از صداع بآنحضرت شکایت کرد حضرت فرمود که دست خود را بگذار بر موضعی که درد میکند و سورهٔ
حمد و آیة الکرسی بخوان الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر اجل و اکبر مما اخاف و احذر
اعوذ بالله من عرق نعار و اعوذ بالله من حر النار

سورة البقرة و سورة آل عمران

بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ بقره و آل عمران را بخواند
این دو سوره در قیامت بر سر او سایه افکنند مانند دو ابر یا دو عبا و بسند معتبر از حضرت
علی بن الحسین علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که چهار
آیه از اول سورهٔ بقره و آیة الکرسی تا علی العظیم با دو آیه بعد از آن و سه آیه آخر سورهٔ بقره را
بخواند بدی در خود و در مالش نبیند و شیطان نزدیک او نیاید و قرآن را فراموش نکند
و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که آیة الکرسی را در وقت خواب بخواند از
فالج ایمن گردد و هر که بعد از هر نماز بخواند هیچ صاحب نیشی باو ضرر نرساند و بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که یکمرتبه آیة الکرسی بخواند حق تعالی از او بگرداند
هزار بلا از بلاهای دنیا و هزار بلای آخرت که سهل ترین بلاهای دنیا فقر و احتیاج باشد

و کمترین بلاهای آخرت عذاب قبر باشد و منقول است که ابوذر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
سؤال نمود که کدام آیه عظیم ترین آیاتی است که بر تو نازل گردیده است فرمود که آیة الکرسی و بسند
دیگر منقول است که شخصی بحضرت صادق علیه السلام منقول است که یکی از پدرانم شنید که کسی سورهٔ
فاتحه میخواند فرمود که شکر خدا کرد و مزد یافت بعد از آن شنید که قل هو الله احد میخواند
فرمود که ایمان آورد و ایمن شد بعد از آن شنید که سورهٔ انا انزلناه میخواند فرمود که
تصدیق پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد و آمرزیده شد بعد از آن شنید که آیة الکرسی میخواند فرمود که
بخ بخ نازل شد برات بیزاری این مرد از جهنم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است که کسیکه چشمش آزاری داشته باشد آیة الکرسی را بخواند و در خاطر خود قرار
دهد که برطرف میشود بتوفیق الهی عافیت می یابد ان شاء الله و هر که پیش از طلوع آفتاب
یازده مرتبه سورهٔ قل هو الله احد و یازده مرتبه سورهٔ انا انزلناه و یازده مرتبه آیة الکرسی
بخواند خدا مالش را از تلف حفظ نماید و چون کسی خواهد از خانه بیرون رود چند آیه آل عمران را
یعنی ان فی خلق السموات تا آخر سوره با آیة الکرسی و سورهٔ انا انزلناه و سورهٔ حمد بخواند
که موجب قضای حاجتهای دنیا و آخرت او میگردد و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که صد مرتبه آیة الکرسی بخواند
چنان باشد که مدت حیات خود عبادت کرده باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که حق تعالی

که حق تعالی فرموده که بتو و امت تو گنجی از گنجهای عرش خود کرامت کرده ام فاتحة الکتاب و خاتمهٔ سورهٔ
بقره یعنی آمن الرسول تا آخر سوره و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود که گمان
ندارم که کسی در اسلام عقلش کامل شده باشد و شبی را بدون خواندن آیة الکرسی بسر آورد و بعد از آن
فرمود که اگر بدانید که چه فضیلت دارد در هیچ حال آن را ترک نمینمائید بدرستیکه حضرت رسول
خبر داد که آیة الکرسی از زیر گنج عرش بمن کرامت کرده اند و به پیغمبر دیگر چنین کرامتی نداده
بودند بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آن روز که این را از حضرت شنیده ام
تا حال یکشب ترک خواندن آن نکرده ام سه مرتبه میخوانم در هر شب یکمرتبه بعد از نماز خفتن پس نافله
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که بعد از نماز واجب آیة الکرسی بخواند
تا وقت نماز دیگر در امان خدا باشد و در حدیث دیگر منقول است که فرمود که یا علی بر تو باد
بتلاوت آیة الکرسی بعد از نماز فریضه بدرستیکه محافظت و مداومت نمینماید بر خواندن
آن مگر پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که چون حق تعالی امر فرمود که سورهٔ فاتحه و آیهٔ شهد الله و آیة الکرسی و آیهٔ قل اللهم
مالک الملک را بزمین آورند ایشان در عرش الهی در آویختند و گفتند پروردگارا ما را بکجا میفرستی
بسوی اهل خطاها و گناهان میفرستی حق تعالی وحی فرمود بایشان که بروید بدرستیکه بعزت و جلال
خود سوگند میخورم که هر که از آل محمد و شیعیان ایشان شما را تلاوت نماید بعد از نمازهای واجب البته

بسوی او نظر نمایم منظر مخلوق شود نه بعطا الطاف خواصه خیرات مال او گردانم هر روز هفتاد نظر و در هر نظر
کردن هفتاد حاجت او را بر آورم و او را قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشد و بسند معتبر از
حضرت علی النقی علیه السلام منقول است که اشجع سلمی بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که من
سفر بسیار میکنم و در بیابانها مخوف واقع میشوم میخواهم چیزی تعلیم من فرمائی که موجب ایمنی من گردد
حضرت فرمود که هر گاه خواهی بروی غالب دست راست خود را بر بالای سر خود بگذار و بآواز
بلند این آیه را بخوان افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات
والارض طوعا وکرها والیه ترجعون اشجع گفت چنین کردم بسفر رفتم بوادی رسیدم
که میگفتند جن در آنجا بسیار است ناگاه شنیدم که شخصی میگوید که بگیرید او را حتی آیه را خواندم دیگری
گفت که چگونه بگیریم او را و حال آنکه پناه به آیه طیبه برد سورة النساء از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ نساء را در هر جمعه بخواند از ضغطهٔ قبر ایمن گردد سورة
مائده بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ مائده را در هر روز
پنجشنبه بخواند ایمانش بظلم و گناه آلوده نشود و هرگز بخدا شرک نشود سورة انعام
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سورهٔ انعام یکدفعه نازل شد و هفتاد
هزار ملک آنرا مشایعت کردند تا نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند پس این
سوره را تعظیم نمائید و بزرگ دارید که اسم اعظم در هفتاد موضع این سوره است و اگر مردم بدانند

که در قرائتش

که در قرائتش چه فضیلت و ثواب هست هرگز ترک نمایند قرائتش را و از عبد الله عباس
مرویست که کسیکه سورهٔ انعام را هر شب بخواند در روز جمعه قیامت از جملهٔ ایمنان باشد و دیدهای
خود هرگز جهنم را نه بیند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که سورهٔ انعام را
یکدفعه نازل ساخته شد و هفتاد هزار ملک او را مشایعت کردند و آواز بلند که بلند تسبیح
و تکبیر و تهلیل تا نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند پس هر که آن سوره را بخواند آن
هفتاد هزار ملک تسبیح گویند از برای او تا روز قیامت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که اگر علتی داشته باشی که خوف هلاک از آن داشته باشی سورهٔ انعام را بخوان
که مکروهی بتو نمیرسد از آن علت سورهٔ اعراف بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که سورهٔ اعراف را در هر ماه بخواند در روز قیامت از جملهٔ جماعتی باشد
از دوستان خدا که حق تعالی در شان ایشان فرموده است که خوفی برایشان نیست و اندوهناک
نمیشوند و اگر در هر جمعه بخواند او را در قیامت حساب نکنند و بدرستیکه آیات محکمات در آن
بسیار است پس قرائت این سوره را ترک منمائید که گواهی میدهد در قیامت برای کسیکه
آن را خوانده باشد و بسند معتبر از اصبغ بن نباته منقول است که روزی حضرت امیر المؤمنین
فرمود که بحق آن خداوندی که محمد را براستی فرستاده است و اهلبیتش را گرامی داشته باشد که آنچه مردم
طلب نمایند از احراز از برای سوختن یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن چهار پا یا کنیز و غلام

البته در قرآن است پس هر که خواهد از من سؤال نماید پس شخصی برخاست و گفت یا امیر المؤمنین چیزی
از قرآن بمن تعلیم نما که مرا ایمن گرداند از سوختن و غرق شدن فرمود که این آیه بخوان ان
ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین وما قدروا الله
حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات
بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون هر که این دو آیه را بخواند از سوختن
و غرق شدن ایمن گردد پس شخصی خواند و آتش در خانهٔ همسایگانش افتاد و او سالم ماند
و بخانهٔ او آتش نیفتاد پس شخصی دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین چهار پائی دارم چموشی
میکند و من از آن میترسم حضرت فرمود که در گوش راستش این آیه بخوان وله اسلم
من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه ترجعون پس شخص
چنین کرد چهار پا نرم و هموار شد شخصی دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین
در آن زمینی که من میباشم حیوانات درنده بسیار دارند و بخانه من داخل میشوند و حیوانات را
ضایع میکنند بدر نمیروند حضرت فرمود که این دو آیه را بخوان لقد جاءکم رسول من
انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم
فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب
العرش العظیم این دو آیه را خواند دیگر درندها بخانه اش نیامدند شخصی دیگر برخاست

و گفت یا امیر المؤمنین

و گفت یا امیر المؤمنین در شکم صفرا بهم رسیده است آیا آیه هست که موجب شفا گردد
حضرت فرمود که بلی بی آنکه درهم و دیناری خرج کنی بر شکم خود آیة الکرسی بنویس و بشور و آن
آب را بخور که این ذخیره باشد در شکم تو و باعث شفا میگردد بقدرت الله تعالی شخصی دیگر
برخاست و گفت یا امیر المؤمنین برای گم شده چیزی بفرما حضرت فرمود که دو رکعت نماز
بگذار و در هر رکعت سورهٔ یس بخوان و بعد از آن بگو یا هادی الضالة رد علی
ضالتی آن مرد چنین کرد حق تعالی گم شده اش را با او برگردانید پس شخصی دیگر برخاست و گفت
یا امیر المؤمنین بندهٔ از من گریخته است فرمود که این آیه را بخوان او کظلمات فی بحر
لجی یغشاه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا
اخرج یده لم یکد یریها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور چون
این آیه را خواند غلامش برگشت پس شخصی دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین چیزی برای
دزدی بفرما که دزد مال را بسیار میبرد در شب حضرت فرمود که چون بمیان رختخواب
روی این دو آیه را بخوان قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن تا آخر سورهٔ بنی اسرائیل
بعد از آن حضرت فرمود که کسیکه شب در بیابان تنها باشد و آیه سخره را بخواند ان ربکم الله
الذی خلق السموات والارض تا تبارک الله رب العالمین بخواند ملائکه
او را محافظت و حراست نمایند و شیاطین از او دور شوند پس شخصی برخاست

وشبی بیک خرابه افتاد وشب در آنجا ماند و فراموش کرد که این را بخواند چون خوابید دو شیطان آمدند
و یکی دهان او را گرفت رفیقش باو گفت که دست از او بردار و او را مهلت ده چون دست برداشت
آنمرد بیدار شد و آیهٔ سخره را خواند آن شیطان که دهانش را گرفته بود بدیگری گفت که حق
دست برو گشتم و آیه را خواند خدا ببینیت را برخاک مالد الحال حراس و نگهبانیش کن تا صبح
چون صبح شد بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت که در سخن تو و شفا و راستی
دیدم و حال شب چنین نقل کرد و بعد از طلوع آفتاب بآن محلی که در شب خوابیده بود برگشت
اثر موی شیطان بر زمین ظاهر بود که موی خود را بر خاک کشیده بود و رفته بود سورة
الانفال و سورة التوبة از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ انفال
و سورهٔ برائت را در هر ماه بخواند هرگز نفاق بر او راه نیابد و از شیعهٔ حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام باشد سورهٔ یونس از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ یونس را
در هر دو ماه یا سه ماه یکبار بخواند بیم آن نیست که از جملهٔ جاهلان گردد و در قیامت
از جملهٔ مقربان باشد و سورهٔ هود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که هر که سورهٔ هود را در هر جمعه بخواند حق تعالی در قیامت در زمرهٔ پیغمبران مبعوث
گرداند و در قیامت گناهی از او ظاهر نشود و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع
منقول است که هر که از غرق شدن ترسد این آیه را بخواند بسم الله مجریها و مرسیها

ان ربی

ان ربی لغفور رحیم بسم الله الحق المبین وما قدروا الله حق قدره
والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه
وتعالی عما یشرکون سورة یوسف از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که سورهٔ یوسف را یا در هر روز یا در هر شب بخواند چنین در قیامت مبعوث شود
جمال او مانند جمال حضرت یوسف باشد و در آنروز باو فزعی و خوفی نرسد و از نیکان
بندگان صالح خدا باشد سورة الرعد از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که
بسیار سورهٔ رعد را بخواند هرگز صاعقه باو نرسد و اگر چه ناصبی باشد و اگر مؤمن باشد
خدا او را داخل بهشت گرداند بی حساب و شفاعت او را قبول فرماید در اهل بیت و برادران
مؤمنش سورة ابراهیم و سورة حجر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که
سورهٔ ابراهیم و سورهٔ حجر را در دو رکعت نماز در هر جمعه بخواند هرگز باو فقر و دیوانگی و
بلیهٔ عظیم نرسد سورهٔ بنی اسرائیل از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که
سورهٔ نحل را در هر ماه بخواند در دنیا بقرض مبتلا نشود و هفتاد نوع بلا از او دور گرداند
که سهلتر آنها دیوانگی و خوره و پیسی باشد و مسکن در جنت عدن باشد که در میان بهشتها
واقع است سورة النحل از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ بنی اسرائیل را
در هر شب جمعه بخواند نمیرد تا قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را دریابد و از اصحاب او باشد و منقول است

که عمر بن حنظله بحضرت صادق علیه السلام شکایت نمود از صداع حضرت فرمود که دست بر بالای
سرت بگذار و این دو آیه را بخوان قل لو کان معه آلهة کما یقولون اذا لا
ابتغوا الی ذی العرش سبیلا و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی
الرسول رأیت المنافقین یصدون عنک صدودا سورة الکهف
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ کهف را در هر شب جمعه بخواند نمیرد
مگر شهید و خدا او را در زمرهٔ شهدا محشور گرداند و در قیامت با شهیدان باشد و بسند
معتبر از آنحضرت منقول است که هر که سورهٔ کهف را در هر شب جمعه بخواند کفارهٔ گناهان
باشد که از جمعه تا جمعهٔ دیگر کرده است و در روایات دیگر وارد شده است که کسیکه در روز
جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین ثواب داشته باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که هر که آیهٔ قل انما انا بشر مثلکم را تا آخر سوره بخواند در وقت خواب
از خوابگاه او تا کعبه نوری ساطع گردد که میان آن پر باشد از ملائکه و استغفار از برای او
کنند تا صبح و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که وارد شده است
که هر که این آیه را در وقت خواب بخواند هر وقت که خواهد بیدار شود سورهٔ مریم
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که مداومت نماید بر سورهٔ مریم نمیرد تا آنچه خواهد
در خود و مال و فرزند بیند و در آخرت باو بدهند مثل ملکی که حضرت سلیمان در دنیا داشته است

سورهٔ طه

سورة طه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ترک مکنید سورهٔ طه را که خدا این
سوره را دوست میدارد و هر که این سوره را میخواند دوست میدارد و کسیکه بر قرائتش
مداومت نماید حق تعالی در قیامت نامه اش را بدست راستش دهد و او را بر گناهانی
که در اسلام کرده است حساب نکند و در آخرت آنقدر مزد باو عطا فرماید که او راضی شود
سورة الانبیاء از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ انبیاء را بخواند
از روی محبت و خواهش در باغستانهای بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند و در دنیا
در نظر مردم با هیبت باشد سورة الحج از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که سورهٔ حج را در سه روز یکمرتبه بخواند در آنسال توفیق حج بیابد و اگر در آن سفر
بمیرد داخل بهشت شود راوی پرسید که اگر سنی باشد چون است فرمود که عذابش تخفیف
می یابد سورة المؤمنین از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که در هر جمعه سورهٔ
مؤمنین را بخواند حق تعالی خاتمهٔ او را بخیر گرداند و در فردوس اعلی منزلش با منزل
پیغمبران باشد سورة النور از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که حفظ
نمائید اموال و فروج خود را از حرام بتلاوت کردن سورهٔ نور و باین سوره زنان خود را
از حرام حفظ نمائید بدرستیکه هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز مداومت نماید هیچ
یک از اهل خانهٔ او زنا نکنند تا او بمیرد و چون بمیرد هفتاد هزار ملک تا قبر او را مشایعت

نمایند که همه از برای او دعا کنند و استغفار نمایند تا بقبرش گذارند و بسند معتبر منقولست
که شخصی از وجع و ضعف چشم بحضرت امام موسی علیه السلام شکایت کرد حضرت فرمود که آیه
نور را سه مرتبه در جامی بنویس پس آن را بشوی و در شیشه ضبط کن و مکرر بدیده بکش راوی
گفت که صد میل کمتر کشیدم که دیده ام صحیح شده است از اوّل سورة الفرقان از حضرت
امام موسی علیه السلام منقولست که ترک مکن تلاوت سوره فرقان را بدرستیکه در هر شب
این سوره را بخواند حق تعالی او را هرگز عذاب نکند و منزلش در فردوس اعلا باشد
سورة طسم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سه مرتبه طسم را
در شب جمعه بخواند از اولیا و دوستان خدا باشد و در حفظ و حمایت الهی باشد و در دنیا
فقر و بدحالی باو نرسد و در آخرت از بهشت باو آنقدر بدهند که راضی شود و زیاده
از رضای او باو عطا فرمایند و حق تعالی صد زن حور العین باو کرامت فرماید سورة
العنکبوت و سورة الروم بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره عنکبوت و روم را در شب بیست سیم ماه مبارک رمضان بخواند والله
که از اهل بهشت است و در این حکم استثنا نمیکنم و نمیترسم که خدا در این سوگند
گناهی بنویسد و این دو سوره را نزد حق تعالی منزلت عظیم است سورة لقمن از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که کسیکه سوره لقمن را در شب بخواند حق تعالی

دران شب

دران شب ملکی چند موکل گرداند برای او که او را از شیاطین و لشکرهای ایشان حفظ کنند تا صبح شود
و اگر در روز بخواند او را از شیاطین و لشکرش حفظ نمایند تا شب سورة السجدة
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره سجده را در شب جمعه بخواند حق تعالی
در قیامت نامه اش را بدست راست او بدهد و او را حساب ننماید هر چند گناه کار باشد
و در بهشت از رفقاء محمد و اهل بیت او صلی الله علیه و آله بوده باشد سورة الاحزاب
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره احزاب فضایح بسیاری از مردان
و زنان قریش و غیر ایشان بود و دراز تر از سوره بقره بود و لیکن کم کردن و تحریف دادند
سورة صباح و سوره فاطر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره صباح
و سوره فاطر را در شب بخواند و در آن شب در حفظ و حمایت الهی باشد و اگر در روز بخواند
در آن روز مکروهی باو نرسد و حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آنقدر باو کرامت فرماید
که در خاطرش خطور نکرده باشد و آرزویش بآن نرسیده باشد و بسند معتبر از حضرت
امام موسی علیه السلام منقولست که هر که در وقت خواب این آیه بخواند که إِنَّ اللَّهَ
يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ
أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا خانه بر سرش خراب نشود و بسند دیگر
منقولست که شخصی از اهل مرو بخدمت حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد از درد سر حضرت

فرمود که نزدیک بیا پس دست بر سر او کشیدند و این آیه را خواندند که إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ
تا آخر آیه سورة یس از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر چیزی را قلبی است و قلب
قرآن سوره یس است هر که این سوره را در روز پیش از شام بخواند در آن روز از بلاها
محفوظ باشد و خدا او را روزی فراوان عطا فرماید تا شام و کسیکه در شب پیش از
خواب بخواند حق تعالی هزار ملک بر او موکل گرداند که او را از شر هر شیطان مردودی
و هر آفتی حفظ نمایند و اگر در روز بمیرد حق تعالی او را داخل بهشت گرداند و در غسل
او سی هزار ملک حاضر شوند که استغفار از برای او کنند و مشایعت او نمایند
تا قبرش با استغفار و چون در لحدش گذارند آن ملائکه در میان قبرش ساکن گردند
و عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را فراخ کنند
تا چشم کار کند و او را ایمن گردانند از فشار قبر و پیوسته از قبر او نوری ساطع
باشد تا اطراف آسمان تا وقتیکه از قبر بیرون آید پس چون حق تعالی او را از قبر بیرون
آورد آن سی هزار ملک با او باشند و مشایعت او نمایند و با او سخن گویند و بر
رویش خنده کنند و بهر خیری او را بشارت دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند
و او را در مقام قرب بجائی بدارند که هیچ خلق قربش از او بیشتر نباشد مگر ملائکه
مقرب و پیغمبران مرسل و او با پیغمبران بایستد نزد حق تعالی در هنگامی که مردم نزد

حق تعالی

حق تعالی اندوه داشته باشد و در حالتیکه مردم جزع نمایند او جزع نکند پس پروردگار عالم
باو خطاب نماید که ای بنده من هر که را خواهی شفاعت کن که شفاعت ترا قبول مینمایم
و هر سؤالی که خواهی از من بکن که سؤالت را رد نمیکنم پس او شفاعت کند و خدا قبول نماید
و او سؤال کند و خدا عطا فرماید و دیگران را حساب کنند و او را حساب نکنند و با دیگران
در مقام حساب باز ندارند و مذلت و خواری در آنجا باو نرسد و هیچ گناهی از گناهان
او را نگیرند پس نامه خود را بدست راستش دهند و او بگیرد و بجانب بهشت روان شود پس مردم
تعجب کنند که سبحان الله این بنده را هیچ گناهی نبود و از رفیقان پیغمبر آخر الزمان است
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که در عمر خود یکمرتبه سوره یس بخواند
حق تعالی بعدد هر خلقی که در دنیا است و هر خلقی که در آخرت است و هر خلقی که در آسمان است
بعدد هر یک از ایشان دو هزار هزار حسنه از برای او بنویسد و دو هزار هزار گناه از او
محو نماید و بفقر و قرض و خانه بر سرش فرود آمدن و تعب و مشقت و دیوانگی و وسوسه و دردهای
ضرر رساننده مبتلا نشود و حق تعالی سکرات و احوال مرگ را از او تخفیف دهد و خود قبض
روح او نماید و ضامن شود از برای او فراخی روزی را در قیامت او را شاد گرداند و چندان
ثواب باو کرامت فرماید که او راضی شود و حق تعالی خطاب نماید بملائکه آسمانها و زمین
که من از فلان بنده راضی شدم برای او استغفار نمائید و بسند معتبر دیگر منقولست که شخصی بخدمت

حضرت امام رضا علیه السلام از ابو بصیر روایت است که حضرت فرمود که یس را با عسل بنویس و حل کن
و بخور و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از برای دفع المهای غیبیه
و هر کس که در بدن بهم رسد سوره یس را با عسل بنویسند و بیاشامند سوره صافات
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره صافات را هر روز جمعه بخواند
پیوسته از جمیع آفتها و بلاها محفوظ باشد و در دنیا روزیش فراخ باشد و به بدن
و مال و فرزندانش مکروهی نرسد نه از شیطان مریدی و نه از جبار معاندی و اگر در آن روز
یا در آن شب بمیرد خدا او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند و با شهیدان او را جا دهد
و بسند معتبر از سلیمان جعفری منقول است که حضرت امام موسی علیه السلام بفرزند خود قاسم فرمود
که برخیز ای فرزند و بر بالای سر برادرت سوره والصافات را بخوان تا تمام کنی او شروع
بخواندن کرد چون به آیه أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا رسید قبض روح شد چون جامه بر
روی میت کشیدند و بیرون آمدند یعقوب ابن جعفر بحضرت عرض نمود که ما چنین میدانستیم
که برای آسانی جان کندن سوره یس میباید خواند و شما فرمودید که والصافات بخوانیم
حضرت فرمود که سوره صافات را بر سر هر کس که بشدت جان کندن گرفتار باشد
بخوانند البته حق تعالی راحتش را نزدیک میگرداند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقول است که هر که از گزیدن عقرب بترسد این آیات را بخواند سَلَامٌ عَلَىٰ

نوح

نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ
و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که کسیکه خواهد که او را در قیامت
بکیل وافی ثواب کامل بدهند باید که بعد از هر نماز این آیه را بخواند سُبْحَانَ رَبِّكَ
رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و در حدیث دیگر وارد شده است که از هر مجلس که برخیزند این آیه را بخوانند کفاره گناهان
آن مجلس میگردد سوره ص از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که سوره
ص را در شب جمعه بخواند حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آنقدر باو عطا فرماید که هیچ احدی
از خلق عطا نفرموده باشد مگر به پیغمبر مرسلی یا ملک مقربی و او را داخل بهشت گرداند
و هر که را او خواهد از اهل خانه اش حتی خادمی که او را خدمت میکرده است سوره الزمر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره زمر را بخواند حق تعالی شرف دنیا و آخرت
با او کرامت فرماید و او را عزیز گرداند بی مال و خویشان بحدی که هر که او را ببیند از او
مهابتی در دلش بهم رسد و بدنش را بر آتش جهنم حرام گرداند و در بهشت از برای او هزار
شهرها کنند که در هر شهری هزار قصر باشد و در هر قصری هزار حوریه و از چشمها و حوران
و درختان و میوه ها آنچه در قرآن وصف فرموده با او کرامت فرماید سورة المؤمن
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که سوره حم مؤمن را در هر شب بخواند حق تعالی

گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و ایمان او را لازم کلمه تقوی نماید و آخرت را بهتر از دنیا گرداند برای او
سوره حم سجده از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره حم سجده را بخواند حق تعالی
در قیامت او را نوری عطا فرماید که چشم کار کند و او را سرور و روشنی در آن روز کرامت
فرماید و در دنیا بحالی باشد که دیگران آرزوی حال او کنند سوره حمعسق از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که هر که مداومت نماید تلاوت سوره حمعسق چون در قیامت مبعوث
شود روی او مانند برف سفید باشد و مانند آفتاب نورانی باشد و چون نزد عرش آید
حق تعالی فرماید که ای بنده من مداومت نمودی ای بنده من بر قرائت سوره حمعسق و
ندانستی که چه ثواب دارد و منزلت سوره آن اگر تو این را میدانستی هرگز از خواندن آن ملال
بهم نرسانیدی و اگر جزای خود را خواهی دانست اعلام کنم او را داخل بهشت گردانید و از
برای او قصری مقرر ساخته ام از یاقوت سرخ و درها و کنگرها و درجهایش از یاقوت
سرخ است و از لطافت از اندرون بیرون را میتوان دید و از بیرون اندرون را میتوان
دید و در آن قصر هزار حوران باکره جوان از حور العین و هزار کنیز و هزار غلام از پسران که گوشواره
در گوش با پیوسته در حسن پاینده باد عطا کرده ام سوره حم زخرف از حضرت امام محمد باقر
منقول است که هر که مداومت نماید بر قرائت سوره حم زخرف خدا در قبر از جانوران
زمین و از فشار قبر ایمن گرداند و چون او را بمقام حساب حاضر کنند آن سوره بیاید و بامر الهی

او را داخل

او را داخل بهشت گرداند سورة الدخان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که
مداومت نماید سوره دخان را در نمازهای واجب و سنت بخواند حق تعالی او را در زمره ایمنان
مبعوث گرداند و او را در سایه عرش خود جا دهد و حساب او را آسان کند و نامه او را بدست
راست او دهد و بسند معتبر منقول است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض نمود که
چگونه شب قدر را بشناسم فرمود که چون ماه رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سوره دخان را بخواند چون
شب بیست و سیم شود تصدیق خواهی نمود بآنچه سؤال نمودی سورة الجاثیة از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که سوره جاثیه را بخواند ثوابش آنست که جهنم را نه بیند و آواز خروشش را
نشنود و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد سورة الاحقاف از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که هر که در هر شب یا در هر جمعه سوره احقاف را بخواند در دنیا خوفی باو نرسد
و از فزع روز قیامت ایمن گردد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سورهای حامیم را
یاسمین بهشت نامیده اند پس چون توفیق خواندن آنها یابید خدا را حمد و شکر بسیار بکنید که توفیق تلاوت
آنها با شما کرامت فرموده اند که هر آینه بنده که از خواب برخیزد و در نماز بخواند از دهانش نسیم
خوشبوتر از مشک و عنبر بیرون آید و بدرستیکه حق تعالی رحم میکند تلاوت کننده و خواننده
این سوره را و رحم میکند همسایگان و آشنایان و مصاحبان و خویشان او را و در روز قیامت
عرش و کرسی و ملائکه مقرب از برای او استغفار مینمایند سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره الذین کفروا را بخواند گناه نکند و در دنیا
خود هرگز شکی بهم نرساند و بفقر هرگز مبتلا نشود و هرگز از پادشاهی خوف نبرد و همیشه
از شک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد و چون بمیرد حق تعالی هزار ملک بقبر او فرستد که نماز
کنند و ثواب نماز ایشان از او باشد و چون از قبر بیرون آید آن هزار ملک او را
مشایعت نمایند تا او را بمحل امان از خوفهای قیامت بدارند و امان خدا و رسول
باشد سورة الفتح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حفظ نمائید اموال
و زنان و بندهگان خود را بخواندن سوره انا فتحنا بدرستیکه کسی که بر خواندن
این سوره مداومت نماید در روز قیامت منادی از جانب رب العزت
ندا میکند که همه خلایق بشنوند که از بندهگان مخلص مائی اعلام که او را ملحق گردانید
به بندهگان شایسته من و او را داخل بهشت جاوید کنید و از شراب سر بمهر بهشت
که بکافور ممزوج است باو بخورانید سورة الحجرات از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که سوره حجرات را بخواند و در هر شبی یا در هر روزی در بهشت
از جماعتی باشد که بزیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مشرف میشوند
سورة ق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که مداومت نماید
بر خواندن سوره ق در نمازهای واجب و سنت خدا روزی او را فراخ گرداند

و نامه اش را بدست راستش دهد و او را حساب آسانی بکند سورة الذاریات
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره ذاریات را در روز یا در شب
بخواند خدا امر معیشت او را باصلاح و وسعت دهد و روزی او را وسیع و منور گرداند قبر
او را بچراغی که نور بخشد یا در شب تا روز قیامت سورة الطور از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره طور را بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت را
برای او جمع نماید سورة النجم از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره
نجم را در شب یا در هر روز بخواند در میان مردم بخیر و نام نیک تعیش نماید و گناهانش آمرزیده
شود و محبوب دلهای مردم گردد سورة اقتربت از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که سوره اقتربت الساعة را بخواند چون از قبر بیرون آید بر ناقه
از ناقهای بهشت سوار شود سورة الرحمن از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که ترک مکنید قرائت سوره الرحمن را و خواندن او را در نماز بدرستیکه این سوره
در دل منافقان قرار نمیگیرد و حق تعالی این سوره را در روز قیامت بهترین
صورتها در نهایت خوشبوئی بصحرای محشر حاضر میگرداند و می آید و محل قرب کرامت
می ایستد حق تعالی باو خطاب میفرماید که کیست که ترا در دنیا در نماز میخواند و
مداومت مینمود بخواندن تو میگوید خداوندا ترا فلان و فلان پس حق تعالی روهای ایشان را

سفید میگرداند و میفرماید که هر که را خواهید شفاعت نمائید پس ایشان آنقدر که خواهند
شفاعت مینمایند پس بایشان میگویند که داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن شوید
و بسند معتبر از آنحضرت منقول است که مستحب است که بعد از هر نماز صبح در روز جمعه
سوره الرحمن را بخوانی و هر مرتبه که میگوئی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بگوئی
لا بِشَيْءٍ مِنْ آلَائِكَ رَبِّ أُكَذِّبُ و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هر که سوره الرحمن
بخواند و در هر مرتبه بگوید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بگوید لا بِشَيْءٍ مِنْ آلَائِكَ
رَبِّ أُكَذِّبُ اگر در شب بخواند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر در روز
بخواند و در آن روز بمیرد شهید مرده باشد سُورَةُ الْوَاقِعَةِ از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که در شب جمعه سوره واقعه را بخواند خدا او را دوست میدارد و مردم را
دوست او میگرداند و در دنیا بدحالی و فقر و احتیاج نه بیند و بهیچ آفتی و بلائی
مبتلا نشود و از رفقای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد و این سوره مخصوص آنحضرت است
و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که هر که مشتاق بهشت و وصف آن باشد سوره
اذا وقعت را بخواند و هر که خواهد وصف جهنم را ملاحظه نماید سوره الم سجده را
بخواند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که سوره واقعه را در
هر شب پیش از آنکه بخوابد بخواند در قیامت روی او مانند شب چهارده نورانی باشد

و بسند معتبر از اسمعیل ابن ابی عبد الخالد منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم بعد از نماز
خفتن نماز نشسته میکردند و در آن دو رکعت صد آیه میخواندند و میفرمودند که هر که این دو رکعت
بکند و صد آیه در آن دو رکعت بخواند او را در آن شب از غافلان ننویسند و اسمعیل گفت که
حضرت امام محمد باقر علیه السلام در این دو رکعت وتیره سوره اذا وقعت و قل هو الله احد
میخواندند سورة الحدید و سورة المجادلة از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که
حدید و مجادله را در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید خدا او را عذاب نکند و در خودش
و اهلش بدحالی و احتیاج نه بیند سورة الحشر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
منقول است که هر که سوره حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی
و حجب و آسمانهای هفت گانه و زمینهای هفت گانه و هوا و باد و مرغان و درختان و کوهها
و آفتاب و ماه و ملائکه همه بر او صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند و اگر در
آن روز یا در آن شب بمیرد بشهادت مرده باشد سورة الممتحنة از حضرت علی ابن
الحسین علیه السلام منقول است که هر که سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و سنت بخواند خدا
دل او را بایمان امتحان نماید و دیده اش را کور نگرداند و فرزندانش بدیوانگی و فقر
مبتلا نشود سورة الصف از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که مداومت
نماید بر خواندن سوره صف در نمازهای واجب و سنت خدا او را در صف ملائکه و انبیا

جاوید سورة الجمعة والمنافقین از حضرت صادق علیه السلام منقولست که واجب ولازم است بر هر که
از شیعهٔ ما باشد که در نماز شام و خفتن شب جمعه سورهٔ جمعه و سبح اسم ربک الاعلی بخواند
و در نماز ظهر سورهٔ جمعه و منافقین بخواند و هر که چنین کند چنان باشد که بعمل حضرت رسول صلی الله
علیه و آله عمل نموده باشد و ثوابش نزد خدا بهشت باشد سورة التغابن از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ تغابن را در نماز واجبی بخواند آن سوره در روز
قیامت شفیع او باشد و گواه عادلی باشد که شهادت دهد برای او نزد کسی که شهادت
او را قبول فرماید و از او جدا نشود تا او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام محمد باقر
منقولست که هر که سورهٔ مسبحات را همه پیش از خواب بخواند نمیرد تا حضرت قایم آل
محمد علیهم السلام را ادراک نماید و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
جا دهند سورة الطلاق و سورة التحریم حضرت صادق علیه السلام منقولست که
هر که سورهٔ طلاق را و تحریم را در نماز واجبی بخواند خدا او را در قیامت پناه دهد
از خوف و اندوه و از آتش عافیت یابد و او را داخل بهشت گرداند بسبب تلاوت
کردن و محافظت نمودن این دو سوره زیرا که این دو سوره از حضرت رسول صلی الله علیه
سورة الملک از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ تبارک الذی بیده
الملک را در شب در نماز واجب پیش از خواب بخواند پیوسته در امان الله باشد تا صبح شود

و در روز قیامت در امان الله باشد تا داخل بهشت شود و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که سورهٔ ملک مانعه است که از عذاب قبر منع میکند و نامش در تورات
سورهٔ الملک است و هر که در شب بخواند بسیار عبادت و تلاوت کرده و نیکو کرده است و در آن
شب او را از غافلان ننویسند و بدرستیکه من در نماز و تیره بعد از نماز خفتن نشسته میخوانم
و پدرم در روز و شب او میخواند و هر که این سوره را بخواند چون نکیر و منکر بقبر او در آیند چون
از جانب پای او بیایند پاهایش با ایشان گویند که شما را از جانب ما راهی نیست زیرا که این بنده هر شب
و روز بر ما ایستاده و سورهٔ ملک را میخواند و چون از جانب شکمش بیایند با ایشان خطاب نماید
که شما را از جانب من راهی نیست بدرستیکه این بنده در من جا داده بود سورهٔ ملک را و چون از
جانب زبانش بیایند با ایشان گوید که شما را از جانب من راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز
سورهٔ ملک را تلاوت مینمود و جز من جاری میساخت سورة ن والقلم از حضرت صادق ع
منقولست که هر که سورهٔ ن والقلم را در فریضه و نافله بخواند خدا او را ایمن گرداند از آنکه
هرگز بفقر مبتلا شود و چون بمیرد او را از فشار قبر نجات دهد سورة الحاقة از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که بسیار بخوانید سورهٔ حاقه را بدرستیکه خواندن آن
در فرایض و نوافل از ایمان بخدا و رسول است زیرا که این سوره در واقعه حضرت امیر المؤمنین ع
و معاویه علیه اللعنة نازل شده است و هر که این سوره را بخواند ایمانش از او بر طرف نشود

و در هنگام مردن سورة سأل سائل از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بسیار بخوانید
سورهٔ سأل سائل را هر که این سوره را بسیار بخواند حق تعالی در قیامت از هیچ گناه از او
سؤال ننماید و او را در بهشت با رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکن گرداند سورة النوح
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که ایمان بخدا و بخواندن قرآن دارد باید که
خواندن سورهٔ نوح را ترک ننماید بدرستیکه هر بنده که این سوره را از برای خدا در نماز
واجبی یا سنتی بخواند خدا او را در مساکن نیکوکاران ساکن گرداند و سه بهشت دیگر او را
کرامت فرماید و دولت حور تیه و چهار هزار زن باو تزویج فرماید سورة الجن
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ جن را بسیار بخواند در دنیا از چشم جنیان
و دمیدنها و سحر و مکر ایشان محفوظ باشد و در بهشت از رفقاء حضرت رسول صلی الله
باشد سورة المزمل از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ مزمل را در نماز خفتن
یا در نماز شام بخواند شب و روز آن سوره هر سه شاهد و گواه او باشند در قیامت و خدا
او را با زندگانی نیکو زندگی دارد و بمردن نیکو بمیراند سورة المدثر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که در هر نماز واجب سورهٔ مدثر را بخواند بر خدا لازم است که او را
جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جا دهد و در زندگانی دنیا هرگز شقاوت او را در نیابد
سورة لا اقسم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید بر سورهٔ لا اقسم

و بآن عمل نماید خدا او را با رسول خدا صلی الله علیه و آله محشور گرداند در بهترین صورتها و آنحضرت
او را بشارت فرماید و بر روی او خنده تا از صراط و میزان او را بگذراند سورة هل اتی علی
الانسان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ هل اتی علی الانسان را در صبح
پنجشنبه بخواند خدا با او هشتصد هزار باکره و چهار هزار زن و حور العین کرامت فرماید و با حضرت
رسول صلی الله علیه و آله باشد و بسند معتبر از علی ابن عمر منقولست که بخدمت حضرت امام علی النقی
علیه السلام رفتم و روز سه شنبه حضرت فرمود که دیروز تو را ندیدیم گفتم که نخواستم که در روز دوشنبه
حرکت کنم حضرت فرمود که هر که خواهد که خدا از شر دوشنبه نگاه دارد باید که در رکعت اول نماز
صبح آن روز سورهٔ هل اتی علی الانسان بخواند چنانچه حق تعالی در آن سوره میفرماید که پس خدا ایشان را
نگاه داشت و از شر آن روز و با استقبال ایشان فرستاد نضرت و خوشحالی و سرور و شادی
و در حدیث رجاء بن ضحاک وارد شده است که حضرت امام رضا علیه السلام در صبح روز
دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اول سورهٔ هل اتی علی الانسان میخواندند و در رکعت دوم سورهٔ
هل اتیک حدیث الغاشیة سورة مرسلات و سورة النبأ و سورة النازعات از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ والمرسلات را بخواند حق تعالی میان او و حضرت رسول صلی الله
آشنائی پیدا سازد و هر که هر روز سورهٔ عم را بخواند از دنیا نرود تا توفیق زیارت
کعبه بیابد و هر که سورهٔ نازعات را بخواند نمیرد مگر سیراب و مبعوث نشود مگر سیراب و داخل

مگر سیراب. سورهٔ عبس و سورهٔ کوّرت از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ
عبس و سورهٔ اذا الشمس کوّرت بخواند در حفظ و امان الهی باشد از خیانت و در سایهٔ کرامت
و رحمت الهی باشد تا زنده باشد. سورهٔ انفطار و سورهٔ المطففین از حضرت صادق
منقول است که هر که سورهٔ اذا السماء انفطرت و سورهٔ اذا السماء انشقت را در فریضه
و نافله بسیار بخواند خدا هیچ حاجت او را رد ننماید و او را هیچ مانعی از خدا باز نگرداند
و آخرت پیوسته او نظر به کرامتهای الهی نماید و خدا نظر رحمت با او بدارد تا از حساب خلایق
فارغ شود و به سند دیگر از آنحضرت منقول است که هر که در نماز واجب سورهٔ ویل للمطففین
بسیار بخواند حق تعالی در قیامت برات بیزاری از آتش جهنم با او کرامت فرماید و او را
بی‌حساب به بهشت برند. سورهٔ البروج از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ
والسماء ذات البروج را در فرایض بخواند چون سورهٔ پیغمبران است حق تعالی او را در قیامت
با پیغمبران و مرسلان و صالحان محشور گرداند و با ایشان او را باز دارد. سورة الطارق
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ والسماء والطارق را در فرایض بخواند
چون سورهٔ پیغمبران است حق تعالی او را در قیامت قدر و منزلت عظیم بوده باشد و از رفقای
پیغمبران باشد در بهشت. سورة الاعلی از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ
سبح اسم ربک الاعلی را در فریضه یا نافله بخواند در روز قیامت با او گویند که از هر در از

درهای بهشت که میخواهی در او داخل شو. سورهٔ هل اتاک حدیث الغاشیه از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که هر که مداومت نماید بر خواندن سورهٔ هل اتاک حدیث الغاشیه
در نماز واجب یا سنت خدا او را فرو گیرد به رحمت خود در دنیا و آخرت و در روز قیامت
برات ایمنی از عذاب جهنم با او کرامت فرماید. سورة الفجر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که بخوانید سورهٔ فجر را در نمازهای فریضه و نافله که آن سورهٔ حضرت امام حسین
علیه السلام است و هر که این سوره را بخواند در بهشت در جوار آن حضرت باشد. سورة البلد
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ لا اقسم بهذا البلد را در نماز واجب بخواند
در دنیا از جملهٔ صالحان معروف گردد و در آخرت معروف گردد که او را منزلت عظیم نزد حق تعالی
هست و در قیامت از رفقای پیغمبران و شهیدان و صالحان باشد. سورهٔ والشمس وضحیها
و سورهٔ واللیل و سورهٔ والضحی و الم نشرح از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که بسیار بخواند در روز یا در شب سورهٔ والشمس وضحیها و سورهٔ واللیل اذا یغشی و سورهٔ
والضحی و الم نشرح را هر چیز که نزد او حاضر باشد در قیامت برای او شهادت بدهند
حتی موی و پوست و گوشت و خون و عروق و عصبها و استخوانها و جمیع اعضای او و حق تعالی فرماید
که من شهادت شما را قبول کردم از برای بندهٔ خود الحال ببرید او را در بهشت و هر جا که
او اختیار نماید با او عطا کنید که او را با و فضل و رحمتی از برای بندهٔ من. سورهٔ والتین از

حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ والتین را در فرایض و نوافل خود بخواند عطا
فرمایند از بهشت با او هر جا که پسندد. سورهٔ اقرأ از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که در روز یا در شب سورهٔ اقرأ باسم ربک را بخواند و در آن روز یا در آن شب بمیرد
چنان باشد که شهید مرده باشد و خدا او را با شهیدان محشور گرداند و چنان باشد که در
راه خدا در میان لشکر رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کرده باشد. سورة القدر به سند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هر که سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بلند بخواند چنان
باشد که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند و اگر آهسته بخواند چنان باشد که در راه
خدا شهید شده باشد و در خون خود دست و پا زند و هر که ده مرتبه بخواند خدا هزار گناه
از گناهان او محو نماید و به روایت دیگر از آنحضرت منقول است که هر که سورهٔ انا انزلناه
در نماز فریضه بخواند منادی از جانب حق تعالی او را ندا فرماید که خدا گناهان گذشتهٔ
تو را آمرزید عمل را از سر گیر و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که
پیش از طلوع آفتاب قل هو الله احد و انا انزلناه را بخواند در آن روز به گناهی مبتلا نشود هر چند
سعی نماید شیطان و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که به درستی که
حق تعالی را در روز جمعه هزار نفخه و نسیم از رحمت خود هست هر بنده را آنچه خواهد از آن عطا
فرماید پس هر که سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بعد از عصر روز جمعه صد مرتبه بخواند حق تعالی

آن هزار نفخهٔ رحمت را و مثل آن را با او عطا فرماید و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که چون ماه مبارک رمضان در آید در هر شب هزار مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بخواند و چون شب بیست و سیم
شود دل خود را محکم بدارد و گوشهای خود را بگشاید از برای شنیدن عجایب از آنچه خواهی دید
و به سند معتبر از آنحضرت منقول است که اگر کسی در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان سورهٔ انا
انزلناه را هزار مرتبه بخواند چون صبح کند یقین او شدید و محکم شده باشد با عتراف مخصوص
بچیزی چند که مخصوص ما است از غرایب فضایل و نیست این مگر سبب چیزی که در خواب
مشاهده نماید و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که جامهٔ نوی ببرد
و سورهٔ انا انزلناه را سی و شش مرتبه بخواند و در هر مرتبه چون برسد به تنزل الملائکة
اندکی آب بردارد و بر جامه بپاشد پاشیدن سهلی پس دو رکعت نماز در آن جامه بکند و دعا
کند و در دعا بگوید الحمد لله الذی رزقنی ما اتجمل به فی الناس و اواری به
عورتی و اصلی فیه لربی و حمد الهی بکند و پیوسته در فراخی نعمت باشد تا آن
جامه کهنه شود و به سند معتبر منقول است که چون حضرت علیه السلام فرمود که جامهٔ نوی میپوشیدند
قدحی از آب میطلبیدند و ده مرتبه سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر و ده مرتبه قل هو الله
احد و ده مرتبه سورهٔ قل یا ایها الکافرون بر آن ظرف میخواندند بعد از آن آب را بر جامه
میپاشیدند و میفرمودند که هر که پیش از پوشیدن جامه چنین میکند پیوسته در فراخی عیش باشد

مادام که تاری از آن جامه باقی باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقولست
که چنین حق تعالی جامهٔ نوی بکسی عطا فرماید باید که وضوء ساخته دو رکعت بگذارد و در هر رکعتی
حمد و آیة الکرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند بعد از آن حمد کند خدا
وندی را که عورت او را بجامه پوشیده و او را در میان مردم زینت بخشیده و قل لا حول
ولا قوة الا بالله بسیار بگوید و کسیکه چنین کند در آن جامه معصیت خدا نکند و بعدد
هر تاری که در آن جامه باشد خدا ملکی موکل گرداند که تقدیس خدا کند و از برای او استغفار نماید
و بر او دعا و ترحم کند و در روایت دیگر وارد شده که هر که قدحی برگیرد و آب در آن
قدح بریزد و سی و پنج مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بر آن قدح بخواند و آب را بر جامهٔ
خود بپاشد پیوسته در وسعت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که از برای عوذه از بلاها سبوی تازه میگیری و از آب
پر میکنی و سی مرتبه سورهٔ انا انزلناه بر آن سبوی میخوانی پس آن سبو را می آویزی
و از آن آب میخوری و وضو میسازی و پیش از آنکه آبش تمام شود دیگر آب بر رویش
میریزی و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود
که هشتاد سال عمر من بهم رسیده و روی پسر تا حال ندیده ام دعا فرما که خدا مرا پسری
کرامت فرماید حضرت فرمود که همین بس است که مشغول جماع شوی دست راست [illegible]

مرتبه دیگر سرکار اجل

بر طرف راست زن بگذارد و هفت مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بخواند و بعد از آن مشغول شود
و چون حمل ظاهر شود در شب هر وقت که از پهلو به پهلو بگردی باز دست بر جانب راست
نافش بگذار و هفت مرتبه آن سوره را بخوان آن شخص گفت که چنین کردم هفت پسر از پی
یکدیگر خدا مرا روزی کرد و بسند معتبر منقولست از ابو عمر که گفت بسیار حالم پریشان
شد از فقر و احتیاج بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلم نوشتم حال خود را حضرت
فرمود که مداومت کن در قرائت سورهٔ انا ارسلنا نوحا الی قومه من یکسال خواندم
و اثری ندیدم بار دیگر بخدمت حضرت نوشتم حال خود را و عرض کردم که از خواندن آن سوره
نفعی بمن نرسید حضرت بمن نوشتند که آن را یکسال خواندی کافیست الحال سورهٔ انا
انزلناه را بخوان من چنین کردم بعد از اندک وقتی ابن ابی داود قرض مرا ادا کرد
و وظیفه برای من و عیالم مقرر کرد و مرا وکیل کرد و به بصره فرستاد و پانصد درهم برای من
مقرری قرار داد و من از بصره نامه نوشتم بخدمت امام علی النقی علیه السلم و بعلی ابن مهزیار
دادم و فرستادم و در آن نامه نوشتم که پیشتر حال خود را عرض کردم و بمن چنین
نوشته شده و عمل کردم و حال من خوب شده است میخواهم بفرمائی که آیا اکتفا کنم در خواندن
سورهٔ انا انزلناه بخواندن در نمازهای واجب و سنت یا در غیر نماز هم میباید خواند
و اندازهٔ آنرا بفرمائی که چه مقدار میباید خواند حضرت نوشتند که هیچ سوره از قرآن را ترک

ترک مکن نه کوچک و نه بزرگ و از خواندن انا انزلناه در شبانه روزی صد مرتبه کافیست
و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم منقولست که هر که بعد از نماز عصر ده مرتبه سورهٔ
انا انزلناه را بخواند مثل اعمال جمیع خلایق از ثواب با و کرامت فرماید و بسند معتبر منقولست
که حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه چون در ماه تازه میشدند در روز اول ماه دو رکعت نماز
میکردند و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از حمد سی مرتبه
انا انزلناه فی لیلة القدر میخواندند و بعد از نماز با آنچه میسر بود تصدق مینمودند و سلامتی
آن ماه را با آن عمل میخریدند و بسند معتبر منقولست که ابو علی بن راشد بخدمت حضرت امام علی نقی
علیه السلم عرض نمود که شما بمحمد بن الفرج نوشته بودید که بهترین سورها که در نماز واجب خوانند انا انزلناه
و قل هو الله احد است و بر من دشوار است که این دو سوره را در نماز صبح بخوانم حضرت
فرمود که بر تو گران نباشد که والله که فضیلت در این دو سوره است و بسند صحیح منقولست
که حمیری بخدمت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه نوشت که از آبای شما بما رسیده است
حدیثی که عجب دارم از کسیکه انا انزلناه را در نماز خود نمیخواند چگونه نمازش مقبول میشود و
روایت دیگر رسیده است که نمازی که در او قل هو الله احد نخوانند مزکی و مقبول نیست
و روایت دیگر وارد شده است که هر که در نماز واجب خود سورهٔ همزه را بخواند جز دنیا با او
همین دهند پس آیا جایز است که همزه را بخواند و آن دو سوره را ترک نماید حضرت در جواب
نوشتند

نوشتند که ثواب این سورها که بشما رسیده است حق است و اگر سوره که ثوابش در آن سوره
بشما رسیده باشد ترک کنید و قل هو الله احد و انا انزلناه بخوانید از برای فضیلت این
دو سوره ثواب این سوره میبایید با ثواب آن سوره که ترک کرده اید و اگر غیر این دو سوره را
بخوانید هم جایز است و نماز شما تمام کامل است ولیکن ترک افضل کرده خواهید بود
سورهٔ لم یکن از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که هر که سورهٔ لم یکن را بخواند
از شرک بیزار گردد و در دین [illegible] فضیلت سورة الزلزلة بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلم منقولست که ملال بهم مرسانید از خواندن سورهٔ اذا زلزلت الارض
بدرستیکه نمازهای نافله این سورها بسیار خواند هرگز خدا او را بزلزله او را بصاعقه
و بآفتهای عظیم دنیا مبتلا نگرداند و او را باین آفتها نمیراند و در وقت جان کندن ملکی
بزرگواری از جانب پروردگارش نزد او بیاید و بر بالای سرش بنشیند و بملک الموت
از جانب حق تعالی بگوید که برفق و مدارا کن با دوست خدا که خدا را بخواندن سورهٔ اذا
زلزلت بسیار یاد میکرد و آن سوره نیز این سفارش بملک الموت کند پس ملک الموت گوید
که حق تعالی مرا چنین امر فرموده است که سخن او را بشنوم و اطاعت او بکنم و تا مرا امر نکند قبض
روحش ننمایم پس ملک الموت نزد او باشد تا پرده از پیش دیدهٔ آن مؤمن برگیرند و جای خود را
در بهشت ببیند و بعد از دیدن او را امر نماید که مرا قبض روحم کن پس ملک در نهایت

ملائکه و آسانی قبض روح آن بکند و هفتاد هزار ملک روح او را مشایعت کنند و بزودی
به بهشت رسانند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که چهار مرتبه اذا زلزلت بخواند چنانست که تمام قرآن را خوانده است
سورة العادیات از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن
سوره والعادیات با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محشور شود و در بهشت از رفقاء آنحضرت
باشد سورة القارعة از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که مرتبت
که هر که سوره قارعه را بسیار تلاوت نماید خدا او را از فتنه دجال در دنیا و از
حرارت جهنم در آخرت امان بخشد سورة التکاثر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره الهیکم التکاثر را در نماز واجب بخواند حق تعالی
ثواب صد شهید برای او بنویسد و هر که در نافله بخواند خدا ثواب پنجاه شهید برای
او بنویسد و در نماز و چهل صف از ملائکه با او نماز کنند و بسند معتبر از آنحضرت
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که سوره الهیکم التکاثر را در وقت
خواب بخواند خدا او را از عذاب قبر نگاه دارد سورة العصر از حضرت رسول صلی الله
منقولست که هر که سوره والعصر را در نمازهای نافله بخواند خدا او را در روز قیامت
با روی نورانی و دندان خندان و چشم روشن و خوشحال مبعوث گرداند تا او را داخل
بهشت گرداند

بهشت گرداند سورة الهمزة از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره ویل
لکل همزة را در نمازهای فریضه بخواند خدا فقر را از او دور گرداند و روزی بر او فراخ
گرداند و او را از مرگ بد بگرداند سوره الم تر کیف از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که در نمازهای واجب سوره الم تر کیف را بخواند برای او شهادت دهند در قیامت
هر درخت و کوهی و کلوخی که او از جمله نمازگزاران بوده است و حق تعالی ندا فرماید
که راست گفتید شهادت شما را قبول کردم ای ملائکه او را داخل بهشت کنید که من
او را و عمل او را دوست میدارم و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که سوره لایلاف
بسیار تلاوت نماید چون مبعوث شود بر اسبی از اسبهای بهشت سوار شود تا بر سر مائده نور
بنشیند بدانکه مشهور میان علما آنست که یکی از این دو سوره را تنهائی در نماز واجب
نمیتوان خواند بلکه اگر خوانند باهم میباید خواند و هم چنین است حکم والضحی و الم نشرح
سورة الماعون از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره ارأیت
الذی یکذب بالدین را در نمازهای فریضه و نافله بخواند از جماعتی باشد که خدا نماز
و روزه ایشان را قبول فرموده است و او را در قیامت با اعمال دنیا حساب نکنند
سورة الکوثر از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه منقولست که سوره انا
اعطیناک الکوثر را در نمازهای فریضه و نافله بسیار بخواند خدا در قیامت او را

از حوض کوثر آب دهد و او را در زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جا دهد سورة الجحد
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را در
نمازهای فریضه بخواند خدا او را و پدر و مادرش را بیامرزد و اگر شقی باشد نامش را از
دیوان اشقیا محو نماید و در دیوان سعدا بنویسد و او را در زندگانی دنیا سعادتمند
بدارد و او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند و بسند صحیح از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که پدرم میفرمود که قل هو الله احد ثلث قرآن است و قل یا ایها
الکافرون ربع قرآن است و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که در وقتی که برخت
خواب رود و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بخواند برات بیزاری از شرک
از برای او بنویسند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در سفری نماز کردند و ما با آنحضرت اقتدا کردیم در رکعت اول
قل یا ایها الکافرون خواندند و در رکعت دوم قل هو الله احد و چون
فارغ شدند فرمودند که از برای شما ثلث قرآن و ربع قرآن را خواندم
و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ترک مکن خواندن قل هو الله
احد و قل یا ایها الکافرون را در هفت نماز در نافله صبح و چهار رکعت نافله
اول پیشین و چهار رکعت اولین نافله شام و در رکعت اول نماز شب و نماز احرام

و نماز صبح

و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن شده باشد و سوره طولانی نتوان خواند و نماز طواف و در
روایت دیگر وارد شده است که در این نمازها همه در رکعت اول قل هو الله احد میخوانند
مگر در نافله صبح که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون میخوانند و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که سوره اذا جاء نصر الله والفتح را در نماز فریضه یا نافله
بخواند خدا او را بر جمیع دشمنان نصرت دهد و چون از قبر بیرون آید با او نامه باشد
گویا در آن نامه امان از صراط و از آتش جهنم و صدای جهنم بر او باشد و بر هر چه که
بگذرد او را بشارت بنیکی دهند تا داخل بهشت گردد و از برای او در دنیا از اسباب
خیر آنقدر حق تعالی بگشاید که بخاطرش خطور نکرده باشد و آرزوی آن نداشته باشد
سورة تبت از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون سوره تبت یدا ابی
لهب را بخوانید لعن و نفرین کنید برای ابو لهب که او از جمله تکذیب کنندگان بود که تکذیب
پیغمبر و آنچه آورده است مینمود سوره توحید بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره قل هو الله احد را یکمرتبه بخواند حق تعالی بر او برکت فرستد
و هر که دو مرتبه بخواند حق تعالی بر او و بر اهلش برکت فرستد و هر که سه مرتبه بخواند حق تعالی
بر او و اهلش و همسایگانش برکت دهد و هر که دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت
دوازده قصر از برای او بنا کند و کاتبان اعمال بگویند که بیائید برویم و قصرهای

براد خود نظر کنم و هر که صد مرتبه بخواند خداوند عالمیان گناهان پنجاه سال او را بیامرزد
بغیر از خون ناحق و مال مردم و کسیکه چهار صد مرتبه بخواند خدا او را اجر چهار صد شهید
کرامت فرماید آن شهیدانی که اسبشان را پی کرده باشند و خونشان را ریخته باشند
و کسیکه هزار مرتبه در یک شبانه روز بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت نه بیند یا دیگری
برای او به بیند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که چون حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله منقول است که بر سعد بن معاذ نماز کردند فرمودند که هفتاد هزار ملک
بر او نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان بود از جبرئیل پرسیدم که بچه عمل مستحق این
عمل شده بود که شما بر او نماز کردید گفت بسبب اینکه قل هو الله احد میخواند ایستاده
و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و در برگشتن و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که هر که صد مرتبه قل هو الله احد را در وقت خواب بخواند خدا
گناه پنجاه ساله او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که فرمود که خود را حفظ نمائید از شر مردم بخوانید سوره قل هو الله احد و بجانب
راست نظر کن و بجانب چپ رو کن و بخوان و بجانب پیش رو کن و بخوان و در
بر پشت سر خود کن و بخوان و بجانب بالای سر نظر کن و بخوان و بجانب پائین نظر کن و بخوان
و اگر خواهی که نزد حاکم جابری بروی چون نظرت باو افتد سه مرتبه بخوان و هر مرتبه

که خوانی

که خوانی یک انگشت را عقد کن از دست چپ و انگشت را چنان نگاه دار تا از نزد او بیرون آئی
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که یکروز بر او بگذرد و در پنج نماز بکند و در آن
پنج نماز قل هو الله احد نخواند او را خطاب کنند که ای بنده خدا تو از نماز کنندگان نیستی
و بسند دیگر منقول است از آنحضرت که هر که یک هفته بر او بگذرد و قل هو الله احد در آن
هفته نخواند و بمیرد بر دین ابو لهب بمیرد و در حدیث دیگر فرمود که هر که او را مرضی پیش آید
یا شدتی رو دهد و قل هو الله احد از برای دفع آن نخواند او از اهل آتش است و در
حدیث دیگر فرمود که هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد باید که بعد از نماز
واجب خواندن قل هو الله احد را ترک ننماید بدرستیکه هر که بعد از فریضه قل هو الله
احد بخواند خدا باو خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و گناه او و پدر و مادر او و
فرزندان پدر و مادر او را بیامرزد و بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است که هر که سوره قل هو الله احد را بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخواند
در آنروز گناهی بر او لازم نشود و هر چند بینی شیطان بر خاک مالیده شود
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسیکه بر جهت خواب رود
و یازده مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند خدا خانه او و خانه همسایگان او را
حفظ نماید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که در وقت

خواب سوره قل هو الله احد را بخواند گناه پنج ساله او آمرزیده شود و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هر که یکمرتبه قل هو الله احد را بخواند چنان باشد که ثلث توریة
و ثلث انجیل و ثلث زبور را خوانده باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی
بعوض فدک بحضرت فاطمه اطاعت ثواب کرامت فرمود که ثواب مطیع آنحضرت باشد
پس هر که حضرت فاطمه و فرزندان او را دوست دارد و تبی بهمرساند و هزار مرتبه سوره
قل هو الله احد را بخواند و بحق فاطمه سؤال نماید زوال تب را بامر الهی زایل میگردد و از حضرت
امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که را صداعی
یا غیر آن عارض شود دستهای خود را بلند کند و سوره فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب
الناس و قل اعوذ برب الفلق بخواند و دست بر روی خود بکشد آن آزار بر طرف شود
سوره المعوذتین بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سبب نزول معوذتین
آن بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تب بهم رسانید جبرئیل این دو سوره را آورد
و تعوید آنحضرت کرد این بود و بسند معتبر از جابر منقول است که حضرت صادق علیه السلام امامت
کردند در نماز شام و معوذتین خواندند و بعد از فارغ شدن فرمودند که این دو سوره
از قرآن است و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که در حد صبا و طفولیت
تعهد نماید در هر شب خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هر یک سه مرتبه

وقل هو الله

وقل هو الله احد را صد مرتبه و اگر نتواند پنجاه مرتبه حق تعالی از او دور گرداند دردهائی را
که عارض اطفال میشود و استسقا و فساد معده و غلبه خون را تا سن پیری مادام که تعهد و مداومت
بر این نماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که در سه رکعت وتر معوذتین
و قل هو الله احد را بخواند او را خطاب کنند که ای بنده خدا بشارت باد ترا که خدا وتر
ترا قبول کرد و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که بعد از نماز
جمعه سوره حمد را یکمرتبه و هر یک از معوذتین و قل هو الله احد را هفت مرتبه و آیة الکرسی
و آیه سخره و آخر سوره برائت لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر سوره هر یک را
یکمرتبه بخواند کفاره گناهان او باشد از جمعه تا جمعه و از معمر بن خلاد منقول است که
در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم در راه خراسان و کمر خرج آنحضرت لجوم
مرا امر فرمود که غالیه رتک کمن چشم زدت کوم و در کیسه کوم حضرت را البیار خوش
آمد پس فرمود که ای معمر چشم حق است از برای رفع تاثیر چشم در کاغذی سوره حمد و قل
هو الله احد و معوذتین را بنویس و در غلاف کیسه غالیه بگذار و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که فرمود که تاثیر چشم زدن حق است و ایمن نیست که چشم در خود یا در
دیگری تاثیر کند پس اگر از تاثیر چشم بترسی سه مرتبه بگو ما شاء الله لا قوة الا بالله
العلی العظیم و اگر یکی از شما زینت کند که خود را آینده باشد چون از منزل بیرون رود قل

اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند که از چشم بد و ضرری نرسد
و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که کسیکه در خواب ترسد در وقت خواب معوذتین
و آیة الکرسی بخواند بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که کسیکه
برادر مؤمنش برای حاجتی نزد او بیاید او رحمتی است از خدا که بجانب او فرستاده است پس اگر
قبول کند موجب وصل ولایت ما بولایت خدا موصول است اگر او را رد کند و حاجتش را
بر نیاورد و قدرت بر آن داشته باشد حق تعالی در قبرش ماری از آتش مسلط
گرداند که ابهامش را گزد تا روز قیامت خواه در قیامت خدا او را عذاب کند
و خواه بیامرزد و اگر طالب حاجت او را معذور دارد حالش بهتر خواهد بود و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر مؤمن که حاجتی از برادر مؤمنش بر او وارد شود
و قدرت بر روا کردن حاجت آن نداشته باشد و دلش غمگین شود برای اینکه قدرت
بر قضاء حاجت برادر مؤمن خود ندارد حق تعالی بسبب آن غم و اهتمام او را داخل
بهشت گرداند و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که خدا را بندگان
در زمین است که سعی میکنند در قضای حاجتهای مردم ایشان ایمنانند در روز قیامت
و هر که برادر مؤمن خود را خوشحال دل شاد گرداند خدا دل او را در قیامت فرح
و شادی کرامت فرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که راه رود

حاجت برادر مؤمنش حق تعالی پنج هزار ملک بال رحمت بر او بگسترانند و هر قدمی که بر دارد
حسنه حق تعالی در نامه عملش بنویسد و گناهی از او کم کنند و درجه از برای او بلند گرداند و چون از
فارغ شود ثواب حجی و عمره باو کرامت فرماید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که هر که اغاثه نماید و بفریاد رسد برادر مؤمن غمگین مضطر خود را در هنگامیکه بسیار بمشقت
و تنگی افتاده باشد و غم او را زایل گرداند و اعانت او نماید بر بر آوردن حاجتش حق تعالی
برای او واجب گرداند هفتاد و دو رحمت که یک رحمت امور معیشت دنیای او را باصلاح
آورد و هفتاد رحمت دیگر را از برای او ذخیره نماید که با آنها دفع نماید از او فزعها
و اهوال روز قیامت را و در حدیث دیگر فرمود که کسیکه غمی که هر که اعانت نماید مؤمن را
حق تعالی از او فزعها و دفع نماید هفتاد و سه کرب و مشقت را یکی در دنیا و هفتاد و دو کرب
از کربهای عظیم قیامت در هنگامیکه همه کس مشغول حال خود باشد و در حدیث دیگر
فرمود که کسیکه غمی و شغلی از خاطر برادر مؤمن پریشان خود بردارد حق تعالی حاجتهای
دنیا و آخرتش را بر آورد و کسیکه عیب مؤمنی را بپوشاند حق تعالی هفتاد عیب از
عیبهای دنیا و آخرت او را بپوشاند و خدا در اعانت مؤمن است مادام که
مؤمن در اعانت برادر مؤمن خود است پس منتفع شوید بموعظها و رغبت نمائید
در خیرات و بسند معتبر دیگر فرمود که هر که ترک یاری برادر مؤمن خود بکند و قدرت

بر آن داشته باشد البته خدا آن را در دنیا و آخرت خار گرداند و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که هر که از مؤمن شدتی و المی از شدتهای دنیا از او رفع نماید
حق تعالی هفتاد و دو شدت و الم از شدتهای آخرت را از او دفع نماید و هفتاد و دو شدت
و الم از المهای دنیا را از او دور گرداند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
چهار کسند که حق تعالی در قیامت نظر رحمت بسوی ایشان میفرماید کسیکه شخص از او چیزی
خریده باشد و پشیمان شود و رد کند و او قبول نماید و کسیکه مضطری را بفریاد رسد
و کسیکه بنده آزاد کند و کسیکه عزبی را کدخدا کند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که هر که رد نماید از مسلمانان ضرر آب را یا ضرر آتش را یا ضرر دشمن را خدا
گناهان او را بیامرزد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که شخص را ملائکه در
قبرش نشانیدند و گفتند که صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم
گفت طاقت ندارم ایشان یکیکم کردند گفت طاقت ندارم همچنین کم میکردند
تا یک تازیانه رسید و گفتند از این تازیانه چاره نیست پرسید که بچه سبب این تازیانه
بر من میزنید گفتند برای آنکه روزی بی وضو نماز کردی و بر ضعیفی گذشتی و او را یاری
نکردی پس تازیانه از عذاب با او زدند که قبرش پر از آتش شد و بسند معتبر دیگر از آن
حضرت منقول است که هر مسلمانی که مسلمانی بنزد او بیاید بحاجتی و او قادر بر قضای حاجت

او باشد و رد نکند حق تعالی او را در قیامت سرزنش و تعییر شدید بکند و باو بگوید که
ای برادر مؤمن تو در حاجتی که قضای آن حاجت را بدست تو گذاشته بودم و قادر بر آن
بودی و نکردی بسبب کمی رغبت و خواهش ثواب آن بعزت خود سوگند که بسوی تو نظر نکنم
در هیچ حاجتی خواه ترا عذاب کنم و خواه بیامرزم و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی سوگند
بذات مقدس خود خورده است که خاینی در جوار رحمت خود پناه ندهد سائل پرسید که خائن
کیست فرمود که کسیکه از مؤمن ذخیره نماید درهمی را یا منع نماید از او چیزی را از امور
دنیا راوی گفت که پناه میبرم بخدا از غضب او حضرت فرمود که حق تعالی سوگند یاد کرده است
که این طایفه را در بهشت ساکن نگرداند که بر خدا رد کنند و سخن او را قبول ننمایند یا کسیکه سخن
امام حق را رد کند یا کسیکه مؤمن را حبس نماید راوی گفت که از زیادتی مال خود باو بدهد
فرمود که از جان خود و روح خود باو بدهد و اگر جان خود را باو بخل کند بر برادر مؤمن خود
یعنی ملاحظه عرض و اعتبار خود نماید و حاجت او را بر نیاورد و شیطان در نطفه او شریک
شده است و در حدیث دیگر فرمود که هر که منع نماید از مؤمن چیزی را که بآن محتاج
باشد آن مؤمن و او قادر باشد که آن چیز را از جانب خود یا از جانب غیر باو برساند
حق تعالی او را در صحرای محشر بر آرد با روی سیاه و چشمان ازرق و دستها در گردن بسته
پس گویند که این خائنیست که با خدا و رسول خیانت کرده است بعد از آن فرماید که او را

بجهنم برند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که هر که منع کند صاحب حاجتی را که قادر
بر قضاء او باشد مثل گناه عشاری بر او لازم شود پرسیدند که گناه عشار چیست فرمود که در
هر شب و روزی خدا و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت میکنند و کسیکه خدا او را یاور نیست جلد کی
چهارم در بیان مذمت تحقیر و ایذای مؤمنان و راندن ایشان از درگاه خود و دشنام
دادن و اهانت نمودن و زدن و سایر انواع ظلم است بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقول است که هر که میان او و مؤمنی حاجتی باشد که مانع دخول او گردد حق تعالی میان او
و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر فرماید که از هر حصاری تا حصاری هزار سال راه باشد
و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر
از مؤمنان بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند و با یکدیگر سخن داشتند آن مؤمن
دیگر بدر خانه آمد و در را کوفت غلامی بیرون آمد پرسید که مولای تو کجاست گفت در
خانه نیست آن مؤمن برگشت غلام گفت چون نزد مولا آمد از او پرسید که کی بود که در زد گفت
فلان مؤمن بود گفتم که مولای من در خانه نیست آن مولای ساکت شد و پروائی نکرد
از برگشتن آن مؤمن غلام خود را ملامت نکرد بر آن کار و هیچ یک از آن سه نفر آزرده نشدند
از برگشتن آن مؤمن و مشغول سخن خود شدند چون روز دیگر شد بامداد آن مؤمن باز بدر خانه
ایشان آمد دید که ایشان از در خانه بیرون می آیند و بجانب مزرعه خود میروند بر ایشان

سلام کرد

سلام کرد و گفت من با شما بیایم گفتند بلی و عذری از او نخواستند از برگشتن روز گذشته
و آن مؤمن مرد پریشان فقیری بود در اثنای راه ناگاه ابری بر بالای سر ایشان پیدا شد که گمان
کردند که باران خواهد بارید از عقب روان شدند ناگاه منادی از میان ابر ندا کرد که ای
آتش این جماعت را بگیر و من جبرئیل هستم رسول خداوند عالمیان ناگاه آتشی از میان ابر نازل شد
و آن سه نفر را ربود و سوخت و آن مرد فقیر ترسان و حیران و متعجب ماند و سبب آن واقعه را
ندانست پس برگشت و بخدمت حضرت یوشع آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت که خدا
بر ایشان غضب نازل کرد بعد از آنکه از ایشان راضی بود بسبب کاری که نسبت بتو کردند
و واقعه ایشان را نقل فرمود آن مرد گفت که من ایشان را حلال کردم و از ایشان عفو نمودم
یوشع فرمود که اگر این عفو تو پیش از نزول عذاب بود نفع میکرد اما در این ساعت
نفع نمیکند و شاید بعد از این نفعی بایشان برسد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
منقول است که هر مسلمانی که نزد مسلمانی بیاید بزیارت او یا حاجتی با او داشته باشد و او
در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود و برای او بیرون نیاید پیوسته
در لعنت خدا باشد تا آن مؤمن را ملاقات نماید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
منقول است که هر که نظر کند بسوی مؤمنی که او را بترساند خدا او را بترساند در
روزی که پناهی و سایه نباشد بغیر از سایه عرش الهی نباشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع

منقول است که هر که بترساند مؤمنی را بسلطنت و استیلای خود برای اینکه مکروهی باو
برساند جای او در آتش جهنم است و اگر بترساند مکروهی را باو برساند در جهنم با فرعون
و آل فرعون باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که اعانت نماید بر ضرر مؤمنی بنصف
کلمه در قیامت چنین در آید که حق تعالی میان دو چشمش نوشته باشد که او ناامید است
از رحمت من و باسانید معتبره منقول است که حق تعالی میفرماید که هر که بنده مؤمنی
مرا ذلیل گرداند چنان است که علانیه با من محاربه و جنگ کرده است و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که در جهنم کوهی است که آنرا صعدا میگویند
و صعدا وادی است که او را سقر مینامند و در سقر چاهی است که آنرا هبهب
میگویند هر وقت که پرده از آن چاه بر میگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند
و در آن چاه است منزل جباران و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است که حلال نیست مسلمانی که مسلمانی را بترساند و بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که هر که دست بر مؤمنی زند که او را ذلیل گرداند
یا طپانچه بر روی او زند یا چیزی نسبت باو واقع سازد که کراهت از او داشته باشد
ملائکه او را لعنت کنند تا او را راضی گرداند و توبه و استغفار کند پس بپرهیزید از تعجیل
مکنید در ایذای احدی از خلق شاید که او مؤمن باشد و شما ندانید و بر شما وبال تبعات

درشتی و تندی

و درشتی و تندی کردن که از حربه های شیطان است و هیچ چیز نزد خدا محبوب تر نیست
از حلم و نرمی و تأنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که بر روی مسلمانی
طپانچه بزند حق تعالی در قیامت استخوانهای او را از هم بپاشد و آتش را بر او مسلط
گرداند و او را غل کرده با آتش جهنم برند و هر که تازیانه در پیش پادشاه جباری یا حاکم ظالمی
بدست گیرد خدا آن تازیانه را در قیامت ماری کند که طولش هفتاد ذرع باشد و در جهنم
بر او مسلط گرداند و کسیکه سعی کند در ضرر مؤمنی بسوی ظالمی و بد او را بگوید و با او مکروهی
برسد حق تعالی عملش را حبط نماید و اگر مکروهی یا آزاری باو برسد خدا او را در طبقه های
هامان در جهنم جا دهد و بسند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسید که چه حال دارد کسیکه صاحب حکمی که جور کند بر رعیت خود
و اصلاح حال ایشان ننماید و بامر الهی در میان ایشان عمل ننماید فرمود که چهارم شیطان
و قابیل و فرعون خواهد بود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که شخصی که مؤمنی را یکبار بحاجتی
در وقت مردن باو میگویند که اگر خواهی یهودی بمیر و اگر خواهی نصرانی بمیر و اگر خواهی مجوسی
بمیر و بسندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که گناه کارترین مردم نزد
خدا کسی است که کسی را بناحق زند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود که شما را خبر دهم بحال کسیکه
دست بخون مسلمانی گشود بدبخت کسیکه او را کشته است که هرگز نمیرد که از آتش جهنم است

واز حضرت صادق علیه السلام منقول است که آدمی در دین خود گشاده است مادام که مرتکب خون حرام
نشود که بکشد عمداً مؤمنی را که اگر بکشد توفیق توبه نمی یابد واز حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که شخصی را در قیامت خواهند آورد وچیزی از خون پیش او گویند داین که من خون کسی را نکشته ام وبر یک
در خون کسی شریک نشده ام حق تعالی با او فرماید که فلان بنده مرا بد یاد کردی و آن سخن شهرت کرد
وباعث کشتن او شد واز حضرت صادق علیه السلام منقول است که سه کسند که داخل
بهشت نمی شوند کسیکه خونی بریزد یا شراب بخورد یا سخن چینی بکند واز حضرت امام محمد باقر
منقول است که فرمودند اول چیزی که حق تعالی در آن حکم میفرماید در قیامت خون مسلمانانست
پس اول مرتبه دو پسر آدم را حاضر می کنند ودر میان ایشان حکم میکنند دیگر هر که باشد
دیگر در میان مردم دیگر حکم میکنند و کشته شده قاتل خود را می آورد وخونش بر او میریزد
ومیگوید که این مرا کشته پس او انکار نمیتواند کرد ودر حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی
فرمود بحضرت موسی علیه السلام که بگروه بنی اسرائیل بگو که زنهار اجتناب نمایند از کشتن کسی
که بغیر حق که هر که یک کس را در دنیا میکشد من در جهنم او را صد هزار مرتبه میکشم مثل آن
کشتن واز حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که مؤمنی را بکشد خدا جمیع گناهان
کشته را بر کشنده اش بنویسد و کشته شده از گناهان بدر آید واز حضرت رسول صلی الله
منقول است که فرمود که حق الخداوندی که مرا بحق فرستاده است که اگر جمیع اهل آسمان

وزمین شریک

وزمین شریک شوند در خون مسلمانی یا راضی باشند با وخدا همه را برو در آتش جهنم
افکند واز حضرت صادق علیه السلام منقول است که شخصی در قیامت بنزد شخصی بیاید در
هنگامی که مردم در حساب باشند واورا بخون آلوده کند او گوید که ای بنده خدا مرا با تو
چه کار او گوید که در فلان روز یک کلمه گفتی واعانت بر کشتن من کردی حدیث دویم پنجم
در حقوق پادشاهان ورعایت نمودن ایشان ودعا کردن برای صلاح ایشان ومتعرض
سطوت ایشان نشدن است بدانکه پادشاهانی که بر دین حق باشند ایشان را بر رعیت
حقوق بسیار است که حفظ وحراست ایشان مینمایند ودفع دشمنان دین از ایشان
میکنند ودین وجان ومال وعرض ایشان بحمایت پادشاهان محفوظ میباشد پس ایشان را
دعا باید کرد وحق ایشان را باید شناخت خصوصاً در هنگامیکه بعدالت سلوک
نمایند چنانچه حضرت در احادیث شریف فرموده اند که از اجلال وتعظیم خداست تعظیم پادشاه
عادل اگرچه ظاهرش این است که مراد امام ومنصوبان آنحضرت باشد چنانچه در حدیث
دیگر همین مضمون وارد شده است وبجای سلطان عادل واقع شده است تا احادیث
عام بعد از این مذکور خواهد شد واگر پادشاهان برخلاف نهج صلاح وعدالت باشند
دعا برای صلاح ایشان میباید کرد با خود را اصلاح میباید نمود که خدا ایشان را بصلاح
آورد زیرا که دلهای پادشاهان وجمیع خلایق بدست خداست ومطلق بودن پادشاهان جابر وظالمان

رعایت میباید کرد وتقیه از ایشان واجب است که خود را از ضرر ایشان حفظ کنند وخود را
مورد قهر ایشان نسازند چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در حدیث حقوق
میفرماید که حق پادشاه بر تو آن است که بدانی که خدا او را فتنه تو ساخته است واو را
امتحان تو کرده که بر تو استیلا وسلطنت داده است وبدانی که بر تو لازم است که خود را
در معرض غضب وخشم او در نیاوری که خود را بهلاک اندازی وشریک گناه او باشی
در آنچه نسبت بتو واقع میسازد از اضرار وعقوبت وبسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که چون نمرود حضرت ابراهیم علیه السلام را بعد از انداختن بآتش از ملک
خود بیرون کرد داخل ملک پادشاهی از پادشاهان قبط شد وصندوقی ساخته بود حضرت
ساره را در صندوق کرده بود که کسی براو نظر نیفکند در ملک آن پادشاه بعشاری رسید
چون آمد که عشور مال حضرت ابراهیم را بگیرد گفت در صندوق را بگشا که ببینم در
صندوق چه چیز هست حضرت ابراهیم فرمود که هرچه خواهی حساب کن وعشورش را بگیر
او گفت که راضی نمیشوم تا در صندوق را نگشائی چون صندوق را گشود پرسید که این کیست
گفت که زن منست وحرم خانه من است عشار چون حسن وجمال او را مشاهده نمود حقیقت
حال را بپادشاه عرض کرد پادشاه گفت که همه را بحضور آورند چون حضرت ابراهیم بمجلس
پادشاه داخل شد پادشاه گفت در صندوق را بگشا فرمود که حرمت من وحرم خانه منست در

صندوق است

صندوق است وهرچه با خود دارم فدا میکنم که در صندوق را باز نکنم پادشاه مبالغه نمود
ودر صندوق را گشود چون حسن وجمال حضرت ساره را مشاهده نمود دست را دراز کرد حضرت
ابراهیم فرمود که خداوندا دست او را از حرمت من حبس کن در حال دست پادشاه خشک
شد که نتوانست که بساره رساند ونتوانست که بسوی خود برگرداند پادشاه گفت
که خدای تو با دست من چنین کرد ابراهیم گفت بلی خداوند من صاحب غیرت است
وحرام را دشمن میدارد واو حایل شد میان تو وحرمت من گفت دعا کن که خدا دست
مرا برگرداند اگر اجابت تو بکند من متعرض زن تو نشوم حضرت دعا فرمود دستش
صحیح شد باز که نظر کرد بساره دست دراز کرد حضرت ابراهیم دعا کرد دستش
خشکید تا سه مرتبه چنین شد در مرتبه سیم که دستش برگشت حضرت ابراهیم را تعظیم
وتکریم بسیار نمود وگفت بهر جا که خواهی برو اما از تو حاجتی طلب دارم ابراهیم فرمود
که چه حاجت است گفت کنیزک قبطیه خوشروی عاقلی دارم میخواهم که رخصت فرمائی
او را بساره دهم که خدمت کند او را پس هاجر مادر اسماعیل را بساره بخشید
وحضرت ابراهیم روانه شد وپادشاه بمشایعت بیرون آمد وابراهیم پیش میرفت
وپادشاه از عقب میرفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم در اثنای راه وحی رسید
بحضرت ابراهیم که بایست وپیش روی پادشاه جبار راه مرو حضرت ایستاد وبپادشاه

گفت که خداوندم در این ساعت بمن وحی فرستاد که ترا تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو
راه روم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو بردبار و صاحب کرم است
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت نمود که هشت کسند
که اگر ذلیل و خوار شوند ملامت نکنند مگر خود را کسیکه بسفره حاضر شود که او را نخوانده
باشند و میهمانی که بر صاحب خانه حکم کند و کسیکه طلب خیر از دشمنان خود نماید و کسیکه
از لئیمان طلب فضل و احسان نماید و کسیکه خود را در میان دو کس داخل کند در سری که در میان
ایشان باشد و او را داخل در آن سر نکرده باشند و کسیکه استخفاف نماید بپادشاه
و صاحب سلطنت و کسیکه در جائی نشیند که اهلیت نشستن در آنجا نداشته باشد
و کسیکه با کسی سخن گوید که او گوش ندهد و از او سخن نشنود و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که دو کسند که هر که با ایشان مغالبه و منازعه میکند ذلیل میشود پدر
و پادشاه و قرض خواه و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که حق سبحانه
و تعالی میفرماید که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و من خلق کرده ام
پادشاهان را و دلهای ایشان در دست من است پس هر گروهی که اطاعت من میکنند
دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان میکنم و هر قومی که معصیت من میکنند
دلهای پادشاهان را بر ایشان بخشم می آورم پس مشغول نشوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید

بدرگاه من

بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشان را بسوی شما میل دهم و مهربان گردانم و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حق تعالی خیر رعیتی را میخواهد برای ایشان
پادشاه مهربانی میگمارد و از برای او وزیر عادلی مهیا و میسر میگرداند و بسند معتبر
از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که بشیعیان خود فرمود که ای گروه شیعیان
خود را ذلیل نکنید بترک اطاعت پادشاه خود پس اگر عادل باشد دعا کنید که خدا او را
باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا سؤال نمائید که او را اصلاح نماید بدرستیکه
صلاح شما در صلاح پادشاه شما است و بدرستیکه پادشاه عادل بمنزله پدر مهربانست
پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود میخواهید و دشمن دارید از برای او آنچه از برای
خود دشمن میدارید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که اطاعت پادشاه نمیکند اطاعت
خدا نکرده است زیرا که حق تعالی میفرماید که خود را بمهلکه میندازید و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هر که متعرض پادشاه جابری شود و بسبب آن ببلیه مبتلا
شود خدا او را بر آن بلا اجر ندهد و بر آن شدت او را صبر نفرماید فصل ششم
در بیان مفاسد قرب پادشاهان و عدم اهتمام بر تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان
و رضا بفعل ظلم ایشان و خوردن طعامهای ایشان و مدح کردن ایشانست بدانکه تقرب
ملوک و امرا موجب خسران دنیا و عقباست و در دنیا در روز اعتباری [illegible]

ملت و محنت است و بزودی برطرف میشود و در دنیا منکوب و در آخرت معذب میمانند
و از برای دانستن این امر مشاهده احوال مختلفه ارباب دولت و سرعت انقضای
دولتهای ایشان کافیست و اگر کسی بر احوال ایشان اطلاع داشته باشد میداند که در علو
اعتبار یکلحظه رفاهیت ندارند و حسرت بر حال فقرا و بیچارگان میبرند و مفاسد
قرب ایشان بسیار است اول اعانت ایشان نمودن در ظلم چه بسیار ظاهر است که
بسیاری خلطه با ایشان بدون اعانت ایشان در بعضی از ظلمها میسر نمیشود دوم میل قلبی
و محبت ایشان چه بکثرت معاشرت دوستی و محبت بهم میرسد و حق تعالی میفرماید که
رکون و میل مکنید بسوی ظالمان که آتش بشما رسد و اخبار در نهی از موادّه ایشان
بسیار است سیم راضی بودن بافعال قبیحه ایشان و این نیز بکثرت معاشرت حاصل
میشود و کسیکه بظلمی راضی میشود در آن ظلم شریک است چهارم آنکه بکثرت ملاحظه و
مشاهده اطوار ناپسندیده ایشان قبایح افعال ایشان در نظر محو میشود بلکه مستحسن مینماید
و موجب میل و رغبت این کس بآن اعمال و افعال میشود و بزودی آنکس بآنها
مبتلا میشود پنجم آنکه در مجالس ایشان نامتعارف نبودن خوشامد نمایت بحسب عرف و تعارف
مجلس ایشان آنست که هر باطلی که بگویند و هر قبیحی که اراده نمایند ایشان را مدح و تحسین
کنند و این عین نفاق و افترا بر خدا و رسول است ششم آنکه اگر ظلمی در مجالس ایشان

بشود

شود منع نمیتوان نمود عرفا و کسیکه خواهد مصاحب و هم مشرب باشد و مشوّقه نیز میخواهد بود
و در این محل ترک نهی از منکر بعمل می آید که از جمله گناهان کبیره است هفتم آنکه غالب
ایشان از ظلم میخواهند تا خود نزد ایشان معزز باشد یا بسبب محبت ایشان
عزت ایشان را میخواهد و این نیز جایز نیست هشتم آنکه در خانهای مشتبه ایشان داخل
میباید شد و بر بساطهای شبهه ایشان راه میباید رفت و از لقمه‌های شبهه ایشان
میباید خورد و اینها همه موجب قساوت قلب است بلکه بکثرت خلطه و مصاحبت علم
بحرمت آنها بهم میرسد و بی شبهه حرام میشود و باز میباید تصرف کند و اغماض نمود و مفاسد
دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بر این مضامین احادیث بسیار است
چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که بخیل را راحت نمیباشد
و حسود را لذت نمیباشد و پادشاهان را وفا نمیباشد و دروغگو را مروت نمیباشد
و سفیه بی خرد را بزرگی نمیباشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که پادشاهان از جمیع مردم بیوفاترند و دوست و یاران ایشان از همه کس کمتر است و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر دوستی داشته باشی و بولایت و حکومتی
برسد و او را بر ده یک آنچه پیشتر با تو سلوک میکرد بیابی پس او دوست بدی نیست
از برای تو و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که چهار چیز است که دل

فاسد میکنند و موجب قساوت قلب میشوند و نفاق را در دل میرویانند چنانچه آب
درخت را میرویاند لهو و ساز و غنا شنیدن و فحش گفتن و در خانه پادشاهان
رفتن و طلب صید کردن و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هرکه ملازم
پادشاهان شود مفتون میگردد و هر قدر که بپادشاه نزدیکتر میشود از خدا دورتر
میگردد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صاحب ورع و پرهیزکار آنست
که از محارم الهی بپرهیزد و از شبهها اجتناب نماید و اگر از شبهها اجتناب ننماید بحرام
می افتد بنادانی و کسیکه منکری ببیند و انکار آن نکند با آنکه قادر بر آن باشد
پس دوست داشته است که خدا را معصیت کنند یا با خدا علانیه دشمنی کرده است و کسیکه
بقای ظالمان را خواهد پس دوست دارد که خدا را معصیت کنند و حال آنکه حق تعالی
حمد کرده است خود را بر هلاک کردن ظالمان و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که ظلم کننده و کسیکه در ظلم اعانت او مینماید و کسیکه بظلم او راضی شود
هر سه شریکند در ظلم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی فرمود به
بنی اسرائیل که اعانت مکنید ظالم را بر ظلم که فضل شما باطل میشود و از حضرت رسول صلی الله
منقولست که هرکه مدح کند پادشاه جابر را و نزد او و فروتنی و شکستگی
کند از برای او طمع آن دنیا قرین آن ظالم باشد در جهنم و هرکه دلالت کند ظالمی را

بر ظلم قرین

بر ظلم قرین هامان باشد در جهنم و هرکه از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید
چون ملک موت بنزد او بیاید بگوید بشارت باد ترا بلعنت خدا و آتش جهنم و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حاضر مباشید در مجلسی که پادشاه جابری
بظلم و عدوان کسی را بزند و یا بکشد و یا ظلمی بر او کند اگر یاری او نکنید زیرا که یاری
نصرت مؤمن بر مؤمن واجبست در هنگامی که حاضر باشد و اگر حاضر نباشد و مطلع
نشود حجت تمام نخواهد بود و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که روزی
گذشته شد و دیدند که من نزد قاضی از قاضیان مدینه نشسته ام چون روز دیگر بخدمت آنحضرت
رفتم فرمود که آن چه مجلسی بود که دیروز نشسته بودی گفتم فدای تو گردم آن قاضی مرا اکرام
مینماید و گاهی نزد او می نشینم حضرت فرمود که چه چیز ترا ایمن گردانیده است از آنکه
لعنتی بر او نازل شود از جانب خدا و جمیع اهل مجلس را فرا گیرد و حضرت امیر المؤمنین ع
در وقت وفات حضرت امام حسن علیه السلام را وصیت فرمود که صالح را دوست دار برای
صلاحش و با فاسق مدارا کن که دین خود را از شر او حفظ نمائی و در دل او را دشمن دار
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه ظالمی را معذور دارد در ظلمش خدا مسلط
گرداند بر او کسی را که بر او ظلم کند و اگر دعا کند برای دفع آن ظلم دعایش را مستجاب نکند
و او را بر آن مظلوم بودن اجر ندهد و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که اعوان ظالمان

در قیامت در سراپرده های آتش خواهند بود تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و در حدیث
دیگر فرمود که از جمله رکون بظلمه است که بنزد پادشاه جابری برود و آنقدر حیات او را خواهد که دست
بکیسه کند و باو عطا کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون روز قیامت
منادی از جانب حق تعالی ندا میکند که کجایند ظالمان و اعوان ظالمان و هرکه لیقه در دوات
ایشان گذاشته یا سر کیسه از برای ایشان بسته یا مرکبی بایشان داده ایشانرا با ظالمان محشور کنید
و فرمود که هیچ بنده نزد پادشاهی مقرب نمیشود مگر آنکه از خدا دور میشود و هیچ بنده مالش زیاد
نمیشود مگر آنکه حسابش دشوارتر میشود و هیچ بنده اتباعش زیاده نمیگردد مگر آنکه شیاطین او بیشتر
میشوند و در حدیث دیگر فرمود که زینهار که احتراز نمائید از درگاه پادشاهان و حوالی
و حواشی ایشان که هرکه بدرگاه ایشان و حواشی و اتباع ایشان نزدیکتر است از خدا دورتر است
و هرکه پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا ورع را از او بردارد و او را حیران گرداند
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که حفظ نمائید دین خود را بورع و پرهیزکاری
و تقویت کنید دین خود را بتقیه و مستغنی شوید بخدا از طلب نمودن حاجتها از پادشاهان
و بدانید که هر مؤمنی که خضوع و شکستگی اظهار کند نزد صاحب سلطنتی یا کسیکه در دین مخالف
او باشد از برای طمع آنچه در دست اوست از دنیا خدا او را گمنام کند و او را دشمن دارد
و بخود واگذارد و اگر چیزی از دنیای او بدستش آید حق تعالی برکت را از آن چیز بردارد

و هرچه از آن مال

و هرچه از آن مال در حج و عمره و بنده آزاد کردن صرف نماید او را ثواب ندهد و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هرکه اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی پیوسته حق تعالی از او در
غضب و خشم باشد تا دست از آن اعانت بردارد و خلاصه گفتم در بیان جهتی چند است
که بآن جهات بخانه حکام و امراء میتوان رفتن بدانکه گاه است که معاشرت
با ایشان و تردد کردن بخانهای ایشان واجب میشود بسبب چند اول تقیه چنانچه سابق
مذکور شد پس اگر از ندیدن ایشان خوف ضرر نفس یا مال یا عرض داشته باشد برای
دفع آن ضرر دیدن ایشان لازم است و حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بخانه خلفای بنی امیه و بنی عباس علیهم اللعنة و منسوبان ایشان بسبب تقیه تردد می نموده اند
و ملایمت و مدارا با ایشان میفرموده اند دوم آنکه بقصد این رود که دفع ضرری از
مظلومی بکند یا نفعی بمؤمنی برساند و باین سبب نیز گاهی واجب و لازم میشود چنانچه
احادیث گذشت در باب فریادرسی مظلومان و قضای حوائج مؤمنان بلکه اگر کسی قادر
بر دفع ظلم از مؤمنی باشد و رعایت عزت و اعتبار خود بکند و متوجه آن نشود شریک
آن ظلم خواهد بود و معاقبت خواهد گردید و حق تعالی او را خواهد چنانچه در احادیث وارد
شده است که هر چیز زکوة است و زکوة جاه و اعتبار آنست که آنرا صرف قضای
حوائج برادران مؤمن کنند و چنانچه بدادن زکوة مال زیاد میشود و بصرف کردن جاه و عزت

خود در راه خدا آن نیز زیاد میشود و هم چنانچه بهتر که زکوة مال تلف میشود و همچنین
بهتر که صرف کردن اعتبار برطرف میشود و خدا او را ذلیل میگرداند چنانچه بسند معتبر از
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که برساند
حاجت کسی که نمیتواند حاجت خود را بمن برساند بدرستیکه صاحب سلطنتی برساند حاجت
کسی که قادر بر رسانیدن آن حاجت نباشد حق تعالی در روز قیامت قدمش را بر صراط ثابت
بدارد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که فرمود که اگر از کوهی بزیر افتم و پاره پاره
شوم دوست تر میدارم از آنکه متولی عملی از اعمال ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان پا
روم مگر از برای آنکه غمی از مومنی بردارم یا اسیر و محبوسی را خلاص کنم یا قرض مومنی را
ادا نمایم بدرستیکه کمتر چیزی که باعوان ظالمان میکنند آنست که بر سر ایشان سراپرده
از آتش میزنند تا حق تعالی از حساب ایشان و خلایق خلاص شود ای زیاد اگر متولی عملی از اعمال
ایشان بشوی با برادران مومن خود نیکی کن که شاید باعث تخفیف گناه تو شود و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ جباری نیست مگر آنکه با او مومنی
باشد که خدا بسبب آن مومن دفع ضرر از آن جبار را از دوستان خود مینماید و بهره آن مومن در آخرت
کمتر از جمیع مومنان خواهد بود بسبب مصاحبت آن جبار و بسند معتبر از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام منقول است که خدا را با پادشاهان دوستان میباشد که بسبب ایشان دفع

ضرر از ایشان

ضرر از دوستان خود مینمایند سیم آنکه بقصد هدایت ایشان اگر قابل هدایت باشند
نزد ایشان برود که شاید یکی از ایشان هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد چنانچه
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت لقمن بنا بر قضات و پادشاهان
و امرا و سلاطین میرفتند و ایشان را موعظه میکردند و بر ایشان ترحم میکردند بسبب
بلاهائی که ایشان بآن مبتلا گردیده اند و دل باعتبارات فانی دنیا بسته است و عبرت
از احوال ایشان میگرفتند و از اطوار ایشان چیزی چند اخذ مینمودند که بآن غالب میشدند
بر نفس و جهاد با هواها و خواهشهای نفس میکردند ای عزیز بدانکه این وجوهی که مذکور شد
که با وجوه دیگر که ذکرش موجب طول کلام است گاه است که غرض واقعی آدمی است و اکثر
اوقات نفس غرضهای فاسد و خیالات باطل خود از محبت جاه و عزت و اعتبار
و مال و منصب را باین صورتها در نظر آدمی درمی آورد و آدمی را فریب میدهد و گمان میکند
که از برای خدا است اما چون بالملاحظه معلوم میشود پس باید دوری فریب نفس و شیطان را
نباید خورد و خود را در معرض چنین مهالک بدر نباید آورد هدانا الله و جمیع
المؤمنین الی مسالک المتقین یا اباذر لا یزال العبد یزداد من الله
بعدا ما ساء خلقه ای ابوذر همیشه آدمی از خدا دور میشود مادام که خلقش بد است
بدانکه خلق صفتی را میگویند که ملکه نفس و حال آن شده باشد و اخلاق حسنه نزد خدا بهتر است

از اعمال حسنه و همچنین خلقهای بد نزد خدا بدتر است از عملهای بد و بسا باشد
که صاحب خلق بدی عبادت بسیار کند و صاحب خلق نیکو آن عبادت را نکند و درجه
او نزد خدا رفیع تر باشد و بر اخلاق اعتماد میباشد چون حالی نفس شده و بزودی از نفس
منفک نمیشود و بر اعمالی که بر وجهی آنها ملکات نفس شده باشد اعتمادی نیست و روز
متبدل میشود و خلق فطری میباشد که حق تعالی در اصل فطرت نفس را چنین خلق
فرموده باشد و کسبی نیز میباشد و آن بکثرت ممارست بر اعمال خیر حاصل میشود مثل
آنکه سخاوت در بعضی از مردم فطری است که چنین خلق شده اند و بعضی هستند که در
طبیعت ایشان بخلی هست اگر در مقام ازاله آن درآید ازاله اش باین میشود که مکرر خود را
بدارد بر حاتم کردن و بر نفس خود زور آورد بملاحظه ثواب و عقاب و تفکر در حسن
و حسن کار نمودن و قبح و بخل ورزیدن و هر چند بیشتر از او صادر میشود بر نفس آسان تر
میشود تا آنکه حالی نفس میشود که بالطبع مایل میشود بسخاوت و گریزان میشود از بخل
و باین مرتبه که رسید خلقی میشود و همچنین گاه است که طبعش بحسب اصل خلقت
بسخاوت مایل است و خود را با غوای شیطان بر بخل میدارد تا حال ایشان میشود و همچنین
در سایر اخلاق حسنه و آن کسی که صاحب خلق حسنی شده باشد کارش بهتر است اما آن کسی
که بمشقت بر خود میگذارد امری را چیزی بر او دشوارتر است از آنچه ثوابش محکم است

که زیاده

که زیاده باشد و خلق حسن که در احادیث وارد شده است گاهی بر مطلق صفات حسنه
که ملکه نفس شده باشند اطلاق می کنند و گاهی بر خصوص خلق معاشرت با خلق اطلاق
میکنند و همچنین خلق سیئ و بدانکه بد خلقی بدترین صفات ذمیمه است و پیوسته
خود و اکثر خلق از او در آزارند و خوش خلقی بهترین صفات حسنه است و جمیع معایب را
میپوشاند و از اعظم ارکان ایمان است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقول است که از مومنان کسی ایمانش کامل تر است که خلقش نیکوتر است و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن
خلق نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ عملی نزد خدا محبوب تر نیست از
آنکه مردم را فرا گیرد بخلق نیکوی خود و در حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو آدمی را میرساند
بدرجه کسی که روزها روزه دار و شبها بعبادت خدا ایستاده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که بیشتر چیزی که امت من بسبب آن داخل بهشت میشوند پرهیزکاری از
محرمات الهی و خلق نیکو است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خلق نیکو گناهان را
میگدازد چنانچه آفتاب یخ را میگدازد و فرمود که نیکوکاری بخلق و بخلق نیک با مردم
معاشرت نمودن خانهها را معمور و آبادان می کنند و عمرها را دراز می کنند و در حدیث
دیگر فرمود که بدرستیکه خلق عطیه ایست از جانب حق تعالی که بخلق خود عطا میفرماید و بعضی

ازآن سجیه و طبیعت آدمی است و نتیجه آن است که آدمی به نیت و عزم خود را برآن میدارد که راوی پرسید که کدام یک بهتر است حضرت فرمود که صاحب سجیه را چنین خلق که اند و غیر آن نمیتوانند کرد و صاحب نیت و عزم صبر میکند به سبب اطاعت خدا و خود را مجبور بر نیکی خلق ثواب مجاهد میدارد و این بهتر است و ثواب او بیشتر است و به روایت دیگر فرمود که حق تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت میفرماید و به سند معتبر از علامه کامل منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون با مردم خلطه نمائی اگر توانی چنین کن که با هر که مخالطه کنی دست تو بر بالای دست او باشد و احسان تو با و زیاده باشد از احسان او بتو بدرستیکه گاه است که بنده در عبادت تقصیری دارد و خلق نیکو دارد خدا او را بآن خلق نیکو بمرتبه و درجه جماعتی میرساند که روزها روزه میدارند و شبها عبادت میکنند و در حدیث دیگر فرمود که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مجلس نشسته بودند کنیزکی از انصار آمد و کنار جامه حضرت را گرفت برخواسته که شاید سخنی یا کاری داشته باشد چیزی بر خواسته او ساکت شد و هیچ نگفت پس حضرت نشسته باز دست بکنار جامه حضرت دراز کرد باز حضرت برخواسته تا سه مرتبه چنین کرد در باب چهارم که حضرت برخواسته اند که جامه حضرت جدا کرد و روانه شد صحابه آن کنیزک را ملامت کردند که چرا اینقدر آزار آنحضرت کردی و چه کار داشتی گفت در خانه بیماری بود و مردم

الخانه

الخانه مرا فرستاده بودند که پاره از جامه آنحضرت از برای شفا بگیرم چون دست گذاشتم حضرت برخواسته پس حیا کردم که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف نمایم بار چهارم بگیرم در آخر جدا کردم و روانه شدم و باسانید بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که توبه صاحب خلق بد مقبول نمیشود زیرا که اگر از یک گناه توبه میکند بگناهی بدتر از آن گرفتار میشود و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن هموار و نرم و ملایم و با سماحت و صاحب خلق نیکوست و کافر درشت و غلیظ و بدخلق و متجبر است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که حق تعالی دین اسلام را برای شما شیعیان پسندیده است پس نیکو مصاحبت نمائید با آن به سخاوت و حسن خلق و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که چه چیز است اندازه خلق نیکو فرمود که آن است که پهلوی خود را نرم کنی که کسی از پهلوی تو آزار نه بیند و سخن ملایم و نیکو کنی و چون برادر مؤمن خود را ببینی بگوش روئی و خوشحالی با او ملاقات نمائی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان بنزد من آمد و گفت یا محمد بر تو باد بحسن خلق که خیر دنیا و آخرت در حسن خلق است و فرمود که شبیه ترین شما بمن کسی است که خلقش نیکوتر باشد و در حدیث دیگر فرمود که نزدیکترین شما بمن در قیامت کسی است که خلقش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک کند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود که شما نمیتوانید که همه مردم را باموال خود فرا گیرید

پس ایشان را فرا گیرید بگوش روئی و نیکو ملاقات نمودن و در حدیث دیگر بنوف بکالی فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حساب ترا سبک کند و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون خبر فوت سعد ابن معاذ انصاری را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند حضرت با صحابه بخانه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند نزد او تا از غسل فارغ شدند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا بطریق اصحاب مصیبت از پی جنازه او روان شدند و گاهی جانب راست تابوت را میگرفتند و گاهی جانب چپ را و چون بنزدیک قبرش گذاشتند حضرت داخل قبرش شدند و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت بر چیدند و بگل رخنهای خشت را مسدود کردند و چون بیرون آمدند و خاک بر قبرش میریختند فرمودند که میدانم که بدن سعد خواهد پوسید اما حق تعالی دوست میدارد که بنده که کاری کند محکم بکند و در هنگامی که حضرت قبرش را هموار میکردند مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت از برای حضرت فرمود که ای مادر سعد خاموش باش و جزم مکن بر پروردگار خود بدرستیکه سعد در قبر فشارش رسید چون حضرت برگشتند صحابه پرسیدند که یا رسول الله از جنازه سعد کاری چند کردی که در جنازه هیچکس ندیدیم که چنین کنی در جنازه اش بی ردا و کفش رفتی فرمود که ملائکه را دیدم که در جنازه او صاحب تعزیه اند بی ردا و کفش آمده اند من متابعت ملائکه کردم گفتند که گاهی جانب راست جنازه را میگرفتی و گاهی جانب چپ را فرمود که دستم

باد رسیم ...

با دست جبرئیل بود هر جا را که او میگرفت من میگرفتم گفتند که خود در غسلش حاضر شدی و بر جنازه نماز کردی و بدست خود در لحدش گذاشتی و بعد از آن فرمودی که باو فشارش قبر رسید فرمود که برای این فشارش قبر باو رسید که با اهل و یاران خود بدخلقی میکرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دو خصلت است که در مسلمانی جمع نمیشود بخیل بودن و کج خلقی بودن ای ابوذر کلمه پاکیزه و نیکو صدقه است یعنی سخنی که بگوئی و بسبب آن نفعی بمؤمن برسد ثواب تصدق دارد یا سخن خوبی که باشد از قرآن و ادعیه و اذکار و حکم و معارف همه صدقه است زیرا که چنانچه سابقا دانستی صدقه هر نعمتی آن است که آن را در راه رضای حق تعالی صرف نمائید پس صدقه زبان آن است که سخنی چند از او صادر شود که موجب خشنودی حق تعالی گردد و صدقه علم آن است که آن را بطالبانش بذل کنند و صدقه پا آن است که در راه قرب خدا سعی نمایند چنانچه بعد از این فرمود که هر گامی که بسوی نماز جماعت کنی در مساجد بر میداری صدقه است ای ابوذر هر که اجابت نماید داعی خدا یعنی مؤذن را که از جانب خدا مردم را بنماز میخواند و نیکو آباد کنند و معمور کرده اند مساجد الله را فرمود که صدا در مسجدها بلند نکنند و مشغول سخن لغو و باطل نشوند و چیزی نخورند و نخرند و نفروشند و ترک نمایند سخن لغو و باطل و بیجا را مادامیکه

در مسجدی و اگر چنین نکنی در قیامت ملامت نخواهی کرد مگر خود را ای ابوذر بدرستیکه
مادام که در مسجد نشسته‌ٔ حق تعالی بهر نفسی که میکشی درجهٔ در بهشت بتو عطا میفرماید
و بر تو صلوات میفرستند ملائکه و طلب رحمت از برای تو مینمایند و بهر نفسی که
در مسجد میکشی ده حسنه در نامهٔ عملت ثبت میکنند و ده گناه محو مینمایند ای ابوذر
میدانی که این آیه در چه چیز نازل شده است اصبروا وصابروا ورابطوا
واتقوا الله لعلکم تفلحون که ترجمه اش بقول اکثر مفسران آن است که ای
گروه مؤمنان صبر کنید بر مشقت طاعات و بر آنچه بشما میرسد از سختیهای
دنیا و شکیبائی ورزید بر شداید حرب با دشمنان دین یا با نفس و شیطان و قدم
استوار دارید در میدان محاربه و ساخته و مهیا و آماده باشید در سرحدها برای
دفع دشمنان دین از مسلمانان و بترسید از خدا و بپرهیزید از معاصی شاید
که رستگار شوید ابوذر گفت که نمیدانم پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که این آیه
در باب انتظار کشیدن نماز بعد از نماز نازل شده است یعنی کسیکه از نماز ظهر مثلا
فارغ شود و در مسجد بماند و مشغول تعقیب و یاد خدا باشد تا وقت فضیلت نماز
دیگر داخل شود و آن را بجماعت بجا آورد و در میان این دو نماز مشغول کار
دنیا نشود و صبر کرده است بر مشقت طاعت و قدم استوار کرده است و محاربه

نفس و شیطان خود را مربوط ساخته و بسته است بر عبادت الهی و انتظار میبرد که در نماز
دیگر با نفس و شیطان بار دیگر مجادله نماید و مهیای محاربهٔ ایشان شده است و در کمین شیطان
است که در حصار ایمانش رخنه نکنند و هم چنین در مابین نماز عصر و شام و مابین نماز
خفتن و سایر نمازها اگر کسی را شغل ضروری نبوده باشد و ممکن است که مراد حضرت
این باشد که شامل این عمل نیز هست و شامل جهاد با دشمنان ظاهر نیز
باشد و ممکن است که این آیه در خصوص این امر نازل شده باشد ای ابوذر وضو را
کامل و تمام با شرایط و آداب و سنتها بجا آوردن در سختیها و هواهای سرد از
کفارات است که موجب کفارهٔ گناهان میگردد و بسیار بمسجدها رفتن و ملازم
مساجد بودن رباط است که حق تعالی در این آیه بآن امر فرموده است ای ابوذر
حق تعالی میفرماید که بدرستیکه محبوبترین بندگان نزد من گروهی اند که با یکدیگر
دوستی میکنند بمال حلالی که من بایشان داده‌ام و دلهای ایشان بسته است بمساجد و از
گناهان خود استغفار مینمایند در سحرها این جماعتند که هرگاه اراده مینمایم که باهل
زمین عذابی بفرستم ببرکت ایشان عقوبت خود را از اهل زمین باز میدارم
ای ابوذر هر نشستن و بودن در مسجد لغو و بیفایده است مگر برای سه چیز نماز
گذارد که در نماز خود قرائت قرآن کند یا کسی که بیاد خدا مشغول باشد یا کسیکه علم

و مسایل دین خود را از علما سؤال نماید بدانکه هر یک از فضایل مذکوره و در احادیث
بسیار منقول است و بعضی سابقا مذکور شد در ضمن بیان فضل مساجد و غیر آن
و باید دانست که ممکنات محتاج بمکان اند یکی خانه و یکی بارگاه و یکی تخت و یکی
کرسی مهیا شد اما خداوند بی نیاز چون در مکان نیست و نسبت او بهمهٔ مکانها بآن
مساویست برای طالبان عبادت و معرفت و قرب خود بارگاهها و منظرها
و جلوه گاهها مقرر فرموده چنانچه بلا تشبیه پادشاهان را عرشی مهیا شد که جلوهٔ بزرگی
و کمال خود را برای مردم بر آن عرش میکنند خداوند ذو الجلال را عرشها هست و در
هیچ یک نیست و بهیچ یک محتاج نیست یکی عرش او جمیع ممکنات است که مستقر قدرت
و عظمت او بینید و در هر ذره‌ٔ از ذرات ممکنات که نظر میکنی صفات کمالش
بر تو جلوه ها میکند اثر قدرتش در او ظاهر و اثر علم و حکمتش باهر و اثر لطف
و مرحمتش در آن هویداست نه بآن معنی باطلی که آن ملحد میگوید که با همه چیز یکی است
و همه چیز اوست تعالی شانه عما یقولون بلکه آثار صفات کمالیهٔ خود را در
همه چیز ظاهر گردانیده و در هر چیز که نظر میکنی چندین هزار از آثار قدرت و علم
و لطف و رحمت او مشاهده مینمائی و از این عرشها یکی عرش که از همه بزرگتر است
و آثار قدرت در آن بیشتر است آن را عرش عظیم و اعلم و اعظم فرموده اوست

خواص خود را مشاهده از عرش برده و اگر نه نسبت او با آن عرش و زمین و آسمانها و دریا و صحرا
یکی است و یکی عرش دیگر عرش محبت و معرفت صفت کمال و جمال خود گردانیده چنانچه
منقول است که دل مؤمن عرش خداوند رحمن است و دیگر برای طالبان عبادت
و قرب خود بارگاهها مقرر فرموده و آن بارگاهها را محیط فیضهای بی نهایت
و رحمتهای بی اندازهٔ خود گردانیده بارگاه اعظم عرش اعلی است که خواص الخواص
خود را بآن بارگاه راه داده و در زمین بارگاهها مقرر فرموده و بنای بارگاه ناقصان
و عاجزان بطلا و نقره و یاقوت و مروارید نیاراسته زیرا که حسن ذاتی را آرایش
عنیا بود این زشتهای معیوب چهره را بزیورهای دنیا میآرایند و چندانکه بیشتر می
آرایند عیب و قباحت ایشان بیشتر ظاهر میشود و لیکن قادر ذو الجلال سنگ سیاهی چند را
برروی هم میگذارد و صد هزار نور معنوی در آن سیاهی سنگها از فیوض نامتناهی
تعبیه میفرماید و عالمیان را از اطراف و جوانب بدرگاه خود میخواند میروند و رو بر آن
سنگ و خاک میمالند و از آن نورهای معنوی بهرهای نامتناهی میبرند اگر خانهٔ
کعبه را از یکدانهٔ یاقوت میساخت مردم بسیر یاقوت میرفتند نه بفرمان حق لا محالت
و بزرگواری و نفاذ حکمتش ظاهر نمیباشد بعد از آن بارگاهها بارگاه خود را ساخته
و کم زینت برای مقربان خاص خود مقرر فرموده و از نور جلال خود چندان در آنجا جلوها

داده که پادشاهان با شوکت و نخوت چون بآن آستانها میرسند بی اختیار بر خاک
می افتند و جبین را فرش آن زمین می کنند و کسی که اندک بصیرتی باشد میداند که
بعوض طلا و مروارید و یاقوت بر آن در و دیوارها چه نورها و فیضهای روحانی
بکار رفته که دیدهٔ عقلا را خیره میکند و دیگر از بارگاههای قرب الهی مساجد است که آنها
محل قرب و فیض خود گردانیده و اِنَّ بُیُوتِی فِی الْأَرْضِ الْمَسَاجِدُ در شان آنها
فرموده و در روی بوریاهای کهنهٔ آنها برای دوستان خود که دیدهٔ بصیرت شان را جلاء داده
فرشهای زراندود عزت و مکرمت بر روی خسرو پریان لطف و مرحمت گسترده
و در شبهای تار مشعلهای نور هدایت در محرابهای عبادت برای ایشان افروخته است
و دلهای ایشان را چنان مایل بآن مکان عالیشان گردانیده است که یکبار بوریاهای
کهنهٔ آن را بملک قیصر و خاقان نمیفروشند و اگر بضرورتی زمانی دور میشوند مانند ماهی
که از آب جدا شده باشد قرار نمیگیرند تا باز خود را بآن محل انس و رحمت رسانند و از جملهٔ
فواید دیگر عظیمهٔ مساجد اجتماع و ملاقات برادران مومن است که با یکدیگر ملاقات
مینمایند و از فواید یکدیگر بهره میگیرند و در نماز ببرکت یکدیگر بفضیلت جماعت فایز
میشوند و نمازها را بجماعت ادا نمودن از سنتهای موکدهٔ حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله و سلم است و برابر آن فواید بی غایت مترتب میشود و بقبول اقرب است زیرا که ظاهر است

که اگر شخ

که اگر شخصی تنها بدرگاه پادشاهی رود حاجتش بحصول آنقدر نزدیک نیست که با جمعی کثیر برود
و این نیز معلوم است که آداب بزرگان نیست که چندی که با یکدیگر بدرگاه ایشان
روند و عمل یکی شایسته باشد عمل آن را قبول کنند و دیگران را محروم برگردانند و ایضاً
چنانچه آدمی در نمازها یا کاری که به تنهائی کند بگوش و چشم و زبان و سایر اعضا
و جوارح احتیاج دارد و از هر یکی کاری می آید که از عضو دیگر نمی آید و از مجموع
اینها مطلوب حاصل می آید همچنین در میان افراد انسان کامل من جمیع الوجوه نایاب است
پس جمعی که در یکجا مجتمع میشوند یکی علم دارد و یکی پرهیزکاری دارد و یکی رقت دارد
و یکی شکستگی دارد و یکی حضور قلب دارد و هم چنین سایر صفات چون همه باهم در
عبادت شریک شدند و عمل خود را یکی کردند معجون تام الاجزائی بهم میرسد که
خاصیت آن قبول و استجابت دعا و قرب و سایر فواید عظیمه است و ایضاً
بتجربه و اخبار معلوم است که این شرکت موجب کسب کمالات از یکدیگر میشود
و دلها را با یکدیگر الفتی بهم میرسد چنانچه بتجربه ظاهر شده است که اگر یک صاحب رقتی
در میان جماعتی باشد که با یکدیگر نماز کنند باشد همه را برقت می آورد و یکی فایدهٔ دیگر
آن است که این جمعیت لشکر صف بسته آراسته اند در برابر شیطان و لشکرهای او
که جرئت نمیکنند که بر ایشان مسلط شوند چنانچه وارد شده است که رخنهٔ که در میان

صفها میکنند ابلیس که شیطان است جا میکند و ایضاً مرویست که جدا از صف تنها مایستید که گرگ گوسفند
از گله جدا مانده را میخورد و فواید نماز بی نهایت است و تذکر آنها سخن بطول میکشد
و در این باب بذکر چندین حدیث در فضیلت جماعت و تعقیب اکتفا مینمائیم بسند
معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که صفوف امت من در زمین
مانند صفهای ملائکه است در آسمان و یک رکعت نماز جماعت برابر است با بیست و
چهار رکعت که هر رکعتی نزد خدا محبوب تر باشد از عبادت چهل ساله و در روزی
که حق تعالی اولین و آخرین را برای حساب جمع نماید هر که قدم بسوی جماعت برداشته
باشد خدا اهوالهای قیامت بر او آسان کند و او را به بهشت رساند و در حدیث
دیگر فرمود که هر که نماز صبح را بجماعت بگذارد و بنشیند بتعقیب و مشغول ذکر الهی
باشد تا آفتاب طالع باشد حق تعالی در جنت الفردوس هفتاد درجه با او کرامت
فرماید که از هر درجه هفتاد سال راه باشد بدویدن اسب تندرو و هر که
نماز ظهر را با جماعت بجا آورد حق تعالی در جنت عدن پنجاه درجه با او عطا
فرماید که از هر درجه تا درجهٔ پنجاه سال راه باشد بدویدن اسب تند و هر که نماز
عصر را با جماعت بکند چنان باشد که هشت نفر از فرزندان اسماعیل را از بنده که
آزاد کرده باشد و کسیکه نماز شام را بجماعت بکند ثواب یک حج و یک عمرهٔ مقبول برای

او نوشته شود

او نوشته شود و هر که نماز خفتن را بجماعت بکند ثواب عبادت شب قدر با او عطا
فرمایند و در حدیث دیگر منقول است که بصحابه فرمود که میخواهید شما را دلالت کنم
بر عملی که کفارهٔ گناهان شما باشد بسبب آن حق تعالی حسنات شما را زیاده گرداند گفتند
بلی یا رسول الله فرمود که وضو را کامل ساختن با دشواری در شدت و بسیاری گام برداشتن
بسوی مسجدها و انتظار کشیدن بعد از نماز و هر که از شما از خانهٔ خود با وضو بیرون آید
و نماز را در مسجد با مسلمانان بجماعت ادا نماید و بنشیند و انتظار نماز دیگر ببرد
ملائکه از برای او دعا کنند که خداوندا او را بیامرز و خداوندا او را رحم کن و بر او
رحمت فرست و در حدیث معتبر دیگر فرمود که پیش از نمازی جماعتی بکنند بر حضرت
ایشان و راضی بامامت او باشند و در حاضر شدن بنماز رعایت اعتدال نماید
و نماز نیکو موافق حال ایشان بجا آورد حق تعالی مثل ثواب آن جماعت با او عطا نماید
بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که بپای خود بسوی مسجد برود و برای نماز جماعت
بهر گامی که بردارد هفتاد هزار حسنه در نامهٔ عملش بنویسند و هفتاد هزار درجه برای او
بلند کنند و اگر بر این عمل باشد که بمیرد حق تعالی هفتاد هزار ملک بر او موکل
فرماید که در قبر او عبادت کنند و در تنهائی قبر مونس او باشند و از برای او
استغفار نمایند تا از قبرش مبعوث شود و حضرت امیر المومنین علیه السلام وصیت فرمود

که سه چیز است که باعث رفع درجات میشوند کامل ساختن وضو در هواهای سرد و انتظار
کشیدن نماز بعد از نماز و در شب و روز قدم برداشتن بجهت نمازهای جماعت و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود با
همسایگان مسجد که بنماز جماعت حاضر شوند و فرمود که جمعی که بنماز جماعت حاضر
نمیشوند یا این عمل را ترک کنند یا امر میکنم موذن را که اذان و اقامه بگوید و حضرت
امیر المومنین را میفرستم که هر که نماز جماعت حاضر نشده باشد خانهای ایشان را بسوزاند
بالای ایشان و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که اذان جماعت را
بشنود و در مسجد و بی عذری از مسجد بدر رود او منافق است مگر آنکه اراده بر
گشتن داشته باشد و بسند معتبر از حضرت جعفر ابن محمد صلوات الله علیه روایت است
که هر که نمازهای پنجگانه را با جماعت ادا نماید شما گمان نیک باو ببرید و شهادت
او را قبول نمائید و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز خفتن با جماعت بکند پس او در امان
خداست و هر که بر او ظلم کند چنان است که بر خدا ظلم کرده است و هر که پیمان او را بشکند
پیمان خدا را شکسته است و بسندهای معتبر منقول است که نماز جماعت برابر بیست
و پنج نماز تنها است و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است که کسیکه
انتظار نماز کشد بعد از نماز او از جمله زایران خداست و بر خدا لازم است که زایر خود را

گرامی دارد

گرامی دارد و آنچه از او بطلبد عطا فرماید فرمود که طلب روزی نمائید در مابین طلوع صبح
و طلوع آفتاب که آن تاثیرش در روزی زیاده از سفرها کرده است برای تجارت و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از
نماز صبح یکساعت و بعد از نماز عصر یکساعت تا مهمات ترا کفایت کنم و حاجات
ترا بر آورم و در حدیث دیگر فرمود که هر که بعد از نماز صبح در جای نماز خود بنشیند و بیاد
خدا مشغول باشد تا آفتاب برآید حق تعالی او را از آتش جهنم مستور گرداند و در حدیث
دیگر فرمود که ثواب حج بیت الله الحرام باو کرامت فرماید و گناهانش را بیامرزد
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی نمازهای پنجگانه را در بهترین
ساعتها بر شما واجب گردانیده است پس بر شما باد بدعا کردن بعد از نمازها و از حضرت
امیر المومنین علیه السلام منقول است که تعقیب خواندن بعد از نماز صبح و نماز عصر موجب
زیادتی روزیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آدمی را بعد از نماز
البته یکدعای مستجاب است بدانکه احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است و تعقیبات
مخصوص از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسیار وارد شده است باید که آنها را تحصیل نمایند
و بر آنها مداومت کنند و کسیکه آنها را نداند بقرآن خواندن و هر ذکری که داند
خواندن ثواب تعقیب دارد و بهر لغتی که دانند حاجات و مطالب خود را از خدا طلبد بعد از نماز که

ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو بعمل با تقوی زیاده باشد از اهتمام تو باصل عمل بسیار
آن بدرستیکه اندک نیست عملی که با تقوی و پرهیزکاری باشد و چگونه اندک باشد
عملی که مقبول درگاه الهی باشد و عمل با تقوی مقبول است چنانچه حق تعالی میفرماید که خدا
قبول نمیفرماید عمل را مگر از متقیان و پرهیزکاران ای ابوذر آدمی از متقیان نمیشود
تا محاسبه نفس خود نکند شدیدتر و بدقت تر از محاسبه که شریکی در مال شریک خود را
میکند تا آنکه بسبب محاسبه نفس از احوال خود آگاه شود و بداند که خوراکی از کجا بهم میرسد
و آشامیدنی از کجاست و پوشش از کجاست و باو میرسد آیا از حلال است اینها یا از
حرام پس سعی کند که اینها همه از حلال باشد ای ابوذر که هر که پروا نکند که مال را
از کجا کسب میکند و از حرام پروا نداشته باشد حق تعالی پروا نکند که او را از کجا داخل
جهنم بکند ای ابوذر کسیکه خواهد که گرامی ترین مردم باشد پس تقوی را پیشه خود کند
و از خدا بپرهیزد ای ابوذر محبوب ترین شما نزد حق جل و علا کسیست که خدا را
بیشتر یاد کند و گرامی ترین شما نزد حق سبحانه و تعالی کسیست که پرهیزکاری از برای
خدا بیشتر کند و کسیکه از شما نجاتش از عذاب الهی بیشتر است که ترس خدا بیشتر
داشته باشد ای ابوذر متقیان جماعتی اند که از خدا میترسند و احتراز مینمایند
از مرتکب شدن چیزهائیکه از آنها اجتناب لازم نیست و حلال است از ترس آنکه

مبادا

مبادا در شبهه داخل شوند ای ابوذر هر که اطاعت خدا میکند در فعل طاعات و ترک محرمات
پس بتحقیق که یاد خدا او ذکر خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد
ای ابوذر اصل دین ورع و ترک محرمات است و سر دین طاعت خداست ای
ابوذر صاحب ورع باش تا عابد ترین مردم باشی و بهترین اعمال دین شما ورع از معصیات
خداست ای ابوذر فضیلت علم زیاده و بهتر است از فضیلت عبادت و بدانکه اگر
آنقدر نماز کنید که مانند کمان خم شوید و آنقدر روزه بدارید که مانند زه کمان باریک
شوید بشما نفع نخواهد کرد مگر با ورع از محرمات ورزیده اند و زهد و ترک دنیا
اختیار کرده اند ایشان بحق و راستی اولیا و دوستان خدا اند بدانکه تقوی سرمایه جمیع
سعادات است و هم شرط عظیم از شرایط قبول طاعات است چنانچه نص قرآن برین
دلالت کرده است و تقوی در اصطلاح خود را محافظت نمودن و نگاه داشتن است از هر چه
در آخرت ضرر بآدمی رساند و مراتب آن بسیار است مرتبه اول تقوی از شرک
و کفر است که موجب خلود در جهنم است میشود و بدون این مرتبه هیچ عملی و عبادتی صحیح
نیست مرتبه دویم تقوی از جمیع محرمات و از ترک جمیع واجبات است مرتبه سیم تقوی
از فعل مکروهات و از ترک مستحبات است و این مرتبه نتیجه کامل میشود تا مرتبه
که متوجه غیر معبود حقیقی شدن منافی این مرتبه است و این اعلی مرتبه که هر یک بر مرتبه

بسیار مشتمل‌اند در کمال و قبول عمل دخیل‌اند و هر چند آدمی از این مراتب کامل‌تر میشود
و عملش بقبول نزدیکتر میگردد و فواید و آثار از قرب و محبت و معرفت و اتصاف باخلاق
حسنه بیشتر بر اعمالش مترتب میشود و باین مرتبهٔ آخر اشاره است آنچه حق تعالی فرموده
که اتقوا الله حق تقاته یعنی از خدا بپرهیزید چنانچه سزاوار تقوی و پرهیزکاریست
و ورع بحسب لغت نزدیکست بتقوی و گاهی ورع را بر ترک محرمات و شبهات و گاهی
بر جمیع تقوی نیز اطلاق میکنند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که پرسیدند
از تفسیر این آیه که اتقوا الله حق تقاته حضرت فرمود که حق تقوی نیز اطلاق میکنند
و پرهیزکاری آن است که خدا را اطاعت نمایند و معصیت او نکنند و پیوسته در یاد
خدا باشند و خدا را در هیچ حالی فراموش نکنند و شکر نعمت او نمایند و کفران
نکنند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمال است
فرمود که تقوی و پرهیزکاری و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اندک
عملی که با تقوی باشد بهتر آنست از عمل بسیاری که بی تقوی باشد راوی پرسید که
چگونه میشود عمل بسیاری که بی تقوی باشد فرمود که مثل شخصی که طعام بسیار اطعام میکند
و بهمسایگان نیکی و احسان میکنند و پیوسته میهمانان بخانه اش می آیند اما اگر حرام
او را میسر شود مرتکب میشود این است عمل صالح بدون تقوی و عمل اندک با تقوی آنست

که آنقدر

که آنقدر که او میکند از اطعام و احسان و خیرات نمیکند اما چون دری از درهای حرام بر او
گشوده شد داخل آن نمیشود و بسند معتبر منقول است که عمرو بن سعید بخدمت حضرت صادق ع
عرض نمود که من بعد از سالها بشما ملازمت میکنم میخواهم مرا وصیتی بفرمائید که بآن
عمل نمایم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و ورع نمودن از
منهیات و سعی و اهتمام نمودن در عبادات و بدانکه اهتمام در عبادات نفع نمیکند
مگر با ورع و پرهیزکاری و در حدیث دیگر فرمود که از خدا بپرهیزید و حفظ کنید دین
خود را بورع و در حدیث دیگر فرمود که بر شما باد بورع که نمیتوان رسید بآنچه نزد حق تعالی است
از ثوابها و درجات رفیعه مگر بورع و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امام محمد باقر ع
گفت که دشوارترین عبادتها ورع است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
باب الصباح فرمود که چه بسیار کم است در شما کسیکه متابعت جعفر نماید از اصحاب من نیست
مگر کسیکه ورعش شدید و عظیم باشد و از برای خالق و آفریدگارش عبادت کند
و امید ثواب از او داشته باشد اینجماعت اصحاب منند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم اجتناب کن از آنچه بر تو حرام گردانیده ام
تا پرهیزکارترین مردم باشی و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که صاحب ورع از مردمان
کیست فرمود که کسیکه پرهیز دارد از چیزهائیکه خدا حرام کرده است و در حدیث دیگر فرمود که آدمی

مؤمن نمیشماریم مگر آنکه جمیع اوامر ما را متابعت نماید و اراده و خواهش فرموده‌های ما داشته باشد
و از جملهٔ متابعت و ارادهٔ امر ما ورع و پرهیزکاریست پس ورع را زینت خود گردانید
تا مورد رحمت الهی گردید و بورع دفع کنید و مکر دشمنان ما از خود بکنید تا خدا شما را
بلند مرتبه گرداند و در حدیث دیگر فرمود که صاحب ورع‌ترین مردم کسی است که نزد
شبهها توقف نماید و از شبهه احتراز کند و عابدترین مردم کسی است که فرایض و واجبات
الهی را بر پا دارد و نیکو بعمل آورد و زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک نماید
و عابدترین مردم کسی است که گناهان را ترک نماید و از حضرت امیر المؤمنین ع
منقول است که هر که ما را دوست دارد باید که باعمال ما عمل نماید و استعانت جوید
بدرستیکه بهتر چیزی که در امر دنیا و آخرت باو استعانت توان جست ورع است
و فرمود که شکر هر نعمتی ورع از محارم الهی است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که بر شما باد بورع و ترک محرمات و شبهات بدرستیکه ورع دینی است که ما پیوسته
ملازم او میباشیم و خدا را بآن عبادت میکنیم و آن را اراده میفرمائیم از موالیان
و شیعیان خود پس ما را بتعب میندازید در شفاعت خود بآنکه مرتکب محرمات شوید
و بر ما دشوار باشد شفاعت شما ای ابوذر هر که در روز قیامت بیاید با سه خصلت
پس بتحقیق که او خاسر و زیانکار است ابوذر گفت که آن سه خصلت چه خصلتهاست

پدر و مادرم

پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که ورعی که او مانع شود از مرتکب شدن چیزهائیکه حق تعالی
بر او حرام گردانیده است و حلمی که باو رد کند و دفع نماید جهالت و سفاهت بیخردان
و خلقی که بآن مدارا نماید با مردم بدانکه حلم و بردباری نمودن و خشم خود را فرو
خوردن و از تندیها و بدیهای مردم عفو نمودن از صفات پیغمبران و ائمهٔ معصومین
صلوات الله علیهم و دوستان خدا است و عقل و شرع بحسن و نیکی این صفات جمیله
شهادت داده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که در
خطبهٔ فرمودند که میخواهم خبر دهم شما را به بهترین خلقهای دنیا و آخرت عفو نمائید
از کسیکه بر شما ظلم کند و صله و نیکی کنید با کسیکه از شما قطع کند و احسان کنید با کسیکه با شما
بدی کند و عطا کنید بکسیکه شما را محروم گرداند و از حضرت علی ابن الحسین علیه السلام
منقول است که چون در روز قیامت حق تعالی اولین و آخرین را در یک زمین
جمع نماید منادی ندا کند که کجایند اهل فضل پس گروهی از مردم برخیزند ملائکه
بایشان گویند که چه چیز بود فضل شما گویند که ما صله میکردیم با کسیکه از ما قطع میکرد
و عطا میکردیم بکسیکه ما را محروم میکرد و عفو مینمودیم از کسیکه با ما ظلم میکرد
پس بایشان گویند که راست گفتید داخل بهشت شوید و از حضرت امام محمد باقر ع
منقول است که پشیمانی بر عفو کردن بهتر و آسانتر است از پشیمانی بر عقوبت و از حضرت

علی ابن الحسین علیه السلام منقول است که هیچ جرعه نزد من محبوب تر نیست از جرعه خشمی که فرو
برم و صاحبش را بآن مکافات نکنم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که
هیچ چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم پدر تو نمیشود مانند جرعه خشمی که عاقبتش صبر است
و از آنحضرت منقول است که هیچ بنده خشم را فرو نمیخورد مگر آنکه حق تعالی عزت آنرا
در دنیا و آخرت زیاده میگرداند و حق تعالی فرموده است در مقام مدح جماعتی که آن
جماعتیکه خشم خود را فرو میخورند و عفو می کنند از مردم و خدا دوست میدارد نیکو
کاران را و حق تعالی او را از بیم بر آن عزت در آخرت ثواب عظیم کرامت
میفرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که خشم را فرو خورد
و قدرت بر انتقام داشته باشد حق تعالی در قیامت دل او را پر کند از ایمنی
و ایمان و رضا و خوشنودی و بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که صبر کن بر جور دشمنان نعمت خدا بر خود بدرستیکه مکافات از برای کسیکه در حق
معصیت خدا میکند بهتر از این نیست که تو در حق او اطاعت خدا کنی و از
حضرت علی ابن الحسین علیه السلام منقول است که فرمود که خوش می آید مرا از کسیکه حلمش
در هنگام غضب او را دریابد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حق تعالی
دوست میدارد صاحب حیای صاحب حلم بردبار را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

منقولست

منقول است که حق تعالی هر کسیرا بجهالت و تندخوئی عزیز نکرده است و هرگز کسیرا بحلم و بردباری ذلیل
نکرده است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حلم بس است معین و یاور آدمی و اگر
صاحب حلم نباشی خود را بر حلم بدار و در حدیث دیگر فرمود که چون در میان دو کس منازعه
میشود دو ملک نازل میشوند و بآن یک که سفاهت و تندی و هرزه گوئی کرده میگویند
که گفتی و گفتی و خود سزاواری آنچه را گفتی و عقوبت جزای گفتهای خود خواهی یافت
و بآن دیگری که حلم کرده میگویند که حلم کردی و صبر کردی و بزودی خدا ترا خواهد آمرزید
اگر حلم خود را بتمام رسانی و اگر آن دیگری هم ترک حلم کند و هرزه های او را جواب گفت
آن دو ملک بالا میروند و ایشانرا بکاتبان اعمال میگذارند و در حدیث دیگر
فرمود که ما اهل بیتیم که مروت ما آن است که عفو میکنیم از کسیکه بر ما ظلم کند
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که حضرت عیسی بحضرت یحیی نصیحت فرمود
که هرگاه مردم در حق تو بدی بگویند که در تو باشد بدان که گناهی را بیاد تو آورده اند
از آن گناه استغفار کن و اگر بدی گویند که در تو نباشد بدانکه بی تعب برای تو
ثوابها نوشته اند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که سه کسند که میباید از سه کس
انتقام نکشند شریف و بلند مرتبه از وضیع و دون مرتبه و حلیم و بردبار از سفیه
و بیخرد و صالح و نیکوکار از فاجر و بدکردار و حضرت صادق علیه السلام فرمود که سه خصلت است

که در هر که باشد حق تعالی او را از حور العین تزویج نماید بهر نحوی که خواهد فرو خوردن
خشم و صبر کردن بر شمشیر در راه خدا و شخصی که مال حرامی او را میسر میشود و از برای
خدا ترک نماید و در حدیث دیگر فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد او
خصلتهای ایمان را در خود کامل گردانیده است کسیکه صبر کند بر ظلم و خشم خود را
فرو نشاند از برای خدا و عفو کند و از تقصیر مردم بگذرد حق تعالی او را داخل
بهشت کند بی حساب و شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که دو قبیله عظیم اند و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که خود را نگاه دارد در هنگام ترس و در هنگام
غضب حق تعالی او را بر آتش جهنم حرام گرداند و از حضرت رسول صلی الله منقول است
که سه خصلت است که هر که این سه خصلت در او نباشد از من نیست و از خدا
نیست یعنی که امت پسندیده من و بنده خالص خدا نیست پرسیدند که آن خصلتها
چیست فرمود که حلمی که بآن رد کنند جهالت و بیخردی جاهلان را و خلق نیکو که با آن
در میان مردم تعیش نماید و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خدا
و در حدیث دیگر فرمود که هر که خشم را فرو خورد حق تعالی دل او را پر از ایمان کند
و هر که از ظلمی که بر او واقع شده باشد عفو نماید حق تعالی او را در دنیا و آخرت
عزیز گرداند و بسند معتبر نیز منقول است که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

منقول است

منقول است که از آنحضرت پرسیدند که بردبارترین مردم کیست فرمود که هر که به
غضب نیاید پرسیدند که کدام یک از خلق قوی تر و توانا ترند فرمود که هر که حلیم تر
و بردبارتر است و از حضرت رسول صلی الله منقول است که سزاوارترین مردم
بعفو کردن کسی است که قدرتش بر عقوبت بیشتر باشد و داناترین مردم کسی است
که خشم خود بیشتر فرو خورد و بسندهای معتبر منقول است در تفسیر صفح جمیل که حق تعالی
بآن امر فرموده است که مراد آن است که عفو کنی بی آنکه عتاب کنی صاحب جرم را و بسند
معتبر از حضرت امام علی النقی علیه السلام منقول است که حضرت موسی علیه السلام از حق تعالی
سؤال نمود که الهی چه چیز است جزای کسی که صبر نماید بر آزار مردم و دشنام ایشان
در راه رضای تو فرمود که او را اعانت مینمایم در هولهای روز قیامت
و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حق تعالی بپیغمبری از پیغمبران
وحی فرمود که چون صبح بیرون میروی اول چیزی که بنظرت در آید آنرا بخور و دویم را
که می بینی آنرا بپوشان و سیم را قبول کن و چهارم را نا امید مکن و از پنجم
بگریز چون صبح شد و بیرون آمد کوه عظیم سیاهی را دید از برابرش مینماید ایستاد و متفکر
شد که حق تعالی فرموده است که این را بخورم و حیران ماند بعد از آن با خود اندیشه
کرد که البته حق تعالی مرا امر نمیکند بچیزی که من طاقت آنرا نداشته باشم پس بجانب

آن کوه روانه شد که آن را بخورد هرچند نزدیکتر میرفت آنکوه کوچکتر میشد تا چون نزدیک
آن رسید آن را بقدر لقمهٔ یافت آن را خورد آنقدر لذت از آن یافت که هرگز از
هیچ چیز نیافته بود دیگر پارهٔ راه رفت طشت طلائی دید چنین مأمور شده بود که آن را
بپوشاند کودی کند و آن را در خاک پنهان کرد و روانه شد چون بعقب [illegible]
نظر کرد دید که آن طشت از خاک بیرون افتاده ظاهر شده گفت آنچه خدا فرموده بود
کردم دیگر مرا کاری نیست چون پارهٔ دیگر راه رفت مرغی را دید که از عقبش بازی می‌آید
و قصد شکار آن مرغ نمود و مرغ باو پناه آورده چون حق تعالی امر فرموده بود که آن را قبول
کند آستین خود بگشود تا مرغ داخل آستین او شد پس باز از عقب رسید و گفت
شکار مرا از دست من گرفتی و من چند روز است از پی این شکار رسیده‌ام و چون حق تعالی
فرموده بود که آن را مأیوس نگرداند پارهٔ از گوشت ران خود برید و نزد آن افکند چون
پارهٔ دیگر راه رفت گوشت مرداری گندیده کرم افتاده را دید چنین مأمور شده بود که
از آن بگریزد گریخت و برگشت شب در خواب باو گفتند که آنچه مأمور شده بودی کردی
دانستی که آنها چه بود گفت نه گفتند که آن کوه صورت غضب بود بدرستیکه آدمی که غضبناک
شد خود را نمی‌شناسد و چون خود را ضبط کرد و قدر خود را شناخت و غضبش ساکن شد
عاقبتش مثل آن لقمه طیب و لذیذ است که خوردی و اما آن طشت پس آن عمل صالح است

که چون بنده

که چون بنده او را میپوشاند و مخفی میگرداند حق تعالی البته آن را ظاهر میگرداند برای آنکه
در دنیا زینت دهد با آنچه از برای او ذخیره مینماید از ثواب آخرت و اما مرغ
پس آن مرغ مثل شخصی است که ترا نصیحتی میکند که نصیحت او را قبول نمائی و اما باز پس
آن مثل شخصی است که از تو حاجتی طلب نماید او را مأیوس مکن و اما گوشت مردار گندیده پس
آن غیبت است از آن بگریز ای عزیز اگر خواهی فضیلت حلم و کظم غیظ را بدانی
نظر کن باحوال پیغمبران خدا که از امتهای خود چه مشقتها کشیدند و از درشتیهای خوی
گمراهان چه آزارها متحمل شدند و حلم فرمودند خصوصا حضرت رسول صلی الله که از کفار
قریش و غیر ایشان چه خشونتها دیدند و چه محنتها کشیدند و یکمرتبه بر ایشان نفرین نکردند
و آن معدن آداب و مفخر اولوالالباب با اجلاف عرب چگونه سلوک میفرمودند
و از آنجماعت چه بی ادبیها و گستاخیها نسبت بآنجناب صادر شد و حضرت فرمودند
چنانچه نقل کرده‌اند که روزی آنحضرت براهی میرفتند اعرابی آمد از پشت سر ردای
آنحضرت را گرفت و کشید چندانکه اثر آن در گردن مبارک آنحضرت ماند و گفت
یا محمد عطائی بمن بده حضرت بسوی او کردند و تبسم فرمودند و با وعطای جزیل
نمودند مقارن اینحال حق تعالی در نعت آنجناب فرستاد که انک لعلی خلق
عظیم بدرستیکه بر خلق عظیمی و آن بدیها که کفار قریش بآنحضرت کرده بودند چنین

در فتح مکه اسیر آنحضرت شدند و همه در مسجد الحرام بیحربه و سلاح حاضر شدند حضرت
بر در کعبه ایستادند و هر یک از ایشان منتظر عقوبتها بودند پرسیدند که با ما چه خواهی کرد
فرمود که آن میکنم که یوسف با برادرانش کرد بر شما ملامتی نیست و اگر مسلمان
شوید خدا شما را می‌آمرزد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که
آنزن یهودی را که گوسفند را از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و زهر در آن
کرده که حضرت را هلاک کند حضرت فرمود که چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر
پیغمبر است باو ضرر نخواهد رسانید و اگر پادشاه است مردم را از او راحت میدهیم
و با آن عمل حضرت از او عفو نمود و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است
که یهودی چند دینار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌طلبید روزی آمد و طلب نمود
حضرت فرمود که ای یهودی حاضر ندارم که بدهم گفت ای محمد از تو جدا نمیشوم تا از تو بگیرم
حضرت فرمود که پس من نزد تو می‌نشینم تا بهم رسد پس حضرت در همانموضع باو نشستند
تا ظهر شد و گفته‌اند که حضرت نماز ظهر را همانجا کردند و باو نشستند
تا وقت نماز عصر و نماز عصر را نیز در آنجا کردند و باو نشستند تا نماز شام و خفتن را
نیز در آنموضع کردند و شب در آنجا ماندند تا نماز صبح و نماز صبح را نیز در آنجا کردند و یهودی
ملازم آنحضرت بود و جدا نمیشد و صحابه او را تهدید و وعید مینمودند حضرت بصحابه فرمود

دیگر چه میخواهید

دیگر چه میخواهید از او گفتند یا رسول الله یهودی ترا اینقدر زمان حبس کرده است حضرت فرمود
که خدا مرا مبعوث نگردانیده است که ظلم کنم نه بر کسی که در امان باشد و نه بر کسی که در امان
نباشد و چون روز بلند شد یهودی اشهد گفت و مسلمان شد و گفت نصف مال خود را
میدهم که در راه خدا صرف نمائی و الله که من این کار را برای این کردم که پیغمبری تو بر من ظاهر
شود زیرا که نعت ترا در توریة خوانده‌ام که محمد بن عبدالله مولد او مکه است و محل
هجرت او مدینه باشد و درشت خو نیست و غلیظ نیست و صدا بر روی مردم بلند
نمیکند و فحش نمیگوید و دشنام نمیدهد و اینک من شهادت میدهم که خدا یکی است و تو فرستادهٔ اوئی و
اینک مال من برای توست هرچه خواهی در مال من بکن و آن یهودی مال بسیاری داشت
بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که فراش حضرت رسول صلی الله علیه و آله
عبائی و بالش تکیهٔ آنحضرت پوستی بود که در میانش لیف خرما پر کرده بودند شبی آن عبا را
دو ته کردند برای آنحضرت که راحت بیشتر باشد چون صبح شد فرمود که دیشب بسبب
نرمی فراش دیر بنماز برخواستم دیگر یکته بیندازید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
چه محنتها از صحابهٔ حضرت و از اصحاب خود کشیدند و در هنگام قدرت از همه عفو فرمودند
چنانچه در جنگ جمل همه شمشیر بر روی او کشیدند و اصحابش را کشتند و مجروح کردند و همین
که دست بر ایشان یافت عفو فرمود و عایشه را با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و انتقام از

با آن ملعونه همراه کرد و مروان ابن الحکم با آن آزارها که بآنحضرت رسانیده بود رها کرد
و عبد الله ابن زبیر با آن شدت عداوت و آزار که بآنجناب رسانید و هر زمان که
گفت بعد از اسیر شدن رها کرد و همچنین در باب اصحاب نهروان و غیر ایشان
و بعد از ضربت ابن ملجم او را امر بکشتن او نفرمود و حضرت امام حسن علیه السلام
وصیت فرمود که او را یک ضربت بیش مزنید و گوش و بینی او را مبرید و از طعام
و شرابی که من میخورم باو هم بدهید و چندین هزار خارجی در میان اصحابش بودند و آن مغز
اهل ایمان را بکفر علانیه نسبت میدادند و کنایها میگفتند و عفو میفرمود و متعرض ایشان
نمیشد و نقل کرده اند که روزی آنحضرت در بازار خرما فروشان میگذشت کنیزکی را
دیدند که گریه میکند پرسیدند که چرا گریه میکنی گفت مولای من مرا فرستاده بود که یکدرهم
خرما بخرم و از این مرد خریدم چون بردم ایشان نپسندیدند الحال پس آورده ام و این
مرد قبول نمیکند حضرت فرمود که ای بنده خدا این کنیز کیست و اختیاری ندارد
درهمش را رد کن و خرما بگیر آنمرد حضرت را نشناخت و برخواست و دستی در میان سینه
آنحضرت زد مردم باو گفتند که امیر المؤمنین است آنمرد بلرزه آمد و رنگش زرد شد
و خرما را گرفت و درهم را پس داد و گفت یا امیر المؤمنین از من راضی شو فرمود که چون
حق مردم را بمردم رسانیدی پس از تو راضی ام و بروایت دیگر منقول است که آنحضرت

غلامی داشته

غلامی داشته مکرر او را طلبیدند و او جواب نگفت چون بیرون آمدند دیدند که در پیش
در ایستاده است فرمودند که چرا جواب نگفتی گفت تنبلی مرا مانع شد از جواب
گفتن و از عقوبت شما ایمن بودم حضرت فرمود که حمد و سپاس خداوندی را که مرا چنین
کرد که خلقش از عقوبت من ایمنند و در همان ساعت غلام را آزاد کردند و بروایت
دیگر منقولست که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجنگ عمرو بن عبدود رفتند
در دفعه اول که بر او ظفر یافتند شمشیر بر او نزدند صحابه بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را
فوت کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سبب توقف و تاخیر را ایشان خواهد گفت از برای شما
چون بار دیگر بر او ظفر یافتند و او را کشتند و برگشتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله از علت
توقف و تاخیر سؤال فرمودند حضرت فرمودند که او در اول فحش گفت و آب دهن بر روی من انداخت
ترسیدم که مبادا کشتن او از روی غضب باشد و مراد نفس نه از برای خدا پس او را
گذاشتم تا غضبم فرو نشست و خالص از برای خدا او را کشتم و بروایت دیگر منقول است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زنی را دیدند که مشک آبی بر دوش دارد و مشک را از او
گرفتند و بخانه که او میخواست برسانند و در راه از احوال او سؤال نمودند گفت که علی ابن ابیطالب
شوهر مرا ببعضی از سرحدها فرستاد و او کشته شد و یتیمی چند نزد من گذاشته و من چیزی ندارم
و مضطر شده ام که خدمت مردم میکنم حضرت برگشتند و در آن شب اضطراب داشتند تا صبح و چون

صبح شد زنبیلی را پر از آرد و گوشت و خرما و انواع طعامها کردند و رو بخانه آن
زن روان شدند بعضی از اصحاب گفتند که بما دهید همراه شما بیاوریم فرمود که کی حامل وزر من
در آخرت خواهد بود و چون بخانه آن زن رسیدند در را کوفتند زن گفت که کیست
فرمود که من آن بنده ام که دیروز مشک را برای تو برداشتم در را بگشا که برای
اطفال تو چیزی آورده ام آن زن گفت که خدا از تو راضی شود و میان من و علی ابن
ابیطالب حکم کند چون در را گشود حضرت فرمودند که میخواهم من کسب ثواب بکنم یا بگذار که خمیر
خمیر کنم و نان بپزم و تو اطفال را محافظت نما یا من اطفال را محافظت نمایم و تو خمیر کن
و تو نان بپز گفت من در نان پختن صاحب وقوف ترم شما اطفال را نگاه داری کنید
پس آن زن آرد را خمیر کردند و حضرت گوشت را پخته و گوشت و خرما و غیر آن
لقمه میکردند و بدهان اطفال میگذاشتند و هر لقمه که بایشان میدادند میفرمودند
که ای فرزند علی ابن ابیطالب را حلال کن و چون خمیر برآمد زن گفت که ای بنده خدا بیا
و تنور را برافروز حضرت متوجه برافروختن تنور شدند در آنحال زنی بآنخانه آمد
و حضرت را شناخت و بآن زن گفت که این امیر مؤمنان و پادشاه مسلمانان است
که تو را خدمت میکند پس آن زن دوید بخدمت آنحضرت و فریاد برآورد که من از
شرمندگی تو چگونه برآیم حضرت فرمود که من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم که در حق

تو تقصیر کرده ام

تو تقصیر کرده ام و بروایت دیگر منقول است که ضرار بن ضمره بنزد معویه علیه اللعنة آمد معویه
باو گفت که علی را برای من وصف کن گفت مرا معاف دار از این امر معویه گفت که معاف
نمیدارم ضرار گفت والله که صاحب اندیشهای دور و دراز بود و در راه خدا قوی
و تنومند بود آنچه میفرمود همه حق بود و آنچه حکم میکرد همه عدل بود پیوسته نهرهای علوم
الهی از جوانبش جاری بود و چشمهای حکمت از اطراف و نواحیش میجوشید از دنیا
و زینتهای آن وحشت مینمود و بشبها و تاریکیهای شب انس میگرفت پیوسته
والله که آب دیده اش روان بود و فکرهایش دور و دراز بود پیوسته در تفکر بود
و دست را حرکت میداد و با خود مخاطبها میفرمود و با پروردگار خود مناجات
مینمود و از جامهای هر چه درشت بود او را خوش تر می آمد و از خوردنیها هر چه لذتش
کمتر بود بر او گواراتر بود والله که در میان ما مثل یکی از ما بود و خود را بر ما زیادتی
نمیداد و چون بنزد او میرفتیم ما را نزدیک خود مینشانید و هر گاه که سؤال میکردیم
جواب میفرمود و با آنکه با ما این روش سلوک میفرمود و با آنکه از مهابت و جلالت
او با او سخن نمیتوانستیم گفت و از عظمت و شوکت او نظر بر رویش نمیتوانستیم
کرد و چون تبسم میفرمودند دندانهای مبارکش مانند مروارید ظاهر میشد اهل دین و ورع را
تعظیم میفرمود و مساکین و درویشان را دوست میداشت مردم صاحب قوت و دولت

طمع نمیکردند از او که میل بجانب ایشان نماید و ضعیفان و بیچارگان از عدالتش مایوس نبودند
قسم میخورم بخدا که در بعضی از شبها او را میدیدم و در عین تاریکی شب که در محراب ایستاده
بود و نزد پروردگار خود استغاثه میکرد مانند کسی که ماری یا عقربی او را گزیده باشد
و گریه میکرد مانند کسیکه مصیبت عظیمی باو رسیده باشد و گویا در گوش من است که مکرر
میفرمود ای دنیا آمده که متعرض من شوی و مرا مشتاق خود کنی هیهات هیهات برو و دیگری را
فریب بده که مرا با تو کاری نیست و تو را سه طلاق گفته ام و مرا بتو رجوعی نیست عمر تو
کوتاه است و امر تو سهل است و آرزوهای تو بیقدر است آه آه از کمی توشه
و درازی سفر و وحشت و تنهائی راه و عظمت احوالی که بر آینده دارد میباید شد
پس آب چشم معویه در اینحال بر ریش نحسش جاری شد و خروش از اهل مجلس برخاست
و معویه گفت که والله که ابوالحسن چنین بود که میگوئی بگو که از مفارقت او چه حال داری
گفت از حال کسیکه فرزند یگانه اش را بر روی سینه اش کشته باشند پس برخاست
و گریان از مجلس آن ملعون بیرون آمد و بسند معتبر منقول است از ابوذر که حبشیه ای بود
کنیزک که از برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بهدیه آوردند که چهار هزار درهم قیمت آن
بود و در خانه آنحضرت خدمت میکرد روزی فاطمه صلوات الله علیها داخل شدند
دیدند که سر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دامن آن کنیز است حضرت فاطمه فرمودند که چیزی

واقع شد حضرت فرمود که نه والله ای دختر محمد هیچ چیز واقع نشده است حضرت فاطمه
فرمود که مرا رخصت ده که بخانه پدر خود روم فرمود که اختیار داری و مأذونی چون متوجه
خانه حضرت رسول شدند جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت سلام میرساند
و میفرماید که اینک فاطمه بشکایت علی می آید و در باب علی چیزی قبول مکن در اینحال حضرت
فاطمه رسید حضرت رسول فرمود که آمده که شکایت علی بکنی فرمود که بلی برب کعبه فرمود
که برگرد و بگو که من برضای تو راضیم هر چند بر من دشوار باشد حضرت فاطمه برگشتند و سه
مرتبه مفاد این سخن را فرمودند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که شکایت مرا بخلیل من
و حبیب من کردی واویلا از شرمندگی آنحضرت حکیم خدا را گواه گرفتم ای فاطمه که این کنیزک را
از برای خدا آزاد کردم و چهارصد درهم که از عطای من زیاد آمده تصدق کردم بر فقیران
اهل مدینه پس جامه پوشیدند و نعلین در پا کردند و متوجه خدمت حضرت رسول صلی الله علیه
در اینحال جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت سلام میرساند و میفرماید که
بعلی بگو که بهشت را بتو دادم بسبب آنکه کنیزک را از برای خشنودی فاطمه آزاد کردی
و جهنم را بتو گذاشتم برای چهارصد درهم که تصدق کردی پس هر کرا خواهی برحمت داخل
کن بهشت و هر کرا بعفو من از جهنم بیرون آور پس در آنوقت حضرت امیرالمؤمنین
فرمود که منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و بروایت دیگر از حضرت امیرالمؤمنین منقول است

که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را دیدند که عبای کهنه از جلهای
شتر در بر دارد و در اثنای شیر دادن فرزند خود بدست مبارک خود آسیا میکند
حضرت گریان شدند و فرمودند که ای فرزند صبر کن بر تلخیها و مشقتهای دنیا برای حلاوتها
و راحتهای آخرت حضرت فاطمه فرمود که یا رسول الله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای
او و شکر میکنم او را بر احسانهای او در اینحال حق تعالی بر حضرت رسول صلی الله
این آیه را فرستاد که زود باشد که پروردگار تو از کرامتهای خود بتو آنقدر
بدهد که تو راضی شوی و بسند معتبر منقول است که شامی در مدینه حضرت امام حسن
علیه السلام را دید که سواره میروند زبان بلعن و طعن حضرت گشود چون فارغ شد
حضرت امام حسن علیه السلام رو باو کردند و سلام کردند و تبسم نمودند و فرمودند که
ای شیخ گمان دارم که تو غریبی و شاید بر تو اشتباهی شده باشد اگر توانگری میخواهی ترا توانگر
میگردانم و هر چه سؤال مینمائی بتو عطا میکنیم و اگر راه هدایت میخواهی ترا راهنمائی
میکنیم و اگر مرکب سواری میخواهی بتو میدهیم و اگر گرسنه سیرت میکنیم و اگر عریانی
ترا میپوشانم و اگر محتاجی ترا غنی میکنیم و اگر رانده شده ترا پناه میدهیم و هر حاجت
که داری برمی آورم اگر بیائی بخانه ما و تا هنگام رفتن میهمان ما باشی از برای تو بهتر است
زیرا که ما خانه گشاده داریم و آنچه میخواهی از مال و اسباب میسر است چون آن شامی

این نوع مکالمه از آنحضرت شنید گریست و گفت گواهی میدهم که خلیفه خدائی در زمین
و دانستم که خدا بهتر میداند که رسالت و خلافت را بکی دهد و تو و پدرت دشمن ترین
خلق بودید نزد من و دوست ترین دار اهل بیت علیهم السلام شد و در روایت وارد شده است
که در میان محمد بن الحنفیه و حضرت امام حسن علیه السلام منازعه شد محمد بن حنفیه بحضرت
نوشت که ای برادر پدر من و تو علی ابن ابیطالب است و مادر تو فاطمه دختر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله است و اگر تمام عالم پر از طلا میشد و مادر من مالک آنها میبود
بفضل مادر تو نمیرسید همین که نامه مرا میخوانی برودی بنزد من بیا تا مرا راضی کنی که تو
اولائی بفضل و احسان بمن والسلام حضرت چون نامه را خواندند برودی بدیدن او مبادرت
نمودند و دیگر در میان ایشان چیزی واقع نشد و از حضرت علی ابن الحسین علیه السلام
منقول است که چون با حضرت امام حسین علیه السلام و لعنة الله علی قاتله بکربلا میرفتیم
در هیچ منزلی فرود نمی آمدیم و بار نمیگشودیم مگر آنکه آنحضرت حضرت یحیی را یاد میکردند
و در روزی فرمودند که بسبب خواری و بی اعتباری دنیا نزد خدا سر حضرت یحیی را
بهدیه نزد فاحشه از فاحشه های بنی اسرائیل بردند و از وفور حلم آن معدن جود
و کرم آن بود که با آنکه فرزندان و برادران و دوستان آنجناب عالی را در برابرش
شهید کردند و حق تعالی بملائکه آسمان و زمین و جن و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را

در فرمان آنحضرت کرده بود برای ایشان نفرین کرد و عذاب از برای ایشان بر طلبید و بروایتی
سیصد و شصت زخم و بروایتی هزار و نهصد جراحت و بروایت دیگر صد و هشتاد زخم شمشیر
و نیزه و چهار هزار زخم ببدن مبارکش رسید و باز بر آن گروه اشقیا ترحم میفرمود و در هدایت
ایشان سعی مینمود و بقوت ربانی و زور بازوی اسد اللهی گروهی از ایشان را بشمشیر
و نیزه بجهنم فرستاد چنانچه در بعضی روایات آمده است که هزار و نهصد و پنجاه کس را بدست
مبارک خود کشت بغیر آن جماعت که مجروح گردانید و بسند دیگر منقول است که چون آن جناب
بشهادت فایز گردیدند در پشت دوش مبارک آنحضرت پینه‌ها و اثرها بود از حضرت امام
زین العابدین علیه السلام از سبب آن پرسیدند فرمود که این اثرها و پینه‌ها از بسیاری
برداشتن بارهای گران و انبانهای سنگین بود که شبها بر دوش مبارک خود بخانهای
بیوه زنان و یتیمان و مسکینان میبردند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت
امام حسین علیه السلام در جای تاریکی نشسته بودند از نور جبین و گردن آن آفتاب
برج امامت دیده میشد که آنحضرت در آنجا نشسته اند و بسند معتبر منقول است که
روزی کنیزک آب بر دست حضرت امام زین العابدین علیه السلام میریخت ابریق
از دستش افتاد و سر مبارک آنحضرت را مجروح کرد حضرت سر بالا کردند آن کنیز گفت که حق تعالی
میفرماید که والکاظمین الغیظ فرمود که خشم خود را فرو خوردم باز گفت که والعافین عن الناس

فرمود که خدا

فرمود که خدا از تو عفو کند که من عفو کردم باز گفت که والله یحب المحسنین فرمود که برو که ترا
آزاد کردم از برای خدا و بروایت دیگر منقول است که کنیزی از کنیزان آنحضرت کاسه را
شکست که در آن کاسه طعامی بود رنگش زرد شد حضرت فرمود که برو ترا آزاد کردم از برای
خدا و بروایت دیگر وارد شده است که شخصی آنحضرت را دشنام داد غلامان آنحضرت قصد او
کردند حضرت فرمود که بگذارید که آنچه از بدیهای ما پوشیده است زیاده از آن است
که بالنسبت میدهند پس رو بآن شخص کردند و فرمودند که آیا ترا بما حاجتی هست آن مرد خجل شد
حضرت فرمودند که جامه با هزار درهم باو عطا کردند آن مرد گریان شد و برگشت و فریاد کرد که گواهی
میدهم که تو فرزند رسول خدائی و بروایت دیگر منقول است که شخصی آنحضرت را دشنام داد
حضرت فرمود که اگر چنانچه عقبه بسیار دشواری در آخرت در پیش دارم که من از آن عقبه خواهم گذشت
از گفته تو پروا ندارم و اگر در آن عقبه حیران خواهم ماند من بدترم از آنچه تو میگوئی و در روایت
دیگر آمده است که شخصی با آنجناب ناسزا گفت و حضرت ملتفت او نشدند آن ملعون گفت که ترا
میگویم حضرت فرمود که من هم از تو عفو میکنم و میگذرانم و بسند دیگر منقول است که حضرت
علی ابن الحسین علیه السلام غلام آزاد کرده داشت که سرکار بعضی از مزارع آنحضرت بود روزی
بآن مزارع وارد شدند دیدند که خرابی و تلف بسیار در آن مزرعه کرده است یکتا زیانه
برو زدند و بعد از زدن نادم شدند چون بخانه برگشتند طلب آن غلام فرستادند چون غلام

حاضر شد دید که حضرت جامه از بدن مبارک دور کرده اند و تازیانه در پیش آنحضرت گذاشته است
گمان کرد که حضرت اراده سیاست و تنبیه او دارد بسیار ترسان شد حضرت تازیانه را
برگرفته و بدست او دادند و فرمودند که امروز از من لغزشی صادر شد که هرگز از من
صادر نشده بود بگیر این تازیانه را و قصاص آن بر من بزن غلام گفت ای مولای من گمان
من این بود که مرا دیگر عقوبت خواهی کرد و مستحق هستم آنچه را نسبت بمن بجا آوری باز
حضرت مبالغه فرمود او گفت بخدا پناه میبرم از چنین عمل شما را حلال کردم باز مکرر فرمود
که چون آن غلام راضی نشد فرمود که چون این را نمیکنی بتدارک آن تازیانه مزرعه را از برای
خدا بتو بخشیدم و ایضا منقول است که روزی جمعی در خانه آنحضرت مهمان بودند غلام
بریانی که در تنور بود بیرون آورد و خواست که بتعجیل بر سر سفره آورد خوان از دستش بر سر
طفل صغیر آنحضرت خورد و آن پسر کشته شد و غلام متحیر گشت امام علیه السلام چون اضطراب
غلام را دیدند گفتند تو عمدا این عمل نکردی مضطرب مباش ترا آزاد کردیم و متحیر مشو
و از روی بشاشت طعام را بحضار خورانیده بعد از آن بدفن طفل مشغول شدند
و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت بر جماعتی گذشتند شنیدند که غیبت
آنحضرت میکنند ایستادند و فرمودند که اگر راست میگوئید خدا مرا بیامرزد و اگر
دروغ میگوئید خدا شما را بیامرزد و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام

غلامی را

غلامی را از غلامان خود را پی کاری فرستادند دیر برگشت حضرت از عقبش بیرون آمدند
دیدند که خوابیده است بر بالای سرش نشستند و باد بیزنی که در دست داشتند
او را باد میزدند تا بیدار شد چون بیدار شد فرمودند که ای فلان والله که ترا نیست
شب و روز هر دو بخوابی شب از برای تو و روز از برای من و از سفیان منقول است که
روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم رنگ مبارک حضرت را متغیر
یافتم پرسیدم که چرا احوال شما متغیر است فرمود که من منع کرده بودم کنیزان و مردم
خانه را که بر بام بالا نروند داخل خانه شدم دیدم که کنیزکی که تربیت یکی از فرزندان
من میکرد بر نردبان بالا میرود و آن پسر را بر دوش دارد چون مرا دید لرزید و طفل از
دستش افتاد و فوت شد و من از برای مردن طفل متغیر نیستم از برای ترسی که او را
مستولی شد متغیرم با آنکه حضرت در آن حال دو مرتبه باو فرموده بودند که ترا آزاد کردم
از برای خدا بر تو باکی نیست و در روایتی وارد شده است که شخصی از حاجیان
در مدینه بخواب رفت چون بیدار شد همیان زرش را نیافت گمان کرد که دزدیده اند
بیرون آمد حضرت صادق علیه السلام را دید که نماز میکنند و حضرت را نشناخت بحضرت
گفت که همیان مرا برداشته حضرت فرمود که چند زر در آن همیان بود گفت هزار دینار
حضرت او را بخانه بردند و هزار دینار باو دادند آن مرد چون بخانه خود برگشت بخدمت

حضرت آمد بعذر خواهی و زر را پس آورد و حضرت فرمود که چیزی که از دست ما بدر رفت دیگر
بدست ما بر نمیگردد و بعد از آن آنمرد پرسید که این بزرگوار حمیده اطوار کیست گفتند
جعفر صادق است گفت چنین کاری مثل اوست و حضرت امام موسی کاظم در کظم
و غیظ و حلم مشهور آفاق که بیان و خبار مکارم اخلاقش بمسامع خواص و عام
رسیده و هر یک از ائمه علیه السلام بجمیع محاسن و محامد خصال مقبول خاص و عام
رسیده بودند و دوست و دشمن بجمیع کمالات ایشان معترف‌اند و آب دریاها اگر مداد
شوند از عهده ذکر فضایل ایشان بیرون نمیتوانند آمد و انشاء الله اگر اجل مهلت
دهد در خاطر است که کتابی در بیان سیر و سیر ایشان نوشته شود و غرض از ذکر این
چند حدیث این بود که ملاحظه نمائی که پیشوایان تو که زبده نکویانند در حلم و بردباری
و شکستگی چگونه‌اند و با خلق بچه نحو سلوک میکرده‌اند تا با ایشان تاسی نمای و باد نخوت
و غرور را از سر بدر کنی و گول شیطان نخوری که ما و تو که حرمت خود را نگاه میباید
داشت و علم را خفیف نمیباید شمارد و فلان عمل مناسب شان ما نیست و فلان
فلان مؤمن موجب نقص قدر ماست نعوذ بالله ای اباذر اگر خواهی که قوی ترین
مردم باشی پس توکل کن بر خدا و اگر خواهی که گرامی‌ترین مردم باشی پس تقوی را
پیشه کن و بپرهیز از خدا و اگر خواهی که غنی تر و بی نیاز ترین مردم باشی پس اعتماد

براکجه نزد خداست در دست قدرت اوست بیشتر داشته باش از آنچه در دست تو است
ای ابوذر اگر همه مردم باین آیه اخذ کنند و عمل نمایند ایشان را کافیست و ترجمه
ظاهر لفظ آیه این است که هر که بترسد از خدا و بپرهیزد از مناهی او و صاحب درجه تقوی
شود حق تعالی مقرر فرماید برای او راه بیرون شدن و چاره در هر کار و در هر امر از امور
دنیا و آخرت او و روزی دهد او را از جائی که گمان نداشته باشد و بخاطرش خطور
نکند و هر که توکل کند بر حق تعالی و کارهای خود را باو گذارد پس خدا کافیست برای او
و بس است از جهت تمشیت و کفایت مهمات او بدرستیکه حق تعالی امور و ارادات
خود را بر وجه کمال تمشیت میرساند و از برای هر چیز اندازه مقرر فرموده است موافق
حکمت و مصلحت ای اباذر حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند میخورم که اختیار
نمینماید بنده خواهش و فرموده مرا بر خواهشها و هواهای نفس خودش مگر آنکه غنای او را
در نفس او میگذارم و نفس او را غنی و بی نیاز میگردانم از خلق و چنان میکنم که فکر و اندیشه
و هم او برای امور آخرتش باشد و آسمانها و زمین را ضامن روزی او میگردانم
و معیشت او را برا او کردمی آورم و برای او مهیا میگردانم و تجارت هر تجارت کننده
بسوی او خیر سانم یا من از برای او هستم بعوض آنکه تجارت تاجران باطل را ترک کرده
و رضای مرا اختیار کرده باشد بدانکه توکل و تفویض و رضا و تسلیم ارکان عظیمه ایمانند و آیات

واخبار در فضیلت این اخلاق پسندیده فوق حد و احصاست چنانچه از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که سر طاعت خدا صبر است و راضی بودن از خدا در آنچه بنده خواهد یا کراهت
از آن داشته باشد و چون راضی شوی البته آنچه خیر است برای او میسر خواهد شد و در
حدیث دیگر فرمود که خدا شناسترین مردم کسیست که بقضای الهی بیشتر راضی باشد و در
حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی فرمود که بنده مؤمن خود را
هر چیز که از او منع مینمایم البته خیرش در آن است پس باید که راضی باشد بقضای من و صبر کند
بر بلای من و شکر کند نعمتهای مرا تا او را از جمله صدیقان بنویسیم نزد خود و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که سزاوارترین مردم بتسلیم نمودن و راضی شدن
بقضاهای حق تعالی کسی است که خدا را شناخته باشد و کسیکه بقضای خدا راضی میشود
قضا بر او جاری میشود و خدا اجرش را عظیم میگرداند و کسیکه از قضای الهی بخشم می آید
قضا بر او جاری میشود و اجرش بر طرف میشود و بروایت دیگر منقول است که از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدند که بچه چیز مؤمن را میتوان شناخت که او مؤمن است
فرمود که بتسلیم بودن او امر الهی و راضی بودن بهر چه بر او وارد شود از خوشحالی و آزردگی
و در حدیث دیگر فرمود که هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله در امری که واقع میشد نمیفرمود
که کاش روش دیگر میشد و دیگر در حدیث فرمود که چگونه کسی مؤمن باشد که از قسمتهای

پروردگارش بخشم آید و منزلت خود را حقیر شمارد و حال آنکه اینها از جانب خدا برای
او مقرر شده است و من ضامنم از برای کسی که در خاطرش بجز رضا و خشنودی از حق تعالی
در نیاید که چون دعا کند البته دعایش مستجاب شود و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم اطاعت من کن در آنچه ترا امر مینمایم
و بیاد من مده چیزی را که صلاح تو در آنست که من از تو بهتر میدانم و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که غنا و عزت میگردند و در هر جا که توکل را می یابند در آنجا
قرار میگیرند و وطن می کنند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت داود علیه السلام
وحی نمود که بنده که بر من توکل و اعتماد نماید و روی از خلق بگرداند و من از نیت آن بیابم
که راست میگوید پس اگر آسمانها و زمینها و آنچه در آسمانها است با او در مقام کید و مکر
درآیند البته برای او بدر روی راه و خلاصی مقرر سازم و هر بنده که متوسل باحدی
از خلق شود و اهل اعتقاد بخود بر او کند من از دل او این را میابم البته اسباب و وسیلهای
آسمانها را از دست او قطع نمایم و راههای زمین را بر او ببندم و پروا نکنم که در کدام
وادی هلاک شود و در حدیث دیگر فرمود که متوجه امری چند شود که خدا دوست میدارد که
البته حق تعالی متوجه امری چند شود که او دوست میدارد و برای او مهیا کرداند و هر که طلب
عصمت و نگهداری از خدا بکند خدا او را محافظت نماید و کسیکه حق تعالی متوجه احوال او

کرد و او را نگاه دارد و بپرورانند اگر آسمانها بر زمین افتند یا بلیه‌ای از آسمان نازل
شود و عالم را فرو گیرد زیرا که او بسبب تقوی داخل گروه ایمان خداست از هر بلائی ایمنی
که خدا میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ بدرستیکه متقیان در مقامی اند
صاحب ایمنی و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که امید
بآنچه گمان نداری بیشتر داشته باش از آنچه گمان داری بدرستیکه حضرت موسی رفت
که برای اهلش آتش بیاورد و کلیم خدا شد و بمرتبهٔ پیغمبری فایز شد و ملکهٔ سبا
بقصد ملک بیرون آمد و بشرف اسلام مشرف شد و سحرهٔ فرعون بقصد عزت
فرعون بیرون آمدند و با ایمان برگشتند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حضرت موسی بن عمران علیه السلام گفت ای پروردگار من مرا اسیری و اطفال
صغیر را گذاری حق تعالی فرمود که ای موسی راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاه دارندهٔ
ایشان باشم گفت بلی ای پروردگار خوب نیکو وکیلی و نیکو کفالت کننده و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت لقمان بپسرش وصیت فرمود
که ای فرزند باید که عبرت بگیرد کسیکه در طلب روزی یقین او بخدا قاصر باشد و نیتش
و اعتمادش ضعیف باشد باینکه تفکر نماید که حق تعالی او را خلق فرمود و در سه حالت
او را روزی داده است که در هیچ یک از آن سه حالت او را کسب چاره و حیلهٔ

حیله نبود

نبود پس بداند که البته در حالت چهارم هم او را روزی کرامت خواهد فرمود اما
حالت اول پس در شکم مادر او را در محل استقرار در رحمت جا داد در جائیکه نه سرما باو
ضرر میرساند و نه گرما و در آنجا او را روزی داد دیگر از آنجا بیرون آورد و او را دو روزی
بقدر کفایت او از شیر مادر برای او جاری گردانیده که موجب تعیش و قوت و نشو
و نمای او گردد و او را در این حال حیله و قوتی نبود و باز چون از شیرش باز گرفتند
پدر و مادر را بر او مهربان گردانیده و از کسب پدر و مادر روزی را برای او مقرر فرمود
که با نهایت مهربانی و مرحمت و شفقت صرف او نمایند و او را بر خود اختیار کنند
تا آنکه چنین بزرگ شد و عاقل شد و قدرت بر کسب روزی بهم رسانید کار را بر خود تنگ
گرفت و گمانهای بد به پروردگار خود برد و حقوق خدا را در مال خود انکار کرد و داد
نکرد و روزی بر خود تنگ گرفت و از ترس آنکه مبادا روزی بر او تنگ شود و یقینش
سست شد بعوض دادن خدا آنچه را در راه او صرف نماید در دنیا و آخرت
پس چنین بنده بد بنده ایست ای فرزند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شیطان
گفت که پنج کسند که مرا در باب ایشان چاره و حیله‌ای نیست و سایر مردم در قبضهٔ منند
کسیکه بخدا متوسل شود به نیت درست و در جمیع امور خود بر او توکل نماید و کسیکه تسبیح
و ذکر خدا در شب و روز بسیار کند و کسیکه از برای برادر مؤمن بپسندد آنچه از برای خود

پسندد و کسیکه در هنگامی که مصیبتی باو برسد جزع نکند و کسیکه بقسمت خدا راضی باشد
و از برای روزی غم نخورد و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که
حضرت صادق علیه السلام احوال یکی از اصحاب خود را پرسیدند اهل مجلس گفتند که او بیمار است
حضرت بعیادت او رفتند و در بالای سرش نشستند او را قریب بوفات یافتند
فرمودند که گمان خود را نیکو کن بخداوند خود گفت که گمان من بخدا نیکوست اما غم من از
برای دختران من است و غم ایشان مرا بیمار کرده است حضرت فرمود که آن کسی را که از
برای مضاعف گردانیدن حسنات و محو کردن گناهان تو امیدواری از برای اصلاح
حال دختران نیز باو امیدوار باش مگر نمیدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون
از اصل سدرة المنتهی گذشتم و بشاخها و برگهای آن رسیدم دیدم از بعضی شاخها و از بعضی
میوه بجانب زمین میریزد و در خاطر خود گفتم که آیا اینها چه میرود دیدم جبرئیل همراه نبود از او
سؤال نمایم زیرا که از درجه و مرتبهٔ او گذشته بودم پس حق تعالی در دل من ندا داد
که ای محمد اینها را در این مکان رفیع رویانیدم که دختران و پسران امت ترا باینها
غذا و روزی دهم بگو بپدرهای دختران که بر فقر و فاقهٔ ایشان دلتنگ نباشند
که من چنانچه ایشانرا خلق کردم روزی میدهم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که حق تعالی بحضرت داود وحی فرمود که ای داود تو اراده میکنی و من اراده

میکنم

میکنم و نمیشود مگر آنچه من اراده میکنم پس اگر منقاد اراده‌های من میشوی و راضی باینها میباشی
آنچه مراد تو است بتو عطا میفرمایم و اگر راضی نمیشوی ترا بتعب می اندازم در سعی نمودن
در تحصیل مراد خود و آخر نمیشود مگر آنچه من اراده نموده‌ام و بسندهای معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی فرموده است که هر که راضی بقضای من نیست
و بتقدیرات من ایمان ندارد پس خدائی بغیر از من طلب نماید و از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقولست که کسیکه بقسمت خدا راضی شود بدنش براحت می افتد و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دنیا را بنوبت و باندازه قسمت کرده‌اند پس آنچه از آن
برای تو مقرر گردیده هر چند ضعیف باشی بتو میرسد و آنچه از بلا بر تو مقرر شده است
بقوت خود دفع نمیتوانی کرد و هر که قطع کند امید خود را از آنچه از او فوت شده است
بدنش براحت می افتد هر که بروزی خدا راضی شود پیوسته خوشحال و چشم روشن میباشد
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که بنده در میان بلا و قضا و نعمت الهی است
پس بر بلای خدا صبر واجب است و در قضای خدا تسلیم و رضا واجب است و در نعمت
خدا شکر واجب است و بدانکه احادیث در فضیلت این خصال حمیده و تحریص
و ترغیب بر اینها بسیار است و مجملی از تحقیق معانی اینها لازم است بدانکه توکل عبارت
از آنست که آدمی امور خود را به پروردگار خود بگذارد و از او امید خیرات و دفع شرور

داشته باشد و بداند که هرچه واقع میشود بتقدیر الهی میشود و اگر خدا خواهد که نفعی بکسی برسد هیچکس
منع آن نفع از او نمیتواند کرد و خدا قدرتش از همه کس بیشتر است و اگر خیری و نفعی را
اگر منع نماید و نخواهد که باو برسد جمیع عالم اگر متفق شوند باو نمیتوانند رسانید و تفویض
نیز نزدیک باین معنی است و باید که باین سبب از مخلوقین مایوس شود و رضای ایشان را
بر رضای خدا اختیار نکند و در جمیع امور بر خود و بر دیگران اعتماد نکند و همگی
اعتمادش بر خدا باشد و این اعلای مراتب یگانه پرستی است که قدرت و تصرف
و تدبیر را مخصوص خدا داند و قدرتهای مخلوقین را همه مقهور قدرت حق تعالی داند
چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که شرک خفی تر است در آدمی
از جای پای مور چه و از جمله شرک است انگشتر را از انگشت بانگشت دیگر گردانیدن
از برای اینکه امری بیادش بماند و مثل این از چیزهای دیگر و اینمعنی برای این شرک است
که اعتماد بر خداوند خود نکرده براو توکل نکرده است و بر انگشتر و گردانیدن آن اعتماد
کرده است و حاصل آنست که هرکه رو گردانیدن از خدا و متوسل شدن و اعتماد
نمودن بر غیر او بکمرتبه از مراتب شرک است و بسند معتبر منقول است که حضرت رسول
از جبرئیل سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا جبرئیل فرمود که توکل آنست که بدانند
مخلوقین ضرر و نفع نمیرسانند و در عطا و منع مستقل نیستند و از مخلوقین مایوس شوند

پس چون بنده

پس چون بنده چنین شد از برای غیر خدا کار نمیکند و امید ندارد و از غیر او نمیترسد
از غیر او طمع نمیکند این است معنی توکل و از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال نمودند از معنی
توکل فرمود که توکل آنست که چنین دانستی که خدا با تو است از غیر او نترسی و معنی رضا بقضا
آنست که بعد از آنکه توکل بر خدا کرده باشد و در هر باب بآنچه موافق فرموده خدا است عمل
کرده باشد دیگر آنچه واقع شود از عافیت و بلا و شدت و رخا بداند که البته خیر
او در آن چیز است که واقع شد زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع شده و حق تعالی قادر
بر دفع این امر بود و حق تعالی ظالم نیست که خواهد که براو ظلم کند و بخیل نیست که نخواهد
که خیری که باو برسد و نادان نیست که مصلحت او را نداند و باید که او بیار خدا ده
و عاجز نیست که آنچه خیر است باو نتواند رسانید پس کمال ایمان باین صفات کمالیه الهیه
مقتضی آنست که بهر چه از جانب خدا باو رسد از صمیم قلب راضی باشد و جزع و شکایت
نکند و بداند که عین خیر و صلاح او است چنانچه بسند معتبر منقول است که از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمودند از تفسیر این آیه وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ
حَسْبُهُ حضرت فرمود که توکل بر خدا چندین درجه دارد و از جمله درجهای توکل آنست
که در جمیع امور خود بر خدا توکل نمائی پس آنچه بکند از او راضی باشی و بدانی که او در خیر تو
تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی که این امر حکم و فرمان او واقع شده است

پس توکل بر خدا کن و تفویض امر خود باو کن و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش و تسلیم عبادت
از آن است که آنچه از خدا و رسول و ائمه باو رسد از احکام و اوامر و نواهی و غیر آنها بر طبعش
گران نباشد و همه را حسن و نیک داند و در عمل کردن بآن منقاد و ذلیل باشد و گردنکشی نکند
و از احکام الهی ناراضی نباشد چنانچه حق تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب فرمود در آیه
که مضمونش این است که نه بحق پروردگار تو ایمان نمی آورند و مؤمن نیستند تا آنچه تو آورده
تا آنکه ترا حکم گردانند در هر منازعه که در میان ایشان واقع شود پس چنین حکم کنی در میان
ایشان در نفس خود حرجی و دشواری و دلتنگی نیابند در آنچه حکم کرده و تسلیم کنند و منقاد
شوند تسلیم کردن نیکو و بدانکه باین سبب این صفات از اصول ارکان ایمانند
که اکثر اعمال و اخلاف بآنها بسته است زیرا که توکل در کسی که کامل باشد از خلق
مایوس میشود و باین سبب اکثر معاصی که از راه امید بمخلوقین بهم میرسد ترک مینماید
و از برای خوشنودی ایشان معصیت خدا را اختیار نمینماید و مداهنه در دین نمیکند
و در جای کردن فرمودهای الهی جرئت مینماید و از خوف برطرف شدن نفع مخلوق
ترک امر بمعروف و نهی از منکر نمیکند و از برای خوش آمد ایشان احکام خدا را تغییر نمیدهد
و چون روزی را از خدا دانست در تحصیل روزی مرتکب حرام نمیشود و در سؤال خود را نزد
مخلوق ذلیل نمیکند و رفته رفته خدا در نظرش عظیم میشود و مخلوق سهل میشود و چون خدا را

معطی خود

معطی خود میداند پیوسته بسبب هر نعمتی که باو میرسد محبت خدا در دلش زیاده میشود
و فواید این خصلت بی نهایت است و چون بقضای الهی راضی شد و دانست که امور از
جانب خدا است و محض خیر او است او را راحت و اطمینان حاصل میشود و در بلاها جزع
نمیکند و صابر بلکه شاکر میباشد و الهامها او را حیران نمیکند و از عبادت خدا باز نمیدارد
و با مردم دشمنی نمیشود که چرا این عطا نکردند و بجهت مردم مفتون نمیشود بسبب
عطای سهلی که باو بکنند که خدا را فراموش کند و حسد مردم نمیبرد که چرا زیاده از او دارند
و با مردم منازعه و مجادله در امور دنیا نمیکند و با هم مصافات و محبت خدائی بهم میرسد
و عبادتش از ریا خالص میشود و از تغییر احوال روزگار دلگیر و غمناک نمیباشد چنانچه منقول است
که از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت چه حال داشته باشد کسیکه آسمانها برضای
او گردند و زمین برضای او ساکن باشد و هرچه در آسمانها و زمینها واقع شود همه بتجویز
و رضای او شود گفتند خوش دعوای بلندی میکنی گفت ما در روز اول دانستیم که آنچه
خداوند قادر حکیم میکند همه خیر و نیکی و صلاح است و باین سبب رضای خود را برضای
او موافق کردیم و زمام امور خود را باو گذاشتیم و اراده خود را باراده او بستیم دیگر آنچه
میشود برضا و خواهش ما میشود و فواید این خصلت نیز نامتناهی است و چون احکام
الهی را منقاد شدی شک و شبهه از خواطرت بیرون میرود و آنچه از خدا و حجتهای او

بتو میرسد از آیات و اخبار بتسلیم و انقیاد و قبول میکنی و چون و چرا که عمده کرختهای
شیطان نیست از ایمان دور میکنی و این رکن عظیم است از ارکان ایمان و اکثر
خلق بسبب ترک این خصلت گمراه شدند و سابقا مجمل مذکور شد و باید دانست که توکل
نه آن معنی دارد که در خانه را بر روی خود به بندی و در خانه بنشینی و دست از کار و کسب
برداری و بگوئی توکل کرده ام زیرا که این تحکم است نه توکل و نه آن است که خود را
بچاه اندازی یا در مهلکها افکنی و بگوئی توکل کرده ام بلکه توکل آن است که سابقا نیز
اشاره کردیم که سعی خود را چنانچه خدا فرموده است و براهی که او فرموده است و بقدری که او فرموده است
بجا آوری و طلب حرام نکنی و ترک واجبات و مستحبات نکنی و زیاده از قدر ضرورت
بجز جمع نکنی و با وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی و بدانی که اگر خدا خواهد چشم و گوش
و زبان و دست و پا و عقل و روح و سایر قوی و اعضای ترا میتواند گرفت پس سعی تو
باسباب و آلات اوست و بدانی که اگر خدا ترا ابرام نفع تو هدایت نفرماید تو عاجزی و آن
مشتری که بر در دکان تو می آید بدانی که رزاق حقیقی از روز اول چنین مقدر کرده است
پیش از خلق تو چندین هزار سال که امروز این مشتری بدر دکان تو بیاید و ده مکی روزی
امروز تو از نفع سودای او بتو رسد و اگر بدکان نمی رفتی بتو نمی رسید دم و با وجود رفتن
بدکان اگر خدا نخواهد است آن چندکس بدر دکان تو نمی آمدند و اگر خدا بدل آن مرد بزرگ
می اندازی

نمی انداخت و دست بکیسه نمیکرد که آن زر را بتو بدهد چنانچه فرموده اند که در دکان خود را
بکشا و بساط خود را پهن کن و بر خدا توکل کن و اگر ترک طلب ضروری کنی آثم و گناه کاری
و اگر خود را بدست خود بمهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده و مستحق عقاب میشوی زیرا که
خدا فرموده است که تقیه بکن و حفظ نفس خود بکن و چنین بسفر روی با رفیق برو و چون بیمار
شوی بطبیب برو اما و جواب نهایدان که اگر خدا حفظ نمیکرد آن حفظ تو بیفایده بود چه
ظاهر است که جمعی زیاده بر آن محافظت میکنند و بناگاه کشته میشوند و بسیار است که
با هزار نفر بسفر میروند و مالشان بغارت میرود و کشته میشود و صد طبیب حاذق بر سرشان
می آیند و همه خطا میکنند و میمیرند با آنکه این اسباب حفظ و حربه و سلاح و رفیق
و خلق کردن طبیب و مهربان کردن او و مشفق گردانیدن نفر و ملازم که حمایت آنکس
کنند همه از خدا است که همچنین در باب حفظ کردن مال و اسباب و اشتر و حیوانات
نباید آنها را بمیان صحرا اندا خت و توکل کرد بلکه با شرایط حفظ توکل میباید کرد
چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ترک مکن طلب روزی را از حلال
بدرستیکه معین تو است بر دین تو و پای چهار پایت را به بند و توکل بر خدا کن و بعد از
آنکه کوی برآنکه اعضا و جوارح و مشاعر و قوی و روزی و مسکن و لباس و قوت
و قدرت و سایر چیزهائی که این عمل بر آنها موقوف است همه از خدا بتو رسیده است

الّلهی را نیز در کار خود دخیل بدان و معترف بگناه باش اما قدرت خود را بالکلیه نفی مکن و معاصی را
از خود بدان و معترف بگناه و بدی خود باش و خود را مستحق عقاب بدانی و از مسئله قضا و قدر
بسیار فکر مکن که پیشوایان دین برای تو بیان کرده اند و در زیاده از این فکر مکن که موجب ضلالت
و گمراهیست و ائمه صلوات الله علیهم مارا از این نهی کرده اند و کم کسی در این مسئله
فکر کرده است از فحول علما و غیر ایشان که گمراه نشده باشند و یکی از فروع خصلت تسلیم آن است
که در مسایل مشکله که عقل از احاطه بآنها قاصر باشد در مقام تسلیم و انقیاد باشند و بآنچه
مجمل فرموده اند بنحوی که فرموده اند ایمان بیاورند مانند شیطان بچون و چرا ملعون ازل و ابد
نشوند در این باب سخن بسیار است و این رساله که بر وجه استعجال با تشویش احوال نوشته است
گنجایش زیاده از این سخن ندارد و اگر در این نوشتها خطائی رود امید عفو از برای خود
دارم که خواند از کرم پروردگار کریم خود دارم و شفاعت رسول و ائمه صلوات الله علیهم
که بکلام ایشان در هر باب پناه برده ام امید دارم و بحمد الله علی نعمائه علینا و علی جمیع
خلقه کما هو اهله که ای ابوذر اگر فرزند آدم بگریزد از روزی چنانچه میگریزد
از مرگ هر آینه روزی او را دریابد چنانچه مرگ او را در می یابد ای ابوذر آیا ترا
تعلیم کنم کلمه چند که حق تعالی ترا بآنها منتفع گرداند ابوذر گفت بلی یا رسول الله فرمود که ای
ابوذر حرمت الّلهی را در اوامر و نواهی او نگاه دار تا خدا را پیش روی خود یابی و یقین هر امری
که صلاح تو

که صلاح تو در آن باشد پیش از آنکه متوجه آن امر شوی خدا برای تو میسر گرداند و خود را
بشناسان بخدا او راه آشنائی میان خود و خدا بکشا در حالت رضا و نعمت با آنکه در آن حال خدا را عبادت
کنی و بسبب و فور نعمت پروردگار خود را فراموش نکنی تا در هنگام شدت و بلا خدا ترا
بشناسد و در سختیها چنین یاری ترا رعایت کند و دعایت مستجاب گرداند و هرگاه خواهی از کسی استعانت
جوئی بخدا او ند خود استعانت بجوی بدرستی که قلم تقدیر الّلهی جاری شده است بآنچه واقع
خواهد شد تا روز قیامت پس اگر جمیع خلق جهد کنند و سعی نمایند که نفع رسانند
بتو بیک چیزی که از برای تو نوشته نشده باشد و مقدر نشده باشد بر آن قادر نمیشوند
و اگر جهد کنند که ضرر رسانند بتو چیزیکه خدا بر تو نوشته باشد و مقدر نشده باشد قدرت
بر آن ندارند پس بر عبادتی را که توانی از برای خدا بجا آوری با رضا و خشنودی
از قضاهای خدا و یقین بقضا و قدر با احوال آخرت پس بکن و از خلق پروا مکن
و هر چه را نتوانی که پس صبر کن بدرستیکه در صبر کردن بر مکروهات و بلاها خیر و ثواب
بسیار است و بدرستیکه نصرت و یاری حق تعالی با صبر میباشد و فرج و راحت بعد
از کرب و الم میباشد و بدرستیکه با هر دشواری و تنگی آسانی و رخصتی در دنیا یا در آخرت
میباشد و حق تعالی همین فقره را در سوره الم نشرح برای تسلیه پیغمبرش نازل گردانیده است
و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعلیم ربانی میفرستند که ابوذر که چشمهای و شده تنها

گرفتار خواهد شد بسبب جور منافقان امتش تعلیم او فرمودند که تا تواند اظهار حق
کند و در هنگامیکه عاجز شود صبر کند و او را تسلی فرمودند که صبر بر آن مشقتها که واقع
شود بر او و بدانند که بعد از آن شدت راحتهای عظیم هست و آنچه فرمودند ابوذر
عمل نمود چنانچه در اول کتاب مذکور شد و بدانکه صبر از جمله فروع رضا بقضا است
موجب فرج و رحمت دنیا و عقبی و ثوابهای بی انتهاست و بهترین صبرها صبر
بر مشقت ترک گناهان است که بر نفس بسیار دشوار و گران است و بعد از آن
صبر بر مشقت کشیدن طاعات است و بعد از آن صبر بر بلاها و مصیبتهاست و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صبر از ایمان بمنزله سر است
از بدن چنانچه بجدائی سر بدن بر طرف میشود و بیجان میگردد همچنین برفتن
صبر ایمان بر طرف و ضایع میشود و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده است
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که بهشت محفوف است
بمکاره و صبر بر مکاره پس هر که صبر کند بر مکارها در دنیا داخل بهشت میشود و جهنم
محفوف است بلذتها و شهوتها و خواهشهای او و داخل جهنم میشود و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که چون مؤمن را داخل قبر میکنند نماز از جانب راستش
می ایستد و زکات از جانب چپش و نیکی و احسان به پدر و مادر و غیر ایشان براو

مشرف میشود

مشرف میشود بر بالای سرش و صبر در کناری می ایستد پس چون منکر و نکیر داخل قبرش میشوند
که او سؤال میکنند صبر بنماز و زکوات و نیکی میگوید که شما مدد صاحب خود بکنید و اگر
شما عاجز شوید من او را در می یابم و اعانت می نمایم و از حضرت رسول صلعم
منقول است که زمانی خواهد آمد که در آن زمان ملک و پادشاهی میسر نشود مگر بکشتن
و تجبر و تکبر و توانگری میسر نشود مگر بغصب کردن مال مردم و بخل ورزیدن و محبت
و دوستی مردم حاصل نشود مگر به بیرون رفتن از دین و متابعت هواهای ایشان
و صبر کند بر مذلت با آنکه قادر باشد بر عزت بمتابعت اهل باطل حق تعالی ثواب
پنجاه صدیق که تصدیق من کرده باشند باو کرامت فرماید و حضرت امام محمد باقر ع
فرمود که پدرم در هنگام وفات مرا در بر گرفت و گفت ای فرزند صبر کن بر حق
هر چند که تلخ باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که صبر بر سه
قسم است صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت پس کسیکه صبر بر
مصیبت کند تا آنکه بشکیبائی نیکو الم آن مصیبتها را از خود رد کند حق تعالی برای او
سیصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجهٔ مانند ما بین آسمان و زمین باشد و کسیکه
صبر کند بر مشقت طاعت الهی حق تعالی از برای او ششصد درجه بنویسد که از هر درجه
تا درجهٔ مانند منتهای زمین باشد تا ابتدای عرش و کسیکه صبر کند بر ترک معصیت

حق تعالی برای او نهصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجهٔ مانند ما بین زمین
و منتهای زمین تا منتهای عرش و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که
از مؤمنان ببلائی مبتلا شود و صبر کند حق تعالی باو مثل ثواب هزار شهید کرامت
فرماید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که چون حق تعالی در
قیامت جمیع خلایق را در یک زمین جمع کند منادی از جانب حق تعالی ندا کند
که جمیع خلایق بشنوند که کجایند اهل صبر پس گروهی از مردم برخیزند پس استقبال کنند
ایشانرا گروهی از ملائکه و بایشان گویند که بر چه چیز صبر کردید شما ایشان گویند
که نفسهای خود را بر مشقت طاعت الهی صبر میفرمودیم و بر مشقت ترک معصیت
صبر کردیم پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که بندگان من راست میگویند بگذارید
ایشانرا که بی حساب به بهشت روند و بدانکه یقین اعلای درجات ایمانست و یقین
هر چند معنی اطلاق میکنند اول بقضا و قدر است بحدی که بر آن آثار مترتب شود
و ثمرات انقطاع بخدا و توکل و تفویض و رضا و تسلیم کرد چنانچه از حضرت صادق ع
منقول است که از خدا اندازه و حدی هست راوی گفت فدای تو شوم کدام است
حد توکل فرمود که اندازه و حد توکل یقین آنست که از غیر حق تعالی نترسی و در حدیث
دیگر فرمود که از صحت یقین آدمی آنست که راضی نکند مردم را بچیزی که موجب خشم

حق تعالی گردد

حق تعالی گردد و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خدا باو نداده است بدرستیکه رزق را
نمیکشد حرص حریص و رد نمیکند روزی را کراهت کسی که نخواهد و اگر کسی از روزی بگریزد
چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را در یابد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی
او را در یابد چنانچه مرگ او را در می یابد بعد از آن فرمود که بدرستیکه حق تعالی بعدالت
خود روح و راحت و شادی را در یقین و رضا قرار داده است و اندوه و حزن را در
شک و آزرده گی از قضاهای الهی مقرر فرموده است و فرمود که عمل در رضا اندک
که بر آن مداومت نمایند و با یقین باشند بهتر است از عمل بسیاری که بر غیر حالت
یقین باشد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که هیچیک از شما مزهٔ ایمانرا
نمی یابد مگر آنکه بداند که آنچه باو میرسد از نعمت و بلا و غیر آن چنین مقرر شده است
البته از او در نمیگذرد و باو نمیرسد چیزی مقدر نشده است ممکن نیست که بسعی او و با دیگران
باو برسد و ضرر رساننده و نفع رساننده خداست و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زیر دیوار شکستهٔ خم شدهٔ نشسته
بودند در میان مردم حکم میفرمودند شخصی با آنحضرت گفت که این دیوار شکسته است در زیر
این دیوار منشینید حضرت فرمود که هر کس را اجلش حفظ میکند پس چون حضرت برخاستند
و از زیر دیوار بیرون آمدند دیوار فرود آمد بعد از آن حضرت صادق ع فرمود که حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام ازاین باب کارها بسیار میکردند واین است مرتبهٔ یقین
واز سعید بن قیس منقول است که در جنگ گاه نظر کردم دیدم که شخصی دو جامه
پوشیده و در میان معرکه است پس اسب پیش راندم دیدم که حضرت امیرالمؤمنین است گفتم یا
امیرالمؤمنین در چنین معرکه با این قدر از دشمن یکتا پیراهن آمده فرمود که بلی ای سعید
هر که هست البته حق تعالی چند ملک بر او موکل فرموده است که اعمالش را می‌نویسند
و دو ملک با او هستند که او را محافظت مینمایند از آنکه از کوهی بزیر افتد
یا بچاهی در افتد واز سایر بلاهای گذشته پس چون قضاهای الٰهی نازل شد
و اجلش رسیده او را با هر بلائی وامیگذارند واز حضرت صادق علیه السلام منقول است
که قنبر غلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنحضرت را بسیار دوست میداشت و هرگاه
که حضرت از خانه بیرون میرفتند شمشیر برمیداشت واز پی آنحضرت میرفت
که مبادا ضرری از دشمنان بآنحضرت برسد در شبی از شبها آنحضرت بیرون
رفتند نظر بعقب کردند قنبر را دیدند پرسیدند که چکار داری گفت که آمده‌ام از پشت
سر شما بیایم که مبادا آسیبی بشما برسد حضرت فرمود که مرا از اهل آسمان حراست
میکنی یا از اهل زمین گفت که بلکه از اهل زمین میخواهم که ترا حراست نمایم فرمود که
اهل زمین ضرری نمیتوانند رسانید تا مقدر آسمانی نباشد برگرد پس قنبر برگشت ایام

یقین

یقین بثواب و عقاب آخرت است بحدی که اثرش بر وجه کمال و اعضا و جوارح کهف
چنانچه از بعضی روایات حارثه ظاهر میشود که در وصف یقین خود گفت که گویا می‌بینم که
عرش الٰهی را برپا کرده‌اند برای حساب و گویا اهل بهشت در بهشت می‌بینم و گویا اهل جهنم را
در جهنم می‌بینم چنانچه سابقا گذشت سیم یقین در جمیع اموریست که بآنها ایمان میباید
آورد و ایمان در هر چیز که بحد کمال رسیده و اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردید واز
شوب خالص شد آن را یقین میگویند از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است
که ایمان افضل است از اسلام بیک درجه و یقین افضل است از تقوی بیک درجه
و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از یقین قسمت نشده است و بسند معتبر منقول است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تفسیر یقین را از جبرئیل پرسیدند جبرئیل فرمود که یقین
آن است که مؤمن از برای خدا چنان عبادت کند که گویا او را می‌بیند پس اگر او
خدا را نمی‌بیند و آن است که یقین بداند که آنچه باو میرسد البته از او در نمیگذرد و از آنچه
در میگذرد البته باو نمیرسد و از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال نمودند از معنی
یقین فرمود که توکل کردن بر خداست و تسلیم کردن و منقاد شدن از برای خدا
و راضی شدن بقضای خداست و تفویض کردن امور است بسوی خدا و از یکی از اصحاب
حضرت امیرالمؤمنین منقول است که گفت روزی در جنگ صفین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

تعبیهٔ لشکر میفرمودند و بر استر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سوار بودند
و ذوالفقار را بر خود آویخته بودند و نیزهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در دست
داشت و معاویهٔ ملعون در برابر آن حضرت بر اسبی سوار و اسبش علف میخورد
و آهسته آهسته پیش پیش می‌آمد پس شخصی از اصحاب آنحضرت عرض نمود که باخبر باشید
و خود را محافظت نمائید که مبادا این ملعون ناگاه ضرری بشما برساند حضرت فرمود
که از شقاوت و فکر این ملعون بعید نیست زیرا که شقی‌ترین قاسطان و ملعون
ترین جماعت است که بر امامان هدایت خروج کرده‌اند ولیکن اجل کافیست
برای حراست و هیچ احدی از خلق نیست مگر آنکه با او ملکی چند است که او را
محافظت مینمایند از آنکه بچاهی بیفتد یا دیواری بر سرش آید یا بدی باو
برسد پس چون وقت اجلش رسید او را وامیگذارند با هر چیز که برای او مقدر
شده است از بلاها و هم چنین من وقتیکه هنگام اجلم میشود و بر انگیخته میشود
اشقی‌ترین این امت و ریشم را از خون سرم خضاب خواهد کرد عهدیست که از
حضرت رسول بمن رسیده است و وعده‌ایست که در او دروغ نمیباشد و اینمعنی آخر
چهارم شامل‌ترین معانیست یقین را براین معنی حمل کردن ظاهرتر است و احادیثی
که بر معنی اول و دویم دلالت میکنند بر این حمل میتوان کرد که مراد بیان یکفرد است

از افراد یقین

از افراد یقین و چون در بیان معنی ایمان مجملی از این معانی بوضوح پیوسته در اینمقام بهمین اکتفا
مینمائیم یَا اَبَاذَر اِسْتَغْنِ بِغِنَی اللّٰهِ یُغْنِکَ اللّٰهُ فَقُلْتُ مَا هُوَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ
قَالَ غَدَاءُ یَوْمٍ وَعَشَاءُ لَیْلَةٍ فَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللّٰهُ یَا اَبَاذَر فَهُوَ
اَغْنَی النَّاسِ ای ابوذر مستغنی شو بغنای خدا تا توانگری که خدا بتو کرامت فرماید
و بآنچه بتو بدهد قانع شو و خود را محتاج مردم مکن تا خدا ترا غنی و بی نیاز گرداند
ابوذر گفت غنای الٰهی کدام است یا رسول الله فرمود که چاشت یکروز و شام یکشب
یعنی که همین که خدا این را بتو بدهد خود را غنی بدان و دیگر محتاج خلق مشو و از ایشان
سؤال مکن تا این را داری پس هر که قانع شود بآنچه خدا باو روزی کرده است او غنی‌ترین
مردم بدانکه غنا و بی نیازی بدون قناعت حاصل نمیشود و غنا بی نیازی
نفس است و بسیار است که کسی مالک خزانها نیست بغنای نفس و قناعت با عدم
مال غنی است و بر خدا توکل دارد و طبعش مایل بمال و جمیع مال نیست واز مردم مستغنی است
که کسی مالک خزانهاست و باعتبار حرص و تذلل بمردم بیشتر میکند و در خواهش
و میل نفس از همه کس محتاج‌تر است بلکه غالب اوقات چنین است چنانچه گذشت که
دنیا از بابت آب شور دریاست که هر چند بیشتر میخورند تشنه‌تر میشوند همچنین
طالب دنیا هر چند بیشتر جمع میکند حرصش بیشتر میشود و بسند معتبر منقول است که حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هر که راضی میشود از دنیا بانچه او را کافی است پس اندک
چیزی از دنیا او را کافی است وکسیکه راضی نمیشود از دنیا بانچه او را کافیست تمام دنیا او را
کافی نیست واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که هر که از خدا باندکی
از معاش راضی شود خدا از او باندکی از عمل راضی شود ودر حدیث دیگر فرمود که هر که قانع
شود بانچه خدا روزی کرده است او از غنی‌ترین مردم است واحادیث در این
باب بسیار است وما بهمین قناعت مینمائیم وکسیکه بهمین قدر او را کافی نباشد زیاده
از این هم او را کافی نخواهد که یا اباذر ان الله عز وجل یقول انی
لست کلام الحکیم اتقبل ولکن همه وهواه فان کان همه
وهواه فیما احب وارضی جعلت صمته حمدا لی ووقارا
وان لم یتکلم یا اباذر ان الله تبارک وتعالی لا ینظر الی صورکم
ولا الی اموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم یا اباذر ان
التقوی ههنا التقوی ههنا واشار الی صدره ای ابوذر
من سخن حکیم را قبول نمیکنم که بزبان کلمات حکمت گوید ودلش از آنها خبر نداشته
باشد وبآنها عمل ننماید ولیکن قصد او وخواهش او را قبول میکنم پس اگر همت
وخواهش او در چیزیست که من دوست میدارم ومی پسندم من خاموشی او را حمد خود
میگردانم

میگردانم وحمد خود قبول میکنم ووقار او میدانم هرچند سخن نگوید ای ابوذر بدرستیکه حق تعالی
نظر نمیکند بصورتهای شما ونه بمالهای شما ولیکن نظر میکند بدلهای شما وعملهای شما ای
ابوذر تقوی در اینجاست واشاره بسینهٔ خود فرمودند بدانکه مفاد این کلمهٔ شریفه همان است
که سابقا مکرر مذکور شد در تحقیق نیت وغیر آن که اصل در ذکر وشکر وحمد
وحکمت ومعرفت وتقوی همه آن امریست که در دل آدمی قرار میگیرد وبمحض زبان
حکمت را بیان کردن که آدمی خود بآن متصف نباشد ودل از آن خبر نداشته باشد ریا وخود
نمائیست واز برای خدا نیست ونفعی بحال او ودیگران هیچیک نمیکند واگر آدمی بآن
کلمات حکمت که تکلم بآنها مینماید متصف باشد وحال او شده باشد سخنش حکمت است
ومردم منتفع میشوند وخاموشیش حکمت است وافعال واطوارش همه وعظ مردمند
وجمیع اعضا وجوارحش جاری میشود وفیض آن چشمها بعالمیان میرسد واز دیدنش
عالمیان هدایت می یابند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که شما اعیان مردم
باشید براه خدا بغیر زبانهای خود بلکه باعمال خود که از برای خدا کنید مردم را راغب
بخیرات گردانید وهمچنین تقوی حقیقی آن است که از دل ناشی شود وکمال ایمان وتصدیق
ببزرگواری خدا وامور آخرت ونهایت درجهٔ خوف ورجا موجب پرهیزکاری او
شده باشد از برای خدا در آشکار وپنهان واگر خوف تشنیع خلق یا اغراض فاسده

دنیا باعث ترک معاصی یا فعل طاعات گردد آنهم شرک وریاست نه پرهیزکاری
وتقوی وحق تعالی تقوی را بدل نسبت داده است وفرموده است که تعظیم شعائر الله از تقوی
دلهاست وچون این سخنان مکرر بتفصیل مذکور شده است وبسط این سخن بسیار بطول
می انجامد در این باب بسخن مجمل اکتفا میکنیم یا اباذر اربع لا یصیبهن الا مؤمن
الصمت وهو اول العبادة والتواضع لله سبحانه وذکر الله تعالی
علی کل حال وقلة الشیء یعنی قلة المال یا اباذر هم بالحسنة
وان لم تعملها لکیلا تکتب من الغافلین من ملک ما بین فخذیه
وما بین لحییه دخل الجنة قلت یا رسول الله انا لنؤخذ بما تنطق
به السنتنا قال یا اباذر وهل یکب الناس علی مناخرهم فی النار
الا حصائد السنتهم انک لا تزال سالما ما سکت فاذا تکلمت
کتب لک او علیک یا اباذر ان الرجل یتکلم بالکلمة فی المجلس لیضحکهم
بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء والارض یا اباذر ویل للذی
یحدث فیکذب لیضحک به القوم ویل له یا اباذر من صمت
نجا فعلیک بالصدق لا تخرجن من فیک کذبة ابدا قلت یا رسول الله
فما توبة الرجل الذی یکذب متعمدا فقال الاستغفار والصلوة الخمس تغسل ذلک

ای ابوذر

ای ابوذر چهار خصلت است که نمییابد آن چهار خصلت را ومتصف بآنها نمیگردد مگر
مؤمن کامل خاموشی وآن اول عبادتهای خداست وتواضع وشکستگی نزد حق تعالی
یا از برای خدا نزد خدا وخلق وذکر ویاد خدا کردن بر هر حال وکمی چیزی یعنی کمی مال
ونقود ودرویشی ای ابوذر قصد کن حسنه را وکار خیر را هرچند که آن را بعمل نیاوری
تا نوشته نشوی از جملهٔ غافلان ای ابوذر کسیکه مالک شود وحفظ نماید آنچه در میان
دو ران او است یعنی فرجش را از حرام وآنچه در میان لحیهای اوست یعنی زبانش را از لغو
وباطل داخل بهشت میشود ابوذر پرسید که یا رسول الله آیا مرا مؤاخذه مینمایند بانچه
گویا میشود بآن زبانهای ما حضرت فرمود که ای ابوذر مگر مردم را می اندازد برو
در آتش جهنم چیزی بغیر از درو کردهای زبانهای ما وایشان بدرستیکه تو پیوسته
بسلامتی از شر زبان مادام که ساکتی پس چون سخن گفتی اگر سخن خیر میگوئی از برای تو ثواب
نوشته میشود واگر سخن بد میگوئی بر تو گناه نوشته میشود ای ابوذر بدرستیکه شخصی در
مجلس تکلم مینماید بکلمه که اهل آن مجلس را بخنداند پس بسبب آن سخن فرو میرود در طبقات
جهنم بقدر ما بین آسمان وزمین ای ابوذر وای بر کسی که سخن گوید ودروغ گوید برای
آنکه جماعتی بخندد وای بر او وای بر او ای ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت
واگر سخن گوئی بر تو باد براستی واز دهان خود بیرون مکن دروغ را هرگز ابوذر گفت یا رسول الله

چه جرأت تو به کسی که عمداً دروغ گوید فرمود که استغفار نمودن و نمازهای پنجگانه لوث
این گناه را میشوید بدانکه صدق و راست گوئی که از جملهٔ صفات جامعه است
که بر اکثر صفات و اعمال حسنه اشتمال دارد زیرا که صدق در گفتار میشود و در
کردار میباشد راست گفتار آن است که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگوید و
کردارش مخالف گفتارش نباشد پس یکی از لوازم صدق آن است که هرگز
مرتکب هیچ گناهی نباشد و ترک هیچ طاعتی نکند زیرا که مؤمن دعوی میکند که خدای
بزرگ خدا را امیدوارم و یقین به بهشت و دوزخ دارد و یکی دیگر راستی این سخن
مقتضی آن است که هرگز معصیت نکند زیرا که هر معصیتی منافات با یقین
بپروردگاری و یقین به بهشت و دوزخ دارد و یکی دیگر از لوازم صدق آن است
که مستحبی را ترک نکند و مکروهی را بفعل نیاورد زیرا که کسیکه دعوای این کند
که ما تابع رضای الهی هستیم و از بدیها گریزانیم و ایضاً تصدیق به بهشت
و عظمت الهی و اطلاع او بر دقایق امور مقتضی آن است که هم چنانچه در خدمت
مخلوقین از برای رعایت عظمت ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان مرتکب
خلاف آداب و ترک اولی نمیشوند در حضور پادشاه پادشاهان
و اعظم عظماء بالله که مرتکب هیچ ترک اولائی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل شود

و فواید

و فواید و منافع ناقصهای بیشتر عاید گردد پس هر که ترک اولائی بلکه متوجه غیر جناب او شدن
منافات با این تصدیق دارد و ایضاً آدمی در هر روزی اقلاً ده مرتبه میگوید نزد خدا
که ترا عبادت میکنیم و بس استعانت از تو میجوئیم و پس اگر معصیت بکند که عبادت شیطان است
یا در یکمرتبه بلکه امر متوجه غیر خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید و در آن دعوی کاذب
خواهد بود و هم چنین اظهار ورع نمودن بر یاد عبادتها در حضور مردم شرائط
بجا آوردن و در خلوت روش دیگر بودن و سایر افعالی که اخلاص در آنها نباشد
دروغ فعلی است زیرا که آدمی باین فعل اظهار حالی از برای خود میکند که متصف
بآن نیست و اگر کسی از این راه ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق و افعال
حسنه بصدق و راستی بر میگردد و حق تعالی مدح صادقین بسیار نموده است و فرموده است
که خدا با راست گویان است و هم چنین کذب و دروغ اصل اکثر صفات ذمیمه است
و ظاهر بسیاری از اخبار و بعضی از اصحاب آن است که از گناهان کبیره است و از بسیاری از
اخبار ظاهر میشود که دروغ را چه از روی جد و چه از روی هزل گفتن هر دو حرام است که از گناهان
کبیره است اما بعضی از افراد صدق است که بد است و بعضی از افراد کذب است که
خوب است بلکه واجب میشود که گاهی مانند راستی که باعث ضرر مؤمنی میشود و بموجب
موجب کشتن نفس محترمی شود این چنین راستی حرام است گفتن دروغی که باعث نجات

مؤمنی شود و از کشتن یا از حبس یا از ضرری واجب است گفتن و هم چنین اگر مالی از مؤمنی
بما بامانت سپرده است و ظالمی از ما مطلبد ما را واجب است که انکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم
خورد که مالی از آن مرد نزد ما نیست و در چنین جاها اگر توریه تواند کرد لازم است
بانکه قصد کند که مالی که مرا بتو باید داد نزد من نیست مانند اینها و هم چنین
نزد عشاری یا حاکمی که باقرار او مؤاخذه کند و مالی از او فوت شود جایز است
دروغ گفتن در اصلاح میان دو مؤمن دروغ گفتن جایز است مثل آنکه بهر یک نقل کنیم
دیگری حرف خیر شما است میگفت و تعریف شما میکرد و هر چند او مذمت کرده باشد
و دشنام داده باشد و هم چنین تجویز دروغ کرده اند در خلف وعده که گاه با زنان
که توقعات زیاده از این کی کنند هر چند اطلاق دروغ بر این معنی مجاز است
و در ضمن احادیث بعضی از این تفاصیل مذکور خواهد شد بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلم منقول است که هر که زبانش راست گوست عملش پاکیزه و مقبول است
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم صاحب آن مرتبه شد نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله براستی سخن و ادا کردن امانت و در حدیث دیگر فرمود که اول کسی
است که او را تصدیق مینماید خداست و بعد از آن خودش که میداند که راست میگوید
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقول است که زینت سخن راست گوئی است

و در حدیث دیگر

و در حدیث دیگر فرمود که راست بگوئید که خدا با راست گویان است و از دروغ اجتناب
نمائید که دروغ از ایمان دور است بدرستیکه راست گو بر کنار وادی نجات و کرامت است
و دروغ گو بر کنار خواری و هلاکت است و از حضرت علی ابن الحسین علیه السلام منقول است
که بفرزندان خود فرمود که بپرهیزید از دروغ در امر کوچک و بزرگ خواه بجد گوئید خواه
بهزل و خوش طبعی بدرستیکه کسی که دروغ کوچک میگوید بر دروغ بزرگ جرأت بهم میرساند
یا بر خداوند بزرگوار جرأت کم که مخالف او نموده است حکم نمیدانید که حضرت رسول
فرمود که پیوسته بنده راست میگوید تا خدا او را صدیق مینویسد و بنده پیوسته دروغ
میگوید تا خدا او را کذاب مینویسد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
منقول است که حق تعالی برای بدیها قفلها مقرر فرموده است و شراب را کلید آن قفلها
گردانیده است و دروغ بدتر است از شراب و در حدیث دیگر فرمود که دروغ باعث
خرابی ایمان است و از حضرت صادق علیه السلم منقول است که دروغ بر خدا و رسول
از گناهان کبیره است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقول است که اول کسیکه
دروغ را تکذیب مینماید خداست و دو ملک که با او موکل است و بعد از او خودش دیگر خود
میداند که دروغ میگوید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هیچ
بنده مزهٔ ایمان را نمییابد تا ترک نماید دروغ را جدش را و هزلش را و از حضرت صادق

منقول است که حضرت عیسی علیه السلام فرمود که هر که دروغ بسیار میگوید بهاء و حسن برطرف
میشود و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی دروغ گویان را بفراموشی مبتلا کرده است که
زود رسوا شوند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سخن بر سه قسمت است دروغ
و اصلاح میان مردم راوی عرض کرد که کدام است اصلاح میان مردم فرمود که آنست
که شخصی شنیده است که شخصی در حق او بدی گفته است و از حضرت او آزرده شده است
تو میگوئی من از او شنیدم که او را به نیکی یاد میکرد خلاف آنچه از او شنیده
و در حدیث دیگر فرمود که خدا دوست میدارد دروغ گو را در اصلاح و در
حدیث دیگر فرمود که هر دروغ را از صاحبش سؤال خواهند کرد در روز قیامت
مگر دروغی که در یکی از سه چیز باشد کسیکه در جنگ خواهد که با دشمنان مکری کند
که بر ایشان غالب شود چون از برای مصلحت دین است بر او گناهی نیست
یا کسیکه در میان دو کس خواهد که اصلاح کند به هر یک چیزی میگوید که نزاع در میان ایشان
برطرف شود و کسیکه وعدها با اهل خود میکند و مصلحت نمیداند و نمیخواهد که با آن
وفا کند و در حدیث دیگر فرمود که هر که اصلاح کند هرچه گوید دروغ گو نیست
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که سه چیز حلال است که دروغ گفتن
در آنها حسن و نیکوست مکری که در جنگ کنند یا وعده که با زن کنند یا اصلاحی

که در میان

که در میان مردم کنند و سه چیز حرام است که راست گفتن در آنها قبیح است سخن چینی کردن که باعث
دشمنی مردم شود و کسی را از احوال اهلش بچیزی خبر دادن که باعث آزرده گی او شود و تکذیب
کردن شخصی را که خبری نقل کند و دروغ باشد و از احادیث این باب جهت پیشتر مذکور شد
و تهدیدی که در باب خندانیدن مردم واقع شده است ممکن است که محمول باشد بر صورتی
که دروغی گوید یا غیبت مسلمانی کند و باید دانست که از جمله چیزهائی که مذموم است بلکه
دغدغه حرمت در آن میشود نقل دروغ است مانند قصه حمزه و سایر قصه‌های
دروغ چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بدترین روایتها روایت دروغ است
بلکه قصه‌های راستی که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصه‌های مجوس
و کفار بعضی از علما گفته اند که حرام است چنانچه در بعضی از کتب معتبره امامیه مسطور
و مرویست از حضرت امام محمد تقی ع منقول است که نقل است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
که آنحضرت فرمود که ذکر علی ابن ابیطالب عبادت و من علامات المنافق ان ینفر
ان ذکره و یختار استماع القصص الکاذبة و اساطیر المجوس علی استماع فضائله ثم قرأ
علیه السلام و اذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة و اذا
ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون فسئل صلوات الله فی مجالسکم ان تغیره
قال اما تدرون ان رسول الله ص کان یقول اذکروا علی ابن ابیطالب عبادت است منافق ا



که میرسد و تنفر مینماید از یاد کردن او و اختیار میکنند شنیدن قصه‌های دروغ و افسانه‌های
مجوس را بر شنیدن فضایل آنحضرت بعد از آن امام علیه السلام از تفسیر این آیه را [illegible]
که و اذا ذکر الله وحده تا آخر پس پرسیدند از آنحضرت علیه السلام از تفسیر این آیه
فرمود که آیا نشنیده اید که پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود که یاد کنید علی بن ابیطالب را
در مجلسهای خود پس بدرستیکه یاد کردن علی بن ابیطالب یاد کردن من است و یاد کردن
من یاد کردن خداست پس آنکسانی که مذکور شد میشود دلهای ایشان از یاد کردن
علی بن ابیطالب و شادمان میشوند از یاد کردن غیر او ایشان آنانند که ایمان ندارند
بآنحضرت و مراد ایشان است عذاب پر عذاب گذشته و ابن بابویه در کتاب اعتقادات
آورده است که سئل عن القصاص ایحل الاستماع لهم فقال لا و قال من اصغی
الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله و ان کان
ناطق عن ابلیس یعنی پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام از قصه‌خوانان که آیا
گوش دادن بایشان حلال است آنحضرت فرمود که حلال نیست و فرمود که هر کس
گوش بدارد بناطقی پس بتحقیق که او را پرستیده پس اگر از خدا سخن گوید یعنی راست و حق
گوید آن گوش کننده خدا را پرستیده و اگر از ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل
گوید پس آن گوش کننده ابلیس را پرستیده و کلینی همین مضمون را از امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده است

خاتم اول

خاتم اول بدانکه بعضی از اذکار و اوراد و ادعیه بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم منقول است
و اکثر اهل بدعت مردم را باذکار و اورادی که از مشایخ سنی خود دارند تحریص و ترغیب
مینمایند و همه کس دست بکتابهای مبسوط نمیرسد که علمای ما در این باب تألیف نموده اند
خواستم که این کتاب را بذکر بعضی از فضایل اذکار منقوله ختم نمایم که موجب مزید انتفاع
طالبان حق از این کتاب گردد و این مشتمل است بر سه باب باب اول
در بیان فضیلت اذکاریست که مخصوص بوقتی نیست و در آن چند فصل است
فصل اول در فضیلت تسبیحات اربع است بسند معتبر از حضرت امام حسن علیه السلام
منقول است که جمعی از یهود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و اعلم ایشان
از مسئلهٔ چند سؤال نمود و چون جواب شنیدند مسلمان شدند از جمله آن مسائل
این بود که پرسید که یا محمد خبر ده مرا از کلماتی که حق تعالی آنها را برای حضرت ابراهیم ع
اختیار نمود در هنگامیکه خانه کعبه را بنا کرد حضرت فرمود که بلی آن کلمات بود
سُبحانَ اللهِ وَالحمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر یهودی
پرسید که چه ثواب دارد کسیکه این کلمات را بگوید حضرت فرمود که چون بنده سبحان الله
میگوید با او تسبیح میگویند آنچه در زیر عرش است پس با آن بنده تسبیح ده برابر ثواب
تسبیح آنها را عطا میکنند و چون الحمد لله میگوید حق تعالی نعیم دنیا را با او کرامت میفرماید

و وصل میکند آن را بنعیم آخرت و این کلمه ایست که چون اهل بهشت داخل بهشت
میشوند این کلمه را میگویند و سخنانی که در دنیا میگفته اند همه منقطع میشود بغیر این سخن
وَمَا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ پس بهشت جزای آنست چنانچه حق تعالی میفرماید هَلْ جَزَاءُ
الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ یعنی نیست جزای لا اله الا الله مگر بهشت
گفت راست میگوئی ای محمد و بسند معتبر دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که سبحان الله میگوید حق تعالی برای او درختی در بهشت غرس نماید و کسیکه
الحمد لله میگوید درختی برای او میکارند و کسیکه لا اله الا الله میگوید درختی برای
او میکارند و کسیکه الله اکبر میگوید درختی برای او غرس مینماید شخصی از قریش بحضرت
عرض کرد که پس ما در بهشت درخت بسیار داریم حضرت فرمود که بلی و لیکن بپرهیزید از
اینکه آتشی بفرستید که آن درختان را بسوزاند زیرا که حق تعالی میفرماید که ایگروه مؤمنان
اطاعت نمائید خدا و رسول را و باطل مکنید عملهای خود را و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که فقرا بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را
مالیست که با آن بنده آزاد کنند و ما نداریم و ایشان مال دارند که با آن حج کنند و ما را
نیست و ایشان را مالیست که با آن تصدق کنند و ما نداریم و ایشان مال دارند که بوسیلهٔ
آن در راه خدا جهاد کنند و ما نداریم حضرت فرمود که هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید

بهتر است

بهتر است از صد بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه سبحان الله بگوید بهتر است از صد شتر
با خود بردن بحج که بکشند آنها را از برای خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید بهتر است
از صد اسب که زین و لجام کنند مردم را سوار کنند و بجهاد فرستند و هر که صد مرتبه لا اله
الا الله بگوید کسی از او در آنروز عملش بهتر نباشد مگر کسی که زیاده از صد مرتبه بگوید
پس چون این خبر باغنیا رسید ایشان نیز این اعمال را بجا آوردند فقرا بخدمت
آنحضرت آمدند و گفتند که اغنیا این کارها را نیز کردند حضرت فرمود که این فضل خداست
بهر که میخواهد عطا میفرماید و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حق تعالی
بر خود واجب گردانیده است که هر مؤمنی که صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه
سبحان الله و صد مرتبه لا اله الا الله بگوید و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد
پس بگوید اَللّٰهُمَّ زَوِّجْنِیْ مِنَ الْحُوْرِ الْعِیْنِ البته حق تعالی حوریه در بهشت
کرامت باو فرماید و این پانصد کلمه مهر آن حوریه باشد پس از این جهت حق تعالی
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی فرمود که مهر زنان مؤمنه را پانصد درهم سنت
گردانید و بسند معتبر منقولست که بسیار بگوئید لا اله الا الله و الله اکبر که هیچ چیز نزد
خدا محبوب تر از این دو کلمه نیست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که سبحان الله نصف اعمال است و الحمد لله پر میکند میزان را و الله اکبر ما بین آسمان

و زمین را پر میکند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بسیار بگوئید
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بدرستیکه این کلمات می آیند روز قیامت
با خیرات و ثوابهای عظیم که از پیش رو و عقب خود دارند و اینها بنده باقیات صالحات
یعنی امور شایسته که از برای آدمی باقی میماند نفع آنها و حق تعالی فرموده است که باقیات صالحات
بهتر و پاینده تر است از متاعهای زینت کانی دنیا و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی باصحاب بطریق التفات گفتم فرمودند که برای خود
سپرها اخذ کنید و مهیا سازید صحابه گفتند که مگر دشمنی بما رو آورده است که سپر از برای
دفع مضرات ایشان مهیا باید کرد فرمود که نه و لیکن از برای دفع آتش جهنم از خود بگوئید سبحان الله
و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که
بگوید سبحان الله از روی تعجب حق تعالی از آن تسبیح عرش را خلق فرماید که آن عرش از زبان گویا شده
و در میان ملائکه سبحان الله گویند تا روز قیامت و هم چنین است الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر

فصل دویم در ثواب تهلیل است و ثواب انواع آن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام خطاب فرمود که اگر آسمانها و ساکنان آسمانها
و زمینهای هفتگانه در یک کفه ترازوی باشند و لا اله الا الله در کفه دیگر باشد
این کلمه بر آنها زیادتی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت

رسول صلعم

رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تلقین کنید مردهای خود را در وقت جان کندن لا اله الا الله
که مونس مؤمن است در حال حیات و در مردن و در هنگام مبعوث شدن و بدرستیکه جبرئیل
بمن گفت که یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید که از قبرها روسفید مبعوث میشوند و باواز
بلند میگویند لا اله الا الله و الله اکبر و جمعی روسیاه مبعوث میشوند و فریاد میکنند که واویلاه
و واثبوراه و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که لا اله الا الله بگوید برای او درختی
در بهشت بکارند از یاقوت سرخ که ریشه اش از مشک خوشبوتر و از شیر سفیدتر
و از عسل شیرین تر باشد و در آن درخت میوه ها باشد بشکل پستان دختران
باکره که چون شکافته شود هفتاد حله از میان او بیرون آید و بسند دیگر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که قیمت بهشت لا اله الا الله است و از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر بنده مؤمنی که لا اله الا الله بگوید
آن کلمه البته بالا رود و هر سقف را بشکافد و هر گناهی از گناهان او که برسد محو نماید
تا چون بحسنات او برسد قرار گیرد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هیچ عملی ثوابش عظیم تر از شهادت لا اله الا الله نیست و بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله است و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید عمل او

در آنروز بهترین اعمال مردم باشد مگر کسی که بیشتر از او کلمه را گفته باشد و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که هر عبادتی را اندازه است که بآن
منتهی میشود مگر ذکر حق تعالی که آنرا حدی نیست که بآن منتهی شود چنانچه حق تعالی
نمازهای پنجگانه را واجب گردانیده است کسیکه آنها را ادا نماید بحد آن رسانیده است
و هم چنین کسیکه روزهٔ ماه رمضان را بگیرد فرضش را ادا کرده است و کسیکه یکمرتبه
حج کند اندازهٔ آن را بعمل آورده است بغیر ذکر و یاد خدا که حق تعالی از آن باندک راضی
نشده است و اندازه و نهایتی برای آن مقرر نساخته است بعد از آن این آیه را
خواندند یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا وَسَبِّحُوهُ بُکْرَةً
وَأَصِیلًا که ترجمهٔ ظاهر لفظش این است که ای گروه مؤمنان یاد کنید خدا را یاد کردن
بسیار و تسبیح و تنزیه کنید او را در بامداد و پسین پس نهایتی برای ذکر مقرر نساخت
بعد از آن فرمود که پدرم یاد خدا بسیار میکرد و با او که راه میرفتم مشغول ذکر بود
و چون با او طعام میخوردم او را مشغول ذکر میدیدم و چون با مردم سخن میگفت سخن گفتن
او را از یاد خدا باز نمیداشت و پیوسته میدیدم که زبانش بکامش چسپیده بود و مشغول
ذکر لا اله الا الله بود و در صبح ما را جمع میکرد و امر میکرد که مشغول ذکر و یاد خدا باشیم
تا طلوع آفتاب و میفرمود که هر که قرآن میتواند خواند قرآن بخواند و هر که قرآن نمیتواند

خواند ذکر خدا بکند و خانه که در آن قرآن میخوانند و یاد خدا میکنند برکت آن خانه بسیار
میشود و شیاطین از آنخانه دور میشوند و آنخانه روشنی میدهد اهل آسمانها را چنانچه ستارها
اهل زمین را روشنی میدهند و خانه که در آن قرآن خوانده نمیشود و یاد خدا در آن نمی
کنند برکت آنخانه کم است و ملائکه از آنخانه دوری میکنند و شیاطین در آنخانه
حاضر میباشند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شما را خبر دهم به بهترین اعمال
که بیشتر موجب رفع درجات شما گردد و نزد خداوند شما مقبول تر باشد و بهتر باشد
از برای شما از دینار و درهم و بهتر باشد از برای شما از اینکه با دشمنان دین
ملاقات کنید و بکشید و کشته شوید گفتند بلی فرمود که یاد خدا بسیار کنید پس فرمود که شخصی
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و پرسید که بهترین اهل این مجلس کیست فرمود که
هر که ذکر خدا بیشتر کند و فرمود که هر که را خدا زبان ذکر کننده عطا فرماید پس بدرستیکه
خیر دنیا و آخرت باو کرامت فرموده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که هر که خدا را بسیار یاد کند خدا او را دوست دارد و هر که ذکر خدا بسیار کند
حق تعالی دو برات از برای او بنویسد یک بیزاری از آتش جهنم و یکی بیزاری از نفاق و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که لا اله الا الله را از روی اخلاص بگوید
داخل بهشت شود و اخلاص او آنست که این کلمهٔ طیبه او را مانع شود از مرتکب شدن هر چیز

که خدا حرام کرده است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که هر که لا اله الا الله بگوید بر غیر
وجه تعجب خدا از آن کلمه درختی خلق فرماید که تا روز قیامت بر بالای سر گوینده آن بال زند و ذکر
خدا کند و ثوابش از او باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که
تلقین کنید مردهای خود را لا اله الا الله بدرستیکه هر که آخر کلامش لا اله الا الله باشد داخل
بهشت میشود و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که چون حضرت نوح داخل کشتی شد
حق تعالی باو وحی فرمود که هر وقت که خوف غرق شدن داشته باشید هزار مرتبه لا اله الا الله بگو
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که جبرئیل نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا محمد
خوشا حال کسیکه از امت تو بگوید لا اله الا الله وحده وحده وحده و بسند معتبر از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که صد مرتبه بگوید لا اله الا الله الحق المبین خداوند عزیز
جبار او را پناه دهد از فقر و وحشت قبر و او را با نفس مبدل و سبب توانگری او گردد و چنان باشد
که در بهشت را بکوبد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که هر که هر روز سی مرتبه این تهلیل
بخواند رو کند بتوانگری و پشت کند بدرویشی و فقر و در بهشت را بکوبد و بسند معتبر از آنحضرت
منقول است که هر که هر روز پانزده مرتبه این تهلیل را بخواند لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ حَقًّا حَقًّا
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ إِیمَانًا وَتَصْدِیقًا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ عُبُودِیَّةً وَرِقًّا حق تعالی روی
رحمت خود بسوی او بدارد و از او روی لطف بر نتابد تا او را داخل بهشت گرداند

و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که بگوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا
اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ حق تعالی از
برای او هزار هزار حسنه بنویسد و بروایت دیگر هزار هزار حسنه برای او ثبت نماید و بسند معتبر
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که هر روز ده مرتبه این عبارا بخواند أَشْهَدُ
أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ إِلٰهًا وَاحِدًا أَحَدًا صَمَدًا
لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا بنویسد حق تعالی از برای او چهل و پنج هزار حسنه و محو کند از نامهٔ
عملش چهل و پنج هزار گناه و بلند گرداند از برای او چهل و پنج هزار درجه و در روایت دیگر وارد
شده است که این حرزی باشد از برای او در آنروز از شیطان و از مردم صاحب سلطنت
و در آنروز گناه کبیره او را فرا نگیرد و در روایت دیگر وارد شده است که هر که در روز
این عبارا بخواند حق تعالی برای او چهل و پنج هزار حسنه در آنروز بنویسد و چهل و پنج هزار گناه محو فرماید و
چهل و پنج هزار درجه برای او بلند گرداند و چنان باشد که در آنروز دوازده مرتبه قرآن را ختم کرده باشد
و حق تعالی در بهشت خانه از برای او بنا کند فصل سیم در فضیلت تسبیح است
بسند معتبر از یونس بن یعقوب منقول است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمودند که کسیکه صد مرتبه
سبحان الله بگوید از ذاکرین بسیار که در عمل فرموده خدا داخل است که امر بذکر کثیر کرده است فرمود که بلی
و بسند معتبر از آنحضرت منقول است که هر که بگوید سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِیمِ

وبحمده حق تعالی سه هزار حسنه برای او ثبت نماید و سه هزار گناه از او محو نماید و سه هزار درجه
برای او بلند گرداند و درختی در بهشت برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند و ثواب تسبیحش از او
باشد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون بنده سبحان الله میگوید جمیع ملائکه
بر او صلوات میفرستند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سی مرتبه
بگوید سُبحانَ اللهِ وَبِحَمدِهِ سُبحانَ اللهِ العَظیمِ وَبِحَمدِهِ رو کند توانگری
و پشت کند بر فقر و بکوبد در بهشت را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که بگوید
سبحان الله و بحمده ایزد تعالی برای او هزار هزار حسنه بنویسد و هزار هزار گناه از او محو نماید و هزار
هزار درجه برای او بلند گرداند و هر که زیاده بگوید ثواب او را زیاده گرداند
و هر که استغفار نماید خدا گناهانش را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که در هر روز سی مرتبه سبحان الله بگوید حق تعالی از او دفع نماید هفتاد نوع از بلا را
که سهل تر آنها فقر باشد و بسند دیگر چنین مضمون از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است که حق سبحانه و تعالی چون نور مقدس نبوی خلق نمود او را در حجاب القدرت
دوازده هزار سال ساکن گردانید و در آنجا آنحضرت این تسبیح می گفتند سُبحانَ رَبِّیَ
الاَعلی و در حجاب العظمة یازده هزار سال ماندند و این تسبیح می گفتند سُبحانَ
عالِمِ السِّرِّ و در حجاب المنة ده هزار سال ماندند و این تسبیح را می گفتند سُبحانَ مَن هُوَ

قائِمٌ

قائِمٌ لا یَلهو و در حجاب الرحمة نه هزار سال ساکن بودند و این تسبیح را می گفتند سُبحانَ
الرَّفیعِ الاَعلی و در حجاب السعادة هشت هزار سال با این تسبیح مشغول بودند سُبحانَ
مَن هُوَ دائِمٌ لا یَسهو و در حجاب الکرامة هفت هزار سال با این تسبیح مشغول بودند
سُبحانَ مَن هُوَ غَنِیٌّ لا یَفتَقِرُ و در حجاب المنزلة شش هزار سال این
تسبیح میگفتند سُبحانَ العَلیمِ الکَریمِ و در حجاب الهدایة پنج هزار سال ماندند
و این تسبیح میفرمودند سُبحانَ ذِی العَرشِ العَظیمِ و در حجاب النبوة چهار هزار سال مشغول
داشتند با این تسبیح سُبحانَ رَبِّ العِزَّةِ عَمّا یَصِفونَ و در حجاب الرفعة
سه هزار سال ماندند و این تسبیح میگفتند سُبحانَ ذِی المُلکِ وَالمَلَکوتِ
و در حجاب الهیبة دو هزار سال ماندند و خدا را این تسبیح میفرمودند سُبحانَ اللهِ وَبِحَمدِهِ
و در حجاب الشفاعة هزار سال با این تسبیح اشتغال داشتند سُبحانَ رَبِّیَ العَظیمِ
وَبِحَمدِهِ فصل چهارم در فضیلت تحمیدات و انواع محامد بسند معتبر
منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که کدام عمل نزد خدا بهترین اعمال است
فرمود که حمد او کردن و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که هر که بگوید الحمد لله شکر
جمیع نعمتهای خدا را ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که را خدا نعمتی کرامت فرماید حمد الهی بکند و هر که روزی او دیر برسد

استغفار کند و هر که را اندوهی رو دهد یا کاری دشوار رو دهد بگوید لا حَولَ وَلا قُوَّةَ
اِلّا بِاللهِ و بسند معتبر دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله را امری رو میداد که موجب سرور بود میفرمود
که اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی بِنِعمَتِهِ تَتِمُّ الصّالِحاتُ و چون امری رو میداد که موجب
الم بود میفرمود اَلحَمدُ لِلّهِ عَلی کُلِّ حالٍ و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر روز حمد الهی میکردند سیصد و شصت مرتبه
بعدد رگهای بدن باین حمد اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ کَثیراً عَلی کُلِّ حالٍ و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون کسی را به بینی که ببلائی مبتلا گردیده است سه مرتبه
این تحمید را آهسته بخوان که او نشنود اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی عافانی مِمَّا ابتَلاکَ بِهِ وَلَو شاءَ
فَعَلَ بعد از آن فرمود که هر که در این حال این دعا را بخواند هرگز بآن بلا مبتلا نشود و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که بگوید اَلحَمدُ لِلّهِ کَما هُوَ اَهلُهُ کاتبان اعمال
از نوشتن باز میمانند و میگویند خداوندا ما غیب را نمیدانیم پس حمدی را که او کرده است
ثوابش را نمیدانیم حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که آنچه بنده من گفته است شما بنویسید و ثوابش
بر من است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که هر که هر روز هفت مرتبه بگوید اَلحَمدُ لِلّهِ عَلی
کُلِّ نِعمَةٍ کانَت اَو هِیَ کائِنَةٌ شکر نعمتهای گذشته و آینده را ادا کرده است

فصل پنجم

فصل پنجم در فضیلت استغفار است بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که خود را خوشبو و معطر گردانید باستغفار تا رسوا نکند شما را بوهای بد گناهان و در حدیث
دیگر فرمود که استغفار روزی را زیاده میکند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
منقول است که بهترین دعاها استغفار است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که چون بنده استغفار بسیار کند صحیفه عملش که بالا میرود درخشنده و نور
میدهد و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که هر که بگوید استغفر الله
واتوب الیه او متکبر و جبار نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که استغفار کردن و گفتن لا اله الا الله بهترین عبادت است
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در مجلسی که می نشستند هر چند که اندکی می نشستند برنمیخاستند تا بیست و پنج مرتبه استغفار
نمیکردند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
هفتاد مرتبه میفرمودند استغفر الله و هفتاد مرتبه میفرمودند اتوب الی الله
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که گناهی میکند هفت
ساعت او را مهلت میدهند پس اگر این استغفار را سه مرتبه بخواند بر او نمی نویسند
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و بسند معتبر دیگر از آنحضرت

منقول است که هر که در روزی صد مرتبه بگوید استغفر الله حق تعالی هفتصد گناه او
بیامرزد و خیری نیست در بنده که در روزی هفتصد گناه بکند و بسند دیگر از حضرت
امام جعفر الصادق علیه السلام منقول است که هر مؤمن که در شبانه روزی چهل گناه
کبیره بکند و با ندامت و پشیمانی بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام و اسأله ان یصلی
علی محمد و آل محمد و ان یتوب علی حق تعالی آن گناهان را بیامرزد
و خیری نیست در بنده که در شبانه روزی زیاده از چهل گناه کبیره بکند و بسند
معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر روز و شب
صد مرتبه استغفار میکردند با آنکه گناهی از آنحضرت هرگز صادر نمیشد

فصل ششم در فضیلت اذکار متفرقه است بسند صحیح از حضرت
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقول است که فرمود که عجب دارم از کسیکه او
خوف از دشمن یا غیر آن داشته باشد چرا پناه باین کلمه نمیبرد که حسبنا الله و نعم
الوکیل زیرا که حق تعالی میفرماید که از عقب این کلمه را گفتند برگشتند
با نعمت عظیم از جانب خدا و فضل بسیار و بایشان نرسید بدی و عجب دارم از کسیکه غمی او را
عارض میشود چرا پناه نمیبرد باین کلمه که حضرت یونس در شکم ماهی گفت که لا اله الا انت

سبحانک انی کنت من الظالمین زیرا که حق تعالی بعد از این میفرماید که ما
دعای یونس را مستجاب کردیم و او را نجات دادیم از غم و چنانچه او را نجات دادیم همچنین
نجات میدهیم مؤمنان را و عجب دارم از کسیکه دشمنان در مقام مکر باشند با او
چرا پناه نمیبرد باین آیه که و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
زیرا که حق تعالی میفرماید که چون مؤمن آل فرعون این کلمه را گفت خدا او را حفظ کرد
و نگاه داشت از بدیها آنچه مکر نسبت باو کرده بودند و عجب دارم از کسیکه اراده مال
و متاع دنیا داشته باشد چرا پناه نمیبرد باین کلمه که ما شاء الله لا قوة الا
بالله زیرا که حق تعالی میفرماید که برادر مؤمن به برادر کافر گفت که چرا داخل باغ
خود شدی این کلمه را نگفتی اگر مرا چنین می بینی که مال و فرزند از تو کمتر است پس شاید
که پروردگار من بهتر از بهشت تو بمن عطا فرماید و شاید حق تعالی در مقام
جزم اطلاق میکند و بسندهای معتبر از آنحضرت منقول است که شخصی بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمد و شکایت کرد از وسوسه سینه و بسیاری قرض
حضرت فرمود که مکرر این کلمات را بخوان توکلت علی الحی الذی
لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن
له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا

بعد از اندک وقتی آن مرد بخدمت حضرت آمد و گفت ببرکت آن دعا حق تعالی وسوسه
سینه مرا برطرف کرد و قرض مرا ادا ساخت و روزی مرا فراخ گردانید
و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که حضرت آدم بحق تعالی شکایت کرد از وسوسه خاطر و اندوه جبرئیل نازل
شد و گفت یا آدم بگو الحمد لله رب العالمین و کسیکه فقر و احتیاج بر او
زیاده کند بسیار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستیکه
این کلمه گنجی است از گنجهای بهشت و در آن شفا از هفتاد و دو درد است که کمتر آنها
هم و اندوه است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در شب
معراج حق تعالی بحضرت رسول صلی الله وحی کرد که بتو عطا میکنیم دو کلمه از خزینهای
عرش خود این است لا حول و لا قوة و لا ملجا منک الا الیک و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله منقول است که گفتن لا حول و لا قوة الا بالله موجب شفا
از نود و نه درد است که سهلتر آنها غم و اندوه است و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که اگر اندوهی عارض شود بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و در حدیث دیگر منقول است که ابو ذر گفت که حضرت رسول صلی الله مرا وصیت
فرمود که این کلمه را بسیار بگویم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است

که هر که هر روز صد مرتبه لا حول و لا قوة الا بالله بگوید حق تعالی از او هفتاد نوع از بلا را دفع
نماید که سهلتر آنها غم و اندوه باشد و بسند معتبر از آنحضرت منقول است که هر که دعا
کند و ختم کند دعای خود را بگفتن ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله البته
دعای او مستجاب شود و بسند دیگر از آنحضرت منقول است که هر که هفتاد مرتبه بگوید ما
شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله حق تعالی بگرداند از او هفتاد نوع از انواع
بلا را که کمتر آنها آن باشد که دیوانه نشود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است
که خدا را ملکی است موکل باسمان اول اسمعیل نام دارد چون بنده هفت مرتبه
میگوید یا ارحم الراحمین آن ملک میگوید که ارحم الراحمین صدای ترا شنید
هر حاجت که داری بطلب تا عطا کند و بسند دیگر از آنحضرت منقول است که هر که
ده مرتبه بگوید یا الله حق تعالی باو خطاب فرماید که لبیک چه حاجت داری
و همچنین اگر ده مرتبه یا رب بگوید همین خطاب کند و ایضا بسند معتبر دیگر منقول است
که هر که بگوید یا ربی الله آنقدر که یک نفس او وفا کند باو خطاب فرماید
حق تعالی که لبیک حاجت خود را بگو و در حدیث دیگر فرمود که بعضی از فرزندان
پدرم بیمار شدند پدرم بر آنها گذشت فرمود که ده مرتبه بگوئید یا الله که هیچ
یک از مؤمنان ده مرتبه این کلمه را نمیگوید مگر آنکه پروردگار عالم میفرماید

که لبیک ای بندهٔ من حاجت خود را سؤال کن و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع
منقول است که فرمود که پدرم را در خواب دیدم که فرمود که هر گاه شدتی و سختی
گرفتار شوی بگو یا رئوف یا رحیم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که ببعضی از اصحاب خود فرمود که میخواهی که بتو تعلیم کنم اسم اعظم الهی را بخوان
سورهٔ حمد و قل هو الله احد و آیة الکرسی و سورهٔ انا انزلناه پس رو بقبله کن و هر حاجت
که داری از خدا طلب و بسند معتبر از آنحضرت منقول است که اسم اکبر خدا است یا حی
یا قیوم و بروایت دیگر منقول است که این دعا مشتملست بر اسم اعظم یا الله
یا الله یا الله وحدک وحدک وحدک لا شریک لک انت المنان بدیع
السموات والارض ذو الجلال والاکرام و ذو الاسماء العظام و ذو العز الذی
لا یرام و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین
بعد از خواندن این دعا هر حاجت که داری طلب و بسند معتبر از سکین ابن عمار روایت
که گفت شبی در مکه خوابیده بودم شخصی بخواب من آمد و گفت برخیز که شخصی خدا را در
زیر میزاب باسم اعظم الهی میخواند بیدار شدم و باز بخواب رفتم پس بار دیگر مرا
صدا زد و همان سخن را گفت بیدار شدم و باز بخواب رفتم در مرتبهٔ سیم مرا صدا زد
که برخیز موسی ابن جعفر خدا را باسم اعظم میخواند در تحت میزاب سکین میگوید

که برخواستم و غسل کردم و چون بنزد حجر آمدم شخصی را دیدم که جامهٔ خود را بر سر پیچیده و در
سجده است در پشت سر آنحضرت نشستم این دعا میخواندند یا نور یا قدوس سه مرتبه
یا حی یا قیوم سه مرتبه یا حی لا یموت سه مرتبه یا حی حین لا حی سه مرتبه یا حی
لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک بلا اله الا انت سه مرتبه اسئلک بان لا اله
الا انت سه مرتبه اسئلک یا لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک باسمک بسم الله
الرحمن الرحیم العزیز المبین سه مرتبه سکین گفت که آنحضرت مکرر این دعا
خواندند تا من حفظ کردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که هر مؤمنی که این کلمات را بخواند من ضامن اویم در دنیا و آخرت اما در
دنیا پس ملائکه او را بشارت دهند در هنگام مردن به بهشت و اما در آخرت
پس حق تعالی بعدد هر کلمه خانهٔ در بهشت باو عطا فرماید و دعا این است یا
اَسْمَعَ السّامِعِینَ وَ یا اَبْصَرَ النّاظِرِینَ وَ یا اَسْرَعَ الْحاسِبِینَ
وَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ وَ یا اَحْکَمَ الْحاکِمِینَ باب دویم در بیان اذکاری
که مخصوص وقتی چند اند و این باب مشتمل بر چند فصل است فصل اول
در تعقیب نماز صبح است و نماز شام است بسندهای معتبر از حضرت امام
موسی کاظم ع منقول است که چون از نماز شام فارغ شوی از جای خود حرکت مکن و با کسی

سخن مگو تا صد مرتبه بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
بگوئی و هم چنین صد مرتبه بگو بعد از نماز صبح بدرستیکه هر که در این وقت
این را بخواند حق تعالی از او دفع کند صد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها خوره
و پیسی و شر شیطان و شر پادشاهان باشد و از حضرت امام رضا علیه السلام
منقول است که هر که صد مرتبه این کلمات را بعد از نماز صبح و نماز شام هفت مرتبه
بخواند حق تعالی از او هفتاد نوع از بلا را دفع میکند که کمترش قولنج و پیسی
و دیوانگی و خوره باشد و اگر نامش در نامهٔ اشقیا باشد محو کنند و در نامهٔ سعدا
ثبت کنند و در روایت دیگر سه مرتبه وارد شده است با همین ثواب و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که صد مرتبه بعد از نماز صبح
بگوید ما شاء الله کان لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ
در آنروز نه بیند امری را که مکروه او باشد و بسندهای معتبر از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب
آفتاب ده مرتبه این تهلیل را بخواند لَا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ
لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ یُمِیتُ وَ یُحْیِی وَ هُوَ
حَیٌّ لَا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ کفارهٔ گناهان او باشد

در آنروز و بروایت دیگر خدا را ملاقات نکند بنده به بهتر از عمل او مگر کسی که مثل او گفته
باشد و در روایت دیگر وارد شده است که سنت واجب است که این تهلیل را ده مرتبه
بخوانند و ده مرتبه بگوید اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطِینِ
وَ اَعُوذُ بِاللهِ اَنْ یَحْضُرُونِ اِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ و فرمود که اگر
این دو ذکر را در این وقت فراموش کنی قضا کن چنانچه نماز را قضا میکنی و احادیث
در فضیلت این دو ذکر بسیار است و بسند معتبر دیگر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است
که هر که در وقت طلوع صبح ده مرتبه آن تهلیل را بگوید که گذشت و ده مرتبه صلوات
بر محمد و آل محمد بفرستد و سی و پنج مرتبه سبحان الله و سی و پنج مرتبه لا اله الا الله و سی
و پنج مرتبه الحمد لله بگوید او را در آنروز از غافلان ننویسند و اگر همین اذکار را در شام
بگوید او را در آن شب از غافلان ننویسند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هر که در وقت شام صد مرتبه الله اکبر بگوید چنان باشد که صد بنده
آزاد کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که صد مرتبه
الله اکبر بگوید پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب حق تعالی ثواب صد بنده
آزاد کردن در نامهٔ اعمالش بنویسند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که
حضرت رسول ص فرمود که فرزند آدم را سیصد و شصت رگ است که صد و هشتاد رگ از آنها

متحرک است و صد و هشتاد رگ دیگر ساکن که اگر یکی از رگهای متحرک ساکن شود
یا یکی از رگهای ساکن متحرک گردد او را خواب نمیبرد لهذا حضرت رسول صلعم
در هر صبح و در هر شام سیصد و شصت مرتبه میگفتند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ كَثِيرًا عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست
که هر که در صبح چهار مرتبه الحمد لله رب العالمین بگوید بتحقیق که شکر آن روز را
ادا کرده است و هم چنین در شام اگر چهار مرتبه بگوید شکر آن شب را ادا کرده است
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول صلعم بر شخصی
گذشته که باغ خود را درخت میکشت حضرت ایستادند و فرمودند که میخواهی
ترا دلالت کنم بر درخت کشتنی که اصلش ثابت تر و میوه اش زودرس تر
و نیکوتر و باقی تر باشد گفت بلی فرمود که در هر صبح و شام بگو سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر تا آنکه حق تعالی بعدد هر تسبیحی ده درخت در بهشت
بتو کرامت فرماید از انواع میوه ها و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست
که در هر صبح این دعا بخوان اَصْبَحْتُ بِاللّٰهِ مُؤْمِنًا عَلَىٰ دِينِ مُحَمَّدٍ
وَ سُنَّتِهِ وَ دِينِ عَلِيٍّ وَ سُنَّتِهِ وَ دِينِ الْأَوْصِيَاءِ وَ سُنَّتِهِمْ
آمَنْتُ بِسِرِّهِمْ وَ عَلَانِيَتِهِمْ وَ شَاهِدِهِمْ وَ غَائِبِهِمْ وَ أَعُوذُ بِاللّٰهِ

مما استعاذ

مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ رَسُولُ اللّٰهِ صلعم وَ عَلِيٌّ وَ الْأَوْصِيَاءُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ
وَ أَرْغَبُ إِلَى اللّٰهِ فِيمَا رَغِبُوا إِلَيْهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ و بسند معتبر
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که در صبح و شام سه مرتبه بگوید
رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِمُحَمَّدٍ صلعم نَبِيًّا وَ بِالْقُرْآنِ
بَلَاغًا وَ بِعَلِيٍّ إِمَامًا وَ بِالْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ أَئِمَّةً البته بر حق تعالی
لازم است که در روز قیامت او را راضی گرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر بنده که قبل از طلوع آفتاب این دعا بخواند اَللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُ أَكْبَرُ
كَبِيرًا وَ سُبْحَانَ اللّٰهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
كَثِيرًا لَا شَرِيكَ لَهُ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ملکی مبادرت نماید
و این دعا را در میان بال خود بگیرد و با آسمان برد چون باسمان اول در آید ملائکه باو
گویند که چه چیز با خود داری در جواب گوید که شخصی از مؤمنان باین کلمات
تکلم نموده و کلمات چند برای این بخواند ملائکه گویند که خدا رحم کند کسی را که این
کلمات را خوانده است و گناهان او را بیامرزد پس بهر آسمانی که گذرد ملائکه از او
سؤال کنند و چون جواب گوید همه دعا کنند و هم چنین حمله عرش نیز از برای او
دعا کنند و آن ملک آن کلمات را ببرد و در دیوان کنوز که اعمال خالص مؤمنان

در آنجا مثبت است ثبت نماید و بسند عالی از ابو حمزه ثمالی منقولست که از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردند از تفسیر آنکه حق تعالی در شان حضرت ابراهیم فرموده
که حقوق الهی را و اوامر او را وفا و تمام ادا نمود حضرت فرمودند که چون صبح میکرد سه مرتبه
أَصْبَحْتُ وَ رَبِّي مَحْمُودٌ أَصْبَحْتُ لَا أُشْرِكُ بِاللّٰهِ شَيْئًا وَ لَا أَدْعُو مَعَ اللّٰهِ
إِلٰهًا وَ لَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا و همچنین در شام سه مرتبه میفرمود و اگر در شام
خوانند بجای اصبحت در هر دو جا امسیت میباید گفت و بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت نوح در هر صبح و شام ده مرتبه
این دعا میخواندند اَللّٰهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّهُ مَا أَصْبَحَ بِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافِيَةٍ
فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ
الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ حَتَّىٰ تَرْضَىٰ وَ بَعْدَ الرِّضَا و باین سبب حق تعالی او را عبد
شکور فرموده یعنی بنده بسیار شکر کننده و اگر در شام خواند چنین بگوید أَنَّهُ
مَا أَمْسَىٰ بِي مِنْ نِعْمَةٍ و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که در صبح انگشتر در دست راست خود داشته باشد پیش از آنکه با احدی نظر کند
نگین عقیق را بکف دست خود بگرداند و بآن نگین نظر کند و سوره انا انزلناه
بخواند پس این دعا بخواند آمَنْتُ بِاللّٰهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ كَفَرْتُ بِالْجِبْتِ

والطاغوت

وَ الطَّاغُوتِ وَ آمَنْتُ بِسِرِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَانِيَتِهِمْ وَ ظَاهِرِهِمْ وَ
بَاطِنِهِمْ وَ أَوَّلِهِمْ وَ آخِرِهِمْ حق تعالی او را در آن روز از شر جمیع آسمان
و زمین حفظ نماید و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که بعد از نماز
صبح هفتاد مرتبه استغفار بگوید خدا او را بیامرزد اگر چه هفتاد هزار گناه
کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که
در وقت شام سه مرتبه بگوید سُبْحَانَ اللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ
تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ
تُظْهِرُونَ هیچ چیزی در آن شب از او فوت نشود و جمیع شرور و بدیهای
آن شب از او دفع شود و هم چنین اگر در صبح سه مرتبه بخواند هیچ چیز در آن روز
از او فوت نشود و جمیع شرور آن روز از او دور گردد و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که بعد از نماز شام سه مرتبه بگوید الْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِي يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ لَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ حق تعالی باو خیر
بسیار کرامت فرماید و بسند دیگر منقولست از حضرت صادق علیه السلام
که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که چون بمعراج رفتم ملائکه مرا دعائی تعلیم نمود
که هر صبح و شام میخوانم اَللّٰهُمَّ إِنَّ ظُلْمِي أَصْبَحَ مُسْتَجِيرًا بِعَفْوِكَ وَ ذَنْبِي

اصبح مستجیراً بمغفرتک وذلی اصبح مستجیراً بعزتک وفقری
اصبح مستجیراً بغناک ووجهی البالی اصبح مستجیراً
بوجهک الباقی الذی لا یفنی و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقول است که شیبه هذلی بخدمت حضرت رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله من
پیر شده ام و قوتم ضعیف شده است از اعمالی که عادت کرده بودم با آنها
از نماز و روزه و حج و جهاد پس مرا کلامی تعلیم فرما که حق تعالی مرا بآن نفع دهد
و سبک کن بر من یا رسول الله حضرت فرمود که اعاده کن این سخن را تا آنکه سه مرتبه
این کلام را ادا نمود حضرت فرمود که بر دور تو هیچ درخت و کلوخی نماند مگر آنکه گریست
بسبب ترحم بر تو پس چون نماز صبح بکنی ده مرتبه بگو سبحان الله العظیم
وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستیکه حق تعالی
ترا عافیت میدهد بسبب این ذکر از کوری و دیوانگی و خوره و فقر و ضعف پیری
گفت یا رسول الله این برای دنیاست از برای آخرت چه چیز باید خواند فرمود
که بعد از هر نماز بگوی اللهم اهدنی من عندک وافض علی
من فضلک وانشر علی من رحمتک وانزل علی من برکاتک
بعد از آن فرمود که هر که این دعا را عمداً ترک نکند تا از دنیا برود در قیامت

هشت در بهشت برای او بگشایند که از هر در که خواهد داخل شود و بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که هر روز بیست و پنج مرتبه بگوید اللهم
اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات حق تعالی بعدد
هر مؤمنی که گذشته است و خواهد آمد تا روز قیامت حسنه در نامهٔ عمل او بنویسد
و گناهی از او محو کند و درجهٔ از برای او بلند گرداند و بسند معتبر از علقام منقول است
که بخدمت حضرت موسی ابن جعفر ع عرض نمود که دعا تعلیم فرما که جامع مطالب دنیا و آخرت
باشد حضرت فرمود که بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب بگو سبحان الله العظیم
وبحمده استغفر الله واسأله من فضله علقام گفت که من بد حال تر
و پریشان تر از جمیع اهل بیت خود بودم و برکت این دعا امروز حالم از همه بهتر است
و شیخ طوسی علیه الرحمة در تعقیب نماز صبح فرموده که صد نوبت بگوید استغفر الله واتوب
الیه و صد نوبت بگوید استجیر بالله من النار و صد نوبت بگوید اسأل الله
الحور العین و صد نوبت سورهٔ قل هو الله احد بخواند و صد نوبت
بگوید که صلی الله علی محمد و آل محمد و صد نوبت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ده نوبت آیة الکرسی و ده نوبت
سورهٔ انا انزلناه بخواند و ده نوبت این دعا بخواند اللهم اقذف فی قلوب العباد

محبتی وضمن السموات والارض رزقی والق الرعب فی قلوب
اعدائک منی وانشر علی رحمتک لی واتمم نعمتک علی واجعلها
موصولة بکرامتک ایای واوزعنی شکرک واوجب لی المزید
من لدنک ولا تنسنی ذکرک ولا تجعلنی من الغافلین
فصل دویم در اذکار و ادعیه که عقب هر نماز باید خواند بدانکه بهترین
تعقیبات تسبیح حضرت فاطمه زهرا است سی و چهار الله اکبر و سی و سه الحمد لله و سی
سه مرتبه سبحان الله چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که عبادت کرده نمیشود خدا را بتحمیدی که بهتر باشد از تسبیح حضرت
فاطمه ع و اگر از آن چیزی بهتر میبود حضرت رسول صلعم آن را بفاطمه عطا میفرمود و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که تسبیح حضرت فاطمه را در هر روز
عقب هر نماز بخواند محبوب تر است نزد من از آنکه هزار رکعت نماز در هر روز
بکند و در حدیث دیگر فرمود که هر که تسبیح فاطمه را بخواند و بعد از آن لا اله الا الله
بگوید گناهانش آمرزیده میشود و بسند دیگر منقول است که روزی حضرت رسول
باصحاب خود فرمود که اگر چه دارید از جامها و ظرفها اگر جمع کنید و بر روی هم گذارید
به آسمان میرسد گفتند نه یا رسول الله فرمود که میخواهید شما را دلالت کنم بر عملی که اصلش

در زمین است و شاخش در آسمان گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر یک از شما که
از نماز واجب خود فارغ شوید سی نوبت بگوئید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر بدرستیکه اصل این کلمات در زمین است و شاخش در آسمان است
و دفع میکند سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن و بچاه افتادن و مرگهای
بد را از خوانندهٔ خود و اینهایند باقیات صالحات و بسند معتبر دیگر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هر که چهل مرتبه این تسبیحات اربعه را بعد از هر
نماز فریضه بخواند پیش از آنکه پای خود را از قبله بگرداند هر حاجتی که از خدا سؤال کند
باو عطا فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که بعد از نماز
فریضه پیش از آنکه پاهای خود را از حالت تشهد تغییر دهد سه مرتبه بگوید استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذا الجلال والاکرام واتوب الیه حق تعالی گناهان او را
بیامرزد اگر چه مثل کف دریاها باشد و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقول است
که فرمود که کمتر چیزی که مجزیست از دعا بعد از نماز فریضه این است که بگوئی اللهم
انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک واعوذ بک من کل شر
احاط به علمک اللهم انی اسألک عافیتک فی اموری کلها
واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة و بسند معتبر دیگر منقول است

که محمد ابن ابراهیم بخدمت حضرت امام موسی ع نوشت که میخواهم که دعا تعلیم من
فرمائی که بعد از هر نماز بخوانم و حق تعالی بسبب خواندن آن خیر دنیا و آخرت از برای من
جمع نماید حضرت نوشتند که بگو اعوذ بوجهک الکریم وعزتک التی لاترام وقدرتک
التی لایمتنع منها شیء من شر الدنیا والآخرة ومن شر الاوجاع کلها وبسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که بعد از نماز واجب سی مرتبه سبحان الله
بگوید بر بدنش گناهی نماند مگر آنکه بریزد وبسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقول است که کسیکه خواهد که چون از دنیا بیرون رود از گناهان پاک باشد
مانند طلای بی‌غش و مظلمه احدی نزد او نباشد باید که بعد از نمازهای پنجگانه
دوازده مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند پس دست خود را جانب آسمان بکشد
و بگوید اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارک
واسئلک باسمک العظیم وسلطانک القدیم یا واهب العطایا و یا مطلق
الاساری و یا فکاک الرقاب من النار اسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد
وان تعتق رقبتی من النار وان تخرجنی من الدنیا امنا وتدخلنی الجنة
سالما وان تجعل دعائی اوله فلاحا واوسطه نجاحا وآخره صلاحا
انک انت علام الغیوب بعد از آن فرمود که این دعای مخصوصی است که حضرت

رسالت پناه ص تعلیم من نمود و امر فرمود که تعلیم حضرت امام حسن و امام حسین علیهما
نمایم وبسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت رسالت پناه
فتح مکه نمودند نماز ظهر را نزد حجر الاسود با اصحاب خود ادا نمودند و چون سلام
گفتند سه مرتبه دست برداشتند و سه مرتبه الله اکبر گفتند پس این دعا خواندند لا
اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده ونصر عبده و
اعز جنده وغلب الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد
یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت وهو علی کل شیء
قدیر پس رو باصحاب خود کردند و فرمودند که ترک مکنید این سه تکبیر و این دعا را بعد
از هر نماز واجب بدرستیکه هر که بعد از سلام نماز این را بخواند بتحقیق که ادا
کرده است آنچه براو واجب است از شکر حق تعالی بر تقویت اسلام و اهل اسلام
وبسند معتبر منقول است از احمد ابن محمد ابن ابی نصر بزنطی که بخدمت حضرت
امام رضا علیه السلام عرض کردم که چگونه صلوات و سلام بعد از نماز واجب
بحضرت رسول ص میباید فرستاد حضرت فرمود که بگو السلام علیک یا رسول
الله ورحمة الله وبرکاته السلام علیک یا محمد بن عبد الله
السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله السلام

علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول
الله واشهد انک محمد ابن عبد الله واشهد انک قد نصحت
لامتک وجاهدت فی سبیل ربک وعبدته حتی اتیک الیقین
فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزی نبیا عن امته اللهم
صل علی محمد وآل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم
انک حمید مجید موافق احادیث معتبره میباید بعد از هر نماز بگوید
اللهم صل علی محمد وآل محمد واعذنا من النار وارزقنا
الجنة وزوجنا من الحور العین وبسند معتبر منقول است که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام از جای نماز بر نمیخواستند تا چهار ملعون و چهار
ملعونه را لعنت نمیکردند پس باید که بعد از هر نماز بگوید اللهم العن
ابا بکر وعمر وعثمان ومعاویة وعایشة وحفصة و
هند وام الحکم وبعضی از تعقیبات در باب فضایل سوره و آیات
قرآن گذشت و در باب صلوات نیز بعضی مذکور شد و در این کتاب چنین
بتقریب مذکور میشود و بهمین اکتفا مینمائیم فصل سیم در تعقیب
مخصوص نماز ظهر است بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است

که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بعد از نماز ظهر این دعا میخواندند لا اله الا الله العظیم
الحلیم لا اله الا الله رب العرش الکریم والحمد لله رب العالمین اللهم
انی اسئلک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والغنیمة من
کل خیر والسلامة من کل اثم اللهم لا تدع لی ذنبا الا غفرته
ولا هما الا فرجته ولا سقما الا شفیته ولا عیبا الا سترته
ولا رزقا الا بسطته ولا خوفا الا امنته ولا سوءا الا صرفته
ولا حاجة هی لک رضا ولی فیها صلاح الا قضیتها یا ارحم
الراحمین آمین رب العالمین فصل چهارم در بیان تعقیب مخصوص
نماز عصر است بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار بکند حق تعالی هفتصد گناه
او را بیامرزد و اگر هفتصد گناه نداشته باشد باقی را از گناهان پدرش و مادرش
بیامرزد و اگر نه از گناهان برادرش و خواهرش و همچنین باقی خویشان
هر که باو نزدیکتر باشد و در حدیث دیگر هفتاد مرتبه استغفار وارد شده است
و ثواب عظیم برای ده مرتبه سوره انا انزلناه بعد از نماز عصر خواندن گذشت
وبسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که هر روز بعد از نماز عصر یک مرتبه

بگوید أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ
وَالْإِكْرَامِ وَأَسْأَلُهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ تَوْبَةَ عَبْدٍ ذَلِيلٍ خَاضِعٍ فَقِيرٍ
بَائِسٍ مِسْكِينٍ مُسْتَكِينٍ مُسْتَجِيرٍ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا
وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيٰوةً وَلَا نُشُورًا حق تعالی امر فرماید که صحیفهٔ گناهان او را
بدرند هر چند که گناه بسیار داشته باشد فصل پنجم در بیان تعقیب نماز خفتن از
بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی ع منقول است که هر که بعد از نماز خفتن هفت نوبت
سورهٔ انا انزلناه بخواند در امان الله باشد تا صبح و شیخ طوسی علیه الرحمة
نقل کرده است که مستحب است بعد از نماز خفتن خواندن سورهٔ حمد و قل هو الله احد
و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق هر یک را ده مرتبه و تسبیحات
اربعه ده مرتبه و اللهم صل علی محمد و آل محمد ده مرتبه فصل ششم در بیان
سجدهٔ شکر است بدانکه از جملهٔ سنتهای مؤکد بعد از هر نماز سجدهٔ شکر است
و فضایل این سجده در احادیث بسیار است حتی آنکه بسند معتبر از حضرت صادق
منقول است که سجدهٔ شکر واجب است بر هر مسلمانی که نماز خود را به آن تمام میکند
و خداوند خود را خوشنود میگرداند و ملائکه را بعجب می آورد بدرستیکه بنده که نماز
میکند و بعد از آن سجدهٔ شکر بجا می آورد حق تعالی حجاب از میان بنده و ملائکه بر میدارد

و میفرماید

و میفرماید که ای ملائکه نظر کنید به بندهٔ من که فرض مرا ادا کرد و عهد مرا تمام کرد
بعد از آن شکر نعمت مرا بجا آورد ای ملائکه چه ثواب او را نزد من است ملائکه
میگویند که پروردگارا رحمت خود را شامل حال او گردان باز میفرماید که دیگر
چه چیز با او کرامت کنم میگویند که پروردگارا بهشت خود را با او عطا کن باز میفرماید
که دیگر چه چیز با او عطا کنم میگویند که امور او را کفایت کن و هم چنین حق تعالی سؤال
مینماید و ملائکه جواب میگویند تا آنکه هیچ چیز باقی نمیماند که علم ملائکه با او
احاطه کند مگر آنکه او را میگویند باز چون حق تعالی سؤال مینماید ایشان
میگویند که پروردگارا علم ما زیاده از این احاطه نکرده است پس حق تعالی فرماید
که من شکر او میکنم چنانچه او شکر من کرد و روی فضل و رحمت خود را بسوی او میدارم
و او را در مراتب معرفت خود کامل میگردانم و بسندهای معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق ع منقول است که حق تعالی بحضرت موسی ع
خطاب فرمود که ای موسی میدانی که چرا ترا از همهٔ بندگان خود برگزیدم و کلیم
خود گردانیدم گفت نه ای پروردگار من خطاب رسید که من چون نظر کردم نفس ترا
نزد بندهای خود از همه کس ذلیل تر یافتم هر گاه که از نماز فارغ میشدی طرف
روی خود را نزد من بر خاک میگذاشتی پس حضرت موسی بسجده در آمد و پهلوهای روی

خود را از روی تذلل بر خاک مالید نزد پروردگار خود حق تعالی باو وحی فرمود که سر بردار
ای موسی و دست خود را بر موضع سجود بمال که باعث ایمنی تو میگردد از هر بلائی و درد
و آفتی و بدانکه اقل سجدهٔ شکر آن است که سر بسجده گذارد و سه مرتبه بگوید شکرا
لله چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که صد مرتبه عفوا بگوید
یا صد مرتبه شکرا و اگر در سجدهٔ اول صد مرتبه عَفْوًا یا اَلْعَفْوَ الْعَفْوَ
بگوید و بعد از آن جانب راست را بر زمین گذارد و چنین دعائی یا ذکری بخواند
پس بار دیگر پیشانی را بر زمین گذارد و صد مرتبه شکرا شکرا بگوید خوب است
و در این سجدها بر خلاف سجدهای نماز سنت است که دستها را بر زمین بخواباند
و سینه و شکم را بر زمین برسانند و ایضا مستحب است که حاجات خود او برادران
مؤمن خود را طلب نماید و در تضرع و زاری و مناجات تقصیر ننماید و بسیار طول بدهد
چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که بنده در هیچ حالت قرب او بخدا زیاده
نیست از حالتیکه در سجود کرده باشد و ائمه علیهم السلام سجدهای بسیار طولانی بجا می
آوردند خصوصا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که بعد از نماز صبح بسجده میرفته اند
و روز که بلند میشده است سر از سجده بر میداشته اند و اگر در حالی بودند که مشغول بوده است
خلق نمیتوانسته اند لهذا اکثر احوال در سجده مشغول مناجات بوده اند و هم چنین اصحاب کبار

ایشان این طریقه را

ایشان این طریقه را داشته اند حتی آنکه نقل کرده اند که بعضی از ایشان آنقدر طول میداده اند
سجده را که مرغ در پشت ایشان تخم میگذاشت و دعای سجده از اهل بیت ع بسیار منقول است
و این کتاب گنجایش ذکر آنها را ندارد و بهترین آنها آن است که کلینی بسند حسن
روایت کرده است که عبد الله ابن جندب از حضرت امام موسی کاظم ع سؤال نمود
از دعائی که در سجدهٔ شکر بخوانند حضرت فرمود که چون بسجده میروی بگو اللهم
إِنِّي أُشْهِدُكَ وَأُشْهِدُ مَلَائِكَتَكَ وَأَنْبِيَائَكَ وَرُسُلَكَ وَجَمِيعَ
خَلْقِكَ أَنَّكَ اللهُ رَبِّي وَالْإِسْلَامَ دِينِي وَمُحَمَّدًا ص نَبِيِّي وَعَلِيًّا
وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ ابْنَ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ ابْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ ابْنَ
مُحَمَّدٍ وَمُوسَى ابْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ ابْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدَ ابْنَ عَلِيٍّ وَ
عَلِيَّ ابْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ ابْنَ عَلِيٍّ وَالْحُجَّةَ ابْنَ الْحَسَنِ أَئِمَّتِي
بِهِمْ أَتَوَلَّى وَمِنْ أَعْدَائِهِمْ أَتَبَرَّأُ پس بگو اللّٰهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ
دَمَ الْمَظْلُومِ سه مرتبه اللّٰهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ بِإِيوَائِكَ عَلَى نَفْسِكَ
لِأَوْلِيَائِكَ لِأَعْدَائِكَ لَتُهْلِكَنَّهُمْ بِأَيْدِينَا وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ
اللّٰهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ بِإِيوَائِكَ عَلَى نَفْسِكَ لِأَوْلِيَائِكَ لَتُظْفِرَنَّهُمْ
بِعَدُوِّكَ وَعَدُوِّهِمْ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى الْمُسْتَحْفِظِينَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ

سه مرتبه اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْأَلُكَ الْیُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ سه مرتبه بگو بعد از آن پهلوی
راست روی را بر زمین میگذاری و میگوئی یا کَهْفِی حِیْنَ تُعْیِیْنِی الْمَذَاهِبُ
وَتَضِیْقُ عَلَیَّ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَیَا بَارِئَ خَلْقِی رَحْمَةً بِی وَکُنْتَ
عَنْ خَلْقِی غَنِیًّا صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلَی الْمُسْتَحْفِظِیْنَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ
سه مرتبه پس جانب چپ رو را بر زمین میگذاری و میگوئی یا مُذِلَّ
کُلِّ جَبَّارٍ وَیَا مُعِزَّ کُلِّ ذَلِیْلٍ قَدْ وَعِزَّتِكَ بَلَغَ فِیَّ مَجْهُوْدِی
سه مرتبه پس بار دیگر سر را بسجده میگذاری و صد مرتبه میگوئی شُکْرًا
شُکْرًا و بروایت دیگر وارد شده است که حضرت امام موسی ع در سجده
اول هزار مرتبه میفرمودند اَلْعَفْوَ الْعَفْوَ و در حدیث دیگر وارد
شده است که آنحضرت در سجود این دعا میخواندند اَعُوْذُ بِكَ مِنْ نَارٍ
حَرُّهَا لَا یُطْفٰی وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ نَارٍ جَدِیْدُهَا لَا یَبْلٰی وَاَعُوْذُ
بِكَ مِنْ نَارٍ عَطْشَانُهَا لَا یُرْوٰی وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ نَارٍ مَسْلُوْبُهَا
لَا یُکْسٰی و در حدیث دیگر مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در سجده این دعا میخواندند اِرْحَمْ ذُلِّی بَیْنَ یَدَیْكَ وَتَضَرُّعِی اِلَیْكَ
وَوَحْشَتِی مِنَ النَّاسِ وَاُنْسِی بِكَ یَا کَرِیْمُ فصل هفتم

در بیان اذکاریست که در هنگام خواب باید خواند مستحب است که در هنگام
خوابیدن با وضو باشد و بجانب راست بخوابد رو بقبله و سورها و آیاتی
که در فضایل قرآن مذکور شد بخواند و بهترین اذکار در آنوقت تسبیح
حضرت فاطمه است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام
منقولست که چون آدمی شب در جای خواب خود میخوابد ملک بزرگواری
و شیطان متمردی مبادرت مینمایند پس ملک با او میگوید که روز
خود را ختم کن بخیر و شب خود را افتتاح کن بخیر و شیطان با او میگوید که روز
خود را ختم کن بگناه و شب خود را افتتاح کن بگناه پس اگر اطاعت ملک کرد
و تسبیح حضرت فاطمه ع را در وقت خواب خواند ملک آن شیطان را از او
دور میکند و او را محافظت و نگهبانی میکند تا بیدار شود پس باز شیطان
او را امر میکند که ختم شب و افتتاح روز بگناه بکند و ملک او را بخیر
امر میکند پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح حضرت فاطمه را خواند آن ملک شیطان را
از او دور میکند و حق تعالی عبادت تمام آن شب را در نامه عملش مینویسد و بسند
معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السلام منقولست که فرمود که ما اهل بیت را
در هنگام خوابیدن ده خصلت میباشد با طهارت میباشیم و بدست راست میخوابیم

و دست راست را در زیر سر میگذاریم و تسبیح حضرت فاطمه میخوانیم و رو بقبله میخوابیم
و سوره حمد و آیة الکرسی و آیه شهد الله میخوانیم پس هر که چنین کند بهره خود را از ثواب
در آن شب یافته است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در وقت
خواب یازده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند حق تعالی یازده ملک با او موکل گرداند
که او را حفظ نمایند تا صبح از شر شیطان رجیم و بسند معتبر دیگر از آنحضرت
منقولست که هر که در وقتی که برخت خواب رود یازده مرتبه سوره قل هو الله احد
بخواند گناهان او آمرزیده شود و او شفیع کسانی در همسایگی خود و اگر صد مرتبه بخواند
گناهان او آمرزیده شود و در حدیث دیگر فرمود که کسیکه در خواب ترسد در وقت
خواب قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و آیة الکرسی بخواند و بسند معتبر از
آنحضرت منقولست که هر که در وقت خواب بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ عَلَا فَقَهَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِیْ بَطَنَ فَخَبَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ مَلَكَ فَقَدَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ یُحْیِی الْمَوْتٰی وَیُمِیْتُ
الْاَحْیَاءَ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر
متولد شده است و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص در وقت خواب آیة الکرسی
میخواندند و بعد از آن میفرمودند بِسْمِ اللّٰهِ اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ وَکَفَرْتُ بِالطَّاغُوْتِ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِیْ
فِیْ مَنَامِیْ وَفِیْ یَقَظَتِیْ و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که کسیکه خواهد در شب بیدار

شود در وقت خواب این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَا تُنْسِنِیْ ذِکْرَكَ وَلَا تُؤْمِنِّیْ مَکْرَكَ وَلَا تَجْعَلْنِیْ
مِنَ الْغَافِلِیْنَ وَاَنْبِهْنِیْ لِاَحَبِّ السَّاعَاتِ اِلَیْكَ اَدْعُوْكَ فِیْهَا فَتَسْتَجِیْبَ لِیْ
وَاَسْأَلُكَ فَتُعْطِیَنِیْ وَاَسْتَغْفِرُكَ فَتَغْفِرَ لِیْ اِنَّهٗ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ
یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ و فرمود که چون این دعا بخواند حق تعالی دو ملک را بسوی او بفرستد
که او را بیدار کنند پس اگر بیدار شود فبها و اگر بیدار نشود حق تعالی ایشان را امر فرماید که از
برای او استغفار نمایند و اگر در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر بیدار شود هر حاجتی که از
حق تعالی طلب کند باو عطا فرماید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که چون در شب از
پهلو به پهلو بگردی سنت است که بگوئی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ و سید ابن طاوس علیه الرحمه بسند
معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که کسیکه خواهد که حضرت رسول ص را در خواب
ببیند بعد از نماز خفتن غسل کند و چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت سوره
حمد یکمرتبه و صد مرتبه آیة الکرسی بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد
بفرستد و در جامه پاکی بخوابد که حلال را هم بر روی آن جامه وطی نکرده باشند و دست راست
خود را بر زیر زنخ راست بگذارد و صد مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله و لا اله الا
الله والله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صد مرتبه بگوید ما شاء الله و بخواب
رود که آنحضرت را در خواب می بیند و سید مذکور نقل فرموده که اگر خواهد که حضرت امیر المؤمنین ع را

درخواب ببیند در وقت خواب بنید دعا بخواند اللّهمّ انّی اسألک یا من له لطف لم خفیّ
لا تقتضی اسألک لطیف لعبدٍ لا کفوَ ان تُرِیَنی مولای امیر المؤمنین ع فی منامی
و بسند معتبر منقول است که اگر کسی خواهد که میت خود را در خواب ببیند با طهارت بخوابد و تسبیح
حضرت فاطمه ع را بخواند پس این دعا بخواند اللّهمّ انت الحیّ الّذی لا یُوصَف والایمان
منک بدأ الاشیاء والیک تعود فما اقبل منها کنت ملجأه ومنجاه وما
یکن له ملجأ ولا منجا منک الّا الیک فاسألک بلا اله الّا انت و
اسألک ببسم الله الرّحمن الرّحیم وبحقّ حبیبک محمّد ص سیّد النّبیّین وبحقّ
علیّ سیّد الوصیّین وبحقّ فاطمة سیّدة نساء العالمین وبحقّ
الحسن والحسین الّذین جعلتهما سیّدی شباب اهل الجنّة وزوّجنی
من الحور العین ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد وان تُرِیَنی میّتی
فی الحال الّتی هو علیها چنین گوید که از برکت اهل بیت رسالت
صلوات الله علیهم اجمعین اذکار و ادعیه و اوراد و اعمال و عبادات
بسیار است که در حق بسیار احصا نمیتوان نمود پس اگر کسی بنده که خدا منظور
باشد از سنّت آنقدر است که از عهدهٔ هزار یک آن بدر نمیتوان آمد پس چه
حاجت است بر ترک شدن اعمال بدعت که از مشایخ اهل سنّت یکی از جاهلان

و بجز دل

و بجز دل بمیرث رسیده و آنچه این فقیر در این کتاب بر سبیل اجمال از هزار یک
و از بسیار اندکی آورده‌ام اگر کسی باینها عمل نماید تمام وقت او را فرا میگیرد
مجملا طریقهٔ اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم مضبوط و معلوم است
و کسی که راه متابعت ایشان را خواهد واضح است در اول چیزی که از اعمال ایشان
مبالغه بسیار در آن نموده اند و بر همه اعمال ترجیح دارد نماز پنجاه یک رکعت است که هفده رکعت
از نماز پنجگانه است و باقی سی و چهار رکعت نافله هشت رکعت نافلهٔ پیشین است که پیش از نماز ظهر باید کرد
و هشت رکعت نافلهٔ پسین است که پیش از فریضهٔ عصر میباید کرد و چهار رکعت نافلهٔ
مغرب است که بعد از شام میباید کرد و دو رکعت نماز وتیره است که بعد از نماز
خفتن نشسته می کنند که یک رکعت حساب میشود و هشت رکعت نماز شب است با دو رکعت
نماز شفع است و یک رکعت وتر که در نصف شب یا بعد از نصف شب میباید کرد و دو رکعت
نافلهٔ صبح است که میباید کرد و این نافلها هر دو رکعت بیک سلام میباید کرد و اینها در
فضیلت و تاکید ثانی مرتبهٔ واجبات اند که حضرت رسول ص مداومت مینمودند همیشه
بر اینها و اگر ترک شود مانند واجبات قضا میکرده اند و روزهٔ سنّت آنحضرت
روزهٔ هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبهٔ اوّل ماه و چهارشنبهٔ آخر ماه و تمام ماه
مبارک شعبان که حضرت رسول ص بر این روزه بودند و این سه روز نیز اگر ترک شود

~~مانند واجبات قضا میکرده اند و روزهٔ سنّت آنحضرت روزهٔ هر ماه سه روز~~
قضا میباید کرد و دیگر از اعمال مؤکده که فضیلت بسیار در آن وارد شده است نماز جعفر طیّار است
و آن چهار رکعت است بدو سلام میتوان کرد که در رکعت اوّل سورهٔ حمد و اذا زلزلت
بخوانند و در رکعت دوم سورهٔ حمد و سورهٔ قل هو الله احد بخوانند و در رکعت سیم سورهٔ حمد
و سورهٔ اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم سورهٔ حمد و قل هو الله احد و اگر در همه رکعتها سورهٔ
قل هو الله احد بخوانند خوب است و بعد از سورهٔ اوّل رکعت پانزده مرتبه سبحان الله
والحمد لله ولا اله الّا الله والله اکبر و در هر رکوع و در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سجود
و در هر سر برداشتن از سجود ده مرتبه بگوید و سنّت است که در سجود آخر بعد از ذکر این دعا
بخواند سبحان من لبس العزّ والوقار سبحان من تعطّف بالمجد وتکرّم
به سبحان من لا ینبغی التّسبیح الّا له سبحان من احصی کلّ شیء
علمه سبحان ذی المنّ والنّعم سبحان ذی القدرة العزّة والفضل سبحان
ذی القوّة والطّول اللّهمّ انّی اسألک بمعاقد العزّ من عرشک ومنتهی الرّحمة
من کتابک وباسمک الاعظم وکلماتک التّامّة الّتی تمّت صدقا
وعدلا ان تصلّی علی محمّد واهل بیته بعد از آن حاجات خود را از حق تعالی
طلب کند و همچنین از نماز فارغ شود تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام بخواند و در احادیث معتبره وارد شده است

که هرکی این نماز را

که هرکی این نماز را بکند گناهان او آمرزیده شود اگرچه بقدر کف دریاها و ریگ بیابان گناه
داشته باشد و دوازده هزار حسنه از برای او بنویسند که هر حسنه بزرگتر از کوه احد باشد
و این نماز را در هر وقت میتوان کرد و بجای نافلهٔ شب و روز میتوان کرد و در حدیث است
که هر شب بعد از نماز بکن و اگر نتوانی هر هفته یک مرتبه بکن و اگر نتوانی ماهی یک مرتبه بکن
و اگر نتوانی سالی یک مرتبه بکن و فضیلت این نماز زیاده از سایر ایّام است
و در حدیث دیگر وارد شده است که اگر مسافر بکند تسبیحات را در راه بخواند
و اگر کسی آن دعا را نداند نیز ثواب نماز را دارد و اگر کسی با دعاها و آدابی که در
کتب مثبت است واقع سازد احوط است و دیگر از نمازهای سنّت نماز حضرت
امیر المؤمنین است و آن نیز چهار رکعت است بدو سلام و در هر رکعت بعد از
حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد میباید خواند و در احادیث معتبره وارد شده است
که هر که این نماز را بکند چون فارغ شود میان او و خدا گناهی نماند تا باشد و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که دو رکعت نماز بگذارد و در
هر رکعتی بعد از حمد سورهٔ قل هو الله احد بخواند چون فارغ شود گناهانش آمرزیده شده باشد
دیگر نمازهای سنّت بسیار است و در کتب مبسوطهٔ علما طلب میباید کرد و باینجا ختم
میکنم عمر الحیات را و از خداوند واهب العطایا امید دارم که آن بحر فیوض ربّانی

واین سرچشمهٔ آب بقا کانی وحیات جاودانی تا مرا از آن ایمان وفیض بخشی اقامت داده
کردو تا روز جزا فیض طالبان عزت جاودانم و تشنه لبان ضلالت معرفت سبحانی
از این چشمهٔ سلسبیل وعین زنجبیل منقطع نکرد واندر وجب وسیلهٔ ادای
غراق بحر خطایا وگناهان وپامال نفس وهوا وشیطان از لوث گناه پاک
گرداند بحق محمد وآل محمد تمام شد کتاب عین الحیاة از ید فقیر الفاقر الحقیر
محمد باقر ابن علی نوتقی در بلدهٔ الفقار عن محلات سنه از جهة عالیحضرت
کربلائی نجفعلی ساکن سعادت حاجی ملک ومستدعا وملتمس از برادران
دینی آن است که هر وقت از اوقات که از این کتاب بهره مند
گردند این مجرم را بسورهٔ حمد وقل هو الله احد یاد وشاد نمایند وسهویات
کتابت را از ایشان تمام عفو فرمایند اللهم ارزقنی بشفاعة الحسین ع

تمت یافت در یوم جمعه ۲۱ شهر
رمضان المبارک فی شهور
سنوات سنه ۱۲۶۲

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بندهٔ گنه کارم

غرض نقشی است کز ما باز ماند که دنیا را نمی بینم بقائی

بابت از جهة غیبت کرد یا آبا ذر ایاک والغیبة فان الغیبة اشد
من الزنا قلت یا رسول الله ولم ذاک بابی انت وامی قال
لان الرجل یزنی فیتوب الی الله فیتوب الله علیه والغیبة
لا تغفر حتی یغفرها صاحبها یا اباذر سباب المسلم فسوق
وقتاله کفر واکل لحمه من معاصی الله وحرمة ماله
کحرمة دمه قلت یا رسول الله وما الغیبة قال ذکرک اخاک
بما یکره قلت یا رسول الله فان کان فیه ذاک الذی یذکر
به قال اعلم انک اذا ذکرته بما هو فیه فقد اغتبته
واذا ذکرته بما لیس فیه فقد بهتّه یا اباذر من ذبّ عن
اخیه المسلم الغیبة کان حقا علی الله عز وجل ان یعتقه
من النار یا اباذر من اغتیب عنده اخوه المسلم وهو
یستطیع نصره فنصره نصره الله عز وجل فی الدنیا و
الآخرة وان خذله خذله الله فی الدنیا والآخرة توضیح این مطالب در

ضمن چند فصل بعمل می آید فصل اول در بیان مذمت غیبت وحرمت آن است
بدانکه در حرمت غیبت مسلمانان در میان علما خلافی نیست وآیه واحادیث
متواتره بر حرمت آن دلالت دارد وظاهر بعضی از احادیث آن است که از جملهٔ
گناهان کبیره است وبعضی از علما نیز کبیره میدانند وظاهر این حدیث شریف
که حضرت فرمود از زنا بدتر است دلالت میکند بر آنکه از اکبر کبایر است واز جمیع
گناهان شیوعش بیشتر است زیرا که صفات ذمیمه که باعث غیبت میباشد
از حسد وکینه وعداوت ودر اکثر خلق بر وجه کمال میباشد وخصوصیتی
به پیر وجوان وعالم وجاهل ووضیع وشریف ندارد وچه ظاهر است که هر کسی را وهمی
وهم چشمی وهم کاری میباشد ومانعی که در گناهان دیگر میباشد در اینجا نیست زیرا
که مانع اکثر ناس در عدم ارتکاب گناهان یا قباحت عرفی است یا عدم قدرت
ودر این گناه قباحت بالکلیه برطرف شده است بلکه یکجزو از اجزای استعداد
در این زمانها نیست که کسی خوش نقل وشیرین زبان وچرب ونرم باشد وغیبت را
بر وجه کمال تواند کرد والقای شیطان لباسها برای تجویز این عمل پیدا کرده است که اهل
علم وصلاح در آن لباسها کرده وناصحانه ومشفقانه غیبت میکنند از روی
نهایت محبت ودینداری وخداترسی وعدم قدرت نیز در این گناه نیست

زیرا که احتیاج

زیرا که احتیاج بزری وپولی ومعینی وآلتی ندارد ودر گفتن در نهایت آسانیست
وباین سببها شیوعش از جمیع گناهان بیشتر است با آنکه تهدید وتحذیر در این گناه زیاده
از گناهان دیگر وارد شده است چنانچه حق تعالی فرموده است یا ایها الذین امنوا
اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب
بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه
واتقوا الله ان الله تواب رحیم ای گروه مؤمنان اجتناب نمائید
وترک کنید بسیاری از گمانها را که بدرستیکه بعضی از گمانها گناه است وتجسس وتفحص
عیبهای مردم مکنید وغیبت مکنید بعضی از شما بعضی را یعنی یکدیگر را غیبت مکنید
وبدی یاد مکنید آیا دوست میدارد از شما که گوشت مرده برادر مؤمن خود را بخورد
پس بتحقیق که از خوردن گوشت مردهٔ برادر خود کراهت دارد پس از غیبت نیز
کراهت داشته باشد که در آن مرتبه است وبترسید وبپرهیزید از عقوبات الهی
بدرستیکه حق تعالی بسیار قبول کننده توبهاست وبسیار مهربان است به بندگان
وبسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که بگوید در شأن مؤمنی چیزی را
که چشمهایش دیده باشد وگوشهایش شنیده باشد پس او داخل است در آن
جماعت که حق تعالی در مذمت ایشان فرموده است ان الذین یحبون ان تشیع

لَتَشِیعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ یعنی آنان که دوست میدارند
که فاش شود خصلتهای بد و عیبها در شأن جماعتی که ایمان آورده اند مر ایشان
راست عذابی دردناک و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که غیبت در دین مرد مسلمان راسته تر و زود تر فاسد میکند از خوره که در
اندرون آدمی بهم رسد و فرمود که نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادت است
مادام که غیبت مسلمانی نکند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که روایت کند بر مؤمنی روایتی که خواهد در آن نقل عیب او را ظاهر گرداند
و مروت او را در هم شکند که از دیده های مردم او را بیندازد خدا او را از ولایت
خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل کند پس شیطان او را قبول نکند
یعنی خدا او را دوست ندارد و یاری نکند و او را بشیطان واگذارد و در روایت
دیگر منقول است که از آنحضرت پرسیدند از تفسیر این حدیث که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است فرمود که مراد
آن نیست که عورت ظاهر کسی را ببیند بلکه مراد آن است که سر کسی را فاش
کنی و عیبش را تفحص کنی و نقل کنی و او را رسوا کنی و بسند معتبر از حضرت رسول صلی
منقول است که هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد ننشیند در مجلسی که

در آن مجلس

در آن مجلس امامی را دشنام دهند یا مسلمانی را غیبت کنند و در حدیث دیگر فرمود
که هر که مسلمانی را غیبت کند روزه اش باطل میشود و وضویش می شکند و در
قیامت گندی از او ظاهر خواهد شد بدتر از گند مردار که اهل محشر همه از گند
او متأذی شوند و اگر پیش از توبه بمیرد مرده خواهد بود بر حالتیکه حلال داند چیزی
که خدا حرام کرده است و فرمود که هر که تطول و احسان کند برادر مؤمنش در غیبتی
که بشنود که در مجلسی او را میکنند باینکه مانع شود و رد آن غیبت کند حق تعالی از او
هزار نوع از بدی را در دنیا و آخرت دفع کند و اگر رد نکند و حال آنکه قادر
بر رد باشد مثل گناه آن غیبت کننده بر او لازم شود و علما در مرتبه [illegible]
باطل شدن روزه و وضو را حمل کرده اند بر اینکه کمال روزه و وضویش زایل
میشود نه اینکه باید قضا یا اعاده کردن و بسند صحیح دیگر از آنحضرت منقول است
که بزرگوار ترین مردم بگناهکار بودن سفیه بی خردیست که غیبت مسلمانان
کند و ذلیل ترین مردم کسی است که مردم را خوار کند و بسند معتبر منقول است که شخصی
بحضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه گفت که فلان شخص شما را نسبت میدهد
باینکه گمراهید و صاحب بدعتید حضرت فرمود که حق همنشینی آن شخص را رعایت
نکردی که سخن او را با ما نقل کردی که ما نمیدانستیم بدرستیکه مرگ همه ما را در خواهد یافت

و در روز بعث همه در یکجا حاضر خواهیم شد و وعده گاه همه قیامت است و خدا در
میان همه حکم خواهد کرد و زنهار که احتراز کن از غیبت که آن نان خورش سگان جهنم است
و بدانکه کسی که ذکر عیوب مردم بسیار میکند این بسیار گفتن گواهی میدهد که در او
عیب بسیار هست و بسند معتبر منقول است از علقمه که عرض کردم بخدمت حضرت
صادق علیه السلام که یا ابن رسول الله بفرما که کیست که گواهیش را قبول میتوان کرد و کیست
که گواهیش را قبول نمیتوان کرد حضرت فرمود که ای علقمه هر که بر فطرت اسلام باشد
گواهیش جایز و مقبول است گفتم که قبول میتوان کرد شهادت کسی که گناهان کند
فرمود که ای علقمه اگر شهادت آنها را قبول نتوان کرد مگر شهادت پیغمبران و اوصیای
ایشان را زیرا که ایشان معصومند نه سایر خلق پس هر که را بچشم خود نبینی که گناهی
میکند و دو گواه بر او شهادت نداده اند که گناهی کرده است او از اهل عدالت
و ستر است و گواهیش مقبول است هر چند در واقع گناهکار باشد و هر که او
غیبت کند بر گناهای حجی او از ولایت خدا بیرون است و در ولایت شیطان
داخل است و بتحقیق که پدرم روایت نمود از پدرانش که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که غیبت مؤمن کند بخصلتی که در او باشد خدا در میان ایشان در بهشت
هرگز جمع نکند و هر که غیبت کند مؤمن را بخصلتی که در او نباشد عصمت ایمانی از میان

ایشان منقطع

ایشان منقطع گردد و آنکه غیبت کرده است در آتش باشد همیشه و بد جایگاهیست
جایگاه او و بسند دیگر منقول است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بنوف بکالی
فرمود که اجتناب کن از غیبت که نان خورش سگان جهنم است بعد از آن فرمود که ای
نوف دروغ میگوید کسی که گمان میکند که او از حلال متولد شده است و گوشت مردم
بغیبت میخورد و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که غیبت
مکن که چون غیبت مردم میکنی ترا غیبت می کنند و از برای برادر مؤمن خود گودی مکن
که خود در آن می افتی و هر کار که میکنی با مردم جزای خود را می بینی و در حدیث
دیگر منقول است که از صفات منافقان است که اگر مخالفت ایشان میکنی ترا غیبت
میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقول است که روزه دار در عبادت
خداست مادام که غیبت مسلمانی نکند و بسند معتبر دیگر منقول است که کسیکه برادر
مؤمنش را رو برو مدح کند و در پشت سرش غیبت او کند عصمت ایمانی از میان
ایشان برطرف میشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که غیبت کند برادر مؤمن خود را بی آنکه عداوتی در میان ایشان باشد پس شیطان
در نطفه او شریک شده است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که زنهار که چنان نباشید از غیبت مسلمانان بدرستیکه مسلمان غیبت برادر مسلمان

خود نمیکند و حال آنکه خدا در قرآن او را نهی فرموده است و فرموده که هر که بگوید از برای مؤمنی
سخنی که مروت و قدر او را در هم شکند خدا او را حبس کند در طینت خبال یعنی
در جائی که چرک و ریم فرجهای زناکاران در آنجا جمع میشود تا از عهده آن
سخن بیرون آید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی
دشمن میدارد خانه پر گوشت را و گوشت فربه را بعضی از اصحاب عرض کردند
که یا ابن رسول الله ما دوست میداریم گوشت را و خانهای ما از گوشت خالی
نمیباشد حضرت فرمود که مراد آن نیست که فهمیده مراد از خانه پر گوشت خانه ایست
که در آن خانه گوشتهای مردم را بغیبت میخورند و گوشت فربه صاحب تجبر متکبر است
که در راه رفتن خیلاء و تکبر کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که بپرهیزید از گمان بد بمردم بردن بدرستیکه گمان بد بدترین
دروغهاست و برادران باشید در راه خدا چنانچه شما را بآن فرموده است و
با قطع مکنید یکدیگر را یاد مکنید و حسد بیکدیگر مبرید که حسد ایمان را میخورد
چنانچه آتش هیزم خشک را میخورد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که یاد کنید برادر مؤمن خود را در هنگامیکه از شما غایب باشد
باحسن وجهی که میخواهید که او شما را بآن وجه یاد کند در وقتیکه شما از او غایب

باشید

باشید و در حدیث دیگر فرمود که هیچ ورعی نافع تر نیست از اجتناب کردن از محارم الهی
و خود را باز داشتن از آزار مسلمانان و غیبت ایشان و در حدیث دیگر منقول است
که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی ابن عمران علی نبینا و علیه السلام که صاحب غیبت اگر توبه کند آخر کسی
خواهد بود که داخل جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که چهار
کسند که آزار میرسانند باهل جهنم با آزاری که دارند و از حمیم جهنم که در آب
میدهند و وا ویلا و وا ثبورا فریاد میکنند و اهل جهنم بعضی به بعضی میگویند که چرا
این طایفه ما را آزار میکنند با آزاری که خود داریم یکی از ایشان شخصی است که در تابوتی
از آتش آویخته است و یک شخص است که امعاء خود را از دهان بدر میکشد و یک شخصی است
که چرک و خون از دهانش جاریست و یک شخصی است که گوشت خود را میخورد پس از
حال صاحب تابوت میپرسند که این بدبخت چرا آزار ما اینقدر بما میرساند میگویند
که او مرده بود و مالهای مردم در گردنش بود و کسی نبود که حق مردم را ادا کند بعد از آن
میپرسند از حال کسیکه امعای خود را میکشد میگویند که پروا نمیکرد از بول بهر جائی بدنش
که میرسید پس میپرسند از حال کسیکه از دهانش چرک و خون جاریست میگویند که او نظر
میکرد و هر سخن بدی که از مردم میشنید نقل میکرد و میان ایشان نسبت میداد پس بعد از آن
میپرسند از حال کسیکه گوشت خود را میخورد که این بدبخت چرا آزار ما میرساند بآزاری

که ما خود داریم میگویند که این گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و احادیث
در این باب بسیار است اما بنقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم فصل دویم
در بیان معنی غیبت است و بعضی نزدیک بهمین عبارت تعریف کرده اند
که در احادیث واقع شده است که یاد کردن مؤمن است در حال غیبت او
بنحوی که اگر بشنود خوشش نیاید و آزرده شود و اگر تعریف غیبت چنین کرده اند
که تنبیه کردن است در حال غیبت انسان معینی یا آنکه در حکم غیر معین است برامری
که او کراهت داشته باشد که آن امر را باو نسبت دهند و آن امر در او باشد
و آن امر را بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه این تنبیه بگفتن باشد و خواه
باشاره کردن باشد و خواه بکنایه باشد و خواه بصریح و خواه بنوشتن و قید
کردیم بانسان معین از برای آنکه اگر معین نباشد غیبت نیست مثل آنکه گوید
که یکی از اهل این شهر چنین عیبی دارد و این حرام نیست مگر آنکه بنحوی گوید که
بقرینه سامع بداند که آن غیبت است هر چند نام نبرد و در حکم معین آن است
که گوید زید و عمرو یکی از ایشان فلان عیب دارد و بعضی این قسم سخن را غیبت
آنها هر دو شخص میدانند زیرا که هر یک را در معرض این احتمال در آوردن نقص
شان او است و اگر بشنود آزرده میشود و آنکه گفتیم که آن امر در او باشد برای

این است

برای این است که از بهتان بدر رود زیرا که مشهور این است که غیبت و بهتان
غیر یکدیگرند هر چند بهتان بدتر است و غیبت آن است که عیبی گویند که در او
باشد و بهتان آن است که عیبی از برای او اثبات کنند که در او نباشد چنانچه
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از جمله غیبت آن است
که در شأن برادر خود بگوئی چیزی را که خدا بر او پوشیده است و از جمله بهتان
آن است که در حق برادر مؤمن خود چیزی را بگوئی که در او نباشد و گاه است که
غیبت را بر معنی اطلاق میکنند که شامل بهتان نیز هست چنانچه بسند معتبر
از داود ابن سرحان منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از
غیبت فرمود که آن است که بر برادر مؤمن بدی را نسبت دهی که او نکرده باشد
یا آنکه بدی را از او فاش کنی که خدا بر او پوشانیده باشد و [illegible]
باشد نزد حاکم شرع که حدی بر او لازم شود و قید کردیم که آن امر بحسب عرف
عیب باشد زیرا که اگر ما کمالی از برای کسی اثبات کنیم و او بدش آید
غیبت نیست مثل آنکه میگوئیم که فلان شخص نماز شب میکند و او بدش می آید اما
اگر عیب باشد هر قسم عیبی که باشد که ذکرش باعث آزردگی او شود غیبت است
خواه در خلقت بدنش و خواه در اخلاقش و خواه در اعمالش و خواه در نسبش مثل آنکه گوید

که دننه زاده است یا جولاه زاده است مگر عیوب ظاهره که بعد از این بیان خواهد شد
و از این تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست پس اگر بکنایه گویید هم غیبت است
مثل آنکه حرف کسی مذکور شد بگوید الحمد لله که ما بمحبت ریاست مبتلا نیستیم و غرضش
کنایه بآن شخص باشد که آن مبتلا است یا آنکه گوید که خدا ما و او را از محبت دنیا
نجات دهد و غرضش اثبات این عیب باشد برای او و خود را برای رفع حظّ نفس
بهتر ملک کند و امثال این سخنان از تلبیسات که در باب غیبت شایع گردیده است
که در ضمن حمد و ثنای الهی و اظهار شکستگی و فروتنی خود و ناصح مردم بودن بر وجه
اتم و اکمل عیوب مردم را فاش میکنند و هم چنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست
بلکه اگر مذمت شخصی را بدیگری بنویسد داخل است در غیبت و هم چنین اگر
عیب کسی را باشاره چشم یا ابرو یا دست اظهار کنند یا در حرف یا در راه
رفتن یا غیر آن از اشارات و حرکات اظهار نقص شخصی کنند و تقلید او
نمایند غیبت است فصل سیم در بیان فردی چند از غیبت که علما استثنا
کرده اند و آن دو قسم است اوّل تظلّم مظلوم است که بر کسی ظالمی ظلم کرده باشد
و او نزد شخصی آید و اظهار ظلم آن ظالم کند که این شخص رفع آن ظلم از او
بکند و این قسم را علما تجویز کرده اند که تظلّم کردن مظلوم و شنیدن آن شخص هر دو جایز است

اما در صورتی

اما در صورتی که آن شخص قادر بر رفع آن ظلم باشد و غرضش از شنیدن رفع ظلم باشد
و غرض قائل نیز همین باشد و نزد هر شخصی که توقّع این نفع از او ندارد نگوید و نزد
دیگران نگوید دویم نهی از منکر است که شخصی را که بیند از گناهی میخواهد که باین گفتن
و نقل کردن شاید او ترک نماید و این مشروط است بشرایط نهی از منکر که بداند
که فعل آن شخص حرام است و منکر است و تجویز تأثیر بکند و خوف ضرر نداشته باشد و منکر
از این داند که او بر طرف نمیکند پس اگر نداند که آن کاری که او میکند حرام است
باینکه مثلاً مسئله خلافی باشد و احتمال دارد که او برای مجتهدی عمل کند که آن
فعل را حلال داند مذمت او بر این فعل نمیتواند کرد و هم چنین اگر داند که این
گفتن فایده نمیکند و باعث این نمیشود که آن فعل را ترک کند نمیباید
گفت و هم چنین اگر خوف ضرر کشیدن او یا مال او یا عرض او یا احد المؤمنین
یا مؤمنات داشته باشد جایز نیست گفتن و هم چنین اگر ممکن باشد که در خلوت
او را نصیحت کند و داند که تاب نصیحت او بر طرف میکند جایز نیست که او را
در مجالس رسوا کند و با تحقق شرایط باید که سعی کند که غرض او رضای الهی و ترک
معصیت خدا باشد و عداوت و کینها و حسدها باعث نباشد که نهی از منکر را
وسیله تدارک کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود را در نظر مردم چنین صورت دهد

سیّم آنست که بعنوان فتوی خواهد که از عالمی مسئلهٔ بپرسد و در آن زمان
مذمت کسی مذکور شود مثل آنکه میپرسد که پدرم مال مرا برده است آیا من میتوانم
با او دعوی کنم و در این فرد هم تا ممکن باشد که بنحوی سؤال کند که نفهمند که پدر خودش
مراد است باینکه گوید یا آنکه پدری با فرزندی چنین معامله نموده باشد چون است
میباید چنین کند و اگر باین نحو بیان نتوان کرد میباید سعی کند که بغیر آن عالم
دیگری نشنود چهارم نصیحت و مشورت است مثل آنکه شخصی با کسی مشوره میکند که مال
خود را بفلان شخص بدهم بقرض یا بمضاربه بدهم یا دختر خود را بخواهم باو
نمایم در این صورت واجب است که آنچه خبر او داند بگوید و اگر داند که مجمل که بگوید کافی است
او ترک کند میباید بهمین اکتفا نماید و اگر او در جزئی نشود مگر بتفصیل احوال او که در آن
معامله دخیل است بگوید او زیاده از آن نگوید و اگر از او سؤال نماید و عیبهای
آن نگفت و خیر خواهی او را منع کند از معامله با آن شخص از برای مصلحت اخوّت است
در صورتی که داند که ضرر عظیم باو میرسد از معامله آن شخص پنجم در عیب
بدعت ارباب بدع است که ضرر بدین مردم رسانند و مردم را فریب دهند
و گمراه کنند بیان بدعت ایشان کردن واجب است و مردم را منع از
متابعت ایشان کردن لازم است خصوصاً بر علما چنانچه بسند صحیح از امام جعفر صادق

منقول است

منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هرگاه که ببینید اهل ریب و بدعتها را
بعد از من پس اظهار کنید بیزاری از ایشان را و ایشان را دشنام بسیار بدهید و در مذمت
و بطلان ایشان سخن بسیار بگویید بلکه اگر ضرور شود بهتان هم نسبت بایشان
بگویید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان حذر نمایند و از
بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا حق تعالی از برای شما بسبب این رفع بدعت حسنات
بسیار بنویسد و بلند گرداند درجات شما را در آخرت و در حدیث صحیح دیگر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که مصاحبت مکنید با اهل بدعت و با ایشان
همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که آدمی بر دین دوست خود است و احادیث در این باب بسیار است و بعضی
در باب بدعت گذشت و ضرر هیچ طایفه نسبت بایمان و اهل ایمان مثل ضرر
ارباب بدعت نیست زیرا که کفار چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان
احتراز مینمایند اما ارباب بدعت چون در لباس مسلمانانند و بتصنع و ریا
خود را از اهل خیر مینمایند مردم فریب ایشان را میخورند پس بر علما و غیر ایشان واجب است
که اظهار بطلان ایشان بکنند و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت
بمتابعت ایشان گمراه نشوند ششم در بیان خطای اجتهاد مجتهدین است که مجتهدی مسئلهٔ

اختیار کرده باشد و مجتهد دیگر رای او را خطا داند جایز است که بیان خطای او
بکند و دلایل بر بطلان رای او بگوید چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله علیهم
بیان خطای معاصرین و علمای گذشته میکرده اند و این باعث نقص هیچیک
از ایشان نیست و هر یک بسعی جمیل خود که در احیای دین کرده اند مثاب و ماجورند
اما میباید که بقدر ضرورت از بیان خطای در آن مسئله اکتفا نمایند و
مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند و غرض محض بیان حق و رضای الله باشد
و حقد و حسد و اغراض باطله دیگر باعث نباشد و در اینجا شیطان را راهها و
حیلهای بسیار است هفتم بیان جرح راویان اخبار و احادیث است چنانچه
علمای ما در کتابهای رجال مذمت بعضی از راویان نموده اند برای حفظ سنت
شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و این غرض
دینی متعلق است باین امر لهذا جایز دانسته اند هشتم آنکه شخصی بوصفی مشهور باشد
که آن صفت در او ظاهر باشد و برای تمیز و معرفت او را بآن وصف ذکر
کنند مثل فلان اعرج یا اعمی یا اشل یا اعور و بعضی مطلقا تجویز کرده اند ذکر این عیوب
ظاهره را و بعضی گفته اند که در صورتی جایز است که تمیز آن شخص منحصر در ذکر آن وصف
باشد و احتیاط در آن است که تا ممکن باشد بعبارتی نگویند که اگر او بشنود آزرده شود

و موجب نقص

و موجب نقص او باشد عرفا مثل آنکه بگویند فلان کور زیرا که بجای این عبارت نکوهیده
عبارت دیگر میتوان گفت که مستلزم تحقیر او نباشد و بر استثنای این فرد جمله
بعضی از اخبار معتبره دلالت دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که غیبت آن است که در حق برادر خود چیزی بگوئی که خدا بر او پوشیده است
اما امری که در او ظاهر باشد مانند حدت و غضب و مبادرت در امور آن
غیبت نیست و بهتان آن است که چیزی بگوئی که در او نیست نهم غیبت
جماعتی است که گناهان را علانیه مرتکب شوند و تظاهر بآنها نمایند مانند ارباب
مناصب جور که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب آنها هستند پس اگر همان
گناه را که علانیه میکنند و همه کس میدانند و ایشان پروا از گفتن آنها ندارند بگویند
البته غیبت نیست مثل آنکه بگویند که فلان شخص حاکم فلان شهر است یا [illegible] است
اگر آن شخص بشنود او را خوش می آید و در غیبت ماخوذ است که او کراهت داشته
باشد و اگر گناهی را بعلانیه کند و از ذکر آن آزرده شود مثل آنکه کسی در میان جمع
گناهی را میکند و اخفا نمیکند اما اگر آن گناه را ذکر کنند آزرده میشود این نیز
مشهور آن است که غیبت نیست اما اگر او را مذمت کنند و عیبهای دیگرش که
مخفی باشد بیان کنند با آنکه متجاهر بعضی از کبایر باشد خلاف است و دور نیست

که مذمتش بر آن گناهانی که علانیه میکند توان کرد هرچند شرایط نهی از منکر متحقق
نباشد اما گناهان مخفیش را ذکر نکردن اولی و احوط است و بر استثنای این فرد
مجملا احادیث بسیار است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقول است
که هر که در غایبانه کسی او را بچیزی یاد کند که در او باشد و مردم دانند او را غیبت
نکرده است و اگر بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت کرده است و اگر او را بچیزی یاد
کند که در او نباشد بر او بهتان زده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقول است که سه کسند که ایشان را حرمتی نیست صاحب بدعتی که بخواهش خود بدعتی در
دین پیدا کرده باشد و جابر و فاسقی که علانیه فسق کند و بسند صحیح از حضرت صادق ع
منقول است که حرمت فاسق از همه کس کمتر است و بسند معتبر از حضرت رسول ص
منقول است که هر که با مردم معامله کند و ظلم بر ایشان نکند و با ایشان سخن گوید
و با ایشان سخن گوید و دروغ نگوید و با ایشان وعده کند و خلف وعده نکند
پس او مروتش کامل گردیده و عدالتش ظاهر شده و برادری او واجب گردیده
و غیبتش حرام گردیده است و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
و یکی دیگر نزدیک باین فرد علما استثنا کرده اند که هرگاه دو کس مطلع بر عیب شخصی
شده باشند و آنرا با یکدیگر تکرار کنند بدون آنکه شخص ثالثی مطلع شود گفته اند که غیبت نیست

و بعضی این را

و بعضی این را جایز ندانسته اند و احتیاط در ترک است دهم آنکه جمعی مطلع شوند بر گناهی
که موجب حد و تعزیر شرعی باشد و عدد ایشان آنقدر باشد که بگواهی ایشان نزد
حاکم شرع ثابت شود جایز است که نزد حاکم شرع شهادت دهند نه نزد سایر
ناس و حکام جور فصل چهارم در حکم شنیدن غیبت است و مشهور میان علما
آن است که اگر تصدیق کند یا گوش دهد از روی رضا و خواهش او نیز در گناه مثل غیبت
کننده است چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که شنونده غیبت یکی از
دو غیبت کننده است و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری از علما
آن است که تا ممکن باشد میباید رد آن غیبت بکند و منع کند و برادر مؤمن خود را
یاری کند و اگر نتواند برخیزد و اگر قدرت برخاستن هم نداشته باشد بدل کراهت
داشته باشد و راضی بآن نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که هر که برادر مؤمن خود نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری کند
خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند و هر که او را یاری نکند و رفع غیبت از او
نکند و حال آنکه قدرت بر نصرت و اعانت او داشته باشد خدا او را پست کند
در دنیا و آخرت و از حضرت رسول ص منقول است که هر که رد کند غیبت را از عرض
برادر مؤمن خود آن عمل برای او حجابی گردد از آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت صادق ع

منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که رد کند از عرض برادر مسلمان خود
خدا بهشت را برای او و بنویسد البته و بعضی از علما گفته اند که هر گاه شخصی غیبت شخصی کند و ما
ندانیم که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه جایز نیست که گوینده را نهی کنیم و حکم بفسق
او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر صحت است و گاه باشد که غرضی صحیح در این
غیبت داشته باشد و نهی کردن او ایذای مسلم است و تا معلوم نشود که آنچه او
میکند فسق است ایذای او جایز نیست و ظاهر نیست که در این باب تفصیلی قایل توان شد
که اگر قائل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعش توان کرد
و اگر قائل از اهل ورع و صلاح باشد و بنای اکثر امورش بر تدین باشد و محامل صحیحه
در باره او بسیار است باشد اگر ممکن باشد بر وجه حسنی او را باز دارند که او آزرده نشود
با آنکه توجیهی برای فعل آن شخص غایب بیان کنند یا سخن دیگر بکنند و الا ساکت شوند
و حکم بفسق قائل نکنند و در این باب رعایت احتیاط مهما امکن از طرفین لازم است
والله یعلم فصل پنجم در کفاره غیبت و توبه از آن است و شرایطی که در توبهای
دیگر معتبر است و گذشت در اینجا نیز معتبر است و چون حق الناس است باید که نزد
هر کسی که هتک عرض او کرده است تا ممکن باشد او را بذکر جمیل یاد کند و آن معایب را
از خواطر آنها بدر کند و در باب ابرای ذمت از او طلبیدن احادیث اختلاف دارد

چنانچه

چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که غیبت بدتر است از زنا پرسیدند
که چرا یا رسول الله فرمود که زیرا که زناکار توبه میکند و خدا توبه اش را قبول میکند
و غیبت کننده توبه اش مقبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلم منقول است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
که کفاره غیبت چیست فرمود آن است که استغفار کنی از خدا از برای او هر گاه
که او را یاد کنی و بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که کفاره غیبت
آن است که استغفار کنی از برای کسیکه غیبت او کرده و جمع میان این احادیث باین
نحو کرده اند که اگر صاحب حق شنیده باشد و ممکن باشد از او ابراء ذمه خواستن
میباید طلبید و اگر نشنیده باشد یا اگر شنیده باشد ابراء ذمه از او نتوان
طلبید با آنکه مرده باشد یا غایب باشد از برای او استغفار باید کرد و احتیاط
آن است که اگر نشنیده باشد هم از او حلیت بطلبند مگر آنکه باعث آزردگی
او شود و ایذای او باشد و اگر در این صورت مجملی از او ابراء ذمه توان
طلبید که او آزرده نشود و نداند و احوط آن است که ترک نکنند والله تعالی یعلم
فصل ششم در مذمت بهتان و متهم ساختن مؤمنان و گمان بد بردن
بایشان است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقول است که هر که مؤمن یا مؤمنه را

بهتان زند بچیزی که در او نباشد حق تعالی او را در طینت خبال بدارد تا از عهده گفته
خود بیرون آید پرسیدند که طینت خبال چیست فرمود که چرکیست از فرجهای زنا
کاران بیرون می آید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که
بهتان زند بر مؤمنی یا مؤمنه و بگوید در حق او چیزی که در او نباشد خدا او را
بدارد در روز قیامت بر تلی از آتش تا از عهده سخن خود بدر آید و در حدیث دیگر
فرمود که زنهار که بپرهیزند از گمان بد بمردم بردن که گمان بد بدترین دروغها است
و بسند معتبر منقول است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که میان حق
و باطل چه قدر فاصله است حضرت فرمود که چهار انگشت بعد از آن چهار انگشت را بر
گذاشتند بر میان چشم و گوش بعد از آن فرمود که هر چه را بچشم خود می بینی حق است
و آنچه را بگوش خود میشنوی و اکثرش باطلاست و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است
که هر که متهم دارد برادر مؤمن خود را ایمان در دلش میگدازد چنانکه نمک در آب
میگدازد و در حدیث دیگر فرمود که هر که متهم سازد برادر دینی خود را حرمت
ایمان از میان ایشان زایل میگردد و بسند های معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است که کارهای برادر مؤمن خود را بر محمل نیکی حمل کن تا وقتیکه دیگر محملی نیابی و گمان
بد مبر بکلمه که از برادر مؤمنت صادر شود تا محمل خیری از برایش یابی و در حدیث دیگر

فرمود که از برای کارهای

فرمود که از برای کارهای برادر خود عذری طلب کن پس اگر عذری نیابی باز طلب کن شاید
بیابی و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که تعجیل نکنید در حکم کردن
ببدی شیعیان ما که اگر یکقدم ایشان میلغزد قدم دیگر ایشان ثابت میماند و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که خوشا حال کسیکه مشغول سازد او را عیبهای
خودش از عیبهای مردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که
نزدیکترین احوال آدمی بکفر آنست که با کسی برادری کند در دین و عیبها و لغزشها
و گناهان او را حفظ کند که روزی او را بر آنها ملامت کند و بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که ای گروهی که بزبان مسلمان شده اید و ایمان
بدل شما نرسیده است مذمت مکنید مسلمانان را و تتبع عیبهای ایشان مکنید
که هر که تتبع عیبهای مخفی مسلمانان بکند خدا عیبهای او را تتبع کند و هر که خدا عیبهای
او را تتبع کند او را رسوا کند اگر چه در میان خانه اش باشد و بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که مؤمنی را فاش کند چنان باشد که خود آن گناه
کرده باشد و هر که مؤمنی را بر گناهی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن بشود و در حدیث
دیگر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که مؤمنی را ملامت کند و سر
زنش کند خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش و ملامت کند و بسند معتبر از حضرت

رسول صلی الله علیه وآله منقول است که فرمود که ای گروهی که بزبان مسلمان شده اید و ایمان
بدل شما نرسیده است مذمت مکنید همین بس است عیب از برای آدمی که نظر کند
بعیبی چند از مردم که در خودش هست و از آنها غافل است و ملامت کند مردم را
برای امری چند که خود ترک آنها نمیتواند کرد و آزار کند کسیرا که با او همنشینی میکند
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که همین بس است عیب از برای
آدمی که نظر بعیبی چند از مردم که در خودش است و از آنها غافل است و ملامت
کند مردم را بر امری چند که خود ترک آنها نمیتواند کرد و آزار کند کسیرا که با او
همنشینی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که اگر نخود بر دست
راست تو باشد برامری و رأی باشد و بدست چپ تو چه باید در حق او بغیر سخن خیر مگو
و از او بیزاری مجوی تا همان سخن را بار دیگر از او نشنوی بدرستیکه دلهای در میان دو انگشت
از انگشتان قدرت خداست بهر نحو که میخواهد میگرداند یکساعت چنین و بسیار است که بنده
توفیق خیری مییابد و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که هر که نفس خود را دارد
منه مردم را خدا او را از ترس عظیم قیامت ایمن گرداند بدانکه همچنانکه گمان بد بمردم بردن
بد است خود را هم در مواضع تهمت داشتن و در معرض گمانهای بد مردم در آوردن
بد است چنانچه بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که

ای فرزند

فرزند هر که با مصاحب بد مصاحبت میکند سالم نمیماند و هر که در جای بد داخل
میشود متهم میگردد و هر که زبان خود را مالک نیست پشیمانی میکشد و از حضرت امیر المؤمنین
منقول است که در هنگام وفات وصیت فرمود که ای فرزند زنهار که بپرهیز
از محلهای تهمت و از مجالسی که گمان بد باهلش میبرند بدرستی که همنشین بد فریب
میدهد کسیرا که با او می نشیند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است
که سزاوارترین مردم بتهمت کسی است که با اهل تهمت همنشینی میکند و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که خود را در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسیرا
که گمان بد باو میبرد و در این مضمون احادیث بسیار است فصل هفتم در بیان مذمت
حسد است که صفت اخص علیت در اکثر ناس همه است بدانکه حسد بدترین صفات
ذمیمه نفسانیست و اول معصیتی که حق تعالی در زمین کردند معصیت شیطان بود که
باعثش حسد بود و مشهور این است که اظهارش از گناهان کبیره است و منافی عدالت است
و اصل او از گناهان قلب و آمرزش نزدیکتر است و آدمی در دنیا نیز باصل این خصلت
معذب است و اکثر ملکات بد چنین است که آدمی قطع نظر از عقوبت آخرت در دنیا
نیز باصل اینها معذب است و حسد آنست که زوال نعمت را از محسود میخواهد هر کسرا
که در نعمتی می بیند آزرده از اینکه این نعمت را او چرا دارد و این ممکن نیست که نعمت خدا

از همه کس بر طرف شود و لهذا او همیشه از خلق بد خود در شکنجه و محنت و هم چنین صاحب حرص
میخواهد که جمیع مالهای عالم از او باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست لهذا
پیوسته در الم است و صاحب خلق بد پیوسته با خلق در منازعه است و این میسر نمیشود
که همیشه او غالب باشد لهذا پیوسته در تعب است و جمیع اخلاق سیئه چنین است
و صاحب حسد باید تفکر نماید که صاحبان نعمتها از مقدر او چیزی کم نکرده اند و خداوندی
که آن نعمتها را بآنها داده است قادر است که اضعاف آن نعمتها را باو دهد بی آنکه از آنها
چیزی کم کند و بداند که خیر او در آنها نیست که باو نداده است و اگر که میداد از برای او
وبال بود و فکر کند که این حسد بر قلق و غم خوردن محسود و هیچ ضرر نمیرساند و ضرر
دنیا و عقبا بخودش میرساند و باین تفکر صحیح بر خدا متوسل میشود و با نفس معارضه و مجادله
کند که حق تعالی او را از این صفت ذمیمه نجات بخشد که هیچ صفت بحسب عقل و شرع
از این بدتر نیست چنانکه بسندهای معتبر از ائمه صلوات الله علیهم منقول است که
حسد ایمان را میخورد چنانکه آتش هیزم را میخورد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
منقول است که حق تعالی بحضرت موسی وحی نمود که ای پسر عمران حسد مبر مردم را بر آنچه عطا کرده ام
ایشان را از فضل خود و نظر خود را بسوی آنها میفکن و نفس خود را از پی آنها مفرست
بدرستیکه هر که حسد مردم میبرد دشمن نعمتهای منست و منع کننده قسمهای منست که قسمت

کرده ام

کرده ام میان بندگان خود و کسی چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت لقمان بپسر خود را وصیت فرمود که حسود را
سه علامت است چون غایب شد غیبت میکند و چون حاضر شد تملق میکند و چون مصیبتی
بهم رسد شماتت میکند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسودی را راحت نمیباشد
یا اباذر لا یدخل الجنة قتات قلت وما القتات قال النمام
یا اباذر صاحب النمیمة لا یستریح من عذاب الله عز وجل
فی الآخرة ای ابوذر داخل بهشت نمیشود قتات ابوذر پرسید که کیست
قتات فرمود که نمام و سخن چین که سخنهای مردم نزد یکدیگر نقل کند که در میان
ایشان عداوت پیدا کند ای ابوذر صاحب نمیمه و سخن چین راحت نمییابد
از عذاب خدا در آخرت و بسند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
منقول است که بصحابه فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را به بدترین شما گفتند بلی
یا رسول الله فرمود که جماعتی اند که راه میروند در میان مردم بسخن چینی و جدائی می افکنند
میان دوستان و طلب میکنند عیبها برای جماعتی که بری اند از عیب و بسند صحیح از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چهار کس اند که داخل بهشت نمیشوند کاهن که
خبر از جن میدهد و منافق و کسیکه مداومت کند بر خوردن شراب و سخن چین

ودر حدیث دیگر فرموده که حضرت موسی ع در حالی که با خداوند خود مناجات مینمود نظر کرد
شخصی را در زیر عرش الهی دید گفت پروردگارا این کیست که عرش تو بر او سایه کرده است
خطاب رسید که این نیکوکار بود به پدر و مادر و بسند معتبر منقول است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نهی فرمود از سخن چینی و گوش دادن بآن و فرمود که نمام داخل
بهشت نمیشود و فرمود که حق تعالی میفرماید که بهشت را حرام کرده‌ام بر کسیکه منت بر
مردم بسیار گذارد و بر بخیل و بر نمام و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که سه کسند که داخل بهشت نمیشوند کسیکه خون مسلمانان را ریزد و شراب
خوارد و سخن چین و بسند صحیح منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند بدن خر
و بهزار هزار نوع از عذاب معذب بود صحابه پرسیدند که عمل آن زن چه بود که مستحق
آن عذاب شده بود فرمود که سخن چین و دروغ گو بود یا اباذر من کان
ذا وجهین ولسانین فی الدنیا فهو ذو لسانین فی النار
ای ابوذر هر که صاحب دو رو و دو زبان باشد در دنیا پس او صاحب دو زبان
یا دو زبانه خواهد بود در آتش جهنم بدانکه از جملهٔ صفات منافقان آنست که
با مردم بزبان نیکو و روی خوش ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و این خسیس

صفات

صفات ذمیمه است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که بد بنده ایست
بنده که صاحب دو رو و دو زبان باشد و در حضور مبالغه نماید در مدح و در غیبت
گوشت او را خورد و اگر عطائی باو کنند حسد برد و اگر ببلائی مبتلا شود او را واگذارد
و یاری او نکند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که ملاقات کند
مسلمانان را بدو رو و دو زبان چنین در صحرای محشر حاضر شود دو زبان از آتش داشته باشد
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که آدم دو رو در قیامت میاید
یک زبان از پشت سر و یک زبان از پیش رو آویخته که از هر دو زبانش آتش شعله کشد
تا آتش در بدنش افتد بعد از آن ندا کنند در آن صحرا که این است که در دنیا دو رو و دو
زبان داشت تا روز قیامت باین صفت معروف شود و در حدیث دیگر منقول است
که حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود که یا عیسی باید که زبان تو در آشکار و پنهان
یکی باشد و هم چنین دلت باید که یکی باشد ترا میترسانم از بدیهای نفس خود
و من عالمم ببدیهای نفس سزاوار نیست دو زبان در یک دهان و دو شمشیر در یک غلاف
و دو دل در یک سینه و دو خیال در یک نفس یا اباذر المجالس بالامانة وافشاء
سر اخیک خیانة فاجتنب ذلک واجتنب مجلس العشیرة ای
ابوذر در مجالس می باید با امانت باشد و حرفی که در آنجا مذکور شود که احتمال ضرری

نسبت بصاحبان مجلس داشته باشد نقل کردن آن حرف در جای دیگر نقل نکنند و فاش کردن سری
که برادر مؤمن در پنهانی بتو گفته باشد و راضی بنقل آن نباشد خیانت است پس اجتناب
کن از فاش کردن از برادران خود و اجتناب کن از مجلسی که خویشان با یکدیگر می نشینند
و بد مردم را میگویند یا افتخار به پدران میکنند بانفاق با یکدیگر می نشینند و چون
جدا شدند راز یکدیگر را فاش میکنند بدانکه آداب مجالس و مصاحبتها بسیار است
و عمدهٔ آداب مجالس آنست که رازهای آن مجلس را فاش نکنند که مفاسد عظیمه بر آن
مترتب میشود و حرفهای مخفی در میان مصاحبان بسیار میگذرد که اعتماد بر دوستی و آشنائی
کرده اند از یکدیگر مخفی نمیدارد و گاه باشد که ذکرش موجب قتل نفوس و تلف
اموال و احداث عداوتهای عظیم شود و این نیز قسمی است از سخن چینی و هم چنین
سری که برادر مؤمن باین کس بسپارد امانتی است از او و آن را نقل کردن بد
ترین خیانتها است زیرا که چنانچه تو سر برادر خود را نگاه نداشتی آن دیگری
هم سر ترا نگاه نخواهد داشت و آن دوست را هم دوستی است و دوست
دوست گاه باشد که دشمن این کس باشد و در اندک زمانی سخن فاش میشود بلی
اگر غرض دینی متعلق باشد بذکر کردن آنچه در آن مجلس گذشته است جایز است
نقل کردن چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که آنچه در مجالس میگذرد

امانت است

امانت است مگر سه مجلس مجلسی که در آن خونی بحرام ریخته شود و مجلسی که در آن فرجی را بحرام
تصرف کنند و مجلسی که در آن مالی را بناحق و حرام ببرند و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
منقول است که سه کسند که در سایهٔ عرش الهی‌اند در روزی که بغیر سایهٔ عرش سایهٔ
نیست شخصی که برادر مؤمن خود را کدخدا کند یا او را خادمی بدهد یا سری از اسرار
او را بپوشاند و بدانکه چنانچه کتمان اسرار مؤمنان لازم است کتمان اسرار خود
نیز لازم است و مردم را بر امور مخفی خود که از افشای آنها خوف ضرری باشد زود
بر خود مطلع نمی‌باید کرد و بر همه کس اعتماد نمیتوان کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که سر خود را پنهان داشت اختیار بدست
اوست و هر سری که از دو کس تجاوز کرد فاش میشود و بعضی گفته اند که مراد آن است
که هر سری که از دو لب آدمی در گذشت فاش میشود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که ببعضی از اصحاب خود فرمود که مطلع مکن دوست خود را بر سر خود مگر بر چیزی که اگر دشمنت
بداند بتو ضرر نرسد زیرا که دوست یکروزی دشمن میشود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است که با دوست خود بهمواری دوستی کن شاید که روزی دشمن تو باشد و با دشمن خود
بهمواری دشمنی کن شاید روزی دوست تو باشد یا اباذر تعرض اعمال اهل الدنیا
من الجمعة فی یومین الاثنین والخمیس فیغفر لکل عبد مؤمن الا عبد

مؤمن عبداً كانت بينه وبين أخيه شحناء فيقال اتركوا
عمل هذين حتى يصطلحا يا أباذر إياك وهجران أخيك فإنّ
العمل لا يتقبل مع الهجران يا أباذر أنهاك عن الهجران فإن
كنت لا بدّ فاعلاً فلا تهجره ثلاثة أيام كملاً فمن مات
فيها مهاجراً لأخيه كانت النار أولى به ای ابوذر عرض می‌کنند
اعمال اهل دنیا را بر خدا آنچه کرده‌اند از جمعه تا جمعه در روز دوشنبه و روز پنجشنبه
پس می‌آمرزند گناه هر بندهٔ مؤمن را مگر بنده‌ای که میان او و برادر مؤمنش کینه
و عداوتی بوده باشد پس میگویند که واگذارید عمل این دو مؤمن را تا با یکدیگر
صلح کنند و کینه از میان ایشان برطرف شود ای ابوذر بپرهیز از دوری کردن
از برادر مؤمن خود بآن آزرده که بدرستیکه با هجران و دوری از برادر مؤمن
عمل مقبول نمیشود ای ابوذر ترا نهی میکنم از هجران از برادر مؤمن و اگر ناچار
دوری کنی تا سه روز تمام مکن و کسیکه سه روز از برادر خود بخشم و غضب کناره کند
و در آن سه روز با آن حال بمیرد آتش جهنم اولیست باو و بسند معتبر منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که میخواهید خبر دهم شما را ببدترین مردم
گفتند بلی یا رسول الله فرمود که بدترین مردم کسی است که مردم را دشمن دارد

و مردم او را

و مردم او را دشمن دارند و بسند معتبر منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بفرزندان خود فرمود که ای فرزندان زنهار که بپرهیزید از دشمنی کردن با مردم
زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند یا عاقل است که مکر میکند با شما و شما را
بمکر مغلوب میگرداند یا جاهل است که بزودی در برابر معارضه و مغالبت میکند و در
حدیث دیگر وارد است که چهار چیزند که اندکی از آنها بسیار است و آتش اندکی از آن بسیار است
و خواب اندکی از آن بسیار است و بیماری اندکی از آن بسیار است و عداوت اندکی
از آن بسیار است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که
هم و اندوه او بسیار است بدنش پیوسته بیمار است و هر که خلقش بد است خودش
پیوسته در عذاب است و هر که با مردم منازعه بسیار میکند مروتش و [illegible]
برطرف میشود و کرامت و عزتش زایل میگردد و بعد از آن فرمود که پیوسته جبرئیل مرا نهی
میکرد از منازعه کردن با مردم چنانچه مرا نهی میکرد از شراب خوردن و بت
پرستیدن و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که عداوت
در دل مردم میکارد آنچه میکارد میدرود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول
فرمود که جبرئیل مرا وصیت کرد که زنهار با مردم مخاصمه و منازعه مکن که عیبها را
ظاهر میکند و عزت را برطرف میکند و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که حضرت

و دوری زیاده از سه روز نمیباشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر گاه دو کس جدا میشوند از یکدیگر بآزردگی مگر آنکه یکی مستوجب بیزاری از رحمت خدا
و لعنت الهی میگردد و گاه باشد که هر دو مستحق گردند شخصی عرض کرد که فدای تو گردم مظلوم
چرا مستحق لعنت گردد فرمود که زیرا که برادر مؤمن خود را نمیخواند بصلح و از
سخن او تغافل میکند از پدرم شنیدم که میفرمود که چون دو کس با یکدیگر منازعه
کنند و یکی بر دیگری جور و زیادتی کند باید که مظلوم برگردد بسوی آن دیگری که بر او
ظلم کرده است و بگوید که ای برادر من بر تو ظلم کرده‌ام تا هجران از میان او و برادرش
قطع شود بدرستیکه حق تعالی حکم کننده عادل است و حق مظلوم را از ظالم خواهد گرفت
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر دو مسلمان که از یکدیگر
دوری کنند و سه روز با آن حال بمانند و صلح نکنند از اسلام بدر میروند و از میان ایشان
ولایت برطرف میشود و هر یک از ایشان که سبقت گیرد در سخن گفتن با برادرش در
روز قیامت زودتر داخل بهشت شود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که پیوسته شیطان خوشحال است مادام که دو مسلمان از یکدیگر کناره میکنند و چون
با یکدیگر ملاقات کردند زانوهای او بلرزه می‌آید و بندهایش از هم جدا میشود و فریاد
میکند که وای بر من این چه مصیبت بود که بمن آمد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام

منقولست

منقولست که صدقه‌ای که حق تعالی او را دوست میدارد اصلاح میان مردم است در
هنگامی که فساد و نزاع در میان باشد و نزدیک گردانیدن ایشانست بیکدیگر
در هنگامی که از هم دوری کنند و در حدیث دیگر فرمود که در میان دو کس اصلاح کنم نزد من
بهتر است از آنکه دو دینار تصدق کنم یا اباذر من احب أن يتمثّل له
الرجال قياماً فليتبوّأ مقعده من النار يا اباذر من مات وفي
قلبه مثقال ذرّة من كبر لم يجد رائحة الجنة إلا أن يتوب
قبل ذلك فقال رجل يا رسول الله إني ليعجبني الجمال حتى وددت
أنّ علاقة سوطي وقبال نعلي حسن فهل يرهب على ذلك
قال كيف تجد قلبك قال أجده عارفاً للحق مطمئناً إليه قال
ليس ذلك بالكبر ولكن الكبر أن تترك الحق وتتجاوزه إلى
غيره وتنظر إلى الناس ولا ترى أن أحداً عرضه كعرضك ولا
دمه كدمك يا اباذر أكثر من يدخل النار المستكبرون فقال
رجل وهل ينجو من الكبر أحد يا رسول الله قال نعم من لبس
الصوف وركب الحمار وحلب العنز وجالس المساكين يا اباذر
من حمل بضاعته فقد برئ من الكبر يعني ما اشترى من السوق

يا أبا ذر من جرّ ثوبه خيلاء لم ينظر الله عزّ وجلّ إليه يوم القيمة
يا أبا ذر من رفع ذيله وخصف نعله وعفّر وجهه فقد برئ
من الكبر يا أبا ذر من كان له قميصان فليلبس أحدهما وليلبس
الآخر أخاه يا أبا ذر سيكون ناس من أمّتي يولدون في النعيم
ويغذّون به همّتهم ألوان الطعام والشراب ويمدحون بالقول
أولئك شرار أمّتي يا أبا ذر من ترك لبس الجمال وهو يقدر
عليه تواضعاً لله عزّ وجلّ فقد كساه حلّة الكرامة يا
أبا ذر طوبى لمن تواضع لله تعالى في غير منقصة وأذلّ نفسه
في غير مسكنة وأنفق مالاً جمعه في غير معصية ورحم أهل
الذلّ والمسكنة وخالط أهل الفقه والحكمة طوبى لمن
صلحت سريرته وحسنت علانيته وعزل عن الناس شرّه
طوبى لمن عمل بعلمه وأنفق الفضل من ماله وأمسك الفضل
من قوله يا أبا ذر البس الخشن من اللباس والصفيق من
الثياب لئلّا يجد الفخر فيك مسلكاً ای ابوذر هر که دوست دارد
که مردم در برابر او بایستند پس جای خود را در آتش جهنم مهیّا کند و بداند که از آتش جهنم

ای ابوذر

ای ابوذر هر که بمیرد و در دلش بقدر سنگینی ذرّه از کبر باشد نشنود بوی بهشت را
مگر آنکه پیش از مردن توبه کند پس شخصی گفت که یا رسول الله مرا خوش می آید جمال و دوست
میدارم زینت را حتی آنکه میخواهم که علاقه تازیانه ام و بند نعلینم نیکو باشد و از
سبب اینحال بر من خوف هست که تکبّر داشته باشم حضرت فرمودند که دل خود را چگونه
می یابی گفت دل خود را عارف حق و امی یابم بحق و مطمئن و قرار دارد بسوی حق
و از قبول حق ابا ندارد و شرک و تزلزل در آن نیست فرمود که پس اینحال کبر نیست
ولیکن کبر آنست که حق را ترک کنی و از حق درگذری بسوی غیر حق و نظر کنی بمردم
و چنین دانی که هیچکس عرضش مثل عرض تو نیست و خونش مثل خون تو نیست یعنی
خود را در هر باب بر مردم زیادتی دهی و مردم را حقیر شماری ای ابوذر اکثر جماعتی
که داخل آتش جهنم میشوند متکبّرانند پس شخصی عرض کرد که آیا از کبر کسی نجات دارد
یا رسول الله فرمود که بلی کسیکه پشم بپوشد و بر الاغ سوار شود و بز را بدست خود
بدوشد و با مسکینان و فقیران همنشینی کند ای ابوذر هر که بضاعة خود را یعنی
چیزی که از بازار از برای عیال خود میخرد خود بردارد بری شود از تکبّر ای ابوذر هر که
جامه خود را بر زمین بکشد از روی خیلا و تکبّر حق تعالی نظر رحمت بسوی او نکند در روز
قیامت ای ابوذر هر که دامن جامه اش را بردارد یا آنکه جامه را کوتاه ببرد و یا اگر بلند باشد

برزند و بر زمین نکشد چنانچه متکبّران عرب میکرده اند و نعلینش را پینه بزند و روی خود را
نزد خدا بر خاک بمالد بتحقیق که بری میشود از کبر ای ابوذر هر که دو پیراهن داشته باشد باید
که یکی را خود بپوشد و یکی را برادر مؤمن خود بپوشاند ای ابوذر زود باشد که جمعی
در میان امّت من بهم رسد که در نعمت و لذّت متولّد شوند و بغذاهای لذیذ و نعمتهای
نشو و نما کنند و پیوسته همّت ایشان مصروف باشد بر تحصیل کردن و خوردن الوان
طعامها و شربتها و مردم ایشان را بسخنان و اشعار مدح نمایند ایشان بدان
امّت منند ای ابوذر هر که ترک نماید جمال و زینت را و حال آنکه قدرت
بر آن داشته باشد از روی تواضع و فروتنی از برای خداوند عزیز جلیل خدا
بر او حلّه کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشا حال کسیکه تواضع و شکستگی کند از برای
خدا نزد مردم بی آنکه او را منقصه باشد و نقص دینی باعث این شکستگی شده باشد
یا بدون آنکه در آن تواضع نقصی در دین او بهم رسد یا بدون آنکه مذلّتی در آن شکستگی
برای او باشد یا بدون آنکه خیانتی کرده باشد و بآن سبب تذلّل نماید و ذلیل گرداند
نفس خود را نه مذلّتی که از راه مسکنت و احتیاج باشد و انفاق کند و صرف نماید مالی
که جمع کرده باشد در غیر معصیت خدا و رحم کند بر اهل مذلّت و خاری و مسکنت و مخالطه و
مصاحبت کند با اهل فقه و دانائی و حکمت خوشا حال کسیکه بصلاح و نیکی باشد پنهان او

و نیکو باشد

و نیکو باشد علانیه او و دور گرداند از مردم شرّ و بدی و ضرر خود را خوشا حال کسیکه
عمل نماید بعلم خود و انفاق نماید زیادتی مال خود را در راه خدا و نگاه دارد زیادتی
سخن خود را ای ابوذر لباسهای درشت بپوش و جامههای کنده در بر کن تا فخر و تکبّر
بتو راه نیابد چون اکثر مطالب این فقرات شریفه سابقاً بوضوح پیوسته بقیّه
مطالب را بچند مصباح ایراد مینمائیم مصباح اوّل در مذمّت تکبّر است قدری
از این مطلب و در بیان معنی تواضع مذکور شد بدانکه تکبّر بدترین صفات ذمیمه است و موجب
مذلّت دنیا و آخرت میگردد و کفر و عناد کفّار هر قومی از روی تکبّر صادر شده است
و اوّل معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبّر کرد از سجده حضرت آدم و ملعون
ابد شد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه میفرماید که حمد و سپاس خداوندی را
که لباس خود گردانید عزّت و کبریا را و این دو صفت را از برای خود اختیار نمود و فرق
خود گردانید و بر غیر خود حرام کرد و این دو صفت را از برای خود برگزید و لعنت خود را
از برای خود مقرّر ساخت برای کسی از بندگان که با او در این دو صفت منازعه
نماید پس اقامه کرد در این باب ملائکه را امتحان فرمود بآنکه عالم بود بآنچه در دلهای
ایشان مخفی بود پس فرمود که من بشری خلق میکنم از گل پس هر گاه خلقت او را درست کنم
و از روح خود در او بدمم همه از برای او سجده کنید از روی تعظیم پس ملائکه همه سجده کردند

بغیر از ابلیس که حمیت او را دریافت و افتخار کرد بر آدم بخلق خود و تعصب کرد بر آدم بسبب
اصل خود که اصل من از آتش است و اصل آدم از خاک است و من از او بهترم پس دشمن خدا
که او پیشوای متعصبان شد و سلف متکبران شد که اول مرتبه اساس تعصب را او گذاشت
و با خدا نزاع کرد در رداء تجبر که مخصوص خداست و پوشید لباس تعزز را و از سر افکند
قناع تذلل و انقیاد را آیا نمی بینید که خدا چگونه او را بسبب تکبر حقیر گردانید و بسبب ترفع
او را پست کرد و در دنیا او را ملعون گردانید و در آخرت آتش جهنم از برای او مهیا کرد
و اگر خدا میخواست که آدم را از نوری خلق کند که روشنی او دیدهها را خیره کند و ضیاء
او عقلها را حیران گرداند و بوی خوش او نفسها را تنگ کند میتوانست کرد و اگر چنین
میکرد هر آینه گردنها برای او خاضع میگردید و اطاعت بر ملائکه آسان میشد و لیکن
حق تعالی ابتلا میفرماید خلق خود را ببعضی از چیزها که اصلش و علتش بر ایشان مخفی است
تا آنکه بآزمایش مطیع و عاصی از یکدیگر جدا شوند و تکبر از ایشان زایل گردد و خیلا از
ایشان دور شود پس عبرت بگیرید بآنچه حق تعالی با ابلیس کرد از سبب تکبر در هنگامیکه
نافرمانی کرد آن عمل طویل و سعی بسیار او را حبط کرد با آنکه شش هزار سال عبادت
خدا کرده بود پس کی سالم میماند بعد از شیطان با آن عبادت اگر مثل تکبر او را بعمل
آورد پس حذر نمائید از این دشمن خدا که شما را بابتلای خود مبتلا گرداند و بپرهیزید از مکرها

وحیلهای

وحیلهای او و تذلل و اطاعت را بر سر خود بگیرید و تعزز و تجبر را در زیر پای خود در
آورید و تکبر را از گردنهای خود بیفکنید و تواضع را سلاح و حربه خود کنید در دفع
دشمن خود شیطان و لشکرهای او بدرستیکه او را از کرامت لشکرها و اعوان و پیادگان
و سواران هست و مباشید از بابت قابیل که تکبر کرد بر برادر خود بدون فضیلتی که خدا
از برای او مقرر ساخته باشد بلکه عظمت را بر خود بست و حسد برادر خود برد و حمیت
در دلش آتش غضب را برافروخت و شیطان باد کبر بر دماغش کرد و برادر خود را کشت و
بندامت ابدی گرفتار شد و گناه کشندگان را تا روز قیامت بر خود لازم گردانید
پس از خدا بترسید و دشمنی با نعمتهای خدا مکنید و حسد مبرید بر فضل صاحبان فضل
و عبرت بگیرید بآنچه رسید بمتکبران از امتهای پیش از شما عذابها و غضبهای الهی و پند
بگیرید از قبرهای ایشان که روها و پهلوهای ایشان را بر خاک گذاشته اند و پناه
بگیرید بخدا از چیزهائی که موجب کبر است چنانچه از بلاهای دهر پناه میگیرید بدرستیکه
اگر خدا رخصت تکبر از برای احدی از خلقش میداد هر آینه از برای پیغمبران
و رسولان رخصت میفرمود و لیکن حق سبحانه و تعالی تکبر را از برای ایشان نپسندید
و تواضع و فروتنی را برای ایشان پسندید پهلوهای روی خود را بر زمین میگذاشتند
و روی خود را نزد خدا بر خاک میمالیدند و بال رحمت و مسکنت برای مؤمنان

میگسترانیدند و جماعتی بودند که در زمین ایشان را ضعیف میشمردند و خدا ایشان را امتحان
ساخته بود بگرسنگی و مبتلا گردانیده بود بمشقتها و محنت میداشت ایشان را بترس و بیم
از دشمنان و در بوته مکروهات ایشان را مصفا و خالص میگردانید پس خشنودی و غضب
خدا را از مردم ببسیاری مال و فرزندان مدانید زیرا که غنا و توانگری فتنه الهی است
و فقر و درویشی امتحان خداست بدرستیکه حق تعالی امتحان میفرماید بندگان متکبر را
بدوستان خود که در نظر ضعیف و حقیر مینمایند و بتحقیق که موسی بن عمران و برادرش هارون
داخل شدند بر فرعون و پیراهنهای پشم پوشیده بودند و عصاها در دست داشتند
و شرط کردند از برای او که اگر مسلمان شود ملکش باقی و عزتش دایم باشد فرعون گفت که تعجب
نمیکنید از این دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام عزت و بقای ملک میکنند
و خود با این حالند از فقر و مذلت چرا دست بندارند چنین طلا و جمع کردن آن در نظرش
عظیم بود و جامه پشم و پوشیدن آن در دیدهاش حقیر مینمود و اگر حق تعالی میخواست در
هنگامیکه پیغمبران را مبعوث میکرد اینکه از برای ایشان گنجها و معدنهای طلا بگشاید
و باغها و بستانها بایشان عطا فرماید و مرغان آسمانها و وحشیان زمین را بر ایشان جمع آورد
هر آینه میکرد و اگر چنین میکرد ابتلا و امتحان برطرف میشد و استحقاق جزا نمیماند
و آنها که قبول رسالتهای ایشان میکردند اجرهای امتحان کشیدگان را نمیداشتند

و مؤمنان استحقاق

و مؤمنان استحقاق ثوابهای نیکوکاران بهم نمیرسانیدند و لیکن حق تعالی پیغمبران را
با عزمهای قوی فرستاد و حالی ایشان را داشت که بظاهر در نظرها ضعیف مینماید
با قناعتی که دیدهها و دلها پر بود از بی نیازی ایشان و با فقری که گوشها و چشمها مملو
بود از محنتهای ایشان و اگر پیغمبران صاحب قوتی میبودند که هیچکس قصد ضرر ایشان
نتواند کرد و با عزت و غلبه میبودند که مغلوب هیچکس نتوانند شد و ملکها و پادشاهی
بار میبندند هر آینه اطاعت ایشان بر خلق بسیار آسان بود و از تکبر کردن ایشان دور بود
هر آینه ایمان می آوردند یا از ترسی که ایشان را قهر میفرمود و یا از طمع و رغبتی که ایشان را
مایل میگردانید پس نیتها برای خدا خالص نمیشد و حسنات میان رضای خدا و خواهشهای
نفس مشترک میبود و لیکن حق تعالی میخواست که متابعت پیغمبران او و تصدیق بکتابهای
او و خشوع نزد ذات مقدس او و شکستگی در اطاعت امر او و منقاد شدن
نزد طاعت او امری چند باشد مخصوص او و خالص از برای او که شایبه دیگر با آنها مخلوط
نشود و هر چند امتحان و اختبار بیشتر است ثواب و جزا عظیم است نمی بینی که حق سبحانه
و تعالی اولین و آخرین را از آدم تا خاتم امتحان کرده است بسنگی چند که ضرر
و نفع بظاهر نمیرسانند و نمی بینند و نمی شنوند و آنها را خانه خود نام کرده و محرم گردانیده
و بقای آنها را موجب صلاح خلایق گردانیده و آن خانه را در سنگستانی گذاشته

[illegible]

از همه جای زمین ناهموارتر و دره‌ای بسیار تنگ در میان کوههای درشت و ریگهای نرم
که عبور از هر راه مشکل است و چشمها و چاههای کم آب و شهرها دور از یکدیگر که در آن
وادی هیچ حیوانی نشو و نما نمیتوانند کرد پس امر کرد حق تعالی آدم و فرزندان او را که متوجه
آن خانه شوند در هر جا که باشند و طی کنند بیابانهای خالی و دره‌های عمیق را و بر بالای
خفه ژولیده مو و گردآلوده بر گرد آن خانه بدوند و طواف کنند در حالتیکه جامه‌های
معتاد خود را کنده باشند و بدر از کردن موها خلقت خود را قبیح کرده باشند و این
ابتلائیست عظیم و امتحانیست دشوار که حق تعالی آن را سبب رحمت و وسیلهٔ
جنت خود گردانیده است و اگر میخواست بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان
باغستانها و نهرها و زمینهای نرم و هموار قرار دهد که اشجارش بسیار و میوه‌هایش
نزدیک و شهرها و بناهایش متصل بیکدیگر باشد و راهش همه آبادان و معمور باشد
میتوانست کرد ولیکن چون امتحان کمتر بود ثواب کمتر میبود و اگر اساس خانهٔ
کعبه و سنگهای بنایش از زمرد سبز بود یا از یاقوت سرخ بود یا نور و روشنی
و ضیاء هر آینه راه شک از دلها البته میبرد و مجاهدهٔ شیطان از دلها برمیخواست
و خلجان شک از خواطرها برطرف میشد ولیکن حق تعالی امتحان میفرماید
بندگان خود را بانواع شدائد و از ایشان بندگی میطلبید بالوان مجاهدها

و مبتلا

و مبتلا میسازد ایشان را باقسام مکاره برای آنکه تکبر را از دلهای ایشان بیرون
کند و تذلل و انقیاد را در نفوس ایشان جا دهد و این عبادتهای صعب را درهای گشوده
گردانیده است بسوی فضلش و سببها مرتبه گردانیده است برای عفوش و از این سبب
آنچه حراست فرموده است حق تعالی بندگان مؤمنش را بنمازها و زکاتها و مشقت
روزه‌ها که واجب گردانیده است برای آنکه اعضا و جوارح ایشان را ساکن گرداند
و ذلیل سازد و دیده‌های ایشان را خاشع گرداند و نفوس ایشان را ذلیل گرداند
و دلهای ایشان را پست گرداند و خیلا و تکبر را از ایشان بردارد بسبب آنکه رویهای
کریم خود را بر خاک میمالند نزد خدا از روی تواضع و فروتنی و بهترین جوارح و
اعضای خود را بر زمین میگذارند از روی تصاغر و شکمها بر پشتها میچسبد
از روزه برای تذلل و انقیاد امر الهی با آنچه در زکاتهاست از صرف کردن
میوه‌های زمین و غیر آن بر فقرا و مساکین نظر کنید با آنچه در این اعمال حق تعالی
مقرر فرموده است از کندن و برانداختن مارهای فخر و تکبر چنین خطبهٔ قاصعه بسیار
طولانیست حاصل مضمون چند فقره در اینمقام درج کردیم برای کثرت فواید این فقرات
عالیه و اگر کسی خواهد بر مفاسد تکبر کما هو حقه مطلع گردد باید که سراسر آن خطبهٔ شریفه را
مطالعه فرماید و بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق ع پرسیدند از ادنای مراتب

الحاد است و در حدیث دیگر فرمود که کبر در میان خلق میباشد از هر جنس که باشند و کبریا
خداست یعنی مخصوص اوست هر که با خدا منازعه کند در ردای او خدا زیاده کند پستی
او را و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که عزت ردای خداست و کبر
ازار خداست هر که چیزی از این دو صفت بر خود بندد خدا او را سرنگون در آتش
جهنم افکند و در حدیث دیگر فرمود که کسی داخل بهشت نمیشود که در دل او بقدر سنگینی
ذرهٔ از کبر باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در جهنم وادئیست
برای متکبران که آن را سقر میگویند شکایت کرد بحق تعالی از بسیاری گرمی خود و
سؤال کرد مرخصت نفس کشیدن را پس چون نفس کشید جهنم از نفس او سوخت و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی متکبران را در روز قیامت بصورت مورچهای ریزه خواهد
کرد که پامال خلایق باشند تا حق تعالی از حساب ایشان فارغ شود و بروایت
دیگر فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه در سرش لجامی هست و ملکی آن را در دست
دارد پس اگر تکبر میکند آن ملک بر دهانش میزند که پست شو خدا ترا پست کند پس تو
نزد خود از همه کس عظیم تر است و در دیدهٔ مردم از همه کس حقیرتر است و اگر تواضع
و فروتنی میکند خدا او را بلند میکند و آن ملک ندا و میگوید که بلند شو که خدا ترا بلند
گرداند پس او پیوسته حقیرترین مردم است در نفس خود و رفیع ترین خلق است در دیدهٔ

مردم

مردم **مصباح دویم** در بیان انواع تکبر است بدانکه تکبر را خود بزرگ دانستن و اظهار
کبریا و عظمت کردن و بزرگی بر خود بستن است و یک نوع آن که از همه بدتر است و موجب
کفر است و در بسیاری از احادیث تکبر را بآن تفسیر کرده‌اند آنست که تکبر کند از بندگی خدا
و از تابع شدن پیغمبران و اوصیا و علما و اهل حق و از انقیاد و متابعت حق و از
قبول کردن فضیلت جماعتی که حق تعالی ایشان را تفضل داده است مانند تکبری
که کفار میکردند از متابعت پیغمبران و منافقین میکردند از متابعت اوصیای
ایشان باعتبار آنکه نخوت ایشان مانع بود از آنکه تابع شخصی شوند که بحسب عقل نفس
و ناقص دیده‌های کور ایشان از ایشان حقیرتر است و اقرار بفضیلت او بکنند
چنانچه در خطبهٔ قاصعه فرموده نوع دیگر حقیر شمردن مردم است و خود را از دیگران
بهتر دانستن نوع دیگر که از نوع سابق حاصل میشود خانهای رفیع ساختن است
برای اظهار زیادتی و جامهای نفیس پوشیدن و بر اسبهای نفیس سوار شدن و خادمان
بسیار داشتن بغرض رفعت داشتن بر امثال و اقران و فقرا و مساکین نوع دیگر آنست
که از مردم توقع تواضع و شکستگی نمایند و خود نسبت بایشان ترفع کنند و طبعشان
مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خواهش عزت و رفعت داشته باشند
و در راه رفتن و نشستن و برخواستن و سایر حرکات و سکنات تمکین و وقار

برخود بندند وگردن کشی کنند و در مجالس بالا نشینی طلبند واز اعمال خیری که منافی وقار
ایشان است ابا نمایند و این انواع همه بیکدیگر نزدیک است و بریکدیگر بسته است
وانواع دیگر هست که بانیها بر میگردد و اخبار بر این مضامین بسیار است چنانچه
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اعظم افراد کبر آنست که سفاهت
شماری حق را وحقیر شماری مردم را پرسیدند که سفیه شمردن حق کدام است فرمود
که آنست که جاهل باشی بحق وطعن کنی اهل حق را و در حدیث دیگر منقول است که شخصی
بآنحضرت عرض کرد که من طعام نیکو میخورم و بوی خوش میبویم و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلام
از پی خود میبرم آیا در اینها تجبر و تکبر هست حضرت فرمود که جبار ملعون است کسیکه
مردم را حقیر داند وحق را جهالت شمارد راوی گفت که من حق را جهالت نمی شمارم
اما تحقیر مردم را نمیدانم فرمود که کسیکه مردم را سهل شمارد و تجبر وزیادتی بر ایشان
کند اوست جبار و در حدیث دیگر فرمود که داخل بهشت نمیشود کسیکه بقدر سنگینی
یکحبه خردل از کبر در دلش باشد راوی گفت که انا لله وانا الیه راجعون فرمود که
چرا استرجاع میکنی عرض نمود که برای انکه میفهمم که وحال انکه کسی نیست که تکبر نداشته
باشد فرمود که نفهمیدی تکبری که من گفتم مراد انکار حق است و بسند معتبر منقول است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی بر جماعتی گذشتند که در یکجا مجتمع شده بودند

حضرت پرسیدند که برای چه در اینجا جمع شده اید گفتند دیوانه در اینجا هست واز روی صرع
وجنون حرکت میکند فرمود که او مجنون نیست بلکه مبتلا شده است ببلائی مجنونی که سزاوار است
که او را مجنون گویند مجنون آنست که در راه رفتن خود تبختر کند و بسبب عجب براست و چپ
خود نظر کند و بر خود بالد و دوشها و پهلوهای خود را متکبرانه حرکت دهد و تمنای بهشت
از خدا نماید با آنکه مشغول معصیت خدا باشد و مردم از شرش ایمن نباشند و امید
خیر از او نداشته باشند این است دیوانه و انکه شما دیدید مبتلاست و در حدیث
دیگر از آنحضرت منقول است که در وقتیکه امت من بتبختر راه روند و دستها در راه
رفتن دراز کنند و غلامان فارسی و رومی خدمت ایشان کنند جنگ و نزاع در میان
ایشان بهم خواهد رسید و ببعضی بیکدیگر مشغول خواهند شد و بسند دیگر منقول است
که آنحضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده شود
نمیشنود او را عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و پیر زناکار و کسیکه جامه خود را
بخیلا و تکبر بر زمین کشد و کسیکه مردم را فتنه کند و گمراه کند و کسیکه منت بسیار
بر مردم گذارد و صاحب حرصی که از دنیا سیر نشود و بسند دیگر از آنحضرت منقول است
که هر که بنا کند بنائی از برای ریا و سمعه حق تعالی در روز قیامت آن خانه را تا هفتم
طبقه زمین طوق کند از آتش و در گردن او افکند و بعد از آن او را در جهنم اندازد

صحابه گفتند یا رسول الله چگونه است بنا کردن برای ریا و سمعه فرمود که آن است که زیاده از
قلیل حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت بر دیگران و نهی فرمود از انکه کسی از
روی خیلا و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامه بپوشد و در آن جامه تکبر کند خدا او را
از کنار جهنم فرو برد و هر که چنین کند قرین قارون باشد در جهنم زیرا که او اول
کسی است که خیلا و تکبر کرد و بسبب آن خدا او را و خانه اش را در زمین فرو برد و هر که
اختیال میکند با خدا منازعه کرده است در جبروت خدا و فرمود که هر که فخر و تطاول
کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حق تعالی او را حشر نماید در روز قیامت بقدر
مورچه های ریزه بصورت آدم تا داخل جهنم شود مصباح هشتم در علاج تکبر است
بدانکه علاج تکبر بچند چیز میشود اول تفکر در ذلت اصل خود و عاقبت خود
وخست احوال و تزلزل بنیان بدن و عدم اعتماد بر حیات و حصول فنا و نیست بودن
و تامل در بدیها و صفات ذمیمه و ناتوانی و جهل و نادانی خود میشود چنانچه بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال انکه
از نطفه خلق شده است و در آخر جیفه و مردار گندیده میشود و در میان این دو حال
نمیداند که با او چه می کنند و چه بر سر او می آید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقول است که عجب دارم از فرزند آدم که اولش نطفه است و آخرش مردار گندیده

و در میان این دو حال نمیداند که با او چه میکنند و چه بر سر او می آید و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که عجب دارم از فرزند آدم که اولش نطفه است و آخرش
مردار گندیده و در میان این دو حال ظرف بول و غایط است و با اینحال تکبر میکند دوم بجا آوردن
امری چند که موجب ملکه تواضع است مثل پست نشستن در مجالس و صحبت داشتن
با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا و مرتکب کارهائی شدن که منافی تکبر است
چنانچه منقول است که کسیکه از کبر بترسد با خادم خود چیزی بخورد و گوسفند را بدست
خود بدوشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که گریبان
خود را وصله کند و بر نعلین خود وصله زند و چیزی که از بازار خرد بخانه ببرد از کبر
ایمن میشود سیم تفکر در این است که تکبر نتیجه خلاف مقصود آدمی میدهد زیرا که در
تکبر عزت مطلوب میباشد و بخبر مخبر صادق و تجربه معلوم است که متکبران در
دنیا و آخرت ذلیل ترین خلقند و متواضعان عزیز ترین خلقند وایضا
تفکر نماید در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی مینموده اند و متذکر
شود احادیثی را که در مذمت تکبر وارد شده است و برخی از آنها بنحوی در باب
تواضع مذکور شد مصباح چهارم اصلاح سریره است یعنی باطن خود را نیکو
کردن و اکتفا به نیکی ظاهر ننمودن چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

فرموده ودر پنهان بد بودن و باطن را بد داشتن و ظاهر را به نیکی آراستن شعبه‌ایست از نفاق
چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که بنوف بکالی را فرمود که ای نوف
زنهار که چنین مباش که خود را برای مردم زینت دهی به نیکیها و چنین تنها باشی
از خدا پروا نکنی در معصیتها اگر چنین کنی خدا ترا رسوا کند در روز قیامت و در
حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که هر که پنهان خود را اصلاح کند حق تعالی
آشکار او را اصلاح نماید و هر که میان خود و خدا اصلاح نماید حق تعالی در میان او
و مردم اصلاح نماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که
ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود و از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که پنهان دارد امری را که موجب
غضب الهی است حق تعالی ظاهر گرداند چیزی را که باعث خواری اوست و در
حدیث دیگر فرمود که هر که خود را برای مردم زینت دهد بچیزها که خدا دوست
میدارد آنها را و در پنهان از خدا پروا نکند و کاری چند کند که خدا دشمن
میدارد آنها را در قیامت چون خدا را ملاقات نماید از او در خشم باشد و احادیث
باین مضمون بسیار است و مدار آنکه آدمی مأمور است باینکه ظاهر و باطن خود را هر دو
نیک کند و باید که سعی کند که باطن خود را در نیکی موافق ظاهر گرداند اینکه ظاهر
بد کند

بد کند مثل باطن یا بدتر از باطن کند یا خود را در معرض تهمتها در آورد که خلق خدا
باو بد گمان شوند چنانچه بملامتیه از صوفیه نسبت میدهند زیرا که گناه آشکار
بدتر از گناه پنهان است و گناه پنهان زودتر آمرزیده میشود از گناه آشکار و احادیث
در این باب بسیار است و بعضی گذشت و عقل نیز حکم میکند که بنده که معصیت
آقا را در خلوت کند آقا آنقدر در خشم نمیشود مثل آنکه رسوا و علانیه و بی پروا
در حضور مردم کند و خود را عاصی آقا بهمه کس شناساند و ایضاً نهی از متهم ساختن خود
و در خلق شدن در مواطن تهمت بسیار است و در این فصل نیز احادیث گذشت
مصباح پنجم در بیان شال پوشی است بدانکه احادیث در باب پشم پوشیدن
اختلاف وارد و در احادیث سنیان مدح پشم پوشی بسیار وارد شده است
و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت میکنند و بعضی که دلالت بر مدح میکنند
محمول بر تقیه است و این حدیث شریف و بعضی از اخبار دیگر دلالت بر وجه
جمع میکنند که اگر از برای تواضع و شکستگی گاهی در هنگام عبادت یا غیر آن بپوشند
یا از برای دفع سرما یا از برای آنکه ارزان تر بهم میرسد قصوری ندارد و اما مداومت
بر این نمودن و این را مخصوص خود گردانیدن و باین سبب خود را بر دیگران ترجیح
دادن و این را جهة اطمینان خود ساختن بد است و مذموم است چنانچه از فقره

بعد از این ظاهر میشود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که پوشیدن
جامه پنبه بدرستیکه آن لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله و لباس ما اهل بیت است
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله جامه صوف و پشم نمی پوشیدند مگر بسبب علتی و در حدیث
دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که پنج چیز است که تا مردن ترک نمیکنم
بر روی زمین با بندگان چیز خوردن و بر الاغ پالان دار سوار شدن و بز را
بدست خود دوشیدن و پشم پوشیدن و بر اطفال سلام کردن تا سنت گردد بعد از من
و از محمد ابن حسین ابن کثیر منقول است که دیدم که حضرت صادق علیه السلام جبه
صوفی با دو پیراهن کنده پوشیده اند از سبب آن حال پرسیدم فرمود که پدرم
میپوشید و ما چون میخواهیم که نماز کنیم کنده ترین جامه‌های خود را میپوشیم
و از اکثر احادیث معتبره که در باب زی و لباس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و ائمه صلوات الله علیهم بنظر رسیده و بعضی را در لمعات ذکر کردیم ظاهر میشود
که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده است و اگر بعضی اخبار دلالت
کند که گاهی بر سبیل ندرت میپوشیده اند یکی از چند وجه محمول است که در این
باب و در لمعات بیان کردیم یا اباذر یَکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ
یَلْبَسُونَ الصُّوفَ فِی صَیْفِهِمْ وَشِتَائِهِمْ یَرَوْنَ اَنَّ لَهُمُ الْفَضْلَ

بذالک

بِذَلِکَ عَلَی غَیْرِهِمْ اُولَئِکَ یَلْعَنُهُمْ مَلَائِکَةُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
یَا اَبَاذَرٍّ اَلَا اُخْبِرُکَ بِاَهْلِ الْجَنَّةِ قُلْتُ بَلَی یَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ
کُلُّ اَشْعَثَ اَغْبَرَ ذِی طِمْرَیْنِ لَا یُؤْبَهُ بِهِ لَوْ اَقْسَمَ عَلَی اللّٰهِ لَاَبَرَّهُ
ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان و زمستان
و گمان کنند که ایشان را بسبب این پشم پوشیدن فضل و زیادتی بر دیگران است
این گروه را لعنت میکنند ملائکه آسمانها و زمین ای ابوذر آیا ترا خبر دهم
باهل بهشت ابوذر گفت بلی یا رسول الله فرمود که هر ژولیده موی گرد آلوده که دو
جامه کهنه پوشیده باشد و مردم او را حقیر شمارند و اعتنا بشأن او نکنند اگر بر خدا
قسم دهد در امری خدا قسم او را البته قبول فرماید و حاجتش را روا نماید بدانکه
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوحی الهی بر جمیع علوم آینده و رموز غیبیه
مطلع بودند و بیان مدح تواضع و شکستگی و میدانسته که جمعی از اصحاب بدعت و ضلالت
بعد از آنحضرت بهم خواهند رسید که در این لباس بتزویر و مکر مردم را فریب دهند
لهذا متصل باین فرمودند که جماعتی بهم خواهند رسید که علامت ایشان آنست
که چنین لباس ممتاز خواهند بود آنگروه ملعونند تا مردم فریب ایشان را نخورند
غیر فرقهٔ ضالهٔ مبتدعهٔ صوفیه دیگری این علامت ندارند و این یکی از معجزات

عظیم حضرت رسالت پناه است که از وجود ایشان خبر داده اند و سخن را در مذمت ایشان
مقرون باعجاز ساخته اند که سلسله شبهه در حقیقت این کلام معجز نظام نماند و هر که
بوجود این آیه بینه انکار کند بلعنت خدا و رسول گرفتار گردد و آنچه حضرت فرموده اند
از ایشان پوشیده منت لعن ایشان همیشه نیست بلکه جمعی از کتاب بوحی الهی میدانسته اند
که ایشان شرع آنحضرت را باطل خواهند کرد و سالک دین آنحضرت خراب خواهند کرد
و در عقاید بکفر و زندقه قایل خواهند شد و در اعمال ترک عبادت الهی کرده مخترعات
و بدعتهای خود عمل نموده مردم را از عبادت باز خواهند داشت لعن ایشان فرموده
و این هیأت و لباس را علامتی برای ایشان چنان فرموده که بآن علامت ایشان را
بشناسند الغرض اگر عصابه عصبیت از دیده بگشاید و بعین انصاف نظر نماید
همین فقره که در این حدیث شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفه
مبتدعه صوفیه کافی است قطع نظر از احادیث بسیار که صریحا و ضمنا بر بطلان
اطوار و اعمال ایشان و مذمت مشایخ و اکابر ایشان وارد شده است و اکثر
قدما و متأخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان کرده اند و بعضی
کتابها بر رد ایشان نوشته اند مثل علی ابن بابویه که رئیس محدثین بود و نامها
بحضرت صاحب الامر ع می نوشته اند و جواب باو میرسید و فرزند سعادتمندش

محمد ابن

محمد ابن بابویه که رئیس محدثین شیعه است و بدعای حضرت صاحب الامر متولد شده است
و آن دعا مشتمل بر مدح او نیز هست و مثل شیخ مفید که عماد مذهب شیعه بود و اکثر مجتهدین
و فضلاء نامدار از شاگردان او بیند و توقیع حضرت صاحب الامر ع برای او میرسید
آنها مشتمل بر مدح او بود و او کتابی مبسوط بر رد ایشان نوشته و مثل شیخ طوسی که
شیخ و بزرگ طایفه شیعه است و اکثر احادیث شیعه بآن منسوب است و مثل علامه
حلی رحمه الله که در علم و فضل مشهور آفاق است و مثل شیخ شهید و شیخ علی در
کتاب مطاعن مجرمیه و فرزندان او شیخ حسن در کتاب عمدة المقال و شیخ
عالیقدر جعفر ابن محمد دوریستی در کتاب اعتقاد و ابن حمزه در چند کتاب و سید
مرتضای رازی در چند کتاب و نبذة العلماء والمتواترعین مولانا احمد اردبیلی
قدس الله ارواحهم و غیر ایشان از علمای شیعه رضوان الله علیهم و ذکر سخنان این
فضلاء عظیم الشان و اخباری که در این مطلب ایراد نموده اند موجب تطویل است و ان
شاء الله تعالی کتابی علاحده در این مطلب نوشته شود پس اگر اعتقاد بروز جزا
داری امروز محبت خود را درست کن که چون فردا حق تعالی از تو حجت طلبد جواب
شافی و عذر پسندیده داشته باشی و نمیدانم بعد از ورود احادیث صحیحه از اهل بیت
صلوات الله علیهم و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه رضوان الله علیهم بر بطلان

این طایفه و طریقه ایشان در متابعت ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهی داشت آیا خواهی گفت
که متابعت حسن بصری را کردم که چندین حدیث در لعن او وارد شده است یا متابعت
سفیان ثوری کردم که آن ملعون با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دشمنی میکرده است
و پیوسته معارض آنحضرت میشده است و بعضی از احوال او در اول این کتاب
بیان کردیم یا متابعت غزالی را عذر خود خواهی داشت که بیقین ناصبی بود و میگوید
در کتاب منخول که بهامعنی که مرتضا علی امام است منهم امامم و میگوید که هر کس که
یزید را لعنت میکند گناهکار است و کتابها در لعن و رد شیعه نوشته مانند
کتاب منقذ من الضلال و غیر آن یا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی را حجت
خواهی کرد که میگوید شیطان از اکابر اولیاء الله است یا ملای روم را شفیع
خواهی کرد که میگوید ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین ع شفاعت خواهد کرد
و به بهشت خواهد برد و حضرت امیر باو گفت که تو گناهی نداری چنین مقدر شده
بود و تو در آن عمل مجبور بودی و میگوید چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی
در جنگ شد و در هیچ صفحه از صفحهای مثنوی نیست که اشعار بجبر یا وحدت
موجود یا سقوط عبادات یا غیر آنها از اعتقادات فاسده نکرده باشد چنانچه
مشهور است و پیروانش قبول دارند ساز و دف و نی شنیدن را عبادت میدانسته اند

یا پناه محیی الدین

یا پناه محیی الدین خواهی برد که هر زنا ای را در اول و آخر این کتاب شنیدی و میگوید جمعی
از اولیاء الله هستند که رافضیان را بصورت خوک می بینند و میگوید بمعراج که رفتم مرتبه
علی را از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پست تر دیدم و ابوبکر را در عرش دیدم چون برگشتم بعلی
گفتم که چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من از آنها بهترم الحال که دیدم مرتبه ترا
که از همه پست تری و او و غیر او از این باب ترزیقات بسیار دارند که متوجه
آنها شدن موجب طول سخن میشود و اگر از دعواهای بلند ایشان فریب میخوری
آخر فکری نمیکنی که بلکه از برای حب دنیا اینها را بر خود بند و اگر خواهی او را امتحانی
کن او که دعوی این میکند که من جمیع اسرار غیب را میدانم و همه چیز بر من منکشف
میشود و شبی ده بار بعرش میروم یک مسئله از شکیات نماز را یا یک مسئله مشکل
از میراث یا غیر آن و یا یک حدیث مشکل از او بپرس اگر آنها را است میگوید
این راهم برای تو بیان میکند چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که علامت کذاب بدعی دروغگو آن است که ترا خبر دهید به چیزهای آسمانها
و زمین و مشرق و مغرب و چون از حلال و حرام خدا مسئله از او میپرسی نمیداند
آخر این مردی که دعوی میکند که مسئله غامض وحدت موجود را فهمیده ام و عقلهای
جمیع فضلا از فهمیدن آن قاصر است چرا مکیفی سهلی را اگر پنجاه مرتبه خواطر نشین

او کنند نمی فهمند و آنهائی که دقایق معانی میفهمند آنچه او فهمیده است چرا نمی فهمند و باز هرگاه
خود معترف باشند که کشف با کفر جمع میشود و کفار هم صاحب کشف میباشند پس بر
تقدیری که کشف ایشان واقع باشد و ترا فریب نداده باشند کسی دلالت بر خوبی ایشان
میکند و چون دستگاه این سخن بسیار وسیع است و قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی
باشد در اول این کتاب و در این لمعات و در چند موضع دیگر بیان کردم و در این موضع
اختصار نموده ختم میکنم این فصل را بایراد حدیثی چند که فی الجمله مناسب است
شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که در بصره حضرت امیرالمؤمنین ع
بر حسن بصری گذشتند و او وضو میساخت فرمودند که وضو را کامل بجا آور ای حسن
گفت یا امیرالمؤمنین دیروز جماعتی را کشتی که شهادتین میگفتند و وضو را کامل
میساختند حضرت فرمود که پس چرا مدد آنها ننمودی گفت والله که در روز اول غسل کردم
و حنوط بر خود پاشیدم و سلاح پوشیدم و هیچ شک نداشتم که تخلف ورزیدن
از عایشه کفر است در عرض راه کسی مرا ندا کرد که کجا میروی برگرد که هر که میکشد و هر که
کشته میشود بجهنم میرود من ترسان برگشتم و در خانه نشستم و در روز دویم باز بعد دعا
مهیا شدم و روانه شدم و در راه همین ندا شنیدم برگشتم حضرت فرموده است میگویی
میدانی که آن منادی که بود گفت نه فرمود که آن برادر شیطان بود و بتو راست گفت که قاتل

و مقتول

و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند و در حدیث دیگر روایت است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بحسن بصری خطاب فرمود که در هر امتی سامری میباشد و سامری این امت تویی که میگویی
جنگ نمیباید کرد و چند قصهٔ طولانی در مباحثهٔ حضرت امام زین العابدین ع و امام محمد باقر
با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقول است که اگر خواهد حسن بجانب راست رود و اگر خواهد بجانب چپ که علم یافت
نمیشود مگر نزد ما اهل بیت بدانکه یکی از اکابر صوفیه که اکثر احادیث ارادت
و خود را باو منسوب میسازند حسن بصری است که مجملی از احوال او مذکور شد و یکی از مشایخ ایشان
عباد بصری است و در باب لمعات و غیر آن معارضه نموده و بر آنحضرت طعن زده
و در کتاب کافی بسند معتبر از فضیل منقول است که روزی عباد بصری بخدمت حضرت
صادق علیه السلام آمد حضرت طعام تناول میفرمودند و بر دست تکیه نموده بودند عباد گفت
که مگر نمیدانی که پیغمبر از این نحو طعام خوردن نهی کرده است پس از چند مرتبه که این را گفت
گفت حضرت فرمود که والله هرگز پیغمبر از این نهی نفرموده و ایضاً بسند معتبر روایت است
که حضرت صادق ع بعباد ابن کثیر بصری صوفی خطاب فرمود که ای عباد باین مغرور شده ای
که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته بدرستیکه حق تعالی در کتاب خود میفرماید که ای
گروه مؤمنان از خدا بپرهیزید و قول سدید بگویید یعنی باعتقاد درست قایل بگویید

تا خدا اعمال شما را باصلاح آورد ای عباد بدانکه خدا عمل ترا قبول نمیکند تا بحق قایل شوی
و ایمان آوری و در کتاب احتجاج از ثابت بنانی روایت است که گفت من و جماعتی مثل
عباد بصری و مثل ایوب سجستانی و صالح مری و عتبه و حبیب فارسی و مالک بن دینار و ابو
صالح اعمی و جعفر بن سلیمان و رابعه و سعدانه بحج رفته بودیم چون داخل مکه شدیم آب بسیار
بر اهل مکه تنگ شده بود و از تشنگی بفریاد آمده بودند بما پناه آوردند که برای ایشان دعا کنیم
ما بنزد کعبه آمدیم و مشغول دعا شدیم و چندانکه تضرع کردیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوانی محزون غمگین
پیدا شد و چند شوط طواف کرد بعد از آن رو بما کرد و یک یک ما را نام برد گفتیم لبیک ای جوان
گفت آیا در میان شما کسی است که خدا او را دوست دارد گفتیم ای جوان بر ماست دعا و بر خداست
اجابت گفت دور شوید از کعبه اگر کسی در میان شما میبود که خدا او را دوست میداشت البته دعای او را
مستجاب میکرد چون ما دور شدیم بنزد کعبه بسجده در آمد و گفت ای سید و ای آقای من بمحبتی
که بمن داری ترا سوگند میدهم که اهل مکه را آب ده هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود مانند
دهنهای مشک آب از ابر روان شد پس از اهل مکه پرسیدیم که این جوان کی بود گفتند علی بن
الحسین است بدانکه این جماعت نزد صوفیه از اکابر اولیاء الله اند و امام زمان خود را
نمیشناختند و مناظرات و منازعات طاوس یمانی با حضرت امام محمد باقر ع مکرر
تشریف آوردند در زمان منصور دوانقی و از امثلون مرخص شده بمدینه مراجعت میفرمودند

مردم بشارت

مردم بمشایعت آنحضرت بیرون آمدند و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در میان آن جماعت بودند و آنجماعت
پیش میرفتند ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم ادهم گفت که باشید تا جعفر بیاید
ببینیم که با این شیر چه میکند چون حضرت تشریف آوردند بنزدیک شیر رفتند و گوشش را گرفتند و از راه
دور کردند و رو بآن جماعت کردند و فرمودند که اگر مردم اطاعت حق تعالی بکنند چنانچه حق طاعت اوست
بار خود را بر این شیر میتوانند کرد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده است که جماعتی از متصوفه در
خراسان بنزد حضرت امام رضا ع آمدند و گفتند یا امیرالمؤمنین یعنی مأمون فکر کرد در امر خلافتی که دارد
او و شما اهل بیت را سزاوارتر دانست به پیشوایی مردم بودن و ترا بهترین اهل بیت یافت
لهذا امر خلافت را بتو گذاشت و امامت کسی را میخواهد و میطلبد که طعامهای غیر لذیذ بخورد و جامهای
کنده بپوشد و بر الاغ سوار شود و بعیادت بیماران برود حضرت فرمود که حضرت یوسف ع پیغمبر بود و
قباهای دیبای مطرز بطلا میپوشید و بر تکیه گاه آل فرعون تکیه میکرد و در میان مردم حکم مینمود
چیزی که از امام میطلبند قسط و عدالت است که چون سخن گوید راست گوید و چون حکم کند بعدالت
و چون وعده کند وفا بوعدهٔ خود بکند که خدا این پوشاکهای نفیس و خواهشهای لذیذ را حرام نکرده است
پس این آیه را تلاوت فرمود که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ
مِنَ الرِّزْقِ که ترجمه‌اش این است که بگو ای محمد ص که کیست که حرام کرده است زینتهایی را که خدا برای
بندگان خود بیرون آورده و میوه آورده و شیخ طوسی علیه الرحمه و الرضوان در کتاب غیبت فرموده است

که جمعی دعوای نیابت حضرت صاحب الامر علیه السلام کردند بدروغ و رسوا شدند زیرا که آنها که نایب بودند
معجزات بر دست ایشان جاری میشد از جانب معصوم که با آنها مردم نیابت ایشان معلوم میشد اول کذابان
شریعی بود که دعوی نیابت کرد بدروغ و رسوا شد و فرمان حضرت بلعن او بیرون آمد شیخ فرموده
که هرون ابن موسی تلعکبری میگفت که بعد از نیابت کفر و الحاد از او ظاهر شد و هر یک از اینها
که دعوای نیابت میکردند اول بر امام دروغ می بستند و دعوای نیابت میکردند تا مردم ضعیف العقل
بایشان بگروند دیگر ترقی میکردند در شقاوت تا بقول حلاجیه میرسیدند چنانچه از ابو جعفر شلمغانی
و امثال او مشهور شد که بعد از آن ذکر کرده است که از جمله کذابان حسین ابن منصور حلاج بود
و بسند معتبر از هبة الله ابو محمد کاتب روایت کرده است که چون حق تعالی خواست که حلاج را رسوا کند
و او را خوار گرداند او پیغام فرستاد به ابو سهل ابن اسمعیل که از معتبران شیعه بود بگمان اینکه او نیز
مثل احمقان دیگر فریب او را خواهد خورد و در آن مراسله اظهار وکالت صاحب الامر ع کرد چنانچه دأب او بود
که اول مردم را باین نحو فریب میداد و بعد از آن دعوی بلند میکرد و اظهار الوهیت مینمود ابو سهل
فریب او را نخورد و در جواب گفت که من از تو امری را سؤال مینمایم که در جنب آنچه تو دعوی مینمائی
بسیار سهل است و آن امر اینست که من کنیزان را بسیار دوست میدارم و بسیار زنان مایلم و بسیاری
از ایشان را نزد خود جمع کرده‌ام و با این سبب هر جمعه میباید خضاب کنم که سفیدی موهای من از ایشان
مخفی باشد و اگر نه ایشان از من دوری میکنند میخواهم چنین کنی که ریش من سیاه شود و بخضاب

محتاج نباشم

محتاج نباشم اگر چنین کنی من مطیع تو میشوم و بکیش تو میآیم و مردم را بمذهب تو دعوت مینمایم چون حلاج این
جواب را شنید دانست که در آن مراسله خطا کرده است دیگر جواب نگفت و ساکت شد و این قصه را ابو سهل در
هر مجلس نقل میکرد و مردم میخندیدند و موجب زیادتی رسوائی او شد بعد از آن حدیث قصه زدن و بیرون
کردن علی ابن بابویه او را از قم نقل فرموده است که بر او لعنت کرد و او را از قم بخواری و مذلت اخراج
نمود و بعد از این در ضمن قصه شلمغانی که یک کذاب دیگر نقل کرده است که مادر ابو جعفر شلمغانی روزی
بر روی پای ام کلثوم دختر محمد ابن عثمان عمری که از نواب صاحب الامر ع بود افتاد و میبوسید پرسید که چرا
چنین میکنی گفت چرا چنین نکنم که تو فاطمه زهرائی زیرا که روح پیغمبر ص ببدن پدر تو منتقل شده بود و روح
علی ببدن ابی القسم حسین ابن روح منتقل شده است و روح فاطمه ببدن تو ام کلثوم این سخن را نقل کرد ابن
روح گفت که زنهار دیگر نزد آن زن مرو و پیشانی را با او برطرف کن که آنچه آن زن گفته است کفر و الحاد
که آن ملعون شلمغانی در دل اینجماعت جا داده است که آسانتر شود بر او دعوای اینکه خدا با او متحد شده است
چنانچه نصاری در باب مسیح ع میگویند و تجاوز کنند بگفته حلاج لعنه الله تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی
علیه الرحمه نقل شد و شیخ طبرسی رحمة الله علیه در کتاب احتجاج نقل کرده است که فرمان حضرت صاحب الامر ع
ظاهر شد بر دست حسین ابن روح بلعن جماعتی که یکی از ایشان حسین ابن منصور حلاج بود ای عزیز غرض از ذکر این
حدیث که از بسیار یابد که اکتفا نمودم این بود که اگر بدیده انصاف نظر کنی و تفکر صحیح تامل نمائی باب قلبی که برای
تو ذکر کردم بر تو ظاهر میشود که این گروه پیوسته مخالف ائمه ع بوده اند و علمای کبار و راویان اخبار شیعه که در اعصار ایشان
و قریب باعصار ایشان بوده اند و از احوال ایشان زیاده از من و تو اطلاع داشته اند و در شان علم و فهم ایشان از علیه
از اهل این عصر بوده است از ایشان بیزاری اظهار نموده حکم بکفر و الحاد ایشان کرده اند اگر دانسته طریق اهل بیت

این نوشتم تا بماند یادگار من نمانم خط بماند یادگار
الهی بیامرز کسی را که این خط نوشته

ازروی عنایت بی نهایت وعده فرموده که در بهشت زربفت بر تختهای مرصع تکیه زده باشند
ازروی فراغت تمام در منازل شریف و محافل لطیف ایمن از حرارت آفتاب و سالم از برودت
بی حساب که متکئین فیها علی الارائک لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا و بوستانها
پر درخت میوه بسیار بکمال عنایت و شفقت فرموده که ودانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها
تذلیلا و نسیم فرح فزای طرب نمای و جامهای شراب بهشتی ممزوج بزنجبیل از چشمه سلسبیل
بمشام و بمزاج ایشان رسیده و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا عینا
فیها تسمی سلسبیلا و حوران پاکیزه سرشت بخدمت ایشان در بهشت تعیین فرموده و الطاف
و ظراف ایشان نموده و صفای بدن ایشان مثل مروارید ریخته است که دست غیر بدان نرسیده و
و غبار بران ننشسته که و یطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رایتهم حسبتهم
لؤلؤا منثورا و مژده نعیم بهشت و مملکت و پادشاهی بی پایان باسماع شریف ایشان رسانیده
که و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و برزبر حله حریر که اول ذکر رفت تشریف سندس سبز و استبرق
برزبر یکدیگر که بکمال شفقت و عنایت است پوشانیده که عالیهم ثیاب سندس خضر و استبرق
و جام فرح انجام شراب طهور نصیب کام جان ایشان نموده و اضافه بذات مقدس خود فرموده
که و سقیهم ربهم شرابا طهورا چنانکه گویند خاصیت این شراب طهور آن است که هر کس
از آن بچشد هر چه غیر محبت الهیست همه از دل او محو شود و حب او با اتمام محبت کرده و دولت
و سعادتمندی بدان منزل شریف مشرف گردد و دیگر عنایتی که از جانب اقدس الهی جهة
حیدر علیه السلام و زهرا و فضه مقدرست بشارت با کرامت قبول ایثار و جزای بی حد

و بی شمار و سعی پسندیده ایشان است که ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا
و باقی ایشان را جزا داد که بدرستیکه این سوره هل اتی و این کرامتها که در سوره مذکور است جهت
مشفقان و محبان ائمه معصومین علیهم السلام مذکور است و وعظ و نصیحت است تا هر کس
خواهد از لطف و عنایت حق تعالی بمثل این کرامتها یابد باید که چنان کنند که ایشان کردند و بهمان راه
رود که ایشان رفتند که ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا و مفسران فرموده‌اند
که در محل نزول این سوره جبرئیل علیه السلام فرمود که یا محمد حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده است
که از امیر المؤمنین علی علیه السلام بپرس از جفا و ریاضت و تشنگی این سه روزه روزه و صبر کردن
و ایثار کردن طعام پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از زبان جبرئیل امین پیغام حضرت رب
العالمین بامیر المؤمنین علی علیه السلام رسانید نظم خوشحال آن سرور نامدار که تعریف او آید
از کردگار اما سبب روزه داشتن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و حضرت زهرا و فضه برین
وجه است که حضرت امام حسن و امام حسین علیهم الصلوة و السلام بیمار شده بودند و حضرت رسول ص
به پرسیدن و بعیادت شاهزادها تشریف آورده بود نظم لفظ عیادت ارچه بصورت عبادتست
لیکن بنقطه ز عبادت زیادتست پرسیدن شکسته دلان اهل فضل را نقصان فضل
نیست کمال سعادت است و حضرت خواجه کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
ایشان را بغایت ضعیف و ناتوان دید روی مبارک بامیر المؤمنین ع و فاطمه کرد که این
فرزندان شما در شمار زنده‌گانند و نه در شمار مردگان و این از غایت بیماری ایشان
بود پس فرمود که نذر کنید تا ببرکت آن نذر خدای تعالی ایشان را عافیت دهد حضرت امیر المؤمنین ع

فرمود که اگر ایشان عافیت یابند من سه روز روزه دارم چون خاتون قیامت شنید سه روز روزه
نذر کرد اما چون شاهزادها بهتر شدند پدر و مادر و فضه بوفای نذر مشغول شدند و شب
روزه کردند چون نزدیک افطار رسید سه قرص جوین بپختند اما در خانه ایشان چیزی نبود که
آن آرد را خمیر کنند بدین مرتبه ترک دنیای دون کرده بودند بیچاره کسانی که هستند که خبر او گویان
و ده هزار تومان نیز دارند و هنوز منت بر خالق خلایق دارند با وجود آنکه عملهای ایشان در آخرت
در پیش پروردگار قربی ندارد اما چون وقت روزه گشادن شد در پیش هر یک یک نان جوین
نهادند چون خواستند که تناول نمایند که مسکینی بر در خانه آمد و آواز داد و گفت که یا اهل بیت
النبوة و معدن الرسالة انا مسکین من مساکین المسلمین لیس لی قرابة و لا لی
عشیرة و لا لی حرفة و لیس لی من الدنیا شیء اطعموا فی کسرة خبز اطعمکم الله فی جنة
الفردوس علی موائدها یعنی ای اهل بیت پیغمبر درویشم از درویشان مسلمانان و مرا قرابت
نیست و عشیرتی ندارم و حرفه نیز ندارم و از دنیا نیز هیچ ندارم مرا پاره نان دهید تا خدای تعالی
شما را از طعام بهشت فردوس از خوانهای بهشت که در بهشت آماده است بدهد فی الحال امیر مردان
و شیر یزدان اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه الصلوات و السلام خود برخاست و قرص
نان خود را بدان درویش داد خاتون قیامت نیز بموافقت آنحضرت حصه خود را بدو داد و فضه نیز حصه
خود را بدان درویش داد و آن هر سه تن گرسنه خواب کردند روز دیگر چون وقت افطار شد باز سه
قرص جوین دیگر ترتیب کردند چون خواستند که روزه بگشایند یتیمی بر در حجره تشریف آمد و ندا
کرد که یا اهل البیت النبوة و الوحی یتیم فی ابناء المسلمین و ان ابی قتل فی الحرب

و انا جائع فالی ام مریضة و هی جائعة یعنی ای اهل خانه پیغمبر من یتیمم از یتیمان مسلمانان
و پدر من در جنگ احد کشته شده است و من گرسنه شده‌ام و مادر بیماری دارم و او نیز گرسنه است مرا
طعامی دهید از آنچه خدای تعالی بشما داده است باز بطریق روز اول قرصها را به یتیم دادند و گرسنه در خواب
شدند و فردا نیز روزه گرفتند باز حضرت خاتون قیامت دستاس کشید و سه قرص جوین دیگر
بپخت چون وقت افطار شد امیر المؤمنین علیه السلام قرص خود شکست و لقمه نزدیک دهان مبارک
خود رسانید اسیری بر در خانه آمده آواز بلند کرد و حکم اسیران بود که اگر ایمان آوردندی ایشان را آزاد
کردندی و اگر نه بند بر پای او نهادندی تا خون او بیامدندی و او را باز جزیه بستندی و الا او
بنده‌گی مسلمانان بازداشتی پس آن اسیر بیچاره زبان ملامت گشاد و گفت یا اهل بیت محمد
ما آء تصفعون تأسروننا و لم تطعمونا فانی اسیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی
شما را چه انصاف نیست مرا اسیر کرده اید و طعام از من باز گرفته اید مرا آزاد کنید از بند که اسیر محمدم
یا مرا طعام دهید تا بخورم یا نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا شفاعت کنید تا بند از پای من بردارد
تا بروم باز حضرت امیر کل امیر اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام لقمه که بر
دهان برده بود بینداخت و نصیب خود را بآن اسیر داد حضرت زهرا علیها السلام و فضه نیز هر یک حصه
خود را به اسیر دادند و در حال جبرئیل علیه السلام نزد حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله و سلم آمد
و این آیه شریف را آورد که یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون
الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم
جزاء و لا شکورا یعنی رحمت حق تعالی از این احادیث معلوم است قال الله تعالی یا عبادی

لو ان اولکم واخرکم وجنکم وانسکم قاموا فی صعید واحد فسألونی فاعطیت
کل انسان ما سألته ما نقص ذلک مما عندی الا کما ینقص المخیط اذا ادخل البحر
یعنی حضرت پادشاه عالم حق جل جلاله میفرماید که ای بنده گان من اگر اول شما و آخر شما و جن شما و انس
شما همه در یک زمین جمع شوید و هر یک از ما چیزی طلب کنید و ما سؤال همه را عطا فرمائیم از دریای
رحمت ما بمقدار کم شود که سوزنی در دریا زنند و بیرون آرند چه مقدار آب بدان لایق باشد مناجات
الهی رحمت دریای عام است / وز آنجا قطره ما را تمام است / اگر آلایش خلق گنهکار / در آن دریا
فرو شوید یکبار / نگردد تیره آن دریا زمانی / ولی روشن شود کار جهانی وقال جل ذکره اذا تلقی الی
عبدی شبرا تلقیته بذراع واذا تلقی الی بباع جئته باسرع یعنی حق سبحانه و تعالی میفرماید
که هر بنده که بجانب من یکدست میلی کند رحمت من بسوی او پیش آید و اگر بنده من یک گز پیش آید
رحمت من بغل گشاده بجانب او میل کند و بسوی او دوان دوان شود قال عظم شانه
یا عبادی کلکم ضال الا من هدیته فاستهدونی اهدکم یا عبادی کلکم
جائع الا من اطعمته فاستطعمونی اطعمکم یا عبادی کلکم عار الا من کسوته فاستکسونی
اکسکم یا عبادی انکم تخطئون باللیل والنهار وانا اغفر الذنوب جمیعا فا
ستغفرونی اغفر لکم یعنی ای بنده گان من همه شما گمراهید مگر آنکه من راه نمایم شما
پس طلب هدایت کنید تا راه نمایم شما را ای بنده گان من همه شما گرسنه اند مگر آنکه طعام
دهم شما را پس طلب پوشش کنید از من تا بپوشانم شما را ای بنده گان من بدرستیکه شما
خطاها می کنید در شب و روز و من می آمرزم خطاهای شما را و قال جل جلاله انا اغفر الغافرین

یک گز

جنیة الی من اعذب الناس واحد یعنی حضرت جلال احدیت فرموده است که اگر من هزار هزار گناه
بیامرزم نزد حضرت من دوست تر آید که یکی را در دوزخ عذاب کنم بیرباعی و حضرت شیخ یحیی فرموده
نظم اگر چه هیچ ندارم توشه ره دور / بس امید که داریم کردگار غفور / خطاب حضرت ایزد شد دم
بسوی بنده عاصی جانی مهجور / که ای شکسته مخور غم ز روز کار گناه / عنایت کرم ما نمانده است بگور
وقال عز و جل سبقت رحمتی غضبی یعنی پیشی گرفته است بخشایش من بر غضب من پس باید که در
همه حال امیدوار بر رحمت حق تعالی باشی و از رحمت او نا امید نگردی و بنده گان را امیدوار گردانی
که رحمت حق تعالی بسیار است و دریاهای رحمت الهی بیکران است و حضرت معبود کریم است و صفت کریمان آنست
که آنچه دارد دوست دارد که محتاج از او طلبد بهر اگر کسی طلب حاجت خود نکند خدای تعالی از او خشم میکرد
بنده که بین که با این همه حاجات که او را در دنیا و آخرت بهامت چون خود را بی نیاز میگیرد و خواجه
عبد الله انصاری فرموده است که دریاهای رحمت حق باز است و حق از آن بی نیاز است مرد باید که طلبه
تا بیابد که اگر در آئی درباز است و اگر نیائی حق بی نیاز است نظم در طلب زن دائما تو هر دو دست
کین طلب در راه نیکو رهبر است / هرگاه مخلوقی که از اهل سخا و کرم باشد روا ندارد که دست سائلی تهی
و بی بهره باز گرداند حضرت اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین کی پسندد که بنده محتاج از حضرت جلال
او سؤال کند و او را نا امید گرداند نظم چون گدایان بر در شه شیئ لله میزنی / عاقبت چیزی بیابی
چون در شه میزنی وعن سلمان قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حیی کریم من
عبده اذا رفع یدیه ان یردهما صفرا یعنی سلمان روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
چنین فرموده است که بدرستیکه پروردگار شما شرم دارنده و کریم است و شرم میدارد از بنده خود اینکه هام

ایزد

که بردارنده دو دست خود بسوی او و از حضرت او طلب حاجات کند که باز گرداند و دستهای او را خالی و دعای او را اجابت
نکند و مراد او نه دهد و در حدیث قدسی است انا عند ظن عبدی بی یعنی من بر ظن بنده من هستم اگر آن
بنده من است ظن آن دارد که او را انجام آمرزیدن بود از خطا کنم و او را بیامرزم و اگر مطلب او بر خلاف است
و گمان او نیست که من او را انجام آمرزید پس نیامرزم او را قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان رجلین
کان فی بنی اسرائیل متحابین احدهما مجتهد فی العبادة والاخر یقول مذنب فجعل
یقول اقصر عما انت فیه فیقول خلنی وربی حتی وجده یوما علی ذنب استعظمه فقال اقصر
فقال خلنی وربی ابعثت علی رقیبا فقال والله لا یغفر الله لک ابدا ولا یدخلک
الجنة فبعث الله الیهما ملکا فقبض ارواحهما فاجتمعا عنده فقال للمذنب
ادخل الجنة برحمتی وقال للآخر اتستطیع ان تحظر عبدی رحمتی فقال لا یا رب
فقال اذهبوا به الی النار یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده است و فرموده است که اهدنا
ای ثبتنا و گفته که مراد از صراط المستقیم راه حق است و ملت اسلام و بعضی فرموده اند که صراط المستقیم
قرآن است و یکی از اهل معنی گفته است که بنمای ما را راه راست یعنی نجات از خود مشرف دار تا
التفات بخود و بغیر از تو آزاد گردیم و بتمامی گرفتار تو باشیم جز تو نه دانیم و جز تو نه می بینیم و جز تو نه بینیم
با آنکه بنمای از آن راهی که حضرت تو رسانست هر موجودی که بی آن سد انی ندارد و بعنایت کلاف
ازلی آن میرسد تا همه حال جز تو نه بینیم و از حضرت جلال بر کمال تو آزاد گویم رباعی یا رب دل صاف
جان آگاهم ده / آه شب گریه سحرگاهم ده / در راه خود اول ز خودم بیخود کن / وز خود بخود ز خود راهم ده
انعمت علیهم یعنی بنمای راه آنان که بفضل و کرم خود انعام کرده بر ایشان به نبوت و رسالت و ولایت
نعمت

وصدیقیت

و صدیقیت و شهادت و صالحیت با ایشان که اهل قربند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است
و بکمال نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت است که ایشان را معزز و مکرم ساخته و اصحاب
کهف ابدی با غیر سرمدی مقرر فرموده پس قسمت از مقام و مأوای آن صاحبان دولت آن
که راه ایشان از خدا طلب کن که تو را بدان راه ثابت و قایم دارند بشنو در خبر است که خدای تعالی از برای
بنده گان خود که اصحاب یمین و اهل بهشتند نعمتها آفریده است که هیچ چشم ندیده است و هیچ گوش
نشنیده و بر هیچ خاطر نگذشته و در بهشت درختهای میوه دار باشد که اسب تیزرو اگر صد سال
در سایه آن درخت رود از این کنار سایه بدان کنار نرسد و اینها از قول پیغمبر است صلوات الله
وسلامه علیه که در شب معراج معاینه دیده بود نقل است که پادشاه عالم جهت بهشتیان حوران آفریده که اگر
یکی از ایشان بدنیا در آید بدرستیکه همه روی زمین از شعشعه جمال ایشان منور گردد و همه
اهل بهشتیان در سن سی ساله گی باشند و پیری نباشد و مرض نباشد و مرگ نباشد و بقضاء
حاجت احتیاج نباشد و حسد و بغض و عداوت و بیهوده گفتن هیچ یک از اینها نباشد
و با کار اهل بهشت کر باشد و کمترین کسی از اهل بهشت برابر تمام روی زمین مملکت باشد
و هر کسی بقسمت خود راضی و شاکر باشد و زیادتی نجوید و نیز حضرت رسول صلعم فرموده است
که درختهای میوه دار باشد در بهشت که هم چون اهل بهشت آرزوی میوه کنند آن درخت سر فرود
آرد تا از آن میوه بچینند و فی الحال بجای خود آن میوه میوه دیگر پیدا شود و مرغها باشند بر سر تخت
بهشتیان نشینند و خدا را ستایش کنند که ما در چشمه سلسبیل پرورش یافته ایم و چندان صفت
خود گویند که بهشتی را آرزوی آن شود که از او بخورد پس او به بر دو در پیش بهشتی آید بصفت پخته

وصف دیگر بیان کرده بهشتی چنانک غلامان ازاو بهم خورد و بعد ازان ان مرغ بهتر و زنده باز جای
خود رود و بهشتی با هر چیزی که سخن کوید جواب خود شنود و از درخت و دیوار و غیره و حق سبحانه
و تعالی جهة خدمت ایشان غلمان آفریده که بعضی ایشان مثل مروارید که در صدف و غبار
بران نشسته و دست غیری بدان نرسیده و این پسران خورد سال با جمال و کوشوارها پی
و جامهای آب زلال و قدحهای شراب مالامال بر کف نهاده در پیش خدمت اهل بهشت
ایستاده باشند بعضی طشت ابریق در دست و منتظر آنکه کی بگوشه چشمی نگاه کنند و خدمت
در ایشان فرمایند و حسن و جمال و لطافت و ظرافت و حال ایشان بمرتبه باشد که اگر یکی
از ایشان بدنیا در آید نور روی او بر آفتاب غلبه کند و همیشه در یکسان باشند و جمال
ایشان تغیر نکند و چنانچه خدای تو ازان خبر داده است و یطوف علیهم ولدان مخلدون
باکواب و اباریق وکاس من معین لا یصدعون عنها ولا ینزفون و ازان
جامها شراب هر چند بخورند او را درد سر و خمار نباشد بر خلاف شراب دنیا که خمار و درد سر
دارد و اسپهای بهشتی که هر کجا که نظر ایشان افتد فی الحال قدم ایشان هم انجا رسد چون کسی
خاهد که یکی از خویشان خود را ببیند بران اسپان سوار شود یا بر تخت جوا که نشسته باشند بار در امر
کنند تا تخت ایشان را بر دارد و ببرد تا ان دوست را ببیند و او را باز بمقام خود باز آورد و حق سبحانه
و تعالی کوشکها آفریده است بجهة بهشتیان که دیوارهای ان خشتی از طلا و خشتی از نقره خام و بجای خاک
در بهشت مشک و زعفران باشد و بجای ریگ مروارید و گرمای گرم و سرمای سرد نباشد
همه وقت هوای ان معتدل باشد و حلها آفریده است در غایت نازکی که هفت جامه ان

بیت ابیجا جای پیش نیا خسد در مضمرات که چون اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را در دوزخ آرند
مرگ را بصورت کوسفند حشر کنند و جبرئیل علیه السلام او را بر اعراف که بلندیست در میان بهشت و
دوزخ بر آورد و بکشد و منادی ندا کند که ای اهل بهشت بدانید که دیگر مرگ نخاهد بود و ای اهل
دوزخ دل بر عذاب نهید که مرگ را کشتیم و دیگر مرگ نخاهد بود پس تا ابد الاباد که او را نهایت نیست
اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ باشند پس ای غافل از حال خود که نمیدانی ازین دو منزل
جای تو کدام یک خاهد بود امروز در کار خود اندیشه کن که فردا ندامت و پشیمانی سودی ندارد و در
نصیحت موسی پیغمبر علیه السلام حضرت خضر علی نبینا و علیه السلام فرمود که عجبت لمن ایقن با
الموت کیف یضحک یعنی عجب دارم از کسیکه مرگ را یقین میداند و او چگونه میخندد و بسیار
عجیب است که در دنیا بلهو و لعب مشغول می شوند و اوقات شریف و سرمایه عمر لطیف بهیچ
صرف میکنند و حضور ابدی را در سر این پنج روز دنیا میکنند و اندیشه ان نمیکنند که بعد از حشر زنده
شوند تا ابد الابدین و دیگر مرگ نخاهد بود در کتاب زاد الاخره آورده اند که چنین قیاس کن
که هر گاه تمام دنیا از مغرب و تا مشرق پر از کاورس کنند و مرغی باشد که در هزار سال یکدانه
بردارد و دنیا ازان خالی شود از عمر ابد هیچ کم نشود پس معلوم شد که در ان دنیا مرگ نخاهد بود
پس عمر باین درازی را توشه و ذخیره میباید و این ذخیره در دار العمل که دنیاست میسر است چنانچه
شیخ سعدی فرموده بیت برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست
ای عزیز عمر شریف را غنیمت دان که دنیا را غنیمت حالیست اگر درین جهان کسی را حیات
ابد میسر بودی بایستی که پیغمبران بهتر من خلایق در ان ایشان زنده بودی و اگر اجل کسیرا مهلت دادی بایستی که

حضرت سید کاینات و خلاصه موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شربت مرگ را نوشیدی
نظم اندیشه ز مرگ مصطفی باید کرد شادی طرب حمله را باید کرد چون سید هر دو کون جاوید
نماند مارا طمع خام چرا باید کرد ای روضه بگو ابو البشر آدم کو وی باد بگو صاحب خاتم کو
ای روح بگو که عیسی مریم کو اینها همه رفت خاجه عالم کو کو می نهد قدم اندر سرای کون و فساد
که باز روی براه عدم نمی آرد ز چنگ مرگ امان نیست هر جسمی که جان دارد کرا نیچه درین عالم که او
از مرگ امان دارد هیران کوزا داز ما در ببایدمرد ش ناچار اگر خاک زمین پیز و دکر ملک جهان دارد
به پیش مرگ یکیست سلطانی و دربانی نه ضعف حال این بیند نه میل مال ان دارد والموت کاس و کل
الناس شاربه و القبر باب و کل الناس داخله نظم رایت عدم که هر که رسید ازان
قطع ان نرسد بر خان جهان که خورد ناکش کاندر سرا و برفت عاقش هیچ کس را در جهان دیدار بقا
جز اکرم العالمین حی قدیم فصل است در اول عذابیکه حق سبحانه و تعالی بر دوزخی کهکاران باشد که
چون او را در قبر نهند دریچه از دوزخ در قبر او بکشایند و هشت اژدها در قبر او در آیند که او را عذاب کنند
و ایشان در غایت شدت باشند چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که
اگر یکی از ایشان یکنفس بر دنیا کشد تا قیامت دیگر علف نروید و ایشان صاحب قبر را تا قیامت
عذاب کنند فصل است که در اول خدای تعالی دوزخ را آفرید فرمان الهی در رسید تا هزار سال بتافتند
تا سرخ شد و هزار سال دیگر بتافتند تا سفید شد و هزار سال بتافتند تا سیاه شد از غایت گرمی
و حالا سیاه است و سنگی آفریده خدای تعالی که ان را بهجان کویند مقابل سر دوزخ و ان را بران سنگ
سرپوش کرد تا روز قیامت و چون روز قیامت سرپوش از سر دوزخ بردارند و از دویست ساله راه

حرارت آتش دوزخ بچشم اهل عرصات آید هر خوردوخروش که مرغی چنانچه خدای در قران خبر داده است
که قوله تعالی انها ترمی بشرر کالقصر کانه جمالت صفر و از دویست ساله راه آواز جوشیدن و غریدن
آتش دوزخ بگوش خلق رسد و دوزخ دوزخی را چون ببیند شیهه میکشد چنانکه اسب چیزی در معرکه حرکت
در می آید دوزخ در جنبش در می آید که گویا از هم جدا خاهد شد از قهر دوزخی اما شیهه او مثل آواز حرارت
ان انکر الاصوات لصوت الحمیر کقوله تعالی سمعوا لها شهیقا و هی تفور تکاد تمیز من الغیظ و
مجال ندارد که دوزخ خبر انرو بر دقوله تعالی کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم نذیر
یعنی هر قومی را که بدوزخ در کنند خزانه دوزخ از ایشان سوال کنند کی هیچ بیم کننده هیچ پیغمبری بشما نیامد
در دنیا و شما را نترسانید از عذاب و قهر خداوندی جواب دهند قوله تعالی قالوا بلی قد جاءنا نذیر
فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیء ان انتم الا فی ضلال کبیر یعنی کویند پیغمبران آمد و بیم
کرد و دیگر عاقلان و عالمان و کاملان و مرشدان بودند در ان نصیحت کردند و بسیار دادند و از قهر و عذاب
الهی بیم کردند و ما ایشان را دروغ کو داشتیم و دروغ کفتیم و سر هیچ کس کان راست و ما کفتیم از نزد
خدای تعالی هیچ ازینها نیامده و شما در کمراهی هید قوله تعالی و قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی
اصحاب السعیر یعنی کویند اگر ما شنیدیم قول پیغمبران یا عالمان یا ناصحان و پیروی قول
ایشان می کردیم و ایشان را راست کو میدانستیم حالا از اصحاب دوزخ نمی بودیم قوله تعالی
فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب السعیر یعنی اقرار کنند بگناه خود اما نتیجه ندهد پس سحقا
پس عذاب خدا بر اصحاب دوزخ باد اما چون دوزخی نزدیک دوزخ رسد از دوزخ منادی ندا
کند که فلان کس پسر فلان کس کجاست که در دنیا نفس خود از عملها باز میداشت و در اعمال روزگار
را برد از اعمال

صنایع منکر و پس فرزند دوزخ با گرزهای آتشین بر سر و دوش ایشان نهاده به اهتمام ملائکه غلاظ و شداد میرانند
تا نزدیک دوزخ رسند کراهیت دارد که پیش آید پس بسته از خلوف قهر... که حکم حق تعالی قوله تعالی
خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه یعنی بگیرید
این یاغی طاغی عاصی را و غل بر گردن او نهند و در دوزخ اندازند و لعن ... او را در زنجیری که هر
حلقه آن زنجیر آتشین هفتاد گز باشد و او را در آن زنجیر بپیچند و ساکن شود در جهنم که مالک او
تاریکست و مهالک او پوسیده اسیر وار و مخلد او سعیر او و مانند شراب او حمیم و عذاب او
الیم آرزوی او جز هلاک نباشد و رویهای ایشان از ظلمت معاصی سیاه گشته و سرمایه عمر عزیز
شان تباه گشته و در مدت یکشبانه روز دنیا هفتاد نوبت پوست و گوشت ایشان سوخته گردد
و باز همان دم بقدرت حق تعالی پوست دیگر آفریده شود و آب دوزخیان حمیم باشد و طعام ایشان
زقوم باشد و سایه ایشان یحموم باشد فی قوله تعالی فی سموم و حمیم و ظل من یحموم لا بارد
و لا کریم یعنی دوزخیان در سموم باشند که آتشی است افروخته و التی دوزخ مثل آبهای جوشان
که چون آتش در ظاهر اعضای ایشان افتد فریاد بر آورند و از خزنه دوزخ آب طلبند از آبهای جوشان
که زرداب دوزخیان باشد بدیشان دهند چون نزدیک دهن برند گوشت و پوست ایشان در آن
قطع افتد از گرمی آن حمیم آن زمان میل سایه کنند و سایه کدام است در دوزخ یحموم و یحموم چه نوع
سایه ایست و آن سایه کوهیست در دوزخ که حق تعالی از آتش آفریده و آن بی دولتان از غایت
حرارت که در ظاهر و باطن ایشان افتاده باشد پناه اندرخت در کوه روند و آن چه سایه باشد
لا بارد و لا کریم نه خنکی یابند از هیچ نوعی و نه کرمی بر ایشان رحم آید و حضرت رسالت پناه

انهم

فرموده است که یک شجر عذاب از آن جحیم در دنیا زند معیشت بر اهل دنیا تنگ شود قوله تعالی ثم انکم ایها الضالون
المکذبون لآکلون من شجر من زقوم فمالئون منها البطون خدای تعالی می فرماید پس ای شما
گمراهان و دروغ گویان خورنده خواهید بود از درخت زقوم و آن درختیست از آتش در دوزخ برای طعام
دوزخیان و طعام زقوم چون گرسنه شوند از آن درخت آتشین که زقوم است بخورند بضرورت شکمها
پر کنند از زقوم این آتش در نهاد ایشان افتد قوله تعالی فشاربون علیه من الحمیم فشاربون
شرب الهیم چون بی طاقت شوند بر بالای آن طعام زقوم بیاشامند شراب الهیم مثل اشتران
که دو روز و سه روز آب نخورده باشند چون با آب رسند از سر رغبت بی حد و از آن آب بخورند
و دوزخیان آن آب جوشان را مانند آن شتران تشنه آن آب را بیاشامند قوله تعالی
هذا نزلهم یوم الدین یعنی خدای تعالی جل جلاله می فرماید که این عقوبات که این نوشته و خوانده
شد این پیش کشیست جهت دوزخیان یعنی روز قیامت عذابهای الیم و عظیم تا ابد الآبدین از برای ایشان
خواهد بود بجز از این ذکر رفت و این مثل آنست که کسی از راه دور میرسد ما حضری از روی دست
می آرند آن طعامهای دیگر بعد از ما حضر خواهد بود چنانکه گویند که دوزخ را خدای تعالی از خشم آفریده است
و آن در زیر زمین هفتم است و هفت درکه است و در میان هر درکه هفتاد هزار ساله راه است و هر درکه
نار که گرم تر و آتش سوزان تر و عذاب آن سخت تر و ماران و کژدمان آن بیشتر و بر این قیاس حال دیگران
معلوم هر که امروز ترسان باشد فردا او را ترسی نباشد و هر که امروز ایمن است فردا ترسان
که قیامت را در قرآن هزار صفت است هر صفت دلیل است بر هول دیگر و آنچه در قرآن فرموده اند صد جزو
یک جزو این است اگر کسی هزار از احوال قیامت و فزع اکبر شمه دریابد قیاس کند از احوال دو گروه یک گروه

اطفال که بیگناه اند و ضعیفانند و چشم به دنیا باز نکرده اند و از نعیم دنیا چیزی نخورده اند و کمتر و بیشتر چیزی نکرده اند
و بر ظلم کس راضی نشده اند و نکرده اند و پاکان درگاه اند و ایشان از دوزخ ایمنند و البته از اهل بهشت اند
با وجود این فزع قیامت موهای سر ایشان را سفید کند از هول چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده
که یوما یجعل الولدان شیبا السماء آیا حال آن کسانی که موهای خود را در ظلم و معصیت و گناه سفید
کرده باشند و خالق خلایق را آزرده باشند و نافرمانی ایزد تعالی کرده باشند چگونه خواهد بود و گروه دوم
پیغمبرانند صلوات الله علیهم و مفضلان عالمند که کلا فضلنا علی العالمین و ستوده گان حق اند
این مفضلان و صالحان و صابران و پرستندگان و محسنان و کوشندگان و مخلصان را سؤال
اینکه ماذا اجبتم فزع قیامت چندان دریافته باشند که جواب این لا علم لنا باشد و چون
از تبلیغ وحی و ادای رسالت سؤال خواهند که آیا از دیگران فسق و فجور و خوردن حرام و گفتن دروغ
و غیبت و گرفتن رشوه و مداومت شریعت سؤال نخواهد بود بلی خواهد بود چنانکه حق تعالی فرموده که
فوربک لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون سوگند بذات پروردگار تو یا محمد که همه سؤالها
کرده خواهد شد از عملها که کرده باشند خواه از خیر و خواه از شر اگر چون فرمان آید که نوای مر اهل
عذاب کردید و فرمان مرا چه فرو گذاشتید چه جواب گویم و چون گناه که چرا توبه کردید یقول الانسان
یومئذ این المفر یعنی بگوید آدمیان که کجاست جای گریختن تا بگریزیم و کجاست جای پنهان شدن
تا پنهان شویم نه جای گریختن و نه سامان پنهان شدن باشد اگر سؤال کنند حجتی نه و اگر عذر آرند
آرند طاعتی نه و در خواندن نامه اعمال جز دروغ و غیبت نه و اگر بسوزند طاقت نه کار چشم ... رشوت
نه جواب این المفر آید که کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر یعنی که حقا نه جای پنهان شدن

و اعلی

و گریختن نباشد آواز شنوند که ای اگر مکری و کیدی دارید و حیله ای دارید بکنید و خود را خلاص کنید
که در عرصات قیامت که آدمیان زنده شوند و سر از خاک بر دارند سی سال بر سر کوه ها منتظر ایستاده باشند بجهت حساب
و شمار و در انتقام چنان درمانند که به دوزخ راضی شوند چون به تنگ آیند نزدیک حضرت آدم صفی الله
آیند و درخواست کنند که شفاعت کن ما را تا خدای تعالی ما را حساب کاه بر دوش کند آدم علیه السلام گوید که
مرا الله روی شفاعت نیست و این کار از من نمی آید که هنوز در تشویش آن دانه گندم که پیغمبران آخر خورده ام
نوح علیه السلام بروند و از او خواهش نمایند اما چون به نزد نوح آیند گوید مرا روی آن نیست که خواهش نمایم که من
دعا کرده ام تا بر عاصی امت همه خلایق عالم هلاک شده اند من هنوز در تشویش آنم از حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بجانب
چون نزدیک حضرت ابراهیم علیه السلام آیند و خواهش نمایند ابراهیم فرماید که مرا روی این کار نیست که من
سه لفظ بخطا گفته ام و در تشویش آنم شما نزد موسی کلیم الله روید و از او درخواست نمایید چون نزد موسی علیه السلام
آیند موسی ع گوید که مرا روی این کار نیست که من قبطی را لکت زده ام و او بدست من کشته شده است و من
در فکر آنم بروید از عیسی روح الله درخواهید عیسی علیه گوید که مرا روی این کار نیست که ترسایان مرا خدا خوانده اند
و من شرمسارم صواب آنست که این مطلوب را از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم طلب کنید پس نزد
آن حضرت آیند و گویند یا سید الاولین و الآخرین یا شفیع المذنبین و یا حبیب رب العالمین در این گرما
و تشنگی درمانده ایم و بر دوزخ راضی شده ایم و این مقام بر ما دراز کشید بحرمت آن آبروی که تو راست
این خلق فرومانده را شفاعت کن تا خدای تعالی ما را از سر قهر به عرصات بر دو حکم خود بر ما اندازد تا
از این مقام برهیم و فزع اکبر بر ما بگذرد اما چون آن حضرت این سخنان بشنود سر مبارک بر زمین نهاد و
و دعا میکند و در سجده افتد و گوید الهی عبیدک و اماءک یعنی خدایا این اهل عرصات همه بنده گان

ضعیف و ناتوان در این گرمای قیامت درمانده اند خداوند با عزت و جلالت که فرماینده و حکم فرما و سزاوار
هر چه هست شد یکی فرمان از جانب ملک جلیل در رسید که ای حبیب ما و ای خلیل ما و ای رسول ما که
سر مبارک بردار که هر چه آن کنند که من خاهم و من آن کنم که تو خاهی الحال وخلق را بشمار گاه رسند
و با ایشان شمار کنند و با ایشان شمار کنند تا انتقام که ذره خیر و شر را گوینده ای عزیز امروز که اختیار
در دست تو هست نیکی بکار که در این روز بکار آید و از او منتفع شوی و سبب رستگاری تو باشد و حضرت
رسول فرموده که الدنیا مزرعة الآخرة یعنی دنیا کشت زار آخرت است ای غافل بدانکه این همه غفلت
و معصیت بسبب گمراهی حب دنیا است دروغ گفتن و خیانت کردن و سوگند دروغ خوردن و خون ناحق
ریختن و دزدی کردن و ظلم کردن و غمازی کردن و غیبت مؤمنان کردن و دین را تباه کردن و لشکر
بر سر رسول خدا بردن و دندان مبارک آن سرور را شکستن و شهید کردن حمزه رضی در جنگ احد
بناحق کشتن و در دشت کربلا و آن زمین پر محنت و بلا با فرزند رسول خدا و علی مرتضی و جگر گوشه فاطمه
زهرا و با اصحاب آن امام و اولاد و همراهان این نوع معامله نمودن همه از جهة محبت دنیاست چنانکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که حب الدنیا رأس کل خطیئة یعنی دوستی دنیا سر همه خطاهاست
روایت است که روزی امیر المؤمنین و یعسوب الدین و امام المتقین و قاتل المشرکین صلوات الله الملک
المبین بعد از نماز بامداد بگریست بگاء کثیرا گریستن بسیار کرد سبب گریه پرسیدند آن مقتدا
در جواب فرمود که زود زمانی رسیده است که اگر از آسمان درهم و دینار ببارد و بر هر درهم و دیناری نوشته باشد
که هر که بردارد کافر است با آنکه آدمیان بیدار شوند و چنان پی آن شوند در دوستی دنیا که اگر بر مرده
ببارد بجای شاه نرسد الا که همه را بر چیده باشند مستمعان را عجب آمد اما بعد از شهادت امیر المؤمنین

دو وصی و جانشین رسول امین در آن وقت که آن کافران دغا و کوفیان بی حیا لشکر کشیده در زمین کربلا
مردی بهم در گرفته بودند که از مدینه تا کوفه بجهة کشتن امام معصوم مظلوم و قدر منزد او در رفتن و آمدن بجلدی
مقرر نموده بودند یاران چون این حال مشاهده کردند گفتند صدق یا امیر المؤمنین کسیکه از برای
یکدینار بکشتن فرزند رسول خدا آید اگر آن دراهم و دینار نیز ببیند هر آینه بردارد اگرچه دین از دست
او برود و از این روز که همه را در پیش آید باک ندارد پس ای درویش بدوستی دنیا که سر همه گناهان است
مغرور نشوی و در کار آخرت تقصیر نکنی و خود را در جمع کردن مال دنیا بر نجه نداری که در روز قیامت
وادی پر حسرت و ندامت در کار خود در مانی و پشیمانی در آن وقت سودی ندارد و گفته اند زیاده از رزق
جمع میتوان کرد زیاده از روزی نمی توان خورد **نظم** پس ای بخیل در این ره هزار مرحله است
کسی که زین همه بگذشت میر قافله است **نقل است** که قاضی بیضاوی تفسیر بر کلام الله نوشته بوده است بنام
پادشاه آن عصر و بخدمت پادشاه میرفته و تفسیر را نیز می برده که بگذراند و در ضمن آن مهمات و مدعاها
داشته در راه بخدمت درویش کاملی رسید درویش از او پرسید که ای حضرت قاضی عزیمت کجا دارید قاضی
تمام احوالات را گفت درویش گفت معنی ایاک نعبد و ایاک نستعین چه نوشته ای گفت
نوشته ام که پروردگارا ترا می پرستم و از تو یاری می خواهم پس درویش گفت شرم نداری که خود چنین گوئی
و از غیر او یاری می جوئی قاضی شرمنده شده بازگشت زیرا که پرستیدن او سهو است و یاری خواستن
از او در وقت آن می باید که هر وقت در نماز کفتن ایاک نعبد و ایاک نستعین البته دل حاضر و آگاه باشد
و یقین بداند که با که راز می گوید و در خدمت که ایستاده است و چه می گوید و چنان حاضر باشد که گویا
او را می بیند و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند و در حدیث است که الاحسان ان تعبد الله کانک تراه

تراه انکم تراه فانه یراک یعنی باید که خدای را چنان عبادت کنی که گویا او را می بینی و اگرچه تو او را
نمی بینی او ترا می بیند هیچ ممکن هست که کسی در خدمت پادشاه مجازی ایستاده باشد و غافل باشد
چگونه در خدمت پادشاه ازل و ابد باشی و با او راز گوئی و بزبان و دل تو جز بندهٔ باشد و هر چند
که از سر غفلت در نماز ایاک نعبد و ایاک نستعین گوید خدای تعالی بجواب گوید که دروغ می گوید
بندهٔ من که بزبان میگوید و دل در کوچه و بازار است و بخرید و فروخت و غیره گرفتار است **نقل است**
که کسی از بزرگی پرسید که در نماز جایز است که مکس از روی خود دور کنی جواب داد که در نماز بخدمت
خدای تعالی ایستاده است و در خدمت حق تعالی کمتر از ایاز نتوان بود که در خدمت سلطان محمود ایستاده
بود که ناگاه نوک موزهٔ خود بر زمین فشرد سلطان او را تعمدا بکاری فرموده چون ایاز بیرون
رفت سلطان فرمود که هرگز ایاز در خدمت ما چنین بی ادبی نکرده است حالا نوک موزهٔ خود
بجنبانیده تا چه واقع است فرمود تا یکی از مقربان درگاه از عقب او برفت که ببیند ایاز چه حال
دارد دید که ایاز موزهٔ خود را از پا کشیده و کژدم سیاه کشته دید خادم گفت که این کژدم
در موزهٔ تو بود گفت بلی گفت لعنت بر این باد که سبب او در خدمت پادشاه چنین بی ادبی کردم و عاجز
شدم و چهل زخم بر پای من زد همه را تحمل کردم عاقبت بی اختیار شدم آن بی ادبی واقع
شد **نقل است** که شیخ احمد غزالی ابدالی بود از اهل معنی روزی بمسجد آمد و اقتدا بامام نماز
بجمعه که برادرش بود کرد و قبل از آنکه برادرش بمسجد آید در باغ بود و اسب کره چند در باغ سر داده
داشت و در آن باغ چاه آبی بود سر چاه باز کرده بود ناگاه مؤذن بگیر نماز بگفت و او بجهة
پیش نمازی بتعجیل بمسجد آمد و در اثنای نماز بخاطرش گذشت که سر چاه نپوشیده ام مبادا که
اسب کره

اسب کره در چاه افتد فی الحال شیخ احمد از میان مسجد بیرون شد گوید مانند اسب و در میان مسجد
می تاخت و اکثر مردم بخندیدند و نماز را فاسد کردند چون برادرش سلام نماز باز داد و زبان ملامت
بگشاد گفت شرم نمیداری که این قباحت میکنی گفت تو شرم نداری که ایاک نعبد و ایاک
نستعین می خوانی و سر چاه می پوشی و اسب کره خود می بندی **نقل است** که از شیخ منصور حلاج پرسیدند
که خشوع در نماز چیست فرمود که خشوع در نماز آن است که اگر تیری بر پهلوی نماز گذار زنند
که از آن پهلوی بیرون آید او را خبر نشود اما این حال لازمهٔ اتقیا و اولیاست چنانکه در جنگ
احد تیر مخالفان در بدن شریف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جا گرفته بود و جراحان خاستند
که تا بدن مبارکش شکافته و پیکان بیرون آرند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم می خواست که
الم تیغ به بدن مبارک آن حضرت نرسد فرمود که صبر کنید تا در نماز ایستد آنگاه پیکان را
بیرون کشید و حضرت مولوی مولانا عبد الرحمن جامی در مدح و منقبت آن حضرت علیه السلام
گفته باین چند بیت اختصار رفت **بیت** شیر خدا شاه ولایت علی / صیقلی شرک
خفی و جلی / تیر مخالف به تنش جا گرفت / روز احد چون صف هیجا گرفت / غنچهٔ پیکان
بگل او نهفت / صد گل حسرت ز گل او شکفت / روی عبادت سوی محراب کرد / پشت
بسوی صف اصحاب کرد / خنجر الماس بینداختند / چاک بر آن تن چو گل انداختند / غرقه بخون
گشته زنگار گون / آمد از آن گلبن احسان برون / گل گل خونش بمصلا چکید / گشت فارغ
ز نماز آن بدید / کین همه گل چیست ته پای من / غرقه بخون گشته مصلای من / صورت حالش چو
نمودند باز / گفت که سوگند بدانای راز / کز الم تیغ ندارم خبر / گرچه ز من نیست خبر دار تر

طایر من سدره نشین شد چه باک ، اگر شودم جامه جان چاک چاک ، جامی ازآلایش تن پاک شو
درقدم پاک روان خاک شو ، شاید ازان خاک بگردی رسی ، گرد شکافی بمردی رسی
منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که فرموده است بدرستیکه دو مرد بودند در بنی
اسرائیل دوستان یکدیگر یکی ازان دو مرد جهد کننده بود در عبادت و دیگری گناه کار بود وان
عابد ان گناهکار را نصیحت می کرد که دست باز گیر از گناه مذنب گفت یا عابد بگذار مرا به پروردگار من پس
او را یکبار دیگر بر گناه یافت باز او را منع کرد و همان جواب اول را گفت که بگذار مرا به پروردگار من
و گفت مگر خدای تعالی ترا نگهبان من کرده است و موکل من گردانیده است عابد گفت والله که خدای تعالی
تو را هرگز نه خواهد آمرزید و در بهشت نخواهد برد پس خدای تعالی ملکی نزد ایشان فرستاد تا روح هر دو را
قبض کرد وارواح هر دو را نزد خدای تعالی برد حضرت ارحم الراحمین مر گناهکار را گفت
که در آ در بهشت برحمت من و عابد را فرمود که تو استطاعت ان داری که باز داری رحمت مرا از بنده
من جواب گوید که نه یا پروردگار من حق تعالی حکم کرد که عابد را بدوزخ برند بسبب انکه مذنب را از
رحمت ارحم الراحمین نومید میگردانید چنانکه بسنا دوارد شده نظم شنیده ام که برین طارم
زراندود است ، خطی که عاقبت کار جمله محمود است ، زتاب قهر به اندیش ناامید مباش
که زیر سایه جود است هرچه موجود است ، مرا ز حال قیامت شد اینقدر معلوم که لطف دوست
همه ان کند که بهبود است ، مگر که هم کرم او کند تدارک ما ، وگرنه کیست که او دامنی بیالود
حذر کن از نفس گرم آذری زنهار ، که آه سوخته مقبول حضرت جود است ، دیگر حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است که در بنی اسرائیل مردی بود که نود و نه خون کرده بود

بعوض پشیمانی

و آخر پشیمانی در دلش افتاده بود و در طلب توبه افتاد که آیا توبه من قبول باشد یا نه در زاویه
زاهدی بود نزد او رفت و حال خود بگفت زاهد او را از پیش خود براند و ناامید کرد امید زاهد را
نیز بکشت و صد خون تمام کرد پس دو ده بود یکی از زاهدان و یکی از کافران و چون ان جفاکار
بسیار پشیمان شده بود و در طلب توبه بود متوجه ان ده شد که از زاهدان معلوم کند که توبه
او قبول است یا نه قضا را در میان راه وفات کرد ملائکه رحمت و عذاب هر دو بر سر او جمع
آمدند ملائکه عذاب میگفت که او صد خون کرده است روح او را من می برم و ملائکه رحمت میگفت
که او بسیار پشیمان گشته و در طلب توبه میرفته از حضرت عزت فرمان آمد که راه را بپیمائید اگر به
عالمان و زاهدان نزدیکتر باشد ملائکه رحمت روح او را ببرد و اگر به کافران نزدیکتر باشد ملائکه عذاب
روح او را ببرد چون تحقیق مسافت راه کردند یک بدست بده زاهدان نزدیکتر بود روح او را
ملائکه رحمت ببرد این حدیث متفق علیه است از کتاب مشکوة و هم چنین کتاب دیگر است از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم که والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم ولجاء
بقوم یذنبون و یستغفرون الله فیغفر لهم رواه مسلم یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
سوگند یاد فرمود که بدان خدائی که جان من بید قدرت اوست که اگر شما گناه نکنید هر آینه خدای تعالی
شما را ببرد و قوم دیگر بیارد که ایشان گناه کنند و بعد ازان توبه و استغفار کنند و طلب آمرزش گناهان
کنند تا برحمت خود ایشان را بیامرزد پس چون بنی آدم جایز الخطاست باید چون خطائی رود ادا استغفار
علاج کند توبه پیش ازانکه آفتاب از جانب مغرب برآید و در توبه بسته شود چنانچه در حدیث حضرت
رسول الثقلین صلی الله علیه و آله آمده است که کل بنی آدم خطاء و خیر الخطائین التوابین رواه

الترمذی و ابن الماجه یعنی فرموده است که همه فرزندان آدم علیه السلام خطا کنند و بهترین خطاکاران
توبه کننده گانند و دیگر فرموده است که التائب من الذنب کمن لا ذنب له یعنی کسیکه از گناه
توبه نصوح کرد هم چنان است که ان گناه نکرده است و نیز هر گاه بنده مومن گناه کند دل او سیاه شود و چون
توبه کند صیقل یابد و در حدیث دیگر فرموده است که خدای تعالی از توبه بنده خوشدل تر و فرحناک
می شود ازان کسی که در راه رود و شتری داشته باشد و آب و طعام و مایحتاج او همه در بار ان شتر
بوده باشد وان شتر گم شود وان کس در بیابان بی آب و بی نان بماند و بعد ازان دل از هلاکت
نهد و در سایه درخت یا جای دیگر بخفتد و چشم برهم نهد ناگاه چشم باز کند شتر را با جمیع متاع
بر سر خود حاضر بیند برخیزد و از غایت فرحناکی و شادمانی گوید و نمیداند که بر زبان چه میگذرد
حضرت حق سبحانه و تعالی از توبه بنده خوشدل تر ازان کسی می شود که ان شتر را باز یابد و ابی
عباس رضی الله عنه این حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که ان رجلاء
جاء الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم فقال واذنوباه واذنوباه فقال قل اللهم مغفرتک اوسع
من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی فقالها ثم قال عد فعاد ثم قال عد فعاد
فقال قم فقد غفر الله لک یعنی ابن عباس روایت میکند که مردی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و فریاد برآورد که واذنوباه واذنوباه ازین بسیار خود استغفار نمود حضرت بدو گفت که بگوی
اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی پس امرد بگفت بار دیگر
حضرت گفت که باز بگوی باز گفت چون سه مرتبه بگفت حضرت فرمود که قم یعنی برخیز که خدای تعالی ترا
بیامرزید این حدیث صحیح است بر بخشایش و رحیمی و رحمانی حضرت ارحم الراحمین و مژده عاصیان و مومنان

تا در توبه

تا در توبه و استغفار و زاری و نیازمندی بدرگاه الهی تقصیر ننمایند و در حدیث قدسی چنین فرموده است قال الله
تبارک و تعالی یا ابن آدم انک ما دعوتنی و رجوتنی غفرت لک ما کان منک ولا ابالی یا ابن
آدم انک لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک ولا ابالی یا ابن آدم انک
لو لقیتنی بقراب الارض خطایا ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا لاتیتک بقرابها مغفرة یعنی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده که خدای تعالی چنین فرموده است که ای فرزندان آدم بدرستیکه مر شما راست
انچه بخواهید مراد و بطلبید از من و امیدواری از من پس بیامرزم شما را ان گناهان که داشته باشید و باک
ندارم ای فرزندان آدم اگر برسد گناهان شما به بلندی آسمان پس آمرزش خواهید از من بیامرزم شما را
ان گناهان گذشته شما را و باک ندارم ای فرزندان آدم اگر بیائید نزدیک من با پری زمین گناه اما شرک
نیاورده باشید هر آینه بدهم شما را به پری زمین ثواب و آمرزش دیگر شمه از رحمت رحمن در محل وفات
پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم بظهور پیوست چنانچه در کتب معتبره مذکور است که چون وفات ان
حضرت صلی الله علیه نزدیک شد عزرائیل علیه السلام بر در حجره همایون آمد با جازت در خفت چون رخصت
طلبید و در درون رفت و گفت السلام علیک یا ایها النبی بدرستیکه خدای تبارک و تعالی سلام
میرساند و مرا فرموده که قبض روح مقدس مطهر تو بکنم مگر برضا دادن تو سرور انبیا فرمود که میخواهم که
قبض روح من بکنی تا زمانی که برادرم جبرئیل امین علیه السلام بیاید حضرت عزرائیل علیه السلام فرمود که فرمان
بردارم پس اززمانی جبرئیل علیه السلام حاضر آمد و مندیل از نزد پادشاه عالم جل اسمه از برای ان حضرت
تحفه آورد پس سرور انبیا فرمود که ای اخی مرا درچنین حال تنها می گذاری گفت یا رسول الله من تو مشغول
بودم و حالات شما رتبه آورده ام که محبوب مرضی تست حضرت فرمودان کدام است گفت ان النیران

قد احمرت بدرستیکه آتش دوزخ افروخته شده اند وحور العین الجنان قد زخرفت وبهشت پاکیزه بهشت
بیاراسته اند وحور العین قد تزینت وحور العین بزیب و زیور مقید شده اند والملائکة قد صفت وفرشتگان
صفها برکشیده اند بقدوم وروحك از برای رسیدن روح مطهر مطیب معنبر تو حضرت فرمود که این بشارت
که نیکست ولیکن مرا خبری ده که چشم روشن شود ودل من بدان شاد شود جبرئیل گفت ابشر فان الجنة حرام
بر جمیع پیغمبران وامتان ایشان وانبیاء تا که تو وامتان تو بدو اندر آیید حضرت خاجه کاینات علیه افضل
الصلوات واکمل التحیات فرمود که مژده از این وافی تر وخبری از این عالی تر برسان گفت یا رسول الله مقرر
گشته که فردای قیامت در عرصه مذمت اول کسیکه تاج کرامت بر فرق همایون وی نهند تو باشی واول
شفیعی که منشور وافر السرور قبول بدست وی دهند تو باشی حضرت فرمود که بشارتی بمن رسان که گره
ملال از دلم بگشاید وزنگ انفعال از لوح خاطرم بردارد جبرئیل علیه السلام گفت ای مقتدای انبیا وای
پیشوای اولیا وای خاجه هر دو سرا بیان کن که در غم چیستی ودر فکر کیستی که این خبرهای فرح فزای اندوه
از دلت نزدود گفت ای برادر همیشه غم واندوه من از برای امت عاصی است میخواهم که دل من از کار
امت فارغ شود جبرئیل علیه السلام متوجه بارگاه احدیت شد وفی الحال جواب آورد که خدای تو میفرماید که یا محمد
بدانکه هر یکی از عاصیان امت تو که تمام عمر بعصیان گذرانیده باشد وپیش از مرگ به یکسال توبه کند
وبدل پشیمان شود او را بیامرزم خاجه عالم وبهترین بنی آدم فرمود که سالی بعید است باز جبرئیل علیه السلام متوجه بارگاه
اله شد وجواب آورد که هر که پیش از مرگ بماهی توبه کند او را بیامرزم باز حضرت رسالت پناه صلعم
فرمود که ماه دور است باز جبرئیل علیه السلام رفت وجواب آورد که حضرت عزت جل جلاله وعم نواله فرمود
که هر که پیش از مرگ بهفته توبه کند او را بیامرزم باز حضرت فرمود که هفته هم دور است باز جبرئیل رفت

وباز آمد که

وباز آمد که هر که پیش از مرگ یک ساعت توبه کند او را بیامرزم باز حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای حبیب
این هم دور است باز جبرئیل متوجه بارگاه قدس الهی شد وجواب آورد که ربك یقرئك السلام ویقول
ان کانت السنة کثیرة والشهر کثیر والجمعة کثیر والیوم کثیر والساعة کثیر من عصانی
فی جمیع عمره وبلغ روحه حلقه ثم یمکنه ان یجری علی لسانه التوبة قد معت عیناه وندم
قلبه غفرت له ولا ابالی فان لم یندم فمنك شفیعا له یوم القیمة یعنی حضرت جبرئیل علیه السلام
گفت خداوند تو را سلام میرساند ومیگوید که اگر یکسال بسیار است وماه بسیار است وهفته بسیار است
وروز بسیار است ویک ساعت بسیار است بدانکه هر که جمیع عمر خود در معصیت گذرانیده وروح او بحلق
او رسیده باشد ونتواند که توبه کند بر زبان راند اما بگرید وبدل پشیمان شود او را بیامرزم واگر در این
محل هم نگرید وبدل پشیمان هم نشود در روز قیامت بشفاعت تو او را بیامرزم وبخشم باز حضرت
پیغمبر وشفیع روز محشر وحبیب حضرت داور فرمود که یا اخی یعنی ای برادر من بتو نیاز مندی دارم که سه حاجت مرا ادا
اول آنکه مرا شفیع گناهکاران امت کند در روز قیامت دویم آنکه امت مرا در دنیا عذاب نکند ودر قیامت
اندازد سیم آنکه در هفته در روز دوشنبه وپنجشنبه اعمال امت مرا بر من ظاهر کند که من تحمل مفارقت امت ندارم
ومیخواهم که اگر گناه گار باشند آمرزش نمایم ونگذارم که در دیوان اعمال ایشان بدی نویسند واگر نیکی کنند
شکر آلهی وحمد نامتناهی قیام نمایم جبرئیل علیه السلام متوجه بارگاه احدیت شده هر سه سوال را جواب آورد
که حضرت حق نعم قبول فرمود بعد از آن فرمود که الآن طاب قلبی یعنی این زمان دل من خوش شد ای عزرائیل
بیا وکار خود بکن نقل است که آخرین کلمه که بر زبان مبارک آن حضرت گذشت این بود که الصلوة وما
ملکت ایمانکم یعنی وصیت میکنم شما را بنماز وجهاد ورحم بنده کان زر خرید شما ورعایت درویشان

که بر ایشان حیف نکنند همین سخن بگفت وخاموش شد واین حکایت از سید مولانا معین منقول است مناجات
بحق جنگ مردانت الهی که با عهد نبود وپیمانت الهی الهی جز غم درد محبت مده باروشنیانت الهی
الهی جام کام استقامت عطا کن بر پشیمانت الهی الهی هر کرا کردی جزدار بصیرش کن بپایانت الهی
که گر پایان ندارد رحمت تو رسانش بر کرمانت الهی کر وهابت الهی بحق نهر خونشه جیحانت الهی
الهی طالبانت را بده زور بقوتهای شیرانت الهی الهی هر که را افکندی مراتی که بی تلخ است حرمانت الهی
الهی دردمندان غریبت بده شان کام وپیمانت الهی الرحیم یعنی مهربان وبخشاینده بر مومنان ودر آوردن
ایشان در بهشت ودر زبور در حق حضرت داود پیغمبر علی نبینا وعلیه السلام حق سبحانه وتعالی چنین فرموده
که انا العبد والرحیم منی اجبه ومن ابویه فاطلبنی تجدنی یعنی من که خداوندم بر بنده خود
مهربان ترم از برادر وپدر ومادر او پس بطلبید مرا تا بیابید مرا ودر شرح این آیه آورده که ای عزیز علمای این
امت بر بنده کان خدای تو مشفق ومهربان تر از مادر وپدر ایشان اند چنانکه پدر ومادر فرزندان
خود را از آتش دوزخ نگاه نتوانند داشت وعلما از آتش آن جهان نگاه دارند جائی که شفقت علما
بر خلق خدا چنین باشد مهربانی وشفقت ارحم الراحمین بر بنده کان چه مقدار خواهد بود وحق تعالی
بنده کان خود را امید داد که چهل هزار سال گل آدم را بید قدرت مخمر کرد که هیچکس از ملائکه مقرب در آن
محرم نموده است وتا ابد الآبدین با بنده کان کارها در پیش دارد که شرح آن مختصر نگنجد آری کرم آفریدگار
جل جلاله وعم نواله وعظم شانه ولا اله غیره در حق بنده کان بی نهایت است بتخصیص در حق این
امت نقل است که چون خدای تعالی قلم را بیافرید فرمود که معامله که امروز تا قیامت خلق را با ما خواهد بود
با خلق خواهد بود بنویس تا بدان محل رسید که ما آدمی خواهیم آفرید واو را خواهیم فرمود که گندم مخور واو خواهد خورد

از بهر یزدی

حلال

از بهر یزدی خواهیم فلانت

از بهشت بیرون خواهیم فرستاد وفلان است با ما چنین خواهد کرد وبا ما ایشان چنین خواهیم نمود وچون
تا بامت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله رسید در قلم رفت از همان مقدار که جمیع امتان چنین کنند این
امت آنمقدار گناه کنند قلم از حیرت بایستاد وگفت یا پروردگارا یا ذو الجلال والاکرام این
امت دلیر را کدام عذاب فرمائی جواب آمد که بنویس که امت مذنب ورب غفور ای بی انصاف
او با چنین پادشاهی وعظمت وقدرت با تو چنین وتو با او این همه خطا وگناه دلیری وگستاخی هیچ
میدانی که از تو چها در وجود می آید وآن کریم ورحیم پرده تو را نمی درد وتو را در میان خلق رسوا
نمیسازد ای غافل شرم از خدا بدار که در آنحال ترا می بیند نقل است که شیخ محمد سماک نزد پادشاه
آن زمان در آمد پادشاه گفت شیخ پندی ده مرا تا از معصیت بر هم شیخ گفت که در آن محل که
معصیت ودر حرم بر آشنا وبیگانه می بندی وخود را از نظر خلایق پنهان میداری در آن وقت
حال تو از دو وجه بیرون نیست یا اعتقاد تو چنان است که حضرت آفریدگار تو را نمی بیند که چه کار میکنی
اگر اعتقاد تو چنین است تخریب ایمان خود بدار که از دایره مسلمانی بیرون رفتی ویا اعتقاد تو در آن
وقت چنان است که حضرت آفریدگار عالم تو را می بیند وتو در نظر او این دلیری می کنی ونظر او را
از نظر خلق خوارتر میداری زهی بیحیائی که از همه شرم میداری واز او شرم نمیداری شکوه این نصیحت بر دل
پادشاه سایه افکند وبی هوش شد وبیفتاد اما چون بهوش آمد زبان بدین دو رباعی متحرک بود نظم
با نفس همیشه در نبردم چه کنم ور کشته خویشتن بدردم چه کنم گیرم که زمن درگذرانی بکرم این جرم که دیدی
که چه کردم چه کنم این نفس هوا پرور دو با در زده دست از حیث چنین دو اژدها نتوان رست
این پرده صد هزار عابد بدرید وان توبه صد هزار زاهد بشکست حکایت آورده اند که بزرگی

پیش سلطان ابراهیم ادهم آمد و گفت یا شیخ مردی ام گناهکار و هر چند می کوشم خود را از گناه منع نتوانم کرد
پندی ده که شاید بموعظهٔ تو فایده ظاهر گردد حضرت سلطان فرمود که هر وقت که خواهی که معصیت
ز تو ظاهر گردد رزق خدای تعالی مخوری پیر گفت که رزق او را نخورم رزق که خورم سلطان فرمود که چه زشت
باشد که روزی او خوری و فرمان او نبری پیر گفت که نصیحت دیگر فرما سلطان فرمود که هر گاه که گناه کنی
ز تو ظاهر گردد در مملکت او نباشی پیر گفت که این از آن دشوارتر اگر در مملکت او نباشم پس در کجا باشم سلطان فرمود
که چه زشت باشد که روزی او خوری و در ملک او باشی و در نظر او چنین گناه کنی پیر گفت نصیحت زیاده کن سلطان
فرمود که در آن ساعت که ملک الموت بقبض روح تو آید با او بگوی که مرا مهلت ده تا توبه کنم و کار آخرت
بسازم پیر گفت او کی قبول خواهد کرد سلطان فرمود که چون تو میدانی که ملک الموت را هیچ نوع باز نتوانی
برگردانید چه میدانی که در میان گناه باشی که ناگاه رسول مرگ از در درآید و قبض روح تو کند و تو همچنان
آلودهٔ معصیت و غریقهٔ جهل و غفلت بمانی پیر گفت یا بزرگوار نصیحت تمام شد و دلم از معصیت بگرفت
جزاک الله خیرا و آن پیر از جملهٔ زهاد و عباد زمانه شد نقلست که وقتی حضرت رسول صلعم علیه و آله
مناجات کرد و فرمود که الهی ملکا پادشاها فردای قیامت در آن روز مهیب و هائل اختیار حساب امت
من بدست من کن زیرا که امتی دارم عاصی جور و خطا و می خواهم که ایشان در پیش پیغمبران و امتان دیگر
رسوا نشوند شاید که ایشان را بر قبایح اعمال ایشان مطلع کنم و دیگران وقوف نکنند ببین که کریم رحیم
و ارحم الراحمین در جواب خواجهٔ کاینات و خلاصهٔ موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات چه
فرموده گفت یا محمد اگر نمی خواهی که غیر بر قبایح اعمال ایشان اطلاع یابد حساب امت تو من خواهم کرد
بنوعی که ترا هم خبر نباشد و پیش تو رسوا نگردند اگر ترا امت اند مرا بنده اند و این حکایت را شیخ
عطار نظم کرده است

عطار نظم کرده است مثنوی خواجهٔ عالم نجات از کردگار / گفت کار امتم با من گذار / تا نیابد اطلاع هیچ کس
بر گناه امت من یک نفس / حق تعالی گفت ای صدر کبار / گر تو بینی آن گناه بیشمار / تو نیاری تاب آن
حیران شوی / شرم داری وز میان پنهان شوی / تو نیاری تاب آن چندان گناه / کار امت را بمن بگذار اگر
گر تو می خواهی که گیری در جهان / از گناه امت بنوادگان / من چنان می خواهم ای عالی گهر / کز گناه ایشان هم
ترا نبود خبر / تو بنه پا از میانه بر کنار / کار امت ... با من گذار / کار امت چون نه کار مصطفی است
کی شود این کار از حکم تو راست نقلست که روز قیامت و آن روز پر حسرت و ندامت که خلایق
از خوف آن سبب نامهای سیاه و عملهای تباه حیران و پریشان مانده باشند نه در نامه طاعتی که موجب
نجات گردد و نه در ترازو عملی که سبب خلاصی باشد از سطوت قهر الهی ترسان و از شنیدن آواز دوزخ لرزان
در عاقبت کار خود متفکر و حیران حضرت ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین صد هزاران طاعات از ملائکه
بستانند و نثار آن عاصیان حیران کنند و ایشان را از عذاب خلاص بخشند ملائکه فریاد بر آورند که بار
خدایا آنچه معامله است و آنچه طایفه اند که طاعات و عبادات ما را می برند حکم حق تعالی گوید ای دهقانان
چون شما را هست زمین سود و زیان خاکیان را کار میکرد و تمام نان برای گرسنه باشد مدام نقلست
که بعد از فوت یوشع بن نون علیه السلام که خلیفه و شاگرد حضرت موسی علیه السلام بود و بعد از موسی او پیغمبر بود
و بعد از آن قوم او بت پرست شدند حق تعالی الیاس پیغمبر را بدیشان فرستاد تا ایشان را بدین حق دلالت
کند هر چند سعی نمود فایده نداد الیاس علیه السلام دعا کرد که الهی مرا بدیشان دست ده و هفت سال قحط
بر ایشان گمار که قطرهٔ باران بر زمین نیاید مگر بدعای من حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد که ای الیاس من
رحیم و دریای رحمت من وسیع است چندین سال ایشان را گرسنه دهم هر چند ایشان بر خود ظلم کنند ای الیاس هفت سال

بسیار است گفت خداوندا شش سال فرمان آمد که من از آن رحیم ترم الیاس گفت پنج سال قحط باشد فرمان آمد که
از آن رحیم ترم یا الیاس سه سالی خزانهای زمین را بدست تو کردم که بجز دعای تو نه باران آید و نه گیاه
روید ای درویش دل خوش دار که ما چنین رحیم و مهربانی داریم که با کافران این لطف می کند چنانکه شیخ محیی و شیخ
المتقین فرموده نظم ما بندگان خودیم مهمان کنیم روزی / ما تشنگان خود را باجان کنیم روزی / زنگی که بر
جگرها جلاد عشق ما زد / ما هم بیک عنایت درمان کنیم روزی / ای پیر اگر بمانی از کار دل قوی دار / ما عفو خود
عصای پیران کنیم روزی / روا کند امحو و غم گرد خاطر تو / انعام لطف خود را باران کنیم روزی / گر یکنفس برآری
در عمر خویش یکبار / ما بر تو آن عزیزا تاوان کنیم روزی / زان می که مست گشتی روز الست صحی / باز آن چمال را ما گردان
کنیم روزی نقلست که چون مال قارون بمرتبه رسید که زکواة بایستی داد و از حد حساب در گذشت چنانچه
هفتاد مرد کلید خزانهٔ او می کشیدند و از پی و پیش او میرفتند فرمان حق سبحانه و تعالی در رسید بموسی
علی نبینا و علیه السلام که قارون را بگوی که زکواة مال خود بدهد تا عاصی نشود و از هزار دینار یک دینار بدهد
پس چون موسی علیه السلام پیغام ملک جبار بسمع آن بی انصاف رسانید قارون حساب کرد بسیار
می شد و آتش بخل او بالا گرفت گفت یا موسی من زکواة مال خود بتو ندهم ترا با مال من هیچ کاری نیست باز موسی علیه السلام
بفرمان الهی مبالغه فرمود قارون حیله انگیخت که موسی علیه السلام را خجل کند که دیگر از او زکواة طلب نکند و حیلهٔ
او آن بود که در میان بنی اسرائیل زنی بود بفسق و فساد مشهور قارون با او گفت که ترا هزار دینار بدهم
و یک طبق زر بعد از برای این کاری چون آن زن قبول کرد قارون گفت که فردا که موسی بر منبر رود و سخن
از زنا بر زبان آرد من خواهم گفت که تو نیز زنا کرده و من گواه دارم تو بمسجد در آی و بگوی که این حمل از موسی دارم
چون روز دیگر موسی علیه السلام بر منبر بر آمد و شروع در موعظه کرد ناگاه سخن از زنا بر زبان آن حضرت

جاری شد قارون گفت یا موسی تو هم زنا کرده موسی گفت اگر کرده باشم راندن حکم خدا بر من واجب است
قارون گفت اینک گواه حاضر است و اشاره بآن زن کرد و گفت موسی با تو چه کرده است زن گفت
که بگویم این حمل از موسی دارم حق تعالی نگذاشت که این تهمت بر رسول او نهند حضرت مقلب القلوب
دل و زبان او را بگردانید و گفت که ای قوم بدانید که حضرت موسی از این تهمت پاک است و این سخنان را
و قارون مرا آموخته است و هزار دینار و یک جامهٔ زربفت داده است من از خدای تعالی ترسیدم و
بر پیغمبر او تهمت ننهادم ای درویش جهد کن که خدای تعالی از تو خوشنود باشد و لطف او بجانب تو باشد چه
تو خدا را شو اگر جملهٔ عالم در بیابد / کجا اگر سر موی قدمت تر گردد القصه موسی علیه السلام چون این
بشنید بی هوش شد و از منبر بیفتاد جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا موسی حق تعالی زمین را در فرمان
تو کرد تا با قارون آن کنی که خود خواهی موسی علیه السلام عصا بر زمین زد و گفت که یا ارض خذیه یعنی
ای زمین قارون را بگیر قارون تا کعب بر زمین فرو شد و فریاد بر آورد که یا ابن عم اغثنی یعنی ای
پسر عم بفریاد من رس باز موسی گفت یا ارض خذیه قارون تا بزانو فرو شد نقلست که
هفتاد نوبت قارون گفت یا ابن عم اغثنی خشم حضرت موسی زیاده می شد و می گفت که یا ارض
خذیه قارون تا بدوش فرو شد هارون برادر موسی گفت آخر پسر عم ماست موسی گفت خاموش
باش و الا بگویم که زمین ترا هم فرو برد باز فرمود که یا ارض خذیه زمین قارون را بالکل فرو برد
قارون گفت یا موسی طمع در مالهای من بسته همچنانکه در مالهای فرعون طمع بسته بودی و بر وی
جبرئیل علیه السلام تمام مالهای قارون را از هر چه در تحت تصرف او بود همه جمع کرد و در پیش نظر او
بزمین فرو برد و غیرت دوستان خدا چنین اثرها می کند باید که از خدمت درویشان کامل غافل نباشی

وعورا از تیغ زبان آنگاه داری چنانچه خواجه حافظ گفته نظم روضهٔ خلد برین صحبت درویشان است
مایهٔ محتشمی خدمت درویشان است آن کنجی لت که طلسمات عجایب دارد فتح آن در نظر عزت درویشان است
قصر فردوس که رضوانش بدربانی رفت منظری از چمن نزهت درویشان است آنچه زر می‌شود از پرتو
آن قلب سیاه کیمیاییست که در صحبت درویشان است مال قارون که فرو میرود از قهر هنوز
خانده باشی که هم از غیرت درویشان است از کران تا بکران لشکر ظلمت ولی از ازل تا ابد
فرصت درویشان است دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال بی‌تکلف بشنو دولت درویشان است
ای توانگر مفروش این همه نخوت که ترا سر و زر در کنف همت درویشان است چهرهٔ بخت که دل
می‌برد از شاه و گدا منظرش آینهٔ طلعت درویشان است حافظ اینجا بادب باش که سلطانی و ملک
همه از بندگی خدمت درویشان است بندهٔ آصف عهدم که درین سلطنتش صورت خواجگی و سیرت
درویشان است اما بعد از فرو رفتن قارون از مال او برمایی جبرئیل امین از نزد حضرت ارحم
الراحمین به نزد موسی علیه السلام آمد و گفت یا موسی حضرت حق سبحانه و تعالی می‌فرماید که با قارون
بی‌وفائی کردی که او هفتاد نوبت گفت که ای پسر عم اغثنی و قبول نکردی بعزت و جلال من و قدرت
بر کمال من که اگر قارون می‌گفت یا رب اغثنی و یکبار این را میگفت که ای پروردگار من بفریاد من
رس او را نجات میدادم لاجرم مقرر فرمودیم که من بعد الیوم زمین را بفرمان هیچ کس نکنیم غرض از این
مقدمات آنکه ای درویش کجائی و چرا دور مانده و چه گونه ناامیدی از هم چنین کریمی و رحیمی که با وجود
آن دوری و نافرمانی آن یاغی با او در رحم و مهربانیست که پیغمبری همچو موسی با او عتاب فرمود صفت
رحیمی و کریمی این چنین است یا ارحم الراحمین و یا اکرم الاکرمین یا رحمن الدنیا و رحیم
الآخرة

و رحیم الآخرة یا غیاث المستغیثین جمیع مؤمنین و مؤمنات که از رحیمی و رحمانی خود بانصیب
و بهره‌مند کردانی به تخصیص این مذنب بی‌نوا را و اولاد و اهل بیت این گدا را یا مجیب
الدعوات و یا قاضی الحاجات بحرمت سید المرسلین و محبوب الدین و آله و اولاد الطیبین
الطاهرین فصل اول در بیان عذاب قوم نوح علیه السلام و سبب عذاب آن بود که حضرت
نوح ایشان را بدین حق می‌خواند و ایشان قبول نمیکردند و حضرت نوح علیه قریب نهصد و پنجاه
سال بر تمام روی زمین پیغمبر بود و درین مدت مذکور خلایق را براه راست می‌خواند زیاده از
هشتاد و دو تن بیش ایمان نیاوردند و منزل حضرت نوح در دمشق بود و هر صباح که از خانه بیرون
آمدی بر بالای تلی رفتی و گفتی قولوا لا اله الا الله تفلحوا یعنی بگوئید که لا اله الا الله
تا نجات یابید و رستگار شوید و معجزهٔ آن بود که این صدا را خدای تعالی بگوش همهٔ خلایق برسانیدی بعضی
انگشتان بگوش نهادندی تا آواز نوح نشنوند و بعضی جامه بر سر کشیدندی و سنگ بروی زدندی
و بعضی بقول و فعل او را بیازردندی و او از ایشان هیچ باک نداشتی و همچنان تبلیغ رسالت کردی نظم
دستی بآستین بما آشنا بود کردامن تو دست بما جدا بود آنجا که غفلتست همه ذوق و راحتست
آنجا که عشق اوست بلا بر بلا بود القصه حضرت نوح علیه السلام را کار چنان بود که یک فرزند از ایشان
سخن او قبول کند روزی وعظ می‌گفت دید که پیری پسر خود را در بغل گرفته و برابر نوح آمد و گفت ای
پسر چون من از دنیا بروم باید که هرگز سخن این پیر قبول نکنی و او را وصیت می‌کرد آنحضرت بنالید و گفت
ولا یلدوا الا فاجرا کفارا و دعا فرمود قوله تعالی رب لا تذر علی الارض من الکافرین
دیارا یعنی ای پروردگار هیچ از این کافران بر روی زمین یکی زنده مگذار جبرئیل علیه السلام آمد

و گفت ای نوح دعای تو مستجاب شد و نوح را فرمود که حکم الهی این است که کشتی ترتیب کنی و بان
هشتاد و دو مسلمان نشینند که باقی دنیا بالتمام از آب طوفان هلاک خواهند شد و نشان آمدن آب آن است
که عورت نونان می‌پخت باشد آب از میان تنور برآید نوح علیه السلام با آن قوم چنانکه مسلمان شده بودند
در کشتی درآمدند کنعان که یکی از پسران نوح بود در کشتی نیامد هر چند پدر با او گفت جواب داد که بر سر کوهها
خواهم رفت تا خلاص باشم از طوفان و رو بکوه کرد و آب از آسمان می‌بارید و از زمین بر موج شد
قوله تعالی ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر و فجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر
اما چون کنعان بر سر کوه رسید وحال بینهما الموج فکان من المغرقین پس آب موج برآورد
و کنعان غرق شد و آب از سر کوهها که بود چهل گز بالا رفت و در بیرون کشتی از مشرق تا مغرب یک آدم
زنده نماند پس نوح دعا کرد که الهی مرا وعده کردی که اهل ترا عذاب نرسانم و کنعان پسر من که هلاک شد فرمان
آمد که آن اهل تو نبود که بر ملت تو نبود که قوله تعالی انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح نظم پسر نوح با بدان
بنشست خاندان نبوتش گم شد سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت مردم شد با بدان
کم نشین که صحبت بد گرچه پاکی ترا پلید کند آفتاب بدین بلندی را ذرهٔ ابر ناپدید کند صحبت نیکان
گزین تا نیکمرد خود شوی هر که با نیکان نشیند عاقبت نیکو شود نزد آهنگر بسوزد جامه یا دودی شود
کلبهٔ عطار رو تا ظاهرت خوشبو شود القصه شش ماه دنیا بدینسان پر آب بود دوازدهم ماه رجب
تا دهم محرم این دنیا چنین ویران بود از شامت نافرمانی خدا و رسول خدا اما باندک روزگار
قوم نوح هلاک شدند از هیبت او هم طوفان که دیده بودند همان نوح با فرزندان حفظ ماندند و اهل
خلایق از این سه پسر نوح است چنانچه ترک از نسل سام است و عرب و عجم از نسل یافث اند

و هندوان از نسل حام اند والله اعلم بالصواب فصل دویم در بیان عذاب قوم هود علیه السلام
چنین گویند که چون از فرزندان نوح در دنیا پر شدند و زوی عمارت آوردند شیطان همه را در
کفر و فسق و ضلالت انداخت و ملکی بود در میان ایشان نام او جهرم بود و چهار صد گز بالا داشت و آن
قوم بیشتر بران قد بودند حق تعالی هود را به پیغمبری بدیشان فرستاد هر چند نصیحت کرد فایده نداد حق
تعالی قحط عظیم در میان ایشان بر گماشت و هفده تن از آن قوم ایمان آوردند و باقی همچنان در کفر
و معصیت راسخ بودند القصه هود دعا کرد که این قوم را هلاک کن فرمان آمد که ای هود که با آن
هفده تن که ایمان آورده اند از میان ایشان بیرون روند که ایشان را به باد هلاک خواهم کرد هود با آن
قوم خود بر سر کوه رفتند و آن کافران را خبر کردند که حق تعالی شما را به باد هلاک خواهد کرد ایشان
گفتند قوله تعالی من اشد منا قوة کیست از ما قوة دارتر و قوت ایشان چنان بود که پا
بر سنگ میزدند تا بزانو فرو می‌شد نقل است که حق تعالی بادی آفریده است در زیر هفتم زمین که آن را
باد صرصر گویند و هشتاد هزار بند بروی نهاده و در هر بندی فرشته موکل کرده پس فرمان
آمد بمیکائیل که یا میکائیل از آن باد بمقدار سوراخ بینی گاوی بگشای گفت الهی باد بسیار ظاهر
گردد باز امر شد که حلقهٔ انگشتری بگشای چنان کرد و باد از هفت طبقهٔ زمین برآمد و آن قوم و آن
قوم پا در سنگ محکم کرده بودند و تا بزانو فرو برده و دستها در گردن یکدیگر کرده بودند و می‌گفتند کدام
کس ما را هلاک تواند کرد و در این سخن بودند که باد خنک وزیدن گرفت گفتند ای هود خدای تعالی ما را
باد خنک فرستاده است تا گرما از ما دفع شود و آن باد آهسته ایشان را می‌جنبانید هفت شبانه
روز که شاید ایمان آورند قوله تعالی سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما فتری القوم فیها صرعی

اما روز هشتم طراق طراق در استخوانهای ایشان افتاد چنانچه یکفرسنگ آواز ان میرفت پس باد بزیر پلها
فرو شده و برزبر قدهای ایشان در آمد و پوستهای ایشان را همه فرو کشید چون پوست گوسفندان پوستهای
ایشان بر سر ایشان کشید و بار دیگر بر زمین فرو شد و ایشان را بر کوه میزد و کوه را بر ایشان میزد تا همه
استخوانهای ایشان ریزه ریزه می شد و ایشان را در هوا از مشرق تا مغرب می بردند تا تنهای ایشان
مانند خرماهای میان تهی افتاده شده قوله تعالی کانهم اعجاز نخل خاویة پس هر چند دران وادی
خاک و ریگ بود همه را بر ان قوم انبار کرد و تا یکسال جان از تن ان قوم بر نرفت و در زیر ان
سنگ و خاک می نالیدند و نالۀ ایشان را فرشتگان آسمان می شنیدند و هر که بدان وادی نزدیک
شدی و نالۀ ایشان را شنیدی زهره او بترکیدی این مکافات کردار ایشان در دنیا و عذاب اکبر
دران قوم دران جهان خاهد بود در بیان دعوت کردن هود مر شداد را و هلاک شدن شداد و قوم
او و قصه باغ ارم چنین گویند که عاد را دو پسر بود یکی را نام شدید و دیگری را شداد و اما شدید
هفتصد سال پادشاهی کرد و بعد از او شداد پادشاه شد و کتخان بود و همه عالم مسخر وی
بود حق تعالی هود را به دعوت در پیش او فرستاد تا او را براه حق دلالت کند فرمان آمد به هود که با شداد
بگوی که خدای تعالی میفرماید که تو را هزار سال عمر دادم تا هزار گنج نهادی و هزار دختر ماه روی
بخاستی و هزار لشکر شکستی و این کار منست که خداوندم پس ایمان بیاور و بگوی که خدای تعالی
یکیست تا تو را دو چندان نعمت دیگر بدهم و بدین نعمت که داری روز قیامت با تو حساب نکنم چون
هود این رسالت را برسانید شداد گفت که خدای تو در روز قیامت بجز چه دهد هود گفت بهشت
گفت مرا به بهشت خدای تو حاجت نیست و من در دنیا بهشتی بهتر بسازم تا به بینی پهلوانان و کشتکاران را

انود

فرمود تا در عالم زمینی که لایق بهشت باشد طلب کنند و مدتی طلب کردند تا در دیار عرب زمینی دیدند
چهل فرسنگ در چهل فرسنگ فرمود تا هزار استاد بکار داشتند و هر استادی را مزدی فرمود و فرمود هر
استادی تا چهل گز بزمین فرو بردند و سنگ مرواریدی بر آوردند و از اطراف عالم خزینها با کجا می آوردند
و فرمود تا دیوارها بکشیدند خشتی از زر و خشتی از سیم و بالای دیوار مسجد کرد و کنگرهای مروارید تعبیه کرد
و هزار کوشک در ان جا بنا کردند از زر و سیم و زبرجد و ستونهای ان مروارید سبز و ان را باغ ارم
نام نهاد قوله تعالی ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد یعنی ما از ستونهای بهشت
شداد خبر دادیم که هیچ کس در دنیا مثل او نساخته پس فرمود تا درختان از خشت نیمی از زر و نیمی از نقره
و برگها از مروارید و شاخها از یاقوت و در میان ان درختان میوه دار نشاندند و بجای خاک مشک
و گوهر و مرجان و جواهر بیانداختند و جویهای شیر و عسل روان کردند و بفرمود تا در بیرون بهشت
چهار میدان از خشت و از هر میدانی هزار کرسی بنهادند نقل است که هر روز چهل خروار زر و نقره
بکار میرفت و مدت سیصد سال تمام شد و کسی مثل آن در عالم نکرده است و بظلم و ستم گرفت و خرج بهشت
کرد و بفرمود تا پسران و دختران خوبروی از اطراف عالم بیاوردند و در دمشق جمع کردند و به
بهشت فرستادند و حوران و غلمان بهشت تمام آراسته شد پس فرمود که در ولایت منادی کنند
و در کارسازی رفتن بهشت کنند و ده سال بایستاد تا خلق روی زمین جمع شدند و کوس لشکرگاه بزدند
صد فرسنگ در صد فرسنگ کوسها بنواختند و علمها بر پا کردند ناگاه شداد ابن عاد
علیه اللعنة والعذاب سوار شد بصفتی که شرح ان نتوان کرد و مشعله و غوغا در جهان انداخت
مانند روز قیامت القصه منزل بمنزل می رفتند تا به یک فرسنگی شهرستان رسیدند

انگاه فرود آمدند پس شداد تیره نهاد با دولت سوار خاص بدیدن بهشت پیشتر راندند چون بدر باغ رسید
شداد شخصی را دید گفت تو کیستی گفت من ملک الموت پس شداد گفت بچه کار آمده گفت حکم خدای
تعالی چنان است که جانت بر دارم گفت مهلتم ده تا این باغ را ببینم که چندین سال است که میسازم
یکنظر ببینم گفت فرمان نیست شداد گفت چندانم امان ده که از اسب فرود آیم گفت بخدا که حکم
چنین است که یکپای تو در رکاب باشد و یکپای تو در هوا که جان تو قبض کنم و همچنان جانش را قبض کرد
و شداد بی داد از در بهشت رفت بدوزخ پس جبرئیل بانگ بر ان لشکر زد بعظمت که همه هلاک شدند
چنانکه در نیم ساعت نه ملک ماند و نه مملوک و نه امیر و نه وزیر و خدای تعالی ان باغ را از چشم مردمان
پنهان کرد و هم چنین بهمان حال که بود میدارد تا روز قیامت بصحرای محشر حاضر کند نظم امد اجل تا خون کند
جان جوان پیر را بیچاره سازد خاجه را چون مو بسازد میر را ای شاه لشکر کش بیا تا لشکر کشتی
یاغی مرگ آمد کنون چون میکنی تدبیر را کو جمع جانداران تو تا وا خرند این جان تو کو دفتر دیوان تو
تا بنگرد توفیر را در هول عزرائیل بین اندر جبین مینداز چین یا پیک رب العالمین منمای دار و گیر را
آمد سپاه قهر حق وز تو نماند یک رمق بگذار این عز و نسق افتاده شو توفیر را تاج مرصع را بمان
بر خشت نه سر ای نیزمان از تخت رو بر تخته دان اندیشه کن تقصیر را برمرکب تابوت شو
وز حق ملامتها شنو وقت حساب جو بجو حیله نه این تدبیر را ای خاجه بندی تا ابد
در معرض قهر احد در شو بزندان ابد آماده شو زنجیر را ای خو کرده با بر دن چون باشی از کردار خون
یاد آور ای مسکین کنون ان منزل دل گیر را محیی بخلقان جهان در وعظ گفت او هر زمان آمد اجل
تا خون کند جان جوان پیر را فصل چهارم در بیان عذاب قوم صالح پیغمبر علیه السلام نقل است

که حق تعالی

که حق سبحانه و تعالی صالح را به پیغمبری به قوم ثمود فرستاد و صالح ایشان را بدین حق دلالت می کرد ان
قوم گفتند که دلیل پیغمبری تو چیست و معجزۀ تو کدام است صالح گفت شما چه معجزه می خواهید گفتند می خواهیم
که شتر ماده از این سنگ بیرون آوری و بچه آورد و ما را شیر دهد تا بدانیم که تو پیغمبری در حال
جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای صالح با این قوم عهد کن تا شتر ترا نکشند و نخورند اما شیر او
بدیشان حلال است پس صالح با ان قوم عهد کرد و بعد از ان دعا کرد و مومنان آمین گفتند یکبار از ان
سنگ نالۀ عظیم پیدا شد و بلرزید و بشکافت و شتری بیرون آمد بغایت خوب چون ساعتی
بر آمد بچه بر آورد و مردمان در میان ان سنگ گیاه سبز دیدند که شتر می خورد و ناگاه چشمۀ
آب روان شد و مرغزاری پدید آمد و شتر در ان مرغزار رفت و چرا می کرد نقل است که چهار هزار
سال پیش از این حضرت ملک متعال ان ناقه را در میان ان سنگ افریده بود و روز بروز رزق
وی میرسانید تا معجزه صالح پیغمبر باشد و صالح قوم خود را وصیت میکرد که ناقه را مرنجانید که شما را عذاب
آید و چون چهار سال بر آمد ناگاه روزی صالح نشسته بود و ده تن از اشراف در خدمت وی
بودند صالح گفت یا قوم هر که درین ماه در وجود آید سبب هلاک ایمان قوم خاهد بود و عیال ان
ده تن حامله بودند و در ان ماه وضع حمل شد نه تن فرزند خود را کشتند و یکتن نکشت که او را دیگر
فرزند نبود و او را قیدار نام نهاد چون بزرگ شد مردی قوی بود و نه تن که پسر را کشته بودند
پشیمان شده بودند و میگفتند که صالح دروغگو بود و بدین سبب صالح و ناقه را دشمن گرفتند روزی
قیدار با شخصی مرصع نام و بقولی مصعب هر روز در قبیلۀ خمر میخوردند تا در میان خمر خوردن تدبیر کشتن
ناقه کردند روز دیگر چون شتر بآب خوردن آمد سر در چاه کرد ناگاه قیدار تیری بر گردن ناقه زد که از ان

سوی یکدیگر رفتند ناقه بر ایشان حمله کرد همه بگریختند مصدع از این ناقه در آمد و تیغی بر پای ناقه زد که از پای در آمد
دیگران نیز بگرد ناقه در آمدند و ناقه را بکشتند چون بچه شتر مادر را کشته دید بگریخت آن قوم از پی او برفتند
تا او را نیز بکشند و بر اثر بچه شتر بر آن سنگ رسید که مادرش بیرون آمده بود آن سنگ دهن
باز کرد و بچه شتر در آن سنگ گریخت و ناپدید شد اما چون صالح از کشتن ناقه خبر یافت گفت قوله تعالی
تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب یعنی صالح گفت ای قوم شما را سه روز دیگر
بیش زنده گانی نمانده گفتند نشان آن چیست گفت نشان آن است که روز اول رنگهای شما زرد
شود در روز دوم سیاه و سیم سرخ و چون نشان ظاهر گردید آن تنی کی که ناقه را کشته بود بدر سرای
صالح آمدند تا او را بکشند جبرئیل آمد و دیوارهای شهرهای ایشان را بجنبانید همه از خانها گریختند جبرئیل بانگ
بر ایشان زد همه در حال خاکستر شدند قوله تعالی انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة فکانوا کهشیم
المحتظر

فصل پنجم

در بیان عذاب قوم حضرت ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام هلاک
نمرود مردود و داستان حضرت ابراهیم و نمرود طول و عرض بسیار دارد اما چنین آورده اند که حضرت
ابراهیم در آخر زمان ضحاک بود و از زمان طوفان نوح هزار سال گذشته ضحاک هزار سال پادشاهی
کرد و از نسل حام ابن نوح بود پس حضرت ابراهیم را با نمرود انواع مباحثه و مجادله روی نمود و اسباب آن
آنحضرت چنان بود که آن قوم را در سالی دو روز عید می بود یکی روز در عرفات و یکی روز نوروز و چون آن
قوم بصحرا رفتند با ابراهیم گفتند بیا با ما بصحرا رویم در جواب گفت که من در این ستارها نظر کردم بیمار خواهم
شد آن قوم نداشتند و بصحرا رفتند ابراهیم با خود گفت که من امروز سزای بتهای شما را بدهم و عادت
آن قوم چنان بود که چون بعیدگاه بیرون رفتندی انواع طعام نهادندی در پیش بتان خود نهادندی و چون

بازآمدندی

بازآمدندی به تبرک قسمت کردندی اما چون ابراهیم فرصت یافت تبری برگرفت و در بتخانه رفت بتان را بشکست
و در آمد و آن بتهارا یکی را سر بشکست و یکی را دست بشکست و یکی را پا بشکست و بتان را مجموع خورد کرد قوله
تعالی الا کبیرا لهم مگر یکی که مهتر بتان بود آن را نشکست و تبر در گردن آن بت بزرگ نهاد و بیرون
رفت چون شیطان لعین آن بدید بصحرا دوید و چنان بخروشید که آن شادی بر ایشان تلخ شد گفتند چه
بوده است گفت که خدایان شما را ریزه ریزه کردند آن قوم سر و پای برهنه بر شهر آمدند و گفتند این
کار که کرده است گفتند شاید که آن جوان کرده باشد که او را ابراهیم نام است پس ابراهیم را بیاوردند و
گفتند که این بتان ما را چرا شکستی گفت که می گوید که من شکسته ام مردی بود بر پای خاست و گفت من از تو
شنیدم که روزی گفتی که تالله لاکیدن اصنامکم یعنی بخدا سوگند که من بتان شما را کاری بکنم که همه
در تعجب بمانید مگر این بتان را خاره بینید و ترک بت پرستی کنید ابراهیم گفت بل فعله کبیرهم هذا فا
سئلوهم ان کانوا ینطقون یعنی من نکرده ام اگر کرده است آن بت بزرگ کرده است ایشان گفتند هرگز
بتان ما سخن نمیگویند و نمی شنوند و غرض ابراهیم بود که ایشان خود بر این سخن اعتراف نمایند ابراهیم گفت
که کسی که نه بیند و نه شنود او چون خدائی را شاید اف لکم و لما تعبدون من دون الله افلا تعقلون
یعنی تف بر شما و بر خدایان شما که غیر خدای تعالی است و سمیع و بصیر است پس دور باشید از پرستیدن چنین
خدایان و چون قوم را هیچ شک نماند که این کار را ابراهیم کرده همه اتفاق کردند که ابراهیم را هلاک
کنند که قوله تعالی حرقوه وانصروا الهتکم یعنی بگفتند بسوزانیم ابراهیم را و خدایان خود را برپای کنیم
پس نمرود مردود حکم نمود تا بناء آتش زنند و آن را از آتش بنا کنند القصه ابراهیم را در آتش انداختند
حق تعالی آن آتش را بر او گلستان گردانید و بعد رهائی نمود که شرح آن در این مختصر نگنجد اما چون ابراهیم

از میان آتش بیرون آمد نمرود مردود گفت که با خدای تو میروم با آسمان و بفرمود تا چهار کرکس بپروردند تا
فربه شوند و بفرمود تا تابوتی بساختند و از هر طرف آن دری بگذاشتند و تابوت را بر پشت کرکسان تعبیه
کردند و ایشان را یکشبانه روز گرسنگی دادند و چهار پارچه بر پایهای بالای تابوت بستند تا کرکسان
قصد بالا کنند و هر چند بر پرند گوشت را نیابند و نمرود با یکی از ندیمان خود بر تابوت نشست و کرکسان را
رها کردند و ایشان میل بالا کردند و چندان بپریدند که این دنیا از چشم نمرود مردود مثل قطره دودی از دور می نمود
بسوی آسمان کرد و تیری بر کمان نهاد بکشید و بینداخت از حضرت رحیم ذوالمن و الاحسان ندا آمد
بجبرئیل که این ملعون با امید روی بجناب ما کرده تیر او را بگیر و در پشت ماهی زن و در خون آلوده کن و در
تابوت او انداز تا امید وی بمراد از درگاه ما باز نگردد نکته ای درویش نمرود مردود که دشمن معبود
بود و منکری چو ابراهیم خلیل را می سوخت و تیر بر آسمان می انداخت که آسمان را از خدا ای نخوت نهاد
حضرت اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین به کرم عمیم خود روا نداشت که او را نا امید از میان لشکریان
باز فرستد پس ما که دوستان او ئیم گر مجرمیم و بچونیم و دایما بکلمه طیبه زبان ما گویا و قلاده عبودیت
برگردن بسته و روی بنده گی بر خاک افکنده که می نهیم و سبحان ربی الاعلی میگوئیم اگر از ما خطا
ظاهر گردد و استغفار نمائیم عجب باشد از کرم ارحم الراحمین که همه را ببخشد و عزیز دارد رباعی
باز آی و باز آی هر آنچه هستی باز آی گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی این درگه ما درگه نومیدی نیست
صد بار اگر توبه شکستی باز آی نقل است که چون جبرئیل آن تیر نمرود را بر پشت ماهی زد ماهی بنالید و گفت بار خدایا
پاکی این اسیر تیر و پشت خود گردید کتاب چه بود ندا آمد که ای ماهی هر این رنج که ترا از آن تیر گشتن از تو بر گرفتم
و ریختن خون ترا حرام کردم اما چون نمرود مردود تیر خود را چون آلوده دید شادمان شد و گفت بمراد

خود رسیدم

بمراد خود رسیدم پس پارچهای گوشت را پایهای زیرین تابوت بست و مرغان میل نشیب کردند و بسوی زمین
می آمدند و آواز فزع در جهان افتاد چنانچه بعضی از هوش رفتند اما چون نمرود بدبخت بزمین آمد حضرت
ابراهیم نزدیک وی شد نمرود گفت خدای تو را کشتم ابراهیم گفت خدای مرا نتوانی کشت که مرگ
بر وی روا نیست و زنده و پاینده است نمرود گفت ای ابراهیم لشکر خدا چند است گفت قوله تعالی
و ما یعلم جنود ربک الا هو یعنی لشکر خدای را کس شماره نتواند کرد و نداند مگر هم خدای تعالی
نمرود گفت که تا لشکر خود را جمع کنم و تو خدای خود را بگوی که لشکر خود را جمع کند تا حرب کنیم ابراهیم
گفت تو لشکر خود را جمع کن که خدای من است لشکر بیکران جمع میکند نمرود علیه اللعنة کس فرستاد و تا از
همه عالم لشکر جمع کردند و تا صد فرسنگ لشکرگاه بزدند و مدت هفت سال شد تا لشکر بزمین بابل
آمد روزی حضرت ابراهیم گفت چرا شرم نداری که این همه خلق را برنج افکنده و بقهر خدای تعالی
گرفتار خواهی گردید بیا و ایمان بیاور تا خدای تعالی چنانکه در دنیا مال داده است تا آخرت نیز بدهد نمرود
گفت مرا با خدای تو نیازی نیست و با او جنگ میکنم ابراهیم الهی این ملعون با تو جنگ میکند
جنگ بیرون آمده او را هلاک کن جبرئیل آمد و گفت که دعای تو اجابت شد پس فرمان حق تعالی
شد که از پس کوه قاف عدد هر سواری که نمرود داشت پشه بیرون آید و چون نزدیک آمدند حضرت
ابراهیم گفت اینک لشکر خدای من آمدند نمرود گفت علمها برپا کنید و بوقها بدمید و کوسها بزنید
و پشه گان بر بالای سر ایشان می خروشیدند چنانچه آواز لشکر نمرود در جنب این آواز تاثیر نکرد
و فرود آمدند و بر سر هر سواری که نمرود داشت پشه نشست و خرطوم خود را فرو کرد و سرهای ایشان
سوراخ کرده و مغز سر ایشان را می خوردند تا از آن لشکر بدان عظمت هیچ کس نماند مگر نمرود مردود

پس مهتر پشه‌گان را یک پای لنگ و یک چشم کور و نیم منقار بود از خدای تعالی درخواست کرده بود و هلاک
نمرود بدو حواله شده بود و حق سبحانه و تعالی او را بر نمرود گماشت و نمرود بعقبه خود در آمده و در این امر شبه
بود که جانوران بدین خوردی چگونه لشکر مرا هلاک کردند و آن پشه لنگ در برابر نمرود ایستاده بود
خواست که او را بگیرد که ناگاه آن پشه لنگ در بینی نمرود در دود رفت و مغز سر او را می خورد و هیچ
حیله و مکری نمی توانست کرد مگر چیزی که بر سر او می زدند ساعتی قرار گرفتی و خواب و آرام از او برگرفت
و چهل شبانه روز مغز سر او را آن پشه می خورد و هر کس که به پرسیدن او آمدی اول چیزی بر
سر او زدی و بعد از آن احوال او را پرسیدی رباعی یا رب تو زمانه را دلیری بفرست
پشه بچه فیل بفرست فرعون صفتان دست بر آورده ظلم موسی و عصا و رود نیلی بفرست مثنوی
آمد اجل آمد اجل بر بند خواجه بار را آماده شو رفتن سوی جبار را روباه بازی تا بکی
شیر اجل آمد زپی بر هم زن تدبیر تو آن مکر آن تدبیر تو کو حیله و تدبیر تو تا چاره سازی کار را
بودی دوان گرد جهان عف عف زنان گرد جهان مرگ آمد و بستت زبان بگذار این مردار را
شوریده کرد احوال تو نیکو نیامد فعل تو بر بود از چنگال تو سیم زر و دینار را تابوت تو
برداشتند بر خانه‌ات نگذاشتند از خانه چون راندند بستان سرا و باغ را بودی تو در عیش و طرب
چون طایفت آرزو [illegible] در گور تاریک عجب غوغای مار و مور را افتادی از یاران جدا
افتاد کارت با خدا برگو جواب ما مضی گفتار هم کردار را کو عیش و عشرت کردنت
کو نقل و باده خوردنت کو شکر پشت کردنت از هیبت قهار را در کوی محیی نیم شب میگفت
یاران بو العجب آمد اجل آمد اجل بر بند خواجه بار را در بیان و نشان قلعه خیبر

بسم الله الرحمن الرحیم آغاز داستان اندر رفتن پیغمبر و حضرت شاه ولایت بقلعه خیبر و جنگ یهود
خیبری و متصرف در آوردن آغاز راویان اخبار و ناقلان آثار چنین کرده اند و در تاریخ طبرسی چنین
آورده اند از جابر انصاری و سلمان فارسی و ابوذر غفاری رحمة الله علیه که روزی روایت حضرت صدر بدر کاینات
خاتمه و خلاصه موجودات و شفیع روز عرصات احمد و محمود و نبی ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
در مسجد مدینه طیبه با سکینه نشسته بود و از هر جا با اصحاب حدیث بیان می فرمود که آثار وحی بر آن حضرت
نازل شد و حضرت طیلسان بر سر مبارک کشید و وحی بر آن حضرت رسید که لشکر از مدینه برداشته بجانب
قلعه خیبر برو که علقمه خیبری اهل سردار است و بیست هزار یهود بر وی جمع شده اند و اراده دارد
که بر سر مدینه طیبه با سکینه آیند و تمام گشت تو را خواب نزند می باید که شما برخاسته بجانب قلعه
خیبر رفته و علقمه خیبری را بید تصرف خود در آورید و منکه خداوند جهانم مال و زن و فرزندان ایشان را
بر تو حلال کردم چون حضرت رسول الله از وحی فارغ شد و شرح احوال را بصحابه کبار عرض
کرد بلال را فرمود که منادی کرد و کسی بقبایل عرب فرستاد که جمع لشکر خبر کردند و باندک روزگار
سه هزار مرد در مدینه طیبه با سکینه در پیش حضرت سید ابرار جمع شدند آورده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود تا خیمه و بارگاه بیرون زدند و عمرو بن معدی کرب را فرمود که
تو با سه هزار کس از پیش برو تا ما علی الصباح از عقب شما بیاییم پس جماعتی از اصحاب گفتند
که یا محمد شما کرا تعیین می کنید که تا آمدن شما از قلعه خیبر مدینه طیبه با سکینه از شر دشمنان
نگاه دارد و کسی را نیز مقرر فرما که سپه سالار باشد که با مرحب خیبری جنگ کند و مرحب خیبری
خودی دارد که بر سر می نهد بوزن هشتاد من و شمشیر دارد که چهل یک من است و یکصد چهل ذرع

قد آن ملعون است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی یار و مددکار تو هست و ما را از این
خطر [illegible] و شما کرا میگذارید که در مدینه باشد که دفع نماید همه گفتند که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب علیه السلام را بگذار که او در چشم [illegible] پس حضرت رسول صلعم [illegible] از جهت آنکه
کسی را دیگر شایسته آن کار ندید که بجای او باشد حضرت رسول صلی الله روی مبارک خود بحضرت
امیر المؤمنین کرد و گفت که ای برادر میباید که بر جای من باشی تا آمدن من بعد از آن حضرت فاطمه
و امام حسن و امام حسین از ازواج مطهرات خود را وداع کرد در روز یکشنبه بود که حضرت رسول صلعم
شد براه قلعه خیبر و در روایت آمده که در هر منزلی معجزی می نمودی و کفار همه مسلمان می شدند
و با حضرت سید کاینات همراهی میکردند تا که سه هزار مرد نو مسلمان نیز همراه آن حضرت
شدند و چنین گفته اند که در روز چهارشنبه بود که عمرو بن معدی کرب با سه هزار کس بر فراز
پشته بر آمد که چشمش بر قلعه خیبر افتاد و کوهی دید سر بر فلک کشیده و هفت حصار از زیر کید بگر محکم
بر دور او کشیده و در برابر آن قلعه میدان بزرگ و وسیع ساخته اند پس آن جماعت چون آن را
بدیدند در تعجب ماندند و گفتند که آن قلعه را کی توان گرفتن پس یک اعرابی گفت ای برادران
پیغمبر خدای با ماست و خدای عز و جل ما را فتح میکند و این بگفتند و با سه هزار کس تکبیر گفتند و در میدان
بزرگ قلعه صف بر کشیدند و به یکبار صلوات بر محمد و آل محمد بفرستادند پس چون چشم دیده بان
قلعه بر آن لشکر افتاد و آن حال را مشاهده کرد به پیش پادشاه قلعه رفت و شرح احوال را
بعرض پادشاه رسانید که از راه مدینه طیبه با سکینه حضرت محمد صلعم و آله سه هزار مرد به پای
قلعه آمده اند و در میدان بزرگ صف آراسته اند پس چون مرحب خیبری و جماعت
او این خبر شنوند

او این خبر شنیدند و مشتلم کردند که همین ساعت بیرون رویم و کاری با این جماعت بکنیم که در سالها
داستانها باز گویند و بر بالای آن برجها بر آمدند و مرحب لعین خود را از بالای آن برج نمایان کرد و آن
سه هزار کس که با عمرو بن معدی کرب بودند نظر کردند دیدند آن مخوف قد قامت آن ملعون را بتر
سیدند چون مرحب لعین آن لشکر را بدید خواست که از قلعه بیرون آید که ناگاه بدید که گرد عظیم
برخاست و از میان گرد سی پرکاله علم نمودار شدند سی هزار کس با حضرت محمد رسول الله صلعم
همراه بودند و در میان میدان در رسیدند و تکبیر گفتند و صف راست کردند و صلوات بر محمد و
آل محمد بفرستادند که چون یهود آن قلعه را چشم بر آن لشکر و نور حضرت رسالت پناه محمدی افتاد
بر خود بلرزیدند و سخت سست می شدند و همه بترسیدند و گفتند بروند و آن پیر منجم را بطلبند که در زمان
مثل او نبود علقمه او را طلب کرد و گفت که ای پیر منجم در رمل خود نگاه بکن و ببین که این جماعت
که باین جانب آمده اند قلعه ما را خواهند گرفت یا نه پس منجم قرعه برداشت و بر روی تخته انداخت
چون یک نگاه کرد و تخته را بر زمین زد و گفت که ای پادشاه زمان بدان و آگاه باش که امروز
تا چهل روز دیگر شخصی بیاید و در زوال پیشین روز چهلم آن در قلعه را بکند و مسخر سازد و عثمان را
مقید سازد و فرزندان و زنان شما را باسیری برند و تاراج کنند مرحب برآشفت و بگفت هر منجم
بزد که ای کذاب کسی تواند که دری بدین گرانی برکند و گرا قوت که از این خندق هشتاد ذرع
جستن کند این بگفت و در برابر لشکر حضرت رسالت پناه محمدی صلعم و آله بایستاد و از سر
برج قلعه آواز داد که ای محمد بگو پیغمبران راست گفته اند یا دروغ پس حضرت پیغمبر صلعم در جواب
گفت که پیغمبران همه راست گفته اند و هر چه گفته اند و گفته اند بحکم خدای تعالی و لی امر او کار

بکنند پس مرحب لعین گفت بلی بحضرت رسالت پناه صلعم این قلعه را کی گرفتن باید حضرت رسول
گفت که بتوفیق الله تعالی خواهم گرفت پس مرحب لعین گفت که بچند روز خواهی گرفتن حضرت رسالت
پناه فرمود که ای لعین بقدرت خدای تعالی بچهل روز بگیرم مرحب لعین بخندید و گفت یا حضرت محمد
این قلعه را به سال نمی توانی گرفتن و اینک من امروز از قلعه بیرون می آیم و این لشکر را زیر و زبر
می کنم و با لشکر یهودی پنج هزار کس بیرون آمدند و پشت بقلعه داده صف بر کشیدند پس حضرت
رسول صلعم روی بصحابه کرد و فرمود کیست که رایت را امروز بردارد و با این یهودان حرب
نماید اما راوی این داستان چنین روایت میکند که ابابکر لعین با هزار کس پیش رفت و رایت را
بر گرفت و گفت یا حضرت رسول الله رخصت باشد من بروم پس آن حضرت رخصت فرمود و آن
ملعون روانه میدان شد و صف را بیاراست از آن طرف مرحب لعین خبر از صف سپاه خصم
جدا شد مکمل و مسلح روی بمیدان نهاد چون بمیان میدان رسید نعره بر کشید و گفت ای محمد
یاران آمده اید که قلعه ما را بگیرید بهر حال مردی بمیدان من بفرستید تا ضرب دست مرا
مشاهده نماید راوی گوید مردی از انصاریان بمیدان آن لعین رفت و از گرد راه نیزه حواله
سینه مرحب لعین کرد آن لعین نیزه را از دست او بگرفت و فرود کشید و در همان گرمی
نیزه را بر سینه اش زد که از پشتش بیرون آمد و از زینش ربود و در عقب سر انداخت
و باز مرد میدان خواست فاما آن مومنان آن ضرب دست را از آن ملعون بدیدند
دل شکسته شدند و دیگر کسی بمیدان آن لعین نرفت پس آن لعین چون چنان دید با آن
پنج هزار کس یهود بیکبار حمله آوردند ابابکر لعین لعنة الله رایت را بینداخت و بگریخت و آن

لعین از عقب ایشان در تاخت و با بعضی کس از اسلام شهید کرد و باز گشت و بقلعه رفت و در بر بست تا
طبل بازگشت بزدند پس ایشان لشکر اسلام غمگین و آزرده بسر بردند چون روز شد یهودان به برج
و باروی قلعه بر آمدند و فریاد و نعره بر آوردند و نقاره بزدند پس مرحب ملعون گفت که امروز
کیست که بیرون رود و ضرب دست خود را بمن بنماید که مرا آنکه می آید که از قلعه بیرون روم
و با ایشان جنگ کنم که تاب یکطرفه مرا نداشتند پس قیس خیبری دو برابر بودند و بسیار زبردست بودند
و ایشان با پنج هزار یهودی نقاره جنگ فرو کوفتند و از قلعه بیرون آمدند و پشت بدیوار قلعه داده صف
راست کردند و نعره بزدند و مرد میدان طلبیدند پس حضرت رسول صلعم روی مبارک به یاران کرد و گفت
که کیست که امروز رایت را بردارد و بحرب این یهودان برود اما راوی چنین نقل میکند که عمر ابن الخطاب
با پنج هزار کس به پیش آمد و گفت یا رسول الله هرگاه رخصت عالی باشد من بروم پس آن ملعون رایت را
بر گرفت و روی بمیدان نهاد و چون در برابر قلعه رسید صف را بیاراست پس قیس خیبری آن دو ملعون بمیان
میدان آمدند و مرد طلبیدند که از مهاجر و انصار دو مرد بمیدان آن لعینان رفتند و دست بحربها جنگ
کردند و چند طعن و حرب میان ایشان رد و بدل شد و عاقبت آن دو مسلمان را شهید کردند و دیگر مرد
میدان طلبیدند دو مرد دیگر بمیدان آن دو مرد لعین شتافتند ایشان نیز بدرجه شهادت رسیدند
و دیگر کسی جرأت مصاف آن دو لعین نرفت پس قیس مرکبان را برانگیختند و با جمیع یهودان یکبار
حمله کردند پس چون عمر ابن الخطاب ملعون آن چنان دید آن ملعون رایت را آنجا بینداخت و روی بگریز
نهاد آن یهودان باز گشتند و بقلعه رفتند و در قلعه را ببستند و شادی کردند پس روز دیگر که صبح شد باز در
قلعه را گشادند و باز آن دو لعین با دو هزار یهود از قلعه بیرون آمدند و صف کشیدند و ندای هل من

مبارز در دادند پس آن روز خالد ابن ولید برفت و شکست خورده باز آمد فاما راوی گوید که حضرت رسول صلعم
روی بمالک اشتر کرد و گفت ای مالک چون می بینی این معامله را مالک گفت که یا حضرت اگر امیر علی باشد
فردا بدولت آل محمد من خود بمیدان میروم و جواب این ملعون را میدهم پس حضرت رسول صلعم فرمود
که خدایا روسفید کار تو باشد تا آن محل که صبح روشن شد هنوز لشکر اسلام او را تمام نکرده بودند که یهودیان
به برج و باروی قلعه بر آمدند و نعره بر کشیدند و نقاره جنگ بزدند و در قلعه را بگشادند و لشکر یهودیان
فوج فوج از قلعه بیرون آمدند و پشت بدیوار قلعه داده صف بر کشیدند اما راوی نقل میکند که چون در آن
محل مالک اشتر نگاه کرد آن دو لعین را بدید در پیش حضرت رسول صلعم سر فرو آورد و رخصت طلبیده رایت را
بر گرفت و با هزار دلاور روی بمیدان نهاد و صف را بیاراست که قیس و لیس بمیدان آمدند راوی گوید
که آن دو حرامزاده بمیدان آمدند و زینب بمرکب داده مالک اشتر در برابر آن دو لعین آمد اما راوی گوید
که چون ابراهیم ابن مالک نظر کرد و پدر خود را دید که بجنگ آن دو لعین رفته مرکب برانگیخت و سر راه تنگ
بعزم جنگ قیس بگرفت و دست به نیزه جان ستان کرده حواله سینه قیس لعین کرد چون مالک نگاه کرد فرزند
خود را دید که با قیس لعین بحرب در آمده اند مالک از جهت فرزند خود بسیار غمگین شد چرا که در آن محل ابراهیم
چهارده ساله بود که در اندم دید که ابراهیم نیزه بزد بر شکم قیس که از پشتش سر بدر کرد و در همان گرمی او را از پشت
مرکب در ربود و با تمامی اسلحه جنگ بر داشت و در میان خندق انداخت و چون مالک بدید که ابراهیم چنان
فتحی نمایان کرد خوشحال شد و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد و در تاخت و یک تیغ چنان محرف بر کمر لیس زد
که آن دو ملعون دو نیمه شد پس مالک بانگ بر مرکب زد و خود را با ابراهیم رسانید و صف یهودیان زدند
و بیک لحظه آن خارجیان را شکست دادند پس لشکر اسلام چون چنان بدیدند خود را رسانیدند

و حمله کردند و میزدند و می کشتند تا از آن لعینان سه هزار کس را بجهنم واصل ساختند و مالک و ابراهیم از عقب
ایشان می تاختند و از کشتها پشته می ساختند تا دروازه اول و دویم و سیم و چهارم را گرفتند و بپای حصار
پنجم رسیدند پس آن لعینان بحصار رفته و در حصار را فرو بستند پس مالک نگاه کرد خندقی دید بمقدار هشتاد ذرع
عرض او و چهل ذرع عمق او و دری دید که در او آویخته اند از آهن که بوزن او سه هزار من با حلقه آن در
بود و برج و باروی او سر در ثریا کشیده چون مالک اشتر او را بدید ملول و غمگین شد و باز گردید و بخدمت
رسالت پناه محمدی صلعم آمد پس حضرت رسول صلعم روی او را ببوسید و بپرسید که سبب ملال چیست گفت
یا رسول الله مقصود من این بود که من و ابراهیم مردوار این قلعه را بگیریم یا در راه رسول خدا شهید شویم از روی قسمت
بپای حصار پنجم رسیدیم خندقی چنان و دری چنان محکم بدیدیم پس حضرت رسول صلعم ملول شد که این قلعه را
کسی نتواند گرفت مگر که خدای تعالی سببی سازد راوی نقل میکند که مدت سی و هفت روز مقابل یکدیگر جنگ کردند
و اصلا کاری بر جا نه پس روز سی و هفتم بود که یهودان به برج و باروی قلعه بر آمدند و فریاد کردند که ای محمد سخن
تو دروغ شد فردا که تمام چهل روز است جمع از قلعه بیرون می آییم و تو را و لشکریان تو را ابرار
زار خواهیم گرفت پس ببینیم ابوبکر ابن ابی قحافه و عمر ابن الخطاب و العذاب با یکدیگر گفتند که یهودان راست می گویند
که حضرت رسول الله چون شنید غمگین شد و درد سر عارض شد و بخیمه آمد و سر خود در کنار عمار یاسر
نهاد و آنچنان بنالید که ملائکه هفت آسمان بناله در آمدند که در ساعت جبرئیل امین از نزد ملک جلیل
رسید و سلام کرد و گفت یا محمد حق سلام میرساند و میفرماید که حبیب من چرا غمگین شده پس حضرت
رسول صلعم گفت که یا اخی نمی شنوی که این ملاعینان چه میگویند حضرت جبرئیل گفت یا رسول الله می شنوم
اما شما که از مدینه باینجا آمده اید چرا کلید در خیبر را همراه خود نیاورده اید و جا گذاشته اید پس حضرت رسول الله صلعم

گفت که کلید در خیبر کدام است که همراه خود نیاورده ام جبرئیل گفت کلید در خیبر دست و بازوی مبارک امیرالمؤمنین و امام
المتقین اسدالله الغالب مطلوب کل طالب غالب کل غالب مظهر العجائب مفخر حجاب بار نفس شوکت علی ابن ابی طالب
ولی الله و وصی رسول الله علیه الصلوة والسلام نقل است که چون حضرت رسول الله نام مرتضی علی را شنید بگریست و گفت
حضرت جبرئیل گفت که یا حضرت رسول هیچ غم به خاطر خود راه مده که فردا بدست حضرت امیرالمؤمنین این قلعه را مسخر
خواهد کردن حضرت رسول ص گفت که یا اخی جبرئیل حضرت امیرالمؤمنین در مدینه است و از اینجا تا مدینه یک ماهه راه است
چه وقت حضرت مولای مؤمنان به اینجا میرسد حضرت جبرئیل گفت که حکم خدای تو چنان است که فردا پیش از طلوع
آفتاب تو سه مرتبه ناد علی را بخوان و او را طلب کن که ما او را پیش تو حاضر درآورده ایم و در ساعت به پیش تو حاضر می کنم
چون حضرت رسول الله از وحی فارغ شد خوشحال برخاست اصحاب گفتند که یا حضرت رسول الله پدر و مادر ما فدای
تو باد حضرت جبرئیل چه خبر آورده بگو تا ما را معلوم گردد پس حضرت رسول الله گفت که حضرت اخی مرا خبر داد که فردا پیش
از طلوع صبح رایت بدست کسی دهیم که دوستی در حرب پشت وی ندیده است و برده و این درگران وزن را از در قلعه
خیبر بکند و دل ما را از غم بیرون آورد چون حضرت پیغمبر این سخن را تمام کرد که آن جماعت هر کدام رقم بنام خود می کردند
عمر ابن الخطاب علیه اللعنة می گفت که من باشم خالد ابن ولید میگفت که من باشم ابوبکر ابن ابی قحافه می گفت که من
باشم و هر کدام حرفی می گفتند راوی گوید که مالک اشتر گفت که این جماعت این حرف همه می گویند همه غلط می گویند
آن شخص که این درگران وزن را از دروازه قلعه خیبر بکند و این قلعه را مسخر سازد تعلق بحضرت شاه ولایت دارد
حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام دارد و هیچ کس دیگر بغیر از او این مشکل را نتواند گشودن که حلال
مشکلات جهان اوست چرا که بغیر از قوت شاه ولایت معجزه و خبری دیگر بکار نمی آید پس ابوالمعجز کرده گفت
که خدا و رسول خدا که مرا هم چنین بخاطر میرسد پس آن شب را به این گفتگو بسر بردند چون شب ظلمانی بروز نورانی مبدل شد

حضرت رسول

حضرت رسول ص از نماز فارغ شد اصحاب از خوشی لبی صلوات فرستادند سوار و پیاده در برابر قلعه صف برکشیدند که یهودان
قلعه آواز برآوردند که یا حضرت محمد دریغ تو بر اصحاب ظاهر شده و این است که نماز پیشین فتح از آن ماست از قلعه
بیرون می آییم و کار تو را و لشکر تو را همه می سازیم اما راوی گوید که در میان لشکر اسلام کسی بی حیایی عمر ابن
الخطاب نبود که در آن محل زبان بحرکت درآورد و گفت که یا حضرت محمد تو دیروز گفتی که فردا من بحکم خدای تعالی در خیبر
بشکسته ام که در این حصار خیبر برابر کند و این قلعه را به تصرف خود درآورد پس اکنون نقل از برای چیست که دل ما را فارغ
نمی سازی گفت یا علی چنین است اما زمان آن مرد در مدینه است در چشم او درد میکند و در روی سجاده نشسته است و در اوراد
مشغول است پس عمر علیه اللعنة گفت که تو حضرت مرتضی علی را میگویی و دل تو دایم او را میخواهد از این جا تا مدینه یک ماهه راه است
و حالا چه نفع دارد و امروز وعده که شما با آن کرده است تا نماز پیشین چیزی دیگر باقی نمانده است و شما امروز این قوم را شکستی
دیگر رجوع فرمایید حضرت سید عالم در غضب شد و بانگ بر وی زد که دور شو از پیش من که ملعون است او را نیز می طلبم و حضرت
آن در همین لحظه میرسد و این قوم را تمام می کند این گفت و روی مبارک بجانب مدینه طیبه بالکیه نگاه میکرد و گفت
حضرت مرتضی علی را چنانکه فرموده خدای تو که ناد علیا مظهر العجائب تجده عونا لک فی النوائب کل هم و غم سینجلی بعظمتک
یا الله بنبوتک یا محمد بولایتک یا علی یا علی یا علی پس حضرت سید ابرار سه نوبت ناد علی را خواند اما راوی این
داستان چنین نقل میکند از حضرت رسول الله که چون سه مرتبه گفت یا علی حضرت علی بر سر سجاده نشسته بود که این آواز
حضرت رسول الله ص بگوش مبارک برسید که او را طلبید و از جای خود برخاست که لبیک یا حضرت رسول الله لبیک
آمدم قنبر را گفت که دلدل و ذوالفقار را حاضر کن که در آن وقت حضرت فاطمه فرمود که یا علی دلدل و ذوالفقار را چه
می کنی گفت که ای دختر رسول خدا پدرت از طعن یهودان و منافقان به در قلعه خیبر بنالید و مرا از خدای تبارک
و تعالی درخواست کرده است و من اینک میروم که قلعه خیبر را از یهود بگیرم و از حجره طاهره مبارکه خود بیرون آمد و بر دلدل سوار شد

و بازوی قنبر را بگرفت و بر کفل دلدل سوار کرد و تازیانه بر دلدل زد و گفت که ای دلدل اگر مرا به یک چشم زدن
به پای قلعه خیبر به نزد حضرت رسول الله نرسانی دیگر بر تو سوار نشوم و کام کرد و دلدل به درگاه حضرت ذوالجلال
بنالید که امر ملک بیان شد که رگهای زمین را در هم کشید که دلدل حضور را در قدم اول به پای قلعه خیبر به خدمت حضرت
رسول الله برسانید و جمیع صحابه چشم بر راه مدینه بودند که ناگاه حضرت امیر نامدار عالم بمیان میدان در رسید
و بار دویم بود که گفت یا علی که حضرت شاه ولایت از دلدل پیاده شد و گفت که لبیک یا محمد حضرت امیر بر پیغمبر سلام کرد
پیغمبر جواب سلام باز داد و شاه مردان عرض کرد که حال چیست حضرت رسول ص فرمود که یا علی حکم حق سبحانه و تعالی چنان است
که بروی و این درگران وزن را از در دروازه این قلعه برکنی و این قلعه را مسخر سازی پس شاه ولایت نگاهی کرد و گفت
که یا حضرت رسول الله این دروازه آهن است و یهودان نور الصیقل زده اند و آفتاب بر او تابیده است و من بر او نمی توانم نگاه
کرد تا نماز عصر که آفتاب بگذرد و سایه بر آن افتد هر دم به توفیق الله تعالی این در را برکنم و این قلعه را ویران
کنم پس حضرت سید عالم گفت که یا علی امروز نماز پیشین وعده ما تمام است و تو نماز عصر می گویی راوی گوید
که حضرت در این گفتگو بودند که جبرئیل امین از نزد ملک جلیل در رسید و گفت که یا محمد حق سلام میرساند و میفرماید
که زبان مبارک خود را در چشم مبارک حضرت امیرالمؤمنین علی بمال تا در دم شفا یابد پس حضرت رسول ص از وحی فارغ شد
و حضرت علی را در پیش خود طلبید و زبان مبارک در چشم علی ع بمالید در دم شفا یافت چنانچه مولانا کاشی در وصف گفته
خود نظم
زبان به چشم تو مالید در زمان احمد
به پیش اهل بصیرت بعینه بصرت
پس چون چشم مبارک
امیر مردان شفا یافت رایت را برگرفت و از آنجا به قلعه شد و صحابه همه به یکبار صلوات بفرستادند و شادی ها
کردند و همه گفتند که اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی جمیع الانبیاء والمرسلین اما راوی نقل میکند که در جنب
لوای ازبار اما قلعه دید که شادی تمام در اسلام است متحیر بماندند کس فرستادند پیر منجم را بخواندند و گفت که ای پیر اینها که

نماز پیشین

نماز پیشین است و وعده حضرت محمد تمام است و حالا شادی تمام در میان ایشان است تو در رمل نگاه بکن و ببین
که دشمن ایشان است و بسبب شادی چیست طالع خیبر چیست پس آن پیر منجم رمل را برداشت و بینداخت و نظاره برد
مرحب گفت و گفت این شخص که الان در قلعه را برکند در مدینه طیبه بالکیه است و امروز از مدینه برخاسته است
و امیدم بر اینجا خواهد آمدن و تا نماز پیشین این در را برکند و این قلعه را مسخر سازد و زن و فرزندان شما را
با اسیری ببرد پس شادی این ها از این است مرحب از این سخن برآشفت و بفرمود تا آن پیر منجم را
بگرفتند و گفت که او را در بالای دروازه نگاه دارید که چون نماز پیشین شود و سخن او دروغ باشد
او را از آنجا به زیر اندازید اما راوی نقل میکند که از این جانب حضرت امیر ع از صف لشکر جدا شد که حلقه [illegible]
و نیزه برآوردند که یا علی پیش مرو حضرت شاه مردان گفت چه می شود سعد وقاص علیه اللعنه گفت یا علی نگاه بر آن برج
کن و آن یهودان را ببین که تیر در کمان دارند و هر کس که یک قدم از صف بیرون می آید بر یک چوبه تیرش هلاک می کنند
حضرت امیر فرمود که تو [illegible] که در عالم چون من کماندار نیست پس چرا او را به یک چوبه تیرش هلاک نمی سازی
گفت یا علی تیر بدان برج نمی رسد حضرت شاه مردان گفت رو ای ازرقی بگردانید و روی بمالک اشتر کرد و گفت
که ای برادر یک چوبه تیر بمن بده پس مالک یک چوبه تیر بدست حضرت امیر داد سعد وقاص گفت که یا علی کمان مرا بگیر
حضرت شاه ولایت گفت که مرا کمان نمی آید که تیر جان تو را به آن جانب [illegible] این بگفت و لب انگشت مبارک آن
تیر را بدان برج بینداخت و آن یهود در آن دم ناسزا می گفت چنان بر دهانش زد که از قفایش بیرون آمد و آن
ملعون سرنگون از برج بر خندق افتاد و غریو از لشکر برآمد و صلوات بر محمد و آل او بفرستادند شاه ولایت روی
بجانب حصار نهاد و آن یهودان که از هر جا بجانب حضرت تیر باران کردند اما راوی میگوید که بقدرت خدای
تعالی یک چوبه تیر پیش پای آن حضرت نمی افتاد و با دیگر از جبرئیل [illegible] بر رفتن حضرت شاه ولایت تا خندق رسید

در عرض ... ذراع و در عمق چهل ذراع است بکنار خندق بزمین فرو برد و دامن مبارک بر میان زده چست
گرد و از خندق بجست و در محلی که بکنار دروازه برج سنگ سیاهی در پیش آن حضرت افتاده که جای دو انگشت پای آن
حضرت بود با کنج آن سنگ زد که ای حجر سر فرود آور و مرا آگاه و پای آن حضرت بر آن سنگ فرو رفت
پس دو انگشت را دراز کرد و آن حلقه در را بوزن سی سه هزار من بود بگرفت و خاست که از جای خود برکند خاطر
مبارکش رسید که در محلی که از راه مدینه سوار شدم بجنای خود عهد کردم که دو رکعت نماز بگذارم و بعد از آن در را از جا
خود برکنم دست از حلقه در برداشت و سجاده مبارک را بر روی آب خندق انداخت نعلین مبارک را از پای خود
بیرون کرد و بنماز مشغول شد چون جهودان نظر کردند حضرت امیر را بنماز دیدند همه جمع شدند بر سر برج در دروازه
تخته سنگی ایستاده بود که بوزن سه هزار من جهود با خود گفتند که همه بیایید تا قوت کنیم و این سنگ را بر سر و علی افکنیم
راوی گوید که چهار کس زور کردند و آن سنگ را از بالای برج بپایین افکندند در این حال ابابکر لعین و عمر ابن الخطاب
چون این را بدیدند با هم گفتند که کار حضرت مرتضا علی تمام شد که حضرت محمد صلعم فریاد کرد که یا علی حذر کن از حجر
در آن وقت حضرت از نماز فارغ شده بود و می خواست که برخیزد نظر کرد آن تخته سنگ را بدید که از بالای سر مبارکش بطریق
لکه ابری سیاه از سر شده راوی گوید که حضرت دست کرد و ذوالفقار را بکشید و بر میان آن حجر زد که حجر قاب
نیز به دو نیمه شد یک نیمه اش در خندق افتاد و نیمه دیگرش را گفت که ای حجر بایست آن نیمه سنگ بامر خدای تعالی
و بولایت شاه مردان مرتضا علی در بالای سر حضرت بطناب بی ستون بایستاد و هم چنان معلق بماند
و هنوز ایستاده است و سیر روی شد پس حضرت اولیا بر خاست و سجاده را حمایل کرد و نعلین در پای مبارک
کرد و از خندق بالا رفت و نزدیک در رفت و دو انگشت را در حلقه در انداخت و چنان بجنبانید که زلزله
در عالم افتاد و آن هفت حصار آن قلعه چنان بلرزه در آمد که در آن حال علقمه خیبری با ... [illegible]

ابابکرا

در بالای تخت نشسته بود ... و خرش با پدر گفت که این حضرت محمد بر حق است او خاست که او را بر گرداند که آن تخت
چنان بلرزید که هر دو از بالای تخت بزیر افتادند و گردن علقمه خورد شد و بشکست در آن حال حضرت امیر علیه السلام
حلقه در را بگرفت و بجنبانید راوی گوید که آن پیر منجم از بالای دروازه بانگ بر آورد که ای جوان
تو که حلقه این در را گرفته بدان معبودی که تو را این قدر قوت داده نقاب را از روی خود بردار و سر بالا کن
تا من روی تو را ببینم پس حضرت امیر سر بالا نگاه کرد چون آن پیر منجم حضرت امیر را دید و روی مبارک آن حضرت را
نظر کرد و گفت یا فلان راست بگوی که نام تو در توریه موسی چیست حضرت فرمود که ایلیا گوید عرب
گفت ... نام تو در قرآن مجید چیست حضرت گفت که هل اتی گوید که نام مشهورت را بگوی گفت که علی
مرتضی بعد از آن پیر منجم گفت که یا علی پدر و مادرم فدای تو باد که هر دو جهت ترا بقیامت برد این
فقیر از شوق دیدار تو خود را از بالای بپایین می افکنم تو مرا دریاب پس آن پیر منجم خود را از بالا سر از بر
گرد و در افکند نظم چون کبوتر در تف خورشید گردد سوخته بر هوا آمیزد معلق چون که افتد از هوا چنین
به نزدیک رسید شاه ولایت دست چپ را دراز کرد و کمر او را از هوا بگرفت و بر دست راست آن سی سه هزار
من در را از در قلعه خیبر برکند و بر روی سر منجم شاه ولایت انچنان بر هوا انداخت که در چشم جمیع خلایق چون
ستاره می نمود بعد از آن قدم مبارکش بر روی آب خندق انداخت بکنار خندق برسید پس آن
پیر منجم را بر زمین نهاد و گفت که برو نزدیک حضرت محمد صلعم بعد از آن دست ولایت در را از
کوه آن در را بگرفت و بر روی آب خندق انداخت و پل ساخت و آن در یک وجب کوتاه
بود و در روی خندق بایستاد و دست خود را ستون ساخت و در زیر در بنهاد و نعره برکشید که ای اسلام بیایید
و از این پل بگذرید و بقلعه روید کار این جهودان را بسازید پس یک مرتبه آن سی هزار اصحابه بصلوات محمد و آل او

بگذشتند و در روی بقلعه نهادند و تیغها کشیده از روی آن در که حضرت شاه مردان پل ساخته بود همه صحابه
بگذشتند نه در جنبید و نه بازوی آن حضرت سست شد نظم شاهی بکند در ز خیبر پل ساخت برای اهل عرب
در تواریخ طبری نقل است که چون لشکر اسلام جمعی بقلعه رفتند و در ساعت باز گردیدند فریاد کنان رباعی
هر کس اکرم خود غریب و یا علیا و گرنه کشته زاریم ما همه یکسر راوی گوید که همان ساعت شاه مردان معه ولایت
در یافت آن در گران وزن را بر داشته و سپر خود ساخت بیرون آمد و قدم در قلعه نهاد و ذوالفقار را برکشید
و در دست بگردانید و گفت ... که مالک اشتر در رسید و گفت یا مولا و یک مرحب جبار است که خود
سنگین بر سر دارد و ... که طاقت ضرب او ندارد پس حضرت شاه ولایت نگاه بجانب آن حرامزاده کرد و دو
طاق را دید که شمشیر چون تخته دکان عطاری بدست گرفته و سپری در سر کشیده عمر ملعون و ابابکر لعین و طلحه
و زبیر ملعون با جماعتی در پی گرفته و ایشان از پیش او هزیمت شده و می آمدند راوی گوید که حضرت شاه مردان
بانگ بر ایشان زد که دور شوید و راه دهید سر را امیر مرحب لعین بگرفت و بکنوره الله اکبری بر مرحب لعین زد که نزدیک
بود که زهره او در ملکت ... بگردد آن لعین و دستش از کار برفت چون نگاه کرد نظر مرحب لعین بر شاه ولایت
افتاد که آن در سی سه هزار من را سپر خود ساخته پس آن ملعون گفت یا علی توایی در گران وزن را سپر خود ساخته
اگر مردی داری این در را بگذار و با من بحرب بیا پس حضرت امیر علیه السلام چون این سخن را از آن حرامزاده لعین بشنید
آن در را بینداخت و با ذوالفقار در برابر مرحب لعین برفت و گفت ای لعین بیا و بشنو این حدیث ای
که همچون حضرت محمد صلعم پیغمبری آخر زمان است و دین او را اقرار کن و مسلمان شو تا از ذوالفقار من خلاص یابی و از روز افلاس
بگوی که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان امیر المومنین علی ولی الله
چون مرحب لعین این کلمات فصاحت آمیز را بشنید گفت که ای علی من تو را بازی دادم و تو را سپر ... [illegible]

را گذار

تیغی که بیست مثقال بزهر آب داده ام کار تو را بسازم این بگفت و این تیغ را ببالا برد و حواله فرق همایون مولا
کرد حضرت شاه مردان ذوالفقار را چنان برهنه دستش زد که دست و تیغش بر خاک افتاد و در همان گرمی
تیغی بر فرقش زد که با خود سنگین همه پاره کرد و ذوالفقار را برکشید و رفت در برابر حشم خیبری و او
خیبر را بجهنم فرستاد و ذوالفقار در آن یهودیان گذشت دو هزار و پانصد یهود خارجی را بخاک مذلت افکند
و باقی دیگر اسلحها را فرو ریختند و در خانهها گریخته شدند و لشکر اسلام در خانهها رفتند و آنچه مال و اسیر که بود
به غنیمت گرفتند و بر گشتند راوی گوید که نوبت دیگر حضرت امیر آن سی سه هزار من در را پل ساخت
و دست ولایت را ستون ساخته با جمیع خلایق با آن مال و غنیمت که از قلعه برداشته بودند بر روی آن
در بگذشت و اصحاب هم با بر روی آن حضرت بیامدند عمر ابن الخطاب علیه اللعنة والعذاب پیش حضرت پیغمبر صلعم
ایستاده بود گفت یا حضرت رسول الله من تعجب دارم از دست و بازوی حضرت شاه ولایت رسول صلعم
فرمود که ای عمر از پای او تعجب نمیکنی که بر روی آب ایستاده است عمر لعین چون نظر کرد دید که پای آن حضرت
بر روی آب آن خندق ایستاده که اصلا پای آن حضرت تر نشده بود پس عمر لعین گفت یا حضرت رسول الله
از چه چیز باشد که پای او را آب تر نشود حضرت رسول فرمود که ای نابینا نمی بینی که پای مبارک او بر روی شهپر
جبرئیل ایستاده است عمر لعین گفت که علی را این قدر قرب و منزلت است که پا را بر بال جبرئیل گذارد
سید عالم فرمود که یا ابن الخطاب تو مرا خبر میدهی یا علی را ... که جبرئیل تو را چاکر است یا حضرت علی را
حضرت پیغمبر صلی الله فرمود که نه حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام که پای بر کتف من نهاد و بتها
از پشت بام کعبه بزیر انداخت پس هر گاه که پای بر کتف من تواند نهاد پای بر روی بال جبرئیل
نمیتواند نهاد راوی گفت که لشکر اسلام آنچه مال و اسیر که بود از قلعه خیبر بیرون آوردند پیش حضرت رسول صلعم

بروایتی راوی روایت کند که سلمان فارسی در آن لحظه در رسید و دو دختر ماه روئی همراه داشت و بخدمت حضرت
رسول صلعم آورد و حضرت رسول نظر کرد دو دختری را بدید چون خورشید انور و لباس ملوکانه پوشیده و پیشانی
دو دختر خون آلوده بود حضرت رسول صلعم او را در پیش خواند و گفت ای دختر تو دختر کیستی و پیشانی تو را که شکسته است
پس دو دختر زبان بگشود و گفت یا رسول الله من دختر علقمه ام که پادشاه این قلعه بود و صفیه خاتون نام دارم و حالا
مدت یکسال است که من دیدار مبارک تو را در خواب دیده ام و مسلمان شده ام و این راز را از پدر و مادر
پنهان میداشتم و امروز در پیش پدرم در بالای تخت نشسته بودیم من با پدرم گفتم که ای پدر دین حضرت
محمد بر حق است او می خواست که دست دراز کند و مرا بکشد که یک مرتبه آن تخت چنان بلرزید که ما
هر دو از بالای تخت بزیر افتادیم و پیشانی من و گردن پدرم خورد شد پس دختر بیاد کرد یکه و در گردن
حضرت رسول صلعم افتاد و گفت یا حضرت سید کاینات مراد من آن است و میخواهم که مرا بعقد و نکاح
خود در آوری که آرزوی من همان است در ساعت حضرت جبرئیل علم در رسید و گفت یا حبیب الله امر حق سبحانه
و تعالی هم چنین است که صفیه خاتون را بعقد و نکاح خود در آور حضرت امیر المومنین علی علم جا نداد هر
مالی که بود بصحابه قسمت کردند و بعد از آن در باب در قلعه گفتگو در میان افتاد که در این وقت اخی
جبرئیل علم در رسید و عرض کرد که یا رسول الله هیچ جانوری را این در را نمیتواند کشیدن چرا که در محل باز
کردن و فرو کردن هشتم چهار صد مرد قوت میکردند تا آن در را باز میکردند و حالا امر خدای تعالی
چنین است که بولی ما بگوئی که آن در را قسمت کند بصحابه تا هر یک حصه خود را ببرند حضرت
سید عالم فرمودند که خالد ابن ولید با پانصد نفر زور شدند هر چند قوت کردند که آن در را بجنبانند
یکسر مو نتوانستند پس حضرت شاه ولایت [illegible] و آنچنان که استاد نانوا که دست بر ظرف خمیر

کند و پاره

کند و پاره پاره پاره پاره بیرون آورد حضرت شاه ولایت بسر پنجه ولایت از آن در پاره پاره
می کرد و در دامن اسلامیان می انداخت تا که سی و سه هزار صحابه را از آن در بدادند همه کشیدند بوزن یکمن
بود نه زیاد و نه کم و ذرهٔ تفاوت نداشت تا مومنان بدانند که هم چنین آقا و مولائی دارند
که هزار جان عاشقیان فدای یکسر موئی باد و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
به فتح و فیروزی بجانب مدینه طیبه باسکینه باز گشت و مردم مدینه استقبال آنحضرت نمودند
و حضرت را با اعزاز هر چه تمام تر بشهر مدینه در آوردند مومنان شاد گشتند و هم منافقان
کور و کر شدند امید از کرم حق سبحانه و تعالی چنان است که هر کس این مجلس نوشت
آمین را بخواند این بندهٔ ضعیف را بدعای خیر یاد و فاتحه ذکر نماید و بفاتحه
روح این حقیر را مع روح والدین سرافراز گردانند و کان ذلک
بتاریخ ۲۲ شهر صفر المظفر تحریرا فی سنه ١٢٤٣

قصهٔ ایوب بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان قصه ایوب علم است و ایوب پسر موص بن رازح بن عیص بن اسحق و مادرش از اولاد
لوط علم بود و او را مال بسیار داده از وهب ابن منبه روایت است که ایوب [illegible]
[illegible] از ایوب تمام صحرای شام و سهل و جبل در تصرف او بود و او را گاو و گو
سفند و شتر و اسب و باغات و از اصناف اشجار [illegible] بود [illegible]
از کار و کشت و زراعت [illegible] بر جنسی غلامی از خود موکل کرده بود و چهار صد غلام

شبانان و ساربانان داشت [illegible] فرزندان و نعمت بسیار [illegible] حرمت ابراهیم
[illegible] بود از اطعمه و خوردنی داشت و دوازده پسر و [illegible] خلق [illegible] کمال رسیده بود
و در عقل و صلاحیت از همه در پیش بود و بدرویشان مشفق و مهربان و همه مال خود را وقف یتیمان
و فقیران کرده و بسیار شکر نعمت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] بسر برده بود [illegible]
[illegible] عبادات او [illegible]
[illegible] ایوب [illegible] احوال [illegible]
کرده و [illegible] ایوب [illegible]
دوست [illegible] مطلوب [illegible]
شعر [illegible] بر عاشقان [illegible]
[illegible]
[illegible] خزانه [illegible]
[illegible]
[illegible] که ایوب را [illegible]
[illegible] گفت [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خود را [illegible]
[illegible] همه [illegible] هیچ نباشد [illegible]
[illegible]
[illegible]

خود بمعنی تدارک [illegible] ابتلای ایوب [illegible] حق تعالی [illegible] از [illegible] در حال [illegible] و ان
حدیث [illegible] ابلیس [illegible] خواست [illegible] که مرا بر مال و فرزندش [illegible] و جسد او
مسلط گردان تا حقیقت حال [illegible] ابلیس را بر [illegible] مسلط
کرد [illegible] باید [illegible] گردانید [illegible]
[illegible] و مردم [illegible] نصرت کرد [illegible] که از اعضای [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] که هرکه [illegible] ابلیس را که
دشمن [illegible]
انبیاست [illegible] که طبایع خلایق از ایشان رمیده
و متنفر [illegible] باخلایق و [illegible]
[illegible] متنفرات باشد [illegible] آن
با بعضی چنانکه در کتب کلامیه بدلایل عقلیه [illegible] و ظاهرات [illegible] احادیث [illegible]
و دو صفی پیغمبر باید که از جمیع عیوب [illegible] بری [illegible] باشد چنانکه بدلایل [illegible] ای
اثبات امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ع و ابطال امامت خلفای ثلثه [illegible]
[illegible] کرده [illegible] که روایت [illegible] کفی [illegible] است تحقیق [illegible]
ایوب [illegible] اقسام امراض شد [illegible] که سبب [illegible] بر زبان [illegible] است
بجهت امتحان [illegible] بعضی است و در مدت بیماری [illegible] اختلاف است که
[illegible] سال [illegible] سال [illegible] روایت در اکثر مفسرین و ابن عباس هفت سال
و در اکثر اخبار

[illegible] که در مدت بیماری [illegible] کسی [illegible] او آمد [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] ایوب [illegible] عظیم
واقع شد [illegible] خدا [illegible] که [illegible] خدا [illegible] خالق
او [illegible] دوستان خود [illegible] امتحان [illegible] مصیبت [illegible]
[illegible] مردم ظاهر [illegible] معصیت و خطیئت [illegible] اول [illegible] نعمت امتحان نموده
و بعد از ان به بلیت امتحان فرموده تا شکر [illegible] و در حال [illegible] نعمت [illegible] محنت
[illegible] از خدا [illegible] که [illegible] پیغمبر [illegible] تهمت [illegible]
چون ایوب ع این سخن [illegible] دست بدعا [illegible] و گفت بار خدایا [illegible] عالم السر
و الخفیات [illegible] عراب نکرده ام که سیر بوده باشم و در اطراف و جوانب
[illegible] که با [illegible] طعام [illegible]
[illegible] که [illegible] باشند [illegible]
[illegible] کنده [illegible] داده [illegible]
[illegible] که [illegible] رضای تو [illegible] است [illegible]
[illegible] تصدیق [illegible] باشد [illegible]
[illegible] گفت [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] که [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین [illegible]
[illegible] که [illegible] رسید [illegible] بخشنده [illegible]

[illegible] ایوب ع فرموده که [illegible] جد [illegible] انی مسنی [illegible] ان [illegible]
از [illegible] بیماری [illegible] از چند وجه اول انکه [illegible] زبان [illegible]
[illegible] بود او [illegible] چنانکه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] از بیماری [illegible] انکه [illegible] عظیم [illegible] آمد [illegible]
[illegible] گفت ای ایوب [illegible] چندین سال [illegible] خدا کردی و آخر [illegible]
[illegible] ایوب از [illegible]
ابلیس [illegible] رنج بیماری و [illegible] است که [illegible] بیماری
ایوب [illegible] ایوب [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] که [illegible]
[illegible] گفته اند که [illegible]
[illegible] گفتند [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ایوب [illegible] گفت
[illegible] ایوب [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت بیمار است [illegible] که [illegible]
[illegible] گفت ترا [illegible] که مال و فرزندان [illegible]
[illegible] از [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ابلیس گفت [illegible] او [illegible]
او بود

او را [illegible] ایوب آمد و گفت [illegible]
[illegible] ایوب گفت [illegible] العقل
ان شیطان [illegible] خداست [illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] صورت مردی [illegible] گفت
[illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] کرده ام [illegible] و خدا [illegible] اگر مرا
[illegible] فرزند [illegible] گفت [illegible]
گفت [illegible] ایوب [illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible] ایوب [illegible] گفت ایوب [illegible] گفت
[illegible] ابلیس [illegible] خدا [illegible]
بیماران [illegible]
[illegible] ایوب [illegible]
[illegible] گفت
رب انی مسنی الضر [illegible] است [illegible] اینقول چهارم اینکه گفته اند که [illegible]
بیماری چنان ضعیف شده بود که [illegible] نماز [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] اینکه [illegible] ایوب ع [illegible] بیماری [illegible]
[illegible] ایوب [illegible] رب انی مسنی الضر [illegible] اینکه [illegible]
[illegible] از حضرت امام جعفر صادق ع نقل کرده که [illegible] ایوب [illegible] هفتم اینکه





